



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱





## بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۶۴ جلسه و سه مجلد، از تاریخ ۱۳۶۹/۱۲/۵ الی ۱۳۷۰/۱۲/۱۲ به «فلسفه اصول مبانی نظام ولایت» پرداخته است که گزارش جلسات ۲۱ تا ۴۰ در این مجلد تقدیم می‌گردد.

اهم مسائل مطرح شده در بحث «فلسفه اصول مبانی نظام ولایت» ناظر به تبیین فلسفه نظام ولایت است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی



فهرست:

۷	جلسه: ۲۱
۳۱	جلسه: ۲۲
۵۳	جلسه: ۲۳
۷۵	جلسه: ۲۴
۹۹	جلسه: ۲۵
۱۱۵	جلسه: ۲۶
۱۲۹	جلسه: ۲۷
۱۴۳	جلسه: ۲۸
۱۵۹	جلسه: ۲۹
۱۸۱	جلسه: ۳۰
۲۰۱	جلسه: ۳۱
۲۲۱	جلسه: ۳۲
۲۳۵	جلسه: ۳۳
۲۵۱	جلسه: ۳۴
۲۷۱	جلسه: ۳۵
۲۸۹	جلسه: ۳۶
۳۰۹	جلسه: ۳۷
۳۲۵	جلسه: ۳۸
۳۳۱	جلسه: ۳۹
۳۴۹	جلسه: ۴۰



فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع: تبیین تقوم زمان و ماکن بر اساس ولایت

دوره: سوم

تاریخ: ۷۰/۶/۲۹

جلسه: ۲۱

فهرست:

- بحث اول: اشتداد فاعلیت محور صرفاً بوسیله ایجاد کثرت است که باید موضوع این کثرت هم فاعلیت باشد
- ۱ - فاعل محور هم مجرای خلقت و هم مجرای جریان تفضل و هم مجرای شفاعت دوم است
- الف - مجری واقع شدن محور برای خلق به معنای پرستش محور نیست
- ب - بر اساس اصالت شیء تولی به ولایت مولا مانع از تولی به ولایت مولای بالاتر است
- ج - بر اساس ولایت بدلیل معیت داشتن مکان مولا و زمان عبد، تولی به ولایت مولای بالاتر ممکن است
- د - پرستش برای خداست و طریق پرستش اسماء حسنی و ائمه طاهرین (ع) هستند
- کنه انکسار و شکستگی دل برای اهل بیت، پرستش خدای متعال است
- بحث دوم: ملاحظه سه مرتبه از تقوم در زمان و مکان
- ۱ - بیان تقوم زمان و مکان در مرتبه محور توسعه نظام
- الف - اثر محور در جمیع مراتب نظام وجود دارد
- ب - در این مرتبه، نظام بصورت یک واحد غیر بسیط ملاحظه می شود
- ج - زمان معصومین (ع) عین رشد است و یک ذره هدر نداشته و کفران معنا ندارد
- د - تعلق زمانی حضرت نبی اکرم (ص) به رحمت خدای متعال است
- ه - زمان و مکان محور عالم (حضرت نبی اکرم «س») تناظر یک به یک دارد
- و - ظرفیت نبی اکرم، ظرفیت کل است

۲- بیان تقووم زمان و مکان از موضع نظام

- الف - در مراتب نازلتر فاعلیت، زمان عبد بعد توسعه مکانی مولا است
- ب - در این مرتبه ممکن است فاعلیت متناسب با ظرفیت عمل نکند لذا کفران معنا ندارد
- ج - در این مرتبه فنای در رحمت حضرت حق متناسب با ظرفیت فرد است
- د - در این مرتبه کیفیت تعلق زمانی (کیفیت عبادت) فرد عین کیف رحمت نیست
- هـ - در این مرتبه حرکت مکانی عبد مجرای توسعه مکانی مرتبه بعد مولا است
- و - حرکت زمانی عبد و مکانی مولا دو بعد یک چیز است
- فرض جدائی زمان و مکان عبد از مولا نتیجه‌ای جز تألیف ندارد
- در این صورت یک حرکت متقوم به دو فاعلیت تعریف می‌شود ه با اصالت کیفیت این امر ممکن نیست
- با بیان جدید از تقووم توسعه و اشتداد فاعلیت اول ممکن نیست مگر اینکه م و وضوع اشتداد فاعلیت باشد
- ز - در این مرتبه، توسعه مکانی عبد، هم توسعه برای خود اوست و هم طریق توسعه برای مکان مولا و هم توسعه زمانی مرتبه نازلتر
- این نحوه توسعه، توسعه‌ای است که زمان و مکان را از موضع نظام تعریف می‌کند یعنی نظام علت این تقووم زمانی و مکانی است

۳- بیان تقووم زمان و مکان از موضع عبد

- الف - هر گاه زمان عبد توسعه یافت متناظر با همان مکانش هم توسعه می‌یابد
- فرق توسعه زمان و مکان عبد با زمان و مکان مولا این است که ممکن است عبد با تمام ظرفیت فاعلیت نکند
- نتیجه‌گیری: زمان و مکان محور، اساس در نظام و زمان و مکان نظام، اساس در زمان و مکان عبد است
- قدرت عبد به میزانی بالا می‌رود که قدرت نظام بالا می‌رود
- پاورقی - ثمره این بحث در ولایت اجتماعی
- الف - تولی به ولایت ولی اجتماعی منشأ بالا رفتن یا پیدایش اصل اختیار می‌شود
- ۱ - تعریف اختیار به معنای تعاریف «له انی فعل و له ان لا یفعل» نافی ولایت است
- الف - اختیار بدون ملاحظه قدرت و بدون ملاحظه موضوع معنا ندارد
- ب - قدرت در جامعه پیدا می‌شود
- کسی که از جامعه منتزع می‌شود قدرتش بسیار محدود است
- توسعه قدرت نیز در نظام اجتماعی حاصل می‌شود
- ج - ولایت اصل در پیدایش جامعه است
- توسعه قدرت به توسعه ولایت است

د - اگر حرکت و استكمال امری جبری باشد حتماً تولی و ولایت یک امر جبری و قهری است و ولی محور در آن است

- اصل در هدایت و ضلالت رهبری است

- محور بودن ولی نافی تقوم نمی‌باشد زیرا توسعه و اشتداد ولایت ولی در نظام محقق می‌شود

ه - تولی به ولایت اجتماعی، اشتداد متناسب تکوینی است که اصل اینها را ایجاد کرده است

- در مرتبه اجتماعی تولی به ولایت معصومین (ع) منشأ زیاد شدن قدرت مولی علیه است

- شدت شما در جامعه رهین تولی شماست

- اگر بین دو ولایت کفر و ایمان مذمذب باشید قدرت وفا در شما کم می‌شود

۲ - با توجه به تعریف اختیار به معنای متعارف، احکام به تعبدی و توصلی تقسیم می‌شود

الف - تقسیم احکام به تعبدی و توصلی صرفاً برای مومن از عذاب خوب است

- عملی که مومن از عذاب است عبادت عبید است

ب - مبدأ عقل عملی بنا بر تعریف متعارف ریشه در ملائمت و منافرت با ذات دارد

- وجوب شکر منعم برای عقل عملی (بر مبنای حسن و قبح ذاتی) مانند امتناع اجتماع نقیضین برای عقل نظری

امری بدیهی است

- بر اساس وجوب شکر منعم، منعم در زمان کفران حق عذاب پیدا می‌کند

- منعم برای عقاب کردن باید راهنما بفرستد و الاظلم می‌شود

- راهنما بوسیله کلمات راهنمایی می‌کند

- پس باید کلمات را بازجویی کرد و از آنها مؤمن از عقاب و منجز تکلیف ساخت

- بر اساس وجوب شکر منعم و مؤمن از عقاب بعضی احکام تعبدی و بعضی توصلی هستند

ج - لوازم تقسیم احکام به تعبدی و توصلی

- کلیه امور عقلی از جمله نظام، نظام و سرپرستی جامعه که توصلی است (قید قصد قربت در اصل فعل شرط

نیست) می‌تواند ریائاً واقع شود

- بر این مبنا علم سرپرستی و پیدایش صفات نفسانی در یک فاعل دو موضوع جدا و بریده هستند

د - اشکالات این تقسیم بندی

- کسی که افعال توصلی اش حول محور دنیا است وقت عبادات و نماز نمی‌تواند آنها کنار بگذارد

- چنین فردی در موضع انقلاب و امور نظام فردی بی تفاوت و یا ضد انقلاب است

۳ - اگر مبنای اصلی ملائمت با ذات به عشق به کمال برگردد قصد قربت (در کلیه افعال) اصل می‌شود

الف - در این صورت صحت و فساد از تعریف توصلی و تعبدی به تعریف پرورشی و متناسب یا عدم تناسب با

رشد تبدیل می‌شود

- ۴- اگر مبنای آ، عشق را هم تولی به ولایت قرار دهیم یک تقسیم بندی جدیدی تحویل می‌دهد
- الف- بر این مبنا، عمل یا تولی به ولایت الله است یا تولی به ولایت طاغوت
- مقایسه ۳ مبنا در تقسیم احکام (جمع بندی)
- ۱- قصد قربت صرفاً مربوط به افعال تعبدی است
- ۲- قصد قربت در همه افعال جاری است اما نحوه جریان فردی است
- ۳- هر گونه فعلی بدون تولی و ولایت معنا ندارد
- پرسش و پاسخ
- ۱- ولایت امری توصلی نیست
- ۲- موضوع ولایت موضوع تولید قدرت اقامه است
- ۳- امر اقامه فردی نیست
- ۴- احکام نظام ناظر به پیدایش اصل قدرت می‌باشد که شرط منجز همه تکالیف است
- ۵- وجوب یا عدم وجوب به ولایت بر می‌گردد نه به امتثال
- ۶- ولایت از فروع فقهیه نبوده و اصل در قدرت است
- ۷- عبادت کیف جریان قدرت ولایت است



## بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بحثی را که درباره شناخت شناسی بیان می‌کردیم در قسمت اثباتی و در قسمتی که معنای تقوم را در مراتب مختلف ذکر می‌کنیم تا به تقوم افعال و فاعلیت انسانها و نظام فاعلیت که شخص در نظام فاعلیت عالم است، برسیم و ملاحظه کنیم که شناخت شناسی در این باره چگونه تعریف می‌شود.

### اصل بحث ۱:

اشتداد فاعلیت محور صرفاً بوسیله ایجاد کثرت است که باید موضوع این کثرت هم فاعلیت باشد ابتدا اشاره می‌کنیم که معلوم شد حرکت بدون فاعلیت محال است و توسعه فاعلیت بلافاصله اول موجب یک کثرتی می‌شود یعنی اشتداد برای فاعلیت محور و هیچ فاعلیت دیگری حاصل نمی‌شود مگر بوسیله کثرت که باید موضوع این کثرت هم فاعلیت باشد.

### ۱ - فاعل محور هم برای خلقت و هم مجرای جریان تفضل و هم مجرای شفاعت فاعل دوم است

در اینجا دو مطلب است یکی اینکه توجه شود که فاعلیت اول شدید می‌شد قادر به ایجاد فاعلیت دوم به اذن می‌گردد یعنی خلقت فاعل دوم از مجرای فاعل اول انجام می‌گیرد، بعد در توسعه هم جریان تفضل از مجرای فاعل اول است و شفاعت هم چنین است یعنی تولی به ولایت فاعل اول است که از طریق او تولی به فاعلیت مطلقه ربوبیه واقع می‌شود.

### الف - مجرای واقع شدن محور برای خلق، به معنای پرستش محور نیست

این به معنای آن نیست که تعلق به حضرت حق وجود نداشته باشد که بگویید ما ائمه را می‌پرستیم و آنها هم خدا را می‌پرستند، نه این طور نیست معنای تولی به ولایت فاعل بالاتر درعین حالی که این تولی را دارد مانع از جریان ولایتش از طریق تولی و ولی بالاتر به رحمت الهی نیست یعنی همانطور که ولی بالاتر به خدای متعال ربط و تعلق دارد و او را می‌پرستند عین همان پرستش و متنازل در این مرتبه این هم قدرت پرستش خدای متعال را دارد. اگر این مطلب را بر اساس اصالت شیء نگاه کنیم و به نظام توجه نکنیم.

ب - بر اساس اصالت شیء تولى به ولايت مولا مانع از تولى به ولايت مولای بالاتر است

این فاعل اگر به ولی بالاتر تولى پیدا کرد معنایش این است که به بالاتر از آن دیگران تولى پیدا نکرده است.

ج - بر اساس اصالت ولايت به دليل معیت داشتن مکان مولا و زمان عبد، تولى به ولايت مولای بالاتر ممکن است

ولکن اگر می‌گویید وجود این، توسعه مکانی ولی بالاتر است که خود او تولى به ولايت الله را دارد می‌توانید

بگویید این هم که توسعه زمانی‌اش با توسعه مکانی ولی بالاتر معین دارد، مشغول پرستش خدای متعال است. بعداً در

قسمت دوم صحبت خواهیم گفت که در زمان و مکان باید سه نحوه تقوم را ملاحظه کرد.

د - پرستش برای خداست و طریق پرستش اسماء حسنی و ائمه طاهرين هستند

بنابراین پرستش برای خدا واقع می‌شود و طریق اسماء حسنی ائمه طاهرين (ع) هستند. دل برای مصائب حضرت

صدیقه طاهره سلام الله علیه و مصائب حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام می‌شکند و به نظرس می‌آید که اینجا

اختیاری نیست، حالتی برایش پیدا می‌شود که این حالت ارتباط با حضرت است.

- کنه انکسار و شکستگی دل برای اهل بیت پرستش خدای متعال است

و کنه این حالت پرستش خدای متعال است دل این برای هر چیز که نمی‌شکند دل این برای حضرت ابا عبدالله و

صدیقه طاهره می‌شکند، این حالت انسکارش خیال نکنید تولى به ولايت معصومین و ارتباط با آنهاست، بلکه از طریق

آنها پرستش خداوند واقع می‌شود آن هم پرستش در شکل حب واقع می‌شود و این امر مهمی است. اگر کسی ضعیف

برخورد کند یعنی بر اساس اصالت شیء و وقتی می‌گوییم تولى عبد به ولايت مولا نتواند نفس این حرکت زمانی را

بعد دوم حرکت مکانی توسعه نفوذ ولايت مولا ببیند به نظرش می‌آید می‌کاید مولا خدا را می‌پرستند. پرستش برای

خدا واقع می‌شود تعلق به حرمت الهی است نهایت کیف و مجرا و طریق شفاعت ائمه هستند و موضوعیت دارند و

محور هستند. شما از هر طرف که دلت بخواهد نمی‌توانید به نماز بایستید و باید رو به کعبه باشید این محور برای

سجود است ولی آیا این محوریتی که برای کعبه می‌گویید صرفاً یک جعل تشریحی بدوم مسمی است کانه فقط

مصلحت در انشاء است یا اینکه این مطلب یک معنائی دارد، ائمه که طریق هستند صرفاً جزافاً طریق هستند یا اینکه

این مطلب معنا دارد و یک حقیقتی است در رساندن نعمت به شما محور هستند و محور در شفاعت و قبولی اعمال شما هستند نه فقط احکام شرعی بلکه حالات و تعلق که هم این دل شکستگی شما در نماز و خضوع و خشوعتان به برکت آنها پیدا می‌شود و با شفاعت آنها برایتان مستجاب می‌شود هم توسعه نفوذ آنها در شماست و هم تولی شما به آنهاست. چگونه نماز می‌خوانید آن گونه که ائمه طاهرين فرموده‌اند البته فقط به فرمایش آنها هم نیست بلکه به نفوذ سرپرستی و هدایت تکوینی‌شان هم هست، دل ما به طرف آنها حرکت کرده و اگر لطف نکرده بودند دلم نمی‌توانست به طرف خدا حرکت کند، «الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله» در جای دیگر می‌گویید شما ما را هدایت کردید «و بکم انقذ الله» بوسله شما خدا ما را گرفت.

- اصل بحث ۲: ملاحظه سه مرتبه از تقوم در زمان و مکان

حالا گر بر این مطلب عنایت کنید در سه مرتبه، زمان و مکان معنا می‌شود.

۱ - بیان تقوم زمان و مکان در مرتبه محور توسعه نظام

اول محور در توسعه نظام یا محور ولایت

الف - اثر محور در جمیع مراتب نظام وجود دارد

که در این منزلت در جمیع نظام اثر محور هست و بقیه حول محور می‌چرخند.

ب - در این مرتبه نظام به صورت یک واحد غیر بسیط ملاحظه می‌شود

در این مرتبه مرتبه‌ای است که کل نظام را به عنوان یک واحد می‌بینید و لکن نه واحدی که بساطت داشته باشد

زمان و مکان برای «کل» ذکر می‌کنید.

ج - زمان معصوم (ع) عین رشد است و یک ذره هدر ندارد

و می‌گویید زمان رشد معصوم یک ذره هدر نمی‌رود و عین رشد است تعلقش هم به احدی از اجزاء نظام واقع

نمی‌شود.

د - تعلق زمانی حضرت نبی اکرم (ص) برحمت خدای متعال است

تعلق زمانی حضرت نبی اکرم(ص) به رحمت خدای متعال است و وجود مبارکش محال مشیت الله و مسکن برکه الله است و برکات الهی بر او نازل می‌شود. در این منزلت، زمانش عین توسعه و عین رشد است و نقص در حرکتش قابل ملاحظه نیست و همه چیزهای دیگر به او سنجیده می‌شود و به شفاعت او بقیه نسبت به منزلت خودشان وصول به رحمت الهی پیدا می‌کنند و اصل به رحمت الهی در مرحله اتم و اکمل ایشان است و کل نظام به او تعریف می‌شود و او در تعریف کل نظام احسن اصل است.

هـ - زمان و مکان محور عالم (حضرت نبی اکرم(ص) تناظر یک به یک دارد

اما یک زمان دومی در این مرتبه که می‌گوییم تقوم، داریم که تقوم زمان تعلق نبی اکرم(ص) به حضرت حق و تقوم زمانشان به مکانشان است و اینگونه نیست که زمان و مکان را در ایشان جدا کنید. وقتی می‌گوییم زمانشان عینی توسعه است و توسعه زمانی دارند مکانشان هم عیناً توسعه دارد و میزان تناظرش یک به یک است، عرض کردم تلفات اصلاً ندارد.

و - ظرفیت نبی اکرم ظرفیت کل است

ظرفیتشان هم همان ظرفیت کل است و آنچه را که خدا به ایشان عطا می‌کند توسعه‌ای است که هم زماناً اشتداد می‌یابد و هم مکاناً توسعه می‌یابد موضوع توسعه آنها هم در کمال مرتبه مکن در هر لمحّه از بندگی خدا است یعنی هر چه که از رحمت خدا نازل شد عیناً تبدیل به بندگی متناسب با همان مرتبه نزول رحمت می‌شود. رحمت خدا بر او دائم التزائید است یعنی هر قسمتی که آغاز می‌شود به قیومیت خدا باقی می‌ماند و حذف نمی‌شود و مرتب هم بر صلوات خدا بر او اضافه می‌شود، ظرفیت نزول رحمت حضرت حق هیچ چیز از این رحمت تبدیل به کفران نمی‌شود و همه آن تبدیل به طاعت می‌شود، این یک رتبه است و زمان مکانش هم تناظر یک به یک دارند و تناظرش با ظرفیت هم یک به یک است.

۲ - بیان تقوم زمان و مکان از موضع نظام

الف - در مراتب نازلتر فاعلیت، زمان عبد، بعد توسعه مکانی مولا است

اما در داخل در مراتب نازلتر که بروید در آنجا تولی به ولایت مولا با نفوذ توسعه مکانی مولای بالا فاضله است، زمان عبد یعنی تعلق زمانی اش به بالاتر بعد توسعه مکانی مولاست ولی با حفظ فاعلیت.

ب - در این مرتبه ممکن است فاعلیت متناسب با ظرفیت عمل نکند لذا کفران معنی دارد

و احياناً فاعلیت، متناسب با ظرفیت عمل نمی‌کند، بر خلاف فاعلیت نبی اکرم (ص) که می‌گفتیم در آنجا کفران هیچ معنا ندارد، در اینجا کفران معنا دارد، تقریباً می‌توان گفت که بدون هیچ مرتبه‌ای از کفران نیست، تعلق به سائر ارتباطاتیست که در نظام هست تا حدی وجود دارد اگر تعلق به پایینی‌ها نباشد و تعلق به بالائی‌ها باشد در عین حال که پرستش خدا برایش ممکن است باز خوب است یعنی عبادتش مثل عبادت عبید یا تجار باشد ولی عبادت به معنای خلافت الهی به صورت مطلق ندارد یک سهمی از آن متناسب با منزلت خوش نصیبش می‌شود، متناسب با منزلتش یعنی یک مقداری از ارتباطش به امور مختلف ندیده گرفته می‌شود.

ج - در این مرتبه فنای در رحمت حضرت حق متناسب با ظرفیت فرد است

و وقتی از فنا صحبت می‌کند متناسب با ظرفیت ایمانی و درک او معنا می‌شود و الا نمی‌توان گفت این در رحمت الهی فنا شد حالا نه اینکه کسی بگوید تشأن و خود ذات از فنای در رحمت صحبت کند، فنای در رحمت آیا به این معناست که عین نبی اکرم صلی الله علیه و آله عمل می‌کند؟ نه ممتنع است و ظرفیت وجودی از چنین ظرفیتی نیست این محال مشیت الله نسبت به عالم تکوین نیست و کتاب بر این نازل نمی‌شود و خود کتاب صورت کتبی این واقع نمی‌شود. این هر کاری که بکند منزلتش متنازل متناسب است.

د - در این مرتبه کیفیت تعلق زمانی (کیفیت عبادت) فرد عین کیفیت رحمت نیست

خوب این یک تعلق زمانی به مولا دارد هر چند که تعلق زمانی را عبادت حضرت حق بگیری و لکن کیفیتش عین کیفیت رحمت نیست بلکه کیفیت متنازل متناسب است، صلاحتش حقیقت صلاه نیست و به هر حال یک ضعفی در آن وجود دارد سجده‌اش حقیقت سجده نیست و یک ضعفی در آن هست.

به هر حال توسعه مولا در این مرتبه، این حرکت زمانی این عبد و حرکت مکانی مولا متقوم به هم هستند.

هـ- در این مرتبه حرکت مکانی عبد مجرای توسعه مکانی بعد مولا است

یک حرکت مکانی هم خود این عبد دارد که برای توسعه مکانی مرتبه بعد تمولا مجرا واقع می‌شود و مرتبه مادون به آن تعلق دارد.

و- حرکت زمانی عبد و مکانی مولا دو بعد یک چیز است

طبیعتاً این حرکت زمانی با حرکت مکانی اش دو تاست ولی حرکت زمانی عبد و مکانی مولا دو بعد یک چیز است. اما اثر این تفسیر چیست؟

- فرض جدائی زمان و مکان عبد از مولا نتیجه‌ای جز تألیف ندارد

دو فرض در این رابطه مطرح است: یک اینکه بگوییم حرکت زمانی و مکانی عبد مال خودش است و جدا و مستقل از مولاست، دوم اینکه بگوییم زمان عبد بعد مکان مولاست و اگر مستقل فرضش کردید بعد باید تألیف از آن نظام بسازید. اگر بخواهید متقوم فرضش کنید چاره‌ای ندارید جز اینکه بگویید توسعه مکانی مولا بعد است نسبت به توسعه زمانی عبد و بالعکس، و بعد بگویید متقوم است.

- در این صورت یک حرکت متقوم به دو فاعلیت تعریف می‌شود، که با اصالت کیفیت، این امر ممکن نیست

یک چیز متقوم است که اثر دو فاعل است فاعلیت دو فاعل در آن مؤثر است و یک چیز و یک حرکت است که با فاعلیت دو فاعل انجام می‌گیرد. ممکن است بگویید نمی‌شود که یک چیز محمول دو فاعل باشد، عرض می‌کنیم اگر به لسان کیفیت باشد یک چیز نمی‌تواند نتیجه دو فاعلیت باشد.

- با بیان جدید از تقوم توسعه و اشتداد فاعلیت اول ممکن نیست مگر اینکه موضوع اشتداد فاعلیت باشد

قبلاً در بحث اختیار گفتیم دو مشیت و دو خواست که یکی سفارش عبد و یکی سفارش مولا بود نهایت نجار می‌خواست آن کمد را درست کند یک نسبت به سفارش شما و یک نسبت به مصلحت سنجی او داشت و هیچ کدام در آن مطلق نبود اینها را به صورت ساده بیان کرده بودیم ولی اگر شاء و فاعلیت معنای ایجاد داد ولی نه به صورت مطلق، با فاعلیت این دو و ایجاد می‌شود چون توسعه و اشتداد فاعلیت اول ممکن نبود مگر اینکه موضوع اشتداد

ایجاد فاعلیت باشد همانطور که در بحثهای گذشته بیان شد و افاضه رب به فاعلیت بالا فاضه یعنی فاعلیت محور، این بود که در فاعلیت توسعه پیدا کند یعنی هم فاعلیت خودش به وسیله ایجاد فاعلیت دیگری که متعلق به فاعلیت اوست توسعه پیدا کند و در نفس فاعلیت هم که ایجاد را شرط کردیم. پس در این حرکتی که واقع می‌شود دو بعد متقوم به یکدیگر زمان و مکان بعد یک رابطه هستند توسعه مکانی مولا و تعلق زمانی و توسعه زمانی عبد است.

ز - در این مرتبه توسعه مکانی عبد، هم توسعه برای خود اوست و هم طریق توسعه ای برای مکان مولا و هم توسعه زمانی مرتبه نازلتر است

مکان عبد هم توسعه برای خود این عبد است و هم طریق توسعه برای مکان مولا و هم توسعه مرتبه نازلتر، از طریق این عبد مولا توسعه یافته پس توسعه مکانی مولا است. عبد با توسعه زمانی مکانش هم توسعه یافته پس توسعه مکانی عبد است. مادون، تعلق زمانی و توسعه پیدا کرده چون توسعه فاعلیت در مکان ممکن نبود مگر به پیدایش فاعل جدیدی که دارای زمان است پس توسعه زمانی مادون می‌شود.

بنابراین بیان دوباره در مرتبه پایین تر بین توسعه مولا، توسعه عبد توسعه نازلتر در زمان، تقوم پیدا شد.

- این نحوه توسعه، توسعه‌ای است که زمان و مکان را از موضع نظام تعریف می‌کند یعنی نظام علت این تقوم

این نحوه توسعه توسعه‌ای است که زمان و مکان را از موضع نظام تعریف می‌کند یعنی صحیح این است که بگوییم نظام و علت این تقوم زمانی و مکانی است هر چند که خود نظام هم حول محور مولا پیدا شده است بنابر بحث اشتداد که در جلسه قبل بیان شد.

۳ - بیان تقوم زمان و مکان از موضع عبد

الف - هر گاه زمان عبد توسعه یافت متناظر با همان مکانش هم توسعه می‌یابد

حالا اگر یک زمان و مکان دیگری در مرتبه سوم ذکر کنید و بگویید عبد هر گاه زمانش توسعه یافت متناظر با همان مکانش هم توسعه می‌یابد.

- فرق توسعه زمان و مکان عبد با زمان و مکان مولا این است که ممکن است عبد با تمام ظرفیت فاعلیت نکند

الا اینکه با مولا یک فرق دارد و آن اینکه ممکن است این با تمام ظرفیت فاعلیت نکند و نحوه فاعلیتش فاعلیت با تمام ظرفیت نباشد و راه کج برود پس فرقی با مولا این است که تعریفی را که برای زمان و مکان مولا دادیم نمی-توانید به صورت عام برای همه بیان کنید او زمان و مکانی بود که «المعصوم من الخلل و المهذب من الزلل» ولی این، آن طور نیست و زلزله و خلل در کارش هست.

- نتیجه گیری: زمان و مکان محور، اساس در نظام و زمان و مکان نظام، اساس در زمان و مکان عبد است پس می توان سه تقسیم برای زمان و مکان بیان کرد و گفت اساس در زمان و مکان عبد، زمان و مکان نظام است و اساس در زمان و مکان نظام زمان و مکان محور است. محور تقوم مولا می شود، کلیه روابط درونی حرکت به هم قوام دارند و نظام می سازند.

- قدرت عبد به میزانی بالا می رود که قدرت نظام بالا می رود

قدرت عبد در چه میزان بالا می رود؟ به میزانی که قدرت نظام بالا رود.

- پاورقی: این بحث در ولایت اجتماعی

یک کلام بگویم و وارد اجتماعی منشاء بالا رفتن یا پیدایش اصل اختیار می شود.

۱ - تعریف اختیار به معنای متعارف «له ان یفعل و له لا یفعل» نافی ولایت است

اگر اختیار یعنی ولایت نمی شود گفت «الا صل عدم الولاية (در پاورقی اشاره می کنیم و بعد مفصل آن را عرض

می کنیم)

الف - اختیار بدون قدرت و بدون ملاحظه موضوع معنا ندارد

اختیار بنا به بیان متعارف یعنی «له این یفعل و له ان لا یفعل» اگر سؤال شود له این یفعل و له ان لا یفعل بدون ملاحظه قدرت که نمی شود، اگر قدرت فعلی نباشد «له ان یفعل» موضوعیتی ندارد، اختیاری در کار نیست. حال گفته می شود که اگر قدرت، قدرت تصرف و حکومت بر رابطه باشد باید موضوع داشته باشد و موضوعش را هم ملاحظه کند.



ب - قدرت در جامعه پیدا می‌شود

این قدرت شما در جامعه چگونه ممکن است پیدا شود و بدون جامعه چگونه، مفهوم قدرت را می‌توان در در ذهن آورد که این را نسان دارد و «له ان یفعل و له ان لا یفعل» و در فضای ذهنی هم اختیار بدهد و بگوید من انسانی را فرض می‌کنم که دارای قدرت است ولی اگر او را در جامعه بیاورد دیگر نمی‌تواند بگوید انسانی که دارای قدرت است، چگونه نمی‌تواند؟ چون خیلی از قدرتها دست شما نیست و اعتبار ندارد، قبلاً مثال می‌زدیم که اگر شما پشت یک چک صدر میلیارد تومان را امضاء کنید این چک را از شما قبول نمی‌کنند، امضاء درست است شما هم اختیار دارید که امضاء کنید دسته چک را از بانک می‌گیرید و می‌توانید امضاء کنید ولی اگر در آن نوشتید صد میلیارد تومان، بانک می‌گوید کل پول ما صد میلیارد نیست که شما می‌خواهید چنین چکی بکشید این را با کدام اعتبار می‌کشید، شما بگویید بر اساس قراردادی که می‌خواهد فرضاً بین منابع انرژی فلان منطقه با فلان مصرف‌کننده ببندم، می‌گویند امضای شما در آنجا هم اعتبار ندارد چه کسی از شما تقاضا خرید کرد، اینها در یک نظام اجتماعی است که در آن نظام اختیارات توزیع شده است. شما بگویید من الان می‌خواهم فرمان دهم که تمام ابزارهای بزرگ جهانی در خدمت اسلام باشد مالکیت کفار بی ارزش است و اعتبار ندارد خصوصاً کافر محارب که مالکیتش حقانیت ندارد شما امضاء کنید اما این امضای شما اثر و نفوذ ندارد له این یفعل و له ان لا یفعل نیست.

- کسی که از جامعه منتزع شود قدرتش بسیار محدود است

اگر کسی را از جامعه منتزع کنید و در یک جا نگه دارید که صدای انسان را نشنود و بزرگ بشود زبان بلد نیست که بخواهید دین خدا را به او یاد دهید قدرتش محدود است ذهنیت و ادراکات قلبی‌اش هم بسیار محدود می‌شود. شما در جامعه است که می‌توانید یک قدرتهائی داشته باشید و معنای له این یفعل و له ان لا یفعل در جامعه تحقق می‌یابد.

- توسعه قدرت نیز در نظام اجتماعی حاصل می‌شود

توسعه قدرت هم همین طور است توسعه قدرت در نظام اجتماعی حاصل می‌شود. اگر اختیار را به عنوان یک مفهوم ذهنی تعریف کنید که برای همان عالم ذهن باشد نه برای عالم خارج می‌توان همه چیز را فرض کرد می‌توان فرض کرد که الان اختیار همه دنیا در دست ماست در عالم فرض خصوصاً فرض که نسبتی با عینیت نداشته باشد هر چیزی را می‌توان فرض کرد بعد هم ثمرات عقلی و لوازم این احتمال ذهنی را ملاحظه کرد و احکام جزمی عقلی هم علی‌المبنا برایش صادر کرد ولی این جائی ترا خراب یا آباد نمی‌کند. تازه خود این دقت نظر هم جدای از شرائط اجتماعی و نحوه محاسبه شما و شرائط روحی و ذهنی تان امکان پذیر نیست که قبلاً این بحث بیان شده است. اگر معنای اختیار این شد که شما ذاتاً قدرتی را دارید با اینکه در نظام قدرت دارید فرق دارد، اینجا وقتی می‌گوییم در نظام قدرت دارید ولایت اصل است البته «الا لكل مأموم امام یقتدی به» همان طور که انسان نمی‌تواند بدون جامعه زندگی کند.

ج - ولایت اصل در پیدایش جامعه است

نگویید جامعه هم هرج و مرج می‌شود و ولی لازم دارد بلکه باید بگویید ابتدا ولایت علت پیدایش جامعه است.

- توسعه قدرت به توسعه ولایت است

و پس از آن افراد حول ولایت که جمع شوند توسعه قدرتشان به توسعه ولایت است حالا چه کفر باشد چه ایمان، به عبارت دیگر اگر بگویید یک موجودی است و حرکت دارد این یک حرف است اول: یک موجودی است دوم: از اوصافش این است که می‌تواند حرکت داشته باشد یا ساکن باشد و الان حرکت دارد.

د - اگر حرکت و استکمال امری جبری باشد حتماً تولی و ولایت یک امر جبری و قهری است و ولی محور در آن

است

یک وقت می‌گویید موجودی است که حرکت جبراً بعد آن است و نمی‌تواند حرکت نداشته باشد بعد می‌گویید استکمال جبری است و نمی‌تواند توسعه پذیر نباشد نهایت کیفیت و جهت توسعه به دست خودش است، اگر استکمال جبری شد حتماً تولی و ولایت یک امر جبری و قهری می‌شود و ولی محور در آن است، شما می‌توانید زیر

پرچم توحید قرار گیرید یا زیر پرچم کفر بروید و کل اینها هم از نظام عالم خارج نیست که اینهم بحث دیگری است که قبلاً بیان شده است.

بر این اساس منشاء قوام ولایت است اما آیا تقوم دیگر هیچ است؟ نه تقومی را که در نظام می‌گوییم در رتبه ثانی مطرح می‌شود.

- اصل در هدایت و ضلالت رهبری است

یعنی اصل در هدایت یا ضلالت رهبری است که رهبری کفر و ائمه کفر اصل در توسعه ضلالت و شیطنت هستند و شیاطین انسی و جنی هستند و اصل در توسعه ولایت الهیه هم ائمه نور صلوات الله علیهم اجمعین هستند تا به مرتبه نازله برسد.

- محور بودن ولی نافی متقوم نمی‌باشد زیرا توسعه و اشتداد ولایت ولی در نظام محقق می‌شود

حالا آیا در این صورت برای تقوم جایی می‌ماند؟ بله چون توسعه ولایت ولی محقق نمی‌شود و اشتداد پیدا نمی‌کند الا به نظام یعنی تولی فاعلیتها. اگر وجود مبارک علی بن ابیطالب علیه افضل صلوات المصلین هم باشد ولی مردم به ولایت او تولی پیدا نکنند توسعه عدل در عینیت محقق نمی‌شود پس تولی به ولایتها هم توسعه نفوذ برای فاعل و رهبری می‌آورد و لکن اینهایی که تولی پیدا کردند در توسعه اصل نیستند.

ه- تولی به ولایت اجتماعی، اشتداد متناسب تکوینی است که اصل اینها را ایجاد کرده است

این نکته ظریفی است که تولی اینها و اشتداد متناسب اجتماعی که پیدا می‌شود اشتداد متناسب تکوینی است که اصل اینها را ایجاد کرده است و آن تولی و عبادت حقیقی معصومین است که منشاء پیدایش خود این کثرتها شده است و هیچ کس نمی‌تواند از آن خارج باشد.

- در مرتبه اجتماعی تولی

این نکته ظریفی است که تولی اینها و اشتداد متناسب اجتماعی که پیدا می‌شود اشتداد متناسب تکوینی است که اصل اینها را ایجاد کرده است و آن تولی و عبادت حقیقی معصومین است که منشاء پیدایش خود این کثرتها شده است و هیچ کس نمی‌تواند از آن خارج باشد.

- در مرتبه اجتماعی تولی به ولایت معصومین(ع) منشاء زیاد شدن قدرت مولی علیه است

ولکن در مرتبه اجتماعی اش تولی اینها به ولایت او منشاء زیاد شدن قدرت خود اینها می‌شود و خود اینها بعداً قیوتر می‌شوند یعنی منشاء قوام ونیرومند تر شدن اینها برای مثال زمانی که شما به مصعومین توسل پیدا می‌کنید و عبادات و ریاضات اسلامی را که انجام می‌دهید خودتان دارای ملکات می‌شوید که می‌توانید محکم عمل کنید. اگر شکل و شیوه محکم بودنتان شکل و شیوه اجتماعی باشد می‌تونید در جامعه محکم عمل کنید. این محکم بودن یعنی.

- شدت شما در جامعه رهین تولی شماست

شدت شما رهین تولی شماست، اگر شما محکم بودنتان را یا تحت پرچم توحید ببینید یا تحت پرچم کفر آنگاه، معلوم می‌شود که محکم نمی‌شود مگر اینکه تحت یکی از این دو ولایت باشید.

- اگر بین دو ولایت کفر و ایمان مذبذب باشید قدرت وفا در شما کم می‌شود.

و اگر مذبذب و متلون گاهی این طرف و گاهی آن طرف باشید یک قسمت از این و یک قسمت از آن، نتیجه‌اش این است که در تصمیمات شما تردید ظاهر می‌شود و قدرت وفادار شما کم می‌شود.

۲- با توجه به تعریف اختیار به معنای متعارف، احکام تبعدی و توصلی تقسیم می‌شود

الف - تقسیم احکام به تبعدی و توصلی صرفاً برای مؤمن از عذاب خوب است

اگر مبدأ تقسیمات را احکام تبعدی و توصلی قرار دادید این برای مؤمن از عذاب خوب است که از حرفهای مولا سنگرد درست کنم و با دقت زیاد عقلی و با تمام قوائی که مولا داده به ابداع احتمال پردازیم و در فضای احتمالات طیران کنم و شدت چرخش داشته باشم برای پیدا کردن ایمن کننده از عقاب از کلمات مولا، لوازم حرف مولا صریح،

ظاهر و نص آنرا می‌بیند و جمع م دخل می‌کن تا ایمن کننده و سنگر درست کند که مولا از او را عذال نکند عمل می‌کند.

عمل که مؤمن از عذاب است عبادت عبید است

ولی عملی که ماء من از عذال و سنگر باشد، مولا، حسابگر و دقیق است و می‌خواهد مرا در آتش بیاندازد او من هم مؤمن از عذاب می‌خواهم ایت عبات است «خوفاً من عذابه».

ب - مبداء عقل عملی بنابر تعریف متعاریف ریشه در ملائمت و منافرت با ذات دارد.

این باید قبلاً در بحث مبداء عقل عملی قائل شده باشد به اینکه ملائمت و منافرت با ذات امری است غیر قابل جعل و فاعلیت این ذات را ایجاد کرده و این ذات وقتی ایجاد شد ملائمت با این و منافرت با آن دارد.

و جوب شکر منعم برای عقل عملی (ببر مبنای حسن و قبح ذاتی) مانند امتناع اجتماع نقیضین برای عقل نظری امری بدیهی است

و چون این ملائمت و منافرت ذاتی است ادراک حسن و قبح بر مبنای این ذات برای عبد بدیهی می‌شود مانند وجوب شکر منعم که برای عقل عملی همانگونه بدیهی است که امتناع اجتماع نقیضین برای عقل نظری بدیهی است، بداهت را هم ابتدا نمی‌توان توصیف کرد بدیهی یعنی اینکه تعریف برادر نباشد حالا شما خیلی اصرار می‌کنید و می‌گوئید بدیهیات تعریفهای ساده ندارند و وقتی می‌گوئیم وجود قابل تعریف نیست چون واسطه در اثبات است ولی ادراک از وجود افراد مختلف با هم فرق می‌کند و تمام قضایای فلسفی لوازم ادراکشان از وجود را نشان می‌دهد یعنی تعریف برای وجود است. اگر بدیهی ترین احکام نظری تعریف بردار شد طبیعی است که استدلالهایی که برای معرفی علت، می‌شود در سائرین هم هست شما می‌گویید حسن و قبح برای عقل عملی مستقل و بدیهی است و عقل قائل به یک حسن و قبحی است، بعد موارد و مثالهایش را نشان می‌دهد و می‌گوید مثل شکر منعم، قبح ظلم و امثال اینها بعد سؤال می‌کنید ظلم به چه معناست، عدل یعنی چه، نعمت و شکر به چه معناست؟ کم کم منافرت با ذات و ملائمت با ذات به عنوان زیربنای پیدایش این امر معرفی می‌شود. یعنی وقتی بخواهید تعریف شناخت عقل عملی بدهید این

بدهت بر آن اساس مجبور است تعریف شود مگر اینکه شما بگویید شناخت قابل تعریف نیست که این را در آخر کار نمی‌توانید بگویید، در اول کار می‌توانید بگویید ولی بعد بگویید دارای اخلاق رذیله است و این طور می‌شناسد و آنکه دارای اخلاق حمیده است این طور می‌شناسد.

- بر اساس شکر منعم، در زمان کفران حق عذاب پیدا می‌کند

وقتی شکل منعم اصل شد منعم در زمان کفران حق عذاب پیدا می‌کند بسیار خوب برای کفران نکردن باید چکار کنیم؟

- منعم برای عقاب کردن باید راهنما بفرستد و الا ظلم می‌شود

او باید راهنما بفرستد و حق ندارد عقاب کند چون ظلم می‌شود مگر اینکه کیفیت عبادتش را برای ما روشن سازد، چون قبح ظلم هم کنار شکر منعم است.

- راهنما بوسیله کلمات راهنمایی می‌کند

وقتی راهنما فرستاد این راهنما بوسیله کلمات می‌خواهد ما را راهنمایی کند.

- پس باید کلمات بازجوئی کرد و از آنها مؤمن از عقاب و منجز تکلیف ساخت

حالا من این کلمات را بازجوئی می‌کنم و از آنها مؤمن از عقاب و منجز تکلیف می‌سازم این تقسیم بندی خوبی است ولی این ولایت ساز نیست یعنی اگر شما سؤال کنید که بر اساس واجب بودن شکل منعم و مؤمن از عقاب احکام چگونه است؟

- بر اساس وجوب شکر منعم و مؤمن از عقاب بعضی احکام تبعدی و بعضی توصلی هستند

می‌گوید بعضی تبعدی و بعضی تولی هستند، احکامی که خود شارع در آن قصد قربت را قرار داده باشد تبعدی هستند و احکامی که قصد قربت در آنها قید نیست می‌توانید نکنید، شرط صحیثش قصد قربت نیست و این احکام توصلی هستند.

ج - لوازم تقسیم احکام به تبعدی و توصلی

- کلیه امور عقلی از جمله نظم، نظام و سرپرستی جامعه که توصلی است (قید قصد قربت در اصل فعل شرط نیست) می‌تواند ربائاً واقع شود

کلیه کارهای را که عقلاً انجام می‌دهید از جمله نظم و نظام و سرپرستی جامعه، قید قصد قربت در اصل فعل آنها شرط نیست. آنگاه بر اساس این دید لسان دلیل را هم که نگاه کنیم این مطلب واضح است و استدلال محکم برای قدم به قدم آن وجود دارد. حالا سؤال می‌کنیم که اگر ربائاً دست نجس خود را در آب بزینم دست ظاهر می‌شود؟ می‌گویند بله می‌گوییم ربائاً می‌توان جامعه را تنظیم کرد و سرپرستی کرد؟ می‌گویند بله، می‌گوییم ولی اگر ربائاً انجام دهد حب ریاست می‌شود «ما ذنبان ضاریان فی قطیعه غنم اضر من حب المال و الجاه فی دین الرجل المؤمن».

- برای این مبنا عمل سرپرستی و پیدایش صفات نفسانی «در یک فاعل، دو موضوع جدا و بریده هستند می‌گویند اثر آن بد شد و قطعاً حب ریاست منهی شرع است، ولی برای خود این عمل قصد قربت را شرط ندانسته‌اند این عمل یک موضوع جدا و پیدایش صفت نفسانی برای شما موضوعی دیگر است، اینکه شما حب ریاست پیدا کنید بد است و ضایع می‌شوید یک مطلب است و اینکه شرط صحت عمل ریا نکردن باشد مطلب دیگری است، می‌گوییم این یک انسان و یک فاعل است که دارد این را انجام می‌دهد. به عبارت دیگر در مرتبه پایین تر از آن اگر کلیه مردم در شبانه روز ۱۸ ساعت بیدار باشند و ۶ ساعت خواب باشند و بخواهند بر اساس مأمّن از عقاب عبادت واجب شبانه روزی خودشان را انجام دهند فقط ۱۸ دقیقه وقت برای ۱۷ رکعت نماز از آن ۱۸ ساعت تخصیص می‌یابد.

#### د - اشکالات این تقسیم بندی

- کسی که افعال توصلی اش حول محور دنیا است وقت نماز نمی‌تواند آنها را کنار بگذارد یعنی قلب شما در ۱۸ ساعت محبت چیزهای دیگر را دراد که توصلی اند و همین که وقت نماز شد می‌خواهد همه آنها را کنار بگذارد و با تکبیره الاحرام وارد نماز شود، این کی حضور پیدا می‌کند؟ همین فردی که، تا حالا وقتش صرف دنیا بود می‌خواهد بگوید الله اکبر این تا لحظه قبل از آن که نظر به اکل و شرب و معامله و سائر جهات داشت

التفات به الله اکبر شرط صحت اعمالش نبود و آزاد بود و این هم که مؤمن از عقاب دارد و عذابش نمی‌کند و حواسش در پس چیزهای دیگر است، کسی نگفته که در ۱۸ ساعت دیگر حواست به خدا باشد بلکه اگر کمال می‌خواهی چنین باش ولی اگر کمال نمی‌خواهی هیچ عیبی ندارد ولی حالا در این ۱۸ دقیقه باید حواست باشد، ما عرض می‌کنیم در این ۱۸ دقیقه هم از نظر پرورش و نظام تربیتی می‌توانید بگویید فقط در یک دقیقه آن حضور دارد، ۱۸ دقیقه متناسب با میزان ساعاتی را که برای امور دیگر گذاشته حواسش پرت است یعنی برای این در شبانه روز یک دقیقه عبادت کافی است.

- چنین فردی در موضع انقلاب و امور نظام فردی بی تفاوت و یا ضد انقلاب است

بسیار خوب ما هم می‌گوییم کافی است خود مولا فرموده کافی است شما دیگر کاسه از آتش داغتر هستید؟ حالا جلوتر می‌رویم و می‌گوییم نظام طاغوت از بین رفت آن ۱۸ ساعت این هم وضعیتش زیر و رو می‌شود، در آن ۱۸ ساعت تلاش توانسته بود کیان اجتماعی بدست بیاورد و مال جمع آوری کند ولی شما همه را به هم زدید وضع شاکله و ملکاتی که این دارد بگونه‌ای نیست که دعا گوی انقلاب باشد ولو در دستگاه طاغوت فساد رواج داشته و ایشان هم خودش را بی تقصیر می‌دانسته چون دیگران خلاف می‌کنند و من هم قدرت منع آنها را ندارم و به کار خودم مشغولم. اگر این طور حساب کنیم ایشان نسبت به انقلاب که تحت ولایت الهی است بدبین می‌شود بعد جنگ و دعوا پیش می‌آید این فردی که وقتی می‌خواستند مالش را بگیرند دستش می‌لرزید وقتی می‌خواهد به جبهه برود هم پایش می‌لرزد و نمی‌تواند وجوب رفتن به جبهه را اتیان کنید و همین که صدای یک انفجار بلند شد زانویش بدون اختیار شروع به لرزیدن می‌کند و ملکاتش ظاهر می‌شود.

۳- اگر عشق به کمال اصل شد قصد قربت اصل می‌شود

و لکن اگر بر عکس آن هم کسی باشد در آنجا ملکاتش ظاهر می‌شود. ملاحظه همه معارف با همدیگر یک مسئله- ای است که الان مورد بحث ما نیست، ما فقط اشاره کردیم که مقسم را می‌شود شکر منعم گذاشت بعد هم مؤمن از عقاب می‌خواهید و عدم امتثال اگر مقسم شد احکام تعبدی و توصلی فرع امتثال هستند، مبنای امتثال را شکر منعم



قرار می‌دهند و مقسم را هم امثال، دو فرع از آن پیدا شد و شرط صحت در بعضی قصد قربت شد و در بقیه هم قصد قربت هیچکاره است چه اینکه قربت للدنیا باشد یا چیز دیگر.

اگر مبنای اصلی ملائمت با ذات به عشق به کمال برگردد امر حرکتی است و اصل در آن ذات نیست بلکه اصل در آن عشق و تعلق به معشوق و عشق به کمال است، قصد قربت اصل می‌شود.

الف - در این صورت صحت و فساد از تعریف توصلی و تعبدی به تعریف پرورشی و تناسب یا عدم تناسب با رشد تبدیل می‌شود

و برای اصل شدن قصد قربت و کمال باید توجه داشته باشید که صحت و فساد را از تعریف تعبدی و توصلی خارج کنید و تعریف پرورشی برایش بدهید و بگویید مناسب با رشد است یا مناسب با رشد نیست.

۴ - اگر مبنای آن عشق را هم تولی به ولایت قرار دهیم یک تقسیم بندی جدید تحویل می‌دهد و از این هم که بگذریم اگر مبنای آن عشق را هم تولی و ولایت و توسعه ولایت، و نیابت دانستید آنگاه اگر نیابت شد موضوعاً یک تقسیم بندی دیگر است که می‌گویید.

الف - بر این مبنا، عمل یا تولی به ولایت الله است یا تولی به ولایت طاغوت  
عمل یا تولی به ولایت الله است یا تولی به ولایت طاغوت . «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین كفرو اولیائهم الطاغوت»

- نتیجه گیری: مقایسه این سه مبنا (مؤمن از عقاب درست کردن، کمال یافتن، تولی یافتن) در تقسیم احکام؟

شما در این مرتبه سوم می‌گویید هرگونه فعلی

۱ - قصد قربت صرفاً مربوط به افعال تعبدی است

در مرتبه اول قصد قربت را محدود می‌کردید و حضور قلب را در عبادات شرط صحبت نمی‌دانستید.

۲ - قصد قربت در همه افعال جاری است اما نحوه جریان فردی است

در مرتبه دوم حضور قلب را شرط رشد می‌دانید و قصد قرب را هم جاری می‌کنید و لکن نحوه جریان قصد قربت نحوه جریان فردی است که انشاء الله در موقع خودش توضیح می‌دهم.

۳- هر گونه فعلی بدون تولی و ولایت معنا ندارد

در مرتبه سوم که تولی و ولایت را مطرح می‌کنید اصلاً تقسیم بندی را عوض می‌کنید و می‌گویید هر گونه حرکتی از شما بدون تولی انجام نمی‌گیرد خواه حرکت قلبی و نیت باشد خواه حضور قلب یا حضور ذهن و حرکت‌های ذهنی باشد خواه حضور عینی و تکلم باشد خواه فعل اجتماعی یا فعل فردی باشد، یا در توسعه ولایت الهی جاری دارد یا در توسعه ولایت الحادی آنگاه مبدأ پیدایش قدرت الهی، در نظام تولی به ولایت الهی پیدا می‌شود که بر این اساس مبدأ حرکت و کیف حرکت وضع تقسیماتش فرق می‌کند که این فرق گذاشتن منوط به این است که شما ولایت را اصل در تحقق قدرت بدانید یا نه.

درست است که در تقسیم بندی فرض ذهنی یا تعبدی است یا توصلی و لکن شرط تحقق عبادت و شرط اقامه نماز این است که آن توصلی‌ها را هم در تنظیم کارهای ولایتی به سوی تعبدی سیر بدهید یعنی می‌گویید عمل تنظیم ولایت ولی جهت توسعه تقرب و اشتداد را دارد یعنی بین عمل تنظیم ولی و کسی که مؤمن از عقاب می‌خواهد فرق می‌گذارد.

- پرسش و پاسخ

برادر پیروزمند: وجوب شرعی این نظر از کجا ثابت می‌شود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وجوب شرعی هم بحث ولایت و شناختن نظام ولایت است قدرت در آنجا که اقامه موضوع است.

۱- ولایت امری توصلی نیست

نشناختن موضوعی به عنوان ولایت است که کسی در موضوع ولایت بگوید هم یک تنظیم توصلی است بعد هم در اخلاق بگوید این همان حب ریاست و عمل قلبی حرام است، بگوید نه این از جهت دیگری منهی است ولی در اصل تنظیم و اصل عمل شرط صحت نیست، این نشناختن موضوع ولایت است.

## ۲ - موضوع ولایت موضوع تولید قدرت اقامه است

خود موضوع ولایت را اگر بشناسیم به عنوان اینکه موضوع تولید قدرت اقامه است و بدانیم که امر روی اقامه برای ولایت رفته است.

## ۳ - امر اقامه فردی نیست

و امر اقامه برای فرد نمی‌تواند بیاید، فرد اگر هم بخواهد اقامه کند می‌توان در یک نظام اقامه کند و یا خودش محور نظام قارر گیرد و رهبری اقامه را که یک امر اجتماعی است بدست گیرد یا نسبت به کسی که رهبری اقامه را در دست گرفته تولی به ولایت او پیدا کند.

## ۴ - احکام نظام ناظر به پیدایش اصل قدرت می‌باشد که شرط تنجز همه تکالیف است

درباره وجوب شرعی باید توجه داشت که احکامی که برای نظام است احکامی است که به پیدایش اصل قدرت است که شرط تنجز همه تکالیف است و شرط ایجاد مبتلا به و ترافع و تدافع حیثیات است که در جای خودش مطرح می‌شود.

## ۵ - وجوب و عدم وجوب، به ولایت بر می‌گردد نه به امتثال

حالا سؤال درباره معنای عبادت همین است که وجوب و عدم وجوب یا به امتثال بر می‌گردد یا به ولایت.

## ۶ - ولایت از فروع فقهیه نبوده و اصل در قدرت است

ولایت از فروع فقه می‌دانید تا در آن تردید کنیم و بگوییم «الاصل عدم الولاية» یا اینکه از فروع فقه نمی‌دانید و در نفس قدرت که شرط طاعت است می‌دانید و آن وقت نمی‌توان گفت طاعت خودش به نفسه آیا می‌توان گفت طاعت

لازم نیست، اینکه می‌گویند به اندازه‌ای که قدرت طاعت کنید اگر ما به این نتیجه رسیدیم که قدرت در ولایت بدست

می‌آید در نظام طاغوت هیچ قدرتی برای هیچ مرتبه‌ای از عبادت ندارد هیچ تکلیفی برای آن ندارد؟

برادر پیروزمند: سعه و ضیق پیدا می‌کند و الا هیچ قدرتی برای هیچ مرتبه‌ای که ممکن نیست نداشته باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اگر بگویند در نظام پرورشی کفر انسانها را به طرف عصیان می‌برند،

یعنی شما در آمریکا نمی‌توانید مال بدون ربا پیدا کنید، در آنجا هر رقم مالی که بدست شما بیاید مثلاً اگر یک

بیسکویت بگیرید در تولید آن ربا دخیل است و نظامشان را بر ربا تأسیس کرده‌اند، تکلیف هم ندارید و سؤال مهم

این است که به وجوب شکر منعم ربطش می‌دهید، وقتی چنین شد می‌گویید وجوب شکر منعم مال این منعمی است

که فعلاً بالای سرم است.

#### ۶ - عبادت کیف جریان قدرت ولایت است

حالا انشاء الله بحث مفصلش مطرح می‌شود که آیا عبادت خودش کیف جریان قدرت ولایت هست یا نیست؟ که

اگر نباشد نماز شما نمازی باشد که بوسیله آن معصوم را از بین ببرند نه اینکه خودت از بین ببری مثل تترس نیست

که کافر می‌تواند پشت سر شما سنگر بگیرد، اگر پشت سر عمل شما سنگر بگیرد و بخواهد معصوم را از بین ببرد و

نماز شما وسله‌ای برای هدم اسلام شد، آیا در این صورت اگر شما مشعر باشید می‌توانید قصد قربت کنید یا نه؟

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

## فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: توصیف از «تکیف، تبدل، تمثل» بر اساس نظام ولایت

دوره: سوم

تاریخ: ۷۰/۴/۵

## جلسه: ۲۲

فهرست:

- جمع بندی بحث زمان و مکان
- ۱ - با ملاحظه زمان و مکان در نظام، زمان بعد مکان و مکان بعد زمان است
- ۲ - نسبت به جزء محور، زمان و مکان کل برابر با زمان و مکان محور است
- ۳ - نسبت به درون حرکت زمانی عبد برابر با یک حرکت مولا است
- توسعه عبد، توسعه و نیابت جزئی است و توسعه مولا اصلی و فراگیر است
- پرسش و پاسخ
- ۱ - توضیحی پیرامون فاعل واحد به جای امر ثابت
- ۲ - بررسی دو اشکال وارد بر امر ثابت
- الف - بر اساس امر ثابت در تحلیل حرکت کیفیت اصل است
- ب - بر اساس امر ثابت رابطه ثابت و متغیر لا ینحل باقی می ماند
- ۳ - اساساً کیفیت نمی تواند توصیف اثباتی از حرکت بدهد
- کیفیت بصورت نفی ای می تواند حرکت را توصیف کند
- ۴ - اگر کیفیت ثابت در تفسیر حرکت اصل قرار گرفت باید از حرکت عکس برداری کرد
- الف - بر این اساس اسم یک قطعه از توالی را لحظه، یک قطعه بزرگتر از توالی را روز یا فته و اسم کل را امر ثابت می گذاریم
- ۵ - تنها فاعلیت می تواند مفسر حرکت باشد
- ۶ - تعلق به فاعلیت خداست نه امر ثابت و موضوعاً اشکالات آن مبنا از بین می رود
- ۷ - تعلق اگر به فاعل واحد باشد تشتت ایجاد نمی شود
- الف - توضیحی پیرامون محور در افعال
- بر اساس امر ثابت قانون حافظ جریان تغییر است
- بر اساس فاعلیت، اگر فاعلیتی بخواهد توسعه یابد باید فاعلیتی ایجاد توسعه نماید
- مکانیزم حرکت مفسر حرکت نیست بلکه موجد حرکت مفسر حرکت است
- قابلیت صرف امکان ترکیب با وضع دوم را ندارد
- ۸ - توصیف اصالت ربط از حرکت اولاً نقضی است ثانیاً نقض جامع هم نیست
- ۹ - در اصالت فاعلیت اصل در مشیت خود فاعلیت است

- ۱۰ - در اصالت کیفیت ثبوت امر ثابت تمام حرکتها را نفی می‌کند
- الف - بر اساس امر ثابت رابطه امر ثابت و حرکت موجب سکون است
- ۱۱ - چگونگی علم ما در مورد حضرت حق
- ۱۲ - فاعلیت در اعمال فاعلیت ایجاد کیفیت می‌کند
- ۱۳ - بر اساس اصالت فاعلیت هر رتبه از فاعلیت بر فاعلیت مادون حاکم است نه اینکه خالق یک چهار چوبه‌ای درست می‌کند
- ۱۴ - توضیحی مجدد پیرامون عدم توانائی توصیف از حرکت بر اساس امر ثابت
- ۱۵ - توضیحی پیرامون عدم توانائی توصیف از رابطه ثابت و متغیر بر اساس اصالت ربط
- اصل بحث: توصیف از (تکیف، تبدل و تمثیل) بر اساس نظام ولایت
- ۱ - توصیف جدید از تکیف، تبدل و تمثیل
- الف - در این توصیف مقسم تقسیمات فاعلیت است
- یا تعلق فاعل به فاعل بالاتر است (فاعلیت تعلقی)
- یا برخورد فاعلیت به فاعلیتهای دیگر است (فاعلیت تمثیلی)
- یا فاعلیتش در توسعه است (فاعلیت تحقیقی)
- ب - اگر نسبت فاعل به سائر فاعلها منظر شد فظرفیت تأثیرش بالا می‌رود
- ج - توضیحی تمثیلی پیرامون ضرورت توجه به نظام فکری
- مجموعه افعال فرد در نظام جایگاه فرد را مشخص می‌کند
- فرد به دلیل نداشتن خط فکری مشخص تابع افراد دیگری می‌شود
- د - فاعلیت تمثیلی نسبت بین این فاعل و سائر فاعلها را مشخص می‌کند
- ه - تأثیر تمثیلی حضرت امام(ره) در عینیت در رابطه با ارتقاء وجدان بشری
- و - از مهمترین تیرگی‌های زمان طاغوت فاصله انداختن بین توحید و عبد بود
- ۳ - اساس پیدایش تکیف اولیه تقوم بین تعلق فاعلیتها و خودش است
- ۴ - در مرتبه دوم فاعل می‌خواهد بر اساس نظام فاعلیت تعلقی جای خودش را (در برخورد فاعلهای دیگر) تغییر دهد (تبدل)
- ۵ - در مرتبه سوم، تمثیل به معنای کیفیت یافتن نسبت این فرد با فاعلهای دیگر است
- الف - تعیین ارتباط این فاعل به فاعلهای دیگر به معنای حرکت تحقیقی هماهنگ حور محول تعلق است
- ب - فرد به هر میزان که فاعلیت تصرفی نداشته باشد متلون است
- ج - انسان متلون در توسعه‌اش، فعل فاعلی که بر او اثر گذاشته است
- د - می‌توان گفت انسان متلون شبیه فاعلیت تبعی است

## بسمه تعالی

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: دو بحث طرح است که باید اینها را امروز بیان کنیم. بحث ما درباره اصولی بود که برای تنظیم نظام لازم است و در دوره اثباتی بحث، بحث فاعلیت را تمام کردیم و تقویم هم می‌خواهیم معنای نظام فاعلیت را تمام کند.

### - جمع بندی بحث زمان و مکان

در جلسه قبل هم حرکت زمانی و مکانی را بر اساس تقویم بیان کردیم و گفتیم که اشتداد مولا موجب توسعه‌ای می‌شود که مجرای خلق فاعلیت یا کثرتی است که پیدایش لازم‌اش اشتداد است و فاعلیت متعلق به فاعلیت مولا ایجاد می‌شود بنابراین توسعه مکانی مولا از این طریق حاصل می‌شود. البته گفتیم حرکتی که از ناحیه مولا واقع می‌شود حرکتی مکانی است و حرکتی که از ناحیه مولی علیه و فاعلیت دوم واقع می‌شود حرکتی زمانی است.

### ۱- با ملاحظه زمان و مکان در نظام، زمان بعد مکان و مکان بعد زمان است

بعد در نظام که نگاه کنیم صحیح است بگوییم زمان بعد مکان و مکان بعد زمان است و لکن اگر به فرد تکیه کنیم باز در شخص محور که نگاه کنیم می‌بینیم به همان میزان که توسعه زمانی یافته توسعه مکانی یافته است، اما نسبت به اشخاص دیگر می‌گوییم زمانشان امکان مولا همراه است و مکان خود مولی علیه با زمان مرتبه پایین تر، یک چنین بسطی را بیان کردیم بعداً هم از این نحوه بسطی که ذکر کردیم آثار عملی زیادی در مدل سازی بر می‌آید ابتدائاً هم به نظر می‌آید یک تفکیک واقع نیست نسبت به کل که نگاه کنید حتماً می‌گویید زمان و مکان بعد همدیگر هستند.

### ۲- نسبت به جزء محور، زمان و مکان کل برابر با زمان و مکان محور است

اما نسبت به جزء که نگاه کنید بین محور و غیر محور فرق می‌گذارید زمان و مکان کل برابر با زمان و مکان محور است.

### ۳- نسبت به درون حرکت زمانی عبد برابر با یک حرکت مولا است

و نسبت به اجزاء درونی کل که نگاه کنید می‌گویید حرکت زمانی شان برابر با یک حرکت مولاست یعنی مکانی تا ظرفیت خود، حرکت مکانی هم که می‌کند از طریق همین است که این حرکت مکانی از فاعل دوم به فاعل سوم سیر می‌کند اینجا با مولا همراه است نهایت در مرتبه نازل خودش که نیابت از مولاست حالا چه حیوانی باشد چه ملکوتی یعنی مکان عبد همراه با مکان مولا توسعه می‌یابد.

- توسعه عبد، توسعه و نیابت جزئی است و توسعه مولا اصلی و فراگیر است

نهایت توسعه مولا یک توسعه فراگیر است اما توسعه این عبد یک توسعه جزئی و خلافت و نیابت جزئی است و سهم تأثیر کمی است که حول محور سهم تأثیر اصلی مولاست

- پرسش و پاسخ

برادر پیروزمند: ... ما ابتدائاً سه تا چیز گفتم یعنی هر زمان و مکان تعلق به یک فاعل ثابتی یعنی امر ثابتی دارد. شما همان چیزی را که برای امر ثابت گفته می‌شد اسمش را تعلق زمانی گذاشته‌اید.

۱- توضیحی پیرامون فاعل واحد بجای امر ثابت ت

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: متعلق تعلق زمانی فاعل ثابت است متعلقش، نه خود این حرکت، متعلق آن حرکت که فاعلیت فاعل مطلق بشود البته در نهایت نه در وسائط چون هم وساط داریم و هم نهایت که می‌گوییم پرستش برای خدا واقع می‌شود از طریق ادب نسبت به مولا و از طریق تولی نسبت به معصومین. آن وقت آنچه که برای خدا واقع می‌شود در کنه نهائی‌اش تعلق به فاعلیت ربوبیت مطلقه بر شما می‌شود. آن فاعلیت مطلقه الهیه امر ثابت است. این امر ثابت بودن یعنی فاعل واحد. یعنی فرق زمان و مکان را در مرتبه تعلق می‌گذاریم. نه اینکه خود تعلق زمانی عین امر ثابت باشد بلکه تعلق به فاعلیتی است که آن فاعلیت واحد است و چون واحد است جهت واحد دارد که بعداً می‌گوییم و دیگر معنا ندارد که بگویید تشتت پیدا می‌شود.

۲- بررسی دو اشکال وارد بر امر ثابت



یعنی آن اشکالی را که بر این امر وارد می‌کردیم که اگر حرکت باشد حاکم بر حرکت الهی النهایه و حرکت نفی می‌شود.

الف - بر اساس امر ثابت در تحلیل حرکت کیفیت اصل است

این منوط به دو امر است یکی اصل قرار دادن کیفیت در تحلیل حرکت، نه فاعلیت در تحلیل حرکت، اگر فاعلیت در حرکت اصل قرار گرفت چنین چیزی نیست باید به جای اینکه به کیفیت واحد و ثابت برسد به فاعلیت واحد برسد.

ب - بر اساس امر ثابت رابطه ثابت و متغیر لا ینحل باقی می‌ماند

دوم اینکه بنا بر بیان، به فاعلیت وحد هم می‌رسد. آنگاه دیگر مشکل امر ثابت یعنی مشکل ربط بین ثابت و متغیر هم موضوعاً حل می‌شود.

برادر پیروزمند: همان وقت در یک مرتبه دیگر به این فاعل خاص، می‌شود امر ثابت.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: به فاعل خاص که شد دیگر معنای امر ثابت لازم نداریم.

۳ - اساساً کیفیت نمی‌تواند توصیف اثباتی از حرکت بدهد.

صحبت این است که آیا باید کیفیت، توصیف از حرکت را بدهد یا اصلاً کیفیت نمی‌تواند حرکت را توصیف بدهد.

- کیفیت بصورت نفی ای می‌تواند حرکت را توصیف کند

کیفیت به صورت نفی ای می‌تواند حرکت را توصیف بدهد و بگوید اتصال مطلق نیست انفصال مطلق هم نیست ولی تعریف این که چیست را نمی‌تواند بیان کند. می‌تواند بگوید حرکت مطلق نیست سکون مطلق هم نیست، بعد در هنگامی که می‌گوید حرکت مطلق نیست می‌گوید منجر به یک امر ثابتی می‌شود و امر ثابت علت جهت ثابت می‌شود و خودش کیفیت ثابتی است.

۴ - اگر کیفیت ثابت در تفسیر حرکت اصل قرار گرفت باید از حرکت عکس برداری کرد

کیفیت ثابت می‌خواهد در تفسیر حرکت اصل قرار گیرد، اگر کیفیت ثابت بخواهد در تفسیر حرکت اصل قرار گیرد باید از حرکت عکس برداری کنیم و بگوییم نام یک تکه از حرکت را لحظه می‌گذاریم و هیچ‌گاه نمی‌توان به صفر رساند که هیچ حرکت نباشد.

الف - بر این اساس اسم یک قطعه از توالی را لحظه، یک قطعه بزرگتر از توالی را روز یا هفته و اسم کل را امر ثابت می‌گذاریم

پس اسم انتزاعی یک قطعه‌اش را لحظه می‌گذاریم و اسم انتزاعی یک قطعه بزرگترش را دقیقه می‌گذاریم و اسم انتزاعی قطعه‌های بزرگتر را روز و هفته و سال و دوره برنامه می‌گذاریم این معنایش آن است که اسم کل را هم امر ثابت بگذار و معنایش آن است که کیفیت نتوانست مفسر حرکت بشود.

۵ - تنها فاعلیت می‌تواند مفسر حرکت باشد

بعد گفتیم فاعلیت می‌تواند حرکت را تفسیر کند و کیفیت قدرت ارائه تعریف برای حرکت را ندارد.

۶ - تعلق به فاعلیت خداست نه امر ثابت و موضوعاً اشکالات آن مبنا از بین می‌رود

اگر فاعلیت شد آیا لازم است فاعلش ثابت باشد یعنی فاعلی که فقط یک فعل را انجام دهد یا اصلاً ثبوت عوض شد و تبدیل به وحدت شد فاعل واحد برای حرکت لازم است و باید به فاعل واحد منتهی شود و نباید فاعل ثابت باشد تعلق به فاعل واحد می‌شود.

اما آیا تعلق به فاعل واحد مسقط تکلیف از فاعلهای پایین تر است؟ نه چون همان طور که قبلاً بیان شده باید فاعلیت ایجاد کند موضوع ایجاد فاعل واحد، ایجاد فاعل است. بنابراین آن شبهه که ربط بین ثابت و متغیر چطور می‌شود که از شبهه‌های مهمی است که فلسفه انتزاعی دچار آن است و در امور مختلف باید جوابگوی این شبهه باشد برای مثال احکام ثابت در عینیت متغیر از آثار آن است. از آثار ربط بین ثابت و متغیر این است که احکام ثابت با عینیت متغیر در احکام عمل چگونه هماهنگ می‌شود. در احکام نظر هم توصیف از مکانیزم حرکت و توصیف از امر

ثابتی که حاکم بر حرکت می‌شود. به هر حال ربط بین ثابت و متغیر که به شکلهای گوناگون در سطوح مختلف اعتقادی طرح می‌شد موضوعاً رد شد.

برادر پیروزمند: هنوز روشن نیست که این فاعل واحد چگونه از تشنت جلوگیری می‌کند؟

۷ - تعلق اگر به فاعل واحد باشد تشنت ایجاد نمی‌شود

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر فاعل واحد شد مبدأ فعل را متعدد فرض نمی‌کنید که تشنت ایجاد شود یعنی تمام افعال محور پیدا می‌کند.

الف - توضیحی پیرامون محور در افعال

معنای محور پیدا کردن را هم باید در توقم عنایت کرده باشید و حالا باز هم ما توضیح اضافه می‌دهیم و بیشتر عنایت می‌فرمایید خصوصاً در فاعلیت تعلق، تمثلی و تحقیقی و ملاحظه می‌کنید که یک چیز امر ثابت را بر ما تکلیف کرد و آن اینکه اگر بر حرکت، حرکت حاکم باشد و بر خود آن هم حرکت حاکم باشد الی لا نهاییه آنگاه حرکت نفی می‌شود، بنابراین باید یک کیفیتی بر حرکت حاکم باشد. این توصیف حرکت از کیفیت بود که این اشکال را ایجاد می‌کرد.

- بر اساس امر ثابت قانون حافظ جریان تغییر است

این اشکال بر طرف شد که ما می‌گفتیم اگر چیزی بخواهد اختلاف پتانسیل داشته باشد و از وضعیتی به وضعیت دوم برود باید یک قانون بر آن حاکم باشد، با اینکه بگویید.

- بر اساس فاعلیت، اگر فاعلیتی بخواهد توسعه یابد باید فاعلیتی ایجاد توسعه نماید

اگر فاعلیتی بخواهد توسعه یابد باید فاعلیتی ایجاد توسعه بفرماید یعنی مبدأ حرکت را فعل فاعل اول بدانید و حرکت را به کیفیت تعریف نکنید.

- مکانیزم حرکت مفسر حرکت نیست بلکه موجد حرکت مفسر حرکت است

و مکانیزم حرکت را مفسر حرکت نگیرید بلکه موجد حرکت را مفسر حرکت بگیریید حرکت ایجاد است و ایجاد فاعلیت هم هست. اگر ایجاد کیفیت کند انتقال از اول به دوم حاصل نمی‌شود.

- قابلیت صرف امکان ترکیب با وضع دوم را ندارد

بنابر بحثهایی که بیان شده که قابلیت صرف امکان ترکیب با وضع دوم را ندارد در آنجا امر ثابت شکسته شد در آنجائی که گفتیم اگر تعلق به وضع باشد و خصلت هم خصلت تعلق به یک وضع باشد نمی‌شود تعلق بره ربط باشد یعنی چه؟ یعنی فاعلیتی باشد و نفس آن فاعلیتی متعلق به فاعل بواحد باشد؟ در اینجا دقت زیاد لازم است که تا آن دقت نشوند که اصلاً اشکال در ابتدا چه بود؟ اشکالی که اصالت ربط روی آن دست گذاشته بود و باید در آن سطح از بحث مطرح شود و الان هم بخواهیم در همان سطح مطرح کنیم باید در سطوح مختلف مسئله علیت، حرکت، زمان و مکان الی آخر را مطرح کرد.

۸- توصیف اصالت ربط از حرکت اولاً نقضی است ثانیاً نقض جامع هم نیست

شما در یک سطح روی ربط که می‌آید اولاً نقضی است ثانیاً آن نقض هم یک نقض جامع نیست. شما در آنجا می‌گویید چون اتصال مطلق نیست و انفصال مطلق هم نیست و حرکت نفی نمی‌شود به دلیل بدیهی گرفتن حرکت پس ربط است ولی آیا این توالی که تغایر متوالی را حرکت می‌گویید و می‌گویید ربط دارند آیا در اینجا توصیف نمی‌دهید که این وضعیت اول چه نحوه انحلالی در وضعیت دوم پیدا می‌کند و چگونه انحلال پیدا می‌کند، اعدام صرف که نمی‌شود چون انفصال می‌شود ربطی که در مرتبه دوم پیدا می‌کند مجبور است ربط فاعلی باشد و الا ربط قابلی محض، قابلیت ترکیب را نمی‌آورد یعنی در متن حرکت و در تعریف آن نمی‌توان مکانیزم حرکت را اصل قرار داد و کیفیت را اصل دانست بلکه باید موجد حرکت را اصل قرار داد و تعریف کیفیت را به ایجاد کرد.

برادر پیروزمند: وضعیت قانون هنوز روشن نیست ولی فعل فاعل موجد هم که بخواهد اصل قرار بگیرد باز سؤال نسبت به خود فعل او قابل طرح است که اگر فعل او همین طور بی حساب باشد باز حرکت علی حرکت می‌شود و

آنگاه در مرتبه حضرت حق هم که می‌رسد شاید اشکال کلامی پیدا کند یعنی حضرت حق خودش از مشیت خودش اطلاع ندارد که می‌خواهد چکار کند.

۹- در اصالت فاعلیت در مشیت خود فاعلیت است

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اصل در شاء خودش است یا اصل مشیت است؟

برادر پیروزمند: اصل خودش است و لکن مشیت مال خودش است نه مال کس دیگری.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی در ذات اینگونه صحبت می‌کنید که نتیجه‌اش مغلول شدن حضرت حق

است؟ یعنی خداوند می‌تواند بغیر حساب کار کند یا حتماً با حساب است؟

برادر پیروزمند: غیر حسابش را می‌داند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی ایجاد حساب به او قوام داد کیفیت به فاعلیت تعریف می‌شود، نه فاعلیت

به کیفیت.

برادر پیروزمند: یعنی این مشیت مشیتی است که به وضع و به ایجاد او قرار گرفته است، ولی به هر حال من می-

گویم مادون این فاعل این مشیت هست و یک برنامه برای عالم هست که حضرت حق از آن مطلع است حالا با همه

خصوصیات که می‌فرماید بغیر حساب و افاضه و غیره ولی بغیر حساب آن گونه بغیر حساب نیست که از دست

خودش هم خارج شود.

حجت الاسلام والمسلمین: اگر بخواهید حساب را به او معنا کنید و بعد گوید او خودش را می‌شناسد یا نه یک

صحبت است و یک صحبت این است که یک چهارچوب درست کنید و بگویند او در این چهارچوب حرکت می‌کند

بگویند ماهیات در سوغ علم ربوبی قرار دارد و او هم خارج از آن نمی‌تواند حرکت کند «ما جعل الله المشمشه

مشمشه بل اوجدها» و بعد بگویند «لم جعل الحماراً» بعد بگویند ینقطع السؤال. اینکه جبر مطلق برابر با سکون است.

۱۰- در اصالت کیفیت، ثبوت امر ثابت تمام حرکتهای را نفی می‌کند

صحبت ما این است که اگر در امر ثابت اصالت کیفیت شد، ثبوت امر ثابت تمام حرکتها را نفی می کند چون مفسر حرکت نیست. ابتدا از حرکت تعریف انتزاعی می دهد و می گوید نمی تواند حرکت لحظه را صفر کرد پس بیاید برای پاره ای از حرکت اسم بگذارید ولی خود حرکت را توصیف نمی دهد.

سؤال مهم این است که این امر ثابتی را که بر حرکت حاکم می کنید باعث ایجاد سکون می شود.

الف - بر اساس امر ثابت رابطه امر ثابت و حرکت موجب سکون است

رابطه امر ثابت و حرکت موجب سکون است. تعلق حرکت به امر ثابت، تعلق حرکت و سکون است، تعلق حرکت و سکون را یا باید به نحو دیگری معنا کنید که نه معنای حرکتی داشته باشد نه معنای سکون، آن چیز دیگری است که ما آن را فاعلیت می نامیم و یا اگر این دو مفهوم را طرد نکنید و یکی از آنها را بر دیگری حاکم کنید کما اینکه امر ثابت را حاکم می کنید نتیجه اش سکون است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: شما هم آن دو حالتی را که انتزاع فرمودید حالت اول در نظر شما درست است یا نه؟ خود حضرت حق نه اینکه به فاعلیت و شاء و ایجاد خودش بر می گردد و مشیتش است و درستش به مشیت خودش بسته نیست و لکن مشیتی دارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خود این یعنی اینکه فاعلیت ایجاد مشیت فرموده اند، پس فاعلیت سابق بر مشیت است.

برادر پیرومند: ولی این مشیتی که سابق بر فاعلیت است وجود دارد یا نه؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اینکه می گوید مشیت است حالا بیاید مادون را شکل دهد ولی این امر ثابت بستگی به امر متغیر پیدا کرد، فاعلیت تغییر دارد و مبدأ است.

برادر پیرومند: ما مشیت را برای همین قرار دادیم والا اینکه من می گویم تغییراتش را هم خودش می داند یا نه، صحبت همین است. اگر بگویید یک مشیتی دارد که این فاعل هنوز می تواند تغییر کند یعنی یک تغییراتی هست که در این مشیت منعکس نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این شاءای را که فرموده آیا «کل یوم هو فی شأن» یا نه؟

برادر پیروزمند: با آن فی شأن را من عرض می‌کنم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: می‌توان گفت که با همه اینها باز هم فاعل است ولی این یعنی باز شأن است.

برادر پیروزمند: این «کل یوم هو فی شأن» یعنی نمی‌داند که فردا چطور می‌شود و می‌خواهد چه کار کند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: توجه کنید بحث در علم خصوصاً علم حضرت حق باید تفسیر شما صورت

متنازل متناسب از نبی اکرم باشد و الا از حضرت حق که نمی‌توانید.

برادر پیروزمند: ما این اندازه سلب می‌کنیم که چیزی از او غافل نیست.

۱۱ - چگونگی علم ما در مورد حضرت حق

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: می‌گویند بر حسب روایت، مورچه خیال می‌کند که خداوند دو شاخک بزرگ

دارد، فهم ما هم از علم غفلت یک چیزی است که می‌گوییم خدا غافل نیست ولی چه نحوه علم و غفلتی است که از

او سلب می‌کنیم. شما می‌توانید بگویید ما از خدای متعال ادراکی نداریم و «کمال توحیده نفی صفاته عنه» اگر به این

نفی صفاته عنه رسیدید البته می‌توان گفت خداوند عالم، قادر، رحیم، عادل است و به همه اینها هم خدا را پرستش

کند و به او توجه نماید چون انسان یک نحوه ربط قلبی دارد و آن نحوه ربط قلبی‌اش متناسب با ظرفیتش یک نحوه

تصویر تمثلی و حساسیتی نشان می‌دهد و لکن تمام آنها را روی هم بگذارید می‌گوید الله اکبر، اینها را که می‌گویید در

علم خدا بعد خدا را بزرگتر از آن می‌دانید یا نه؟ البته این به معنای تعطیل نیست و تعطیل بوسیله آن است که ربط

قلبی قطع باشد که ما می‌گوییم محال است آن ربط قطع باشد ربط قلبی که تعلق فاعلیت به فاعلیت بالاتر باشد کنه‌اش

به جلت عظمت بر می‌گردد. معنای ربط قلبی این است که ارتباط شما با خدای متعال قطع نیست. نمی‌دانم درباره طرح

سؤال چقدر دقت کردید که آیا خود توضیح دادن فاعلیت به کیفیت صحیح است یا نه؟

برادر پیروزمند: نه به کیفیت توضیح نمی‌دهیم، البته شاید برای ما روشن نیست که فرق توصیف شدن فاعلیت با

اینکه فاعلیت در اعمال فاعلیتش یک کیفیتی داشته باشد چیست؟

## ۱۲ - فاعلیت در اعمال فاعلیت ایجادت کیفیت می‌کند

حجت الاسلام والمسلمین حسینی در اعمال فاعلیت کیفیت داشته باشد یعنی ایجاد کیفیت کند.

برادر پیروزمند: ایجاد می‌کند ولی این ایجاد و مشیت که همان برنامه عالم است و به ایجاد است و هیچ کس هم نگفت این طور عمل کن و هر طور خودش خواست قرار داد ولی بعد که عالم دارد اداره می‌شود تحت این مشیت اداره می‌شود یا نه؟

۱۳ - بر اساس اصالت فاعلیت هر رتبه از فاعلیت بر فاعلیت مادون حاکم است نه اینکه خالق یک چهارچوبه‌ای درست می‌کند

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله فاعلیت اتم بر فاعلیت ثانی حکومت دارد و فاعلیت ثانی هم بر فاعلهای مادون حکومت دارد فرقی همین است که بگوئید هر رتبه از فاعلیت بر فاعلیت مادون حاکم است خیلی فرق دارد تا اینکه بگوئید فاعلیت اول یک چهارچوبه‌ای درست کرده کاین اصل است، یعنی به عبارت دیگر گاهی می‌گوئید کیفیت را می‌توان پرستید و گاهی می‌گوئید می‌توان خدا را پرستید که موجد کیفیت است و این دو فرق دارد. حالا مقداری هم دقت کنید در فرق بین این که امر ثابت توانست مشکل حرکت را حل کند یا حرکت را باز به سکون تفسیر کرد یعنی آنجا که می‌گوئید یک قطعه‌اش را بردار و اسم آن را بگذار این تعریف کردن حرکت به سکون است و یک قطعه بزرگتر را دقیقه نام بگذار و اسم یک قطعه بزرگتر را روز بگذار و اسم یک قطعه بزرگتر را هفته و بعد ماه بگذار که همه اینها را باید انتزاع کرد، آیا معنای اینها انتزاعی بودن خود امر ثابت است یا نه؟ آن قطعه بزرگی که به اندازه همه آنهاست را امر ثابت بنامید این که تفسیر حرکت نشد، اگر یک قطعه بزرگ امر ثابت شد حرکت که توضیح داده نشد.

برادر پیروزمند: این همه حرکت است.

۱ - توضیحی مجدد پیرامون عدم توانایی توصیف از حرکت بر اساس امر ثابت



حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این از آن مطالب بسیار خنده آور است که بگویند حرکت هم در آن است و همه حرکت هم هست شما حرکت را تفسیر نکردید که در آن باشد، یک تابلوی بزرگ درست کرده‌اید و از حرکت هیچ توصیفی نداده‌اید و ربط آن حرکت را هم با این معین نکرده‌اید، یک تابلویی این طرف است ادعا می‌کنید که یک حرکت در آن طرف طبق این تابلو انجام می‌گیرد. چرا طبق این انجام می‌گیرد، چه ربطی دارد؟

برادر پیروزمند: چون شأن حضرت حق است.

- توصیفی پیرامون عدم توانائی توصیف از رابطه ثابت و متغیر بر اساس اصالت ربط

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن حرکت کجا رفت؟ آ، حرکت که توصیف نشد و بنا شد سکون مطلق درست کرده‌اید و یک حرکت جدا هم درست کرده‌اید به نام حرکت مطلق، آن وقت ادعا می‌کنید که آن حرکت مطلق تحت این است در حالی که ربطی ندارد. می‌گویید یک قانون بر حرکت حاکم است و اگر نباشد حرکت، حرکت نیست، اگر حاکم است نحوه حکومت و ارتباط آن چگونه است؟ نه در اولش ارتباط بین ثابت و متغیر را حل می‌کند نه در آخرش. اگر مشیت حضرت حق شد بسیار خوب این تابلو ساکن مشیت حضرت حق است اما آن حرکت چکاره است؟

برادر پیروزمند: شما ابتدا معلوم کنید که آن مشیت حذف می‌شود یا نه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اما ابتدا از اصالت ولایت تنازل می‌کنیم و در اصالت ربط می‌آییم و می‌گوییم اینکه می‌گویید ثابت است مشیت حضرت حق است و اسم آن را هم کتاب می‌گذاریم ولی حرکت چه ربطی به آن دارد، شما قرار شد حرکت را تفسیر کنید، حرکت چیست که طبق او صورت می‌گیرد، چه نحوه ربطی است که بر طبق آن انجام می‌گیرید حرکت توالی چیست یعنی اصولاً دو شیء متغایر وقتی که این شیء اول می‌خواهد برود و دومی جای آن را بیاید اگر می‌خواهید تفسیری از این بنام تدریج بدهید که تدریج در عکس را نشان بدهد که انفصال و اتصالش را نتواند تفسیر کند یک حرف است و اگر می‌گویید در این یک کششی قرار داده شده می‌گویم آن کشش با

این تغییر و عوض شدن چه ربطی دارد، یعنی بحث انفصال مطلق و اتصال مطلق با صرف بیان اینکه یک ربطی دارد تمام نمی‌شود.

برادر پیروزمند: در بعد اثباتی‌اش هم بگونه‌ای توالی را تفسیر می‌کنیم که جایگاه و تأثیر وضعیت آتی کاملاً واضح شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وجود وضعیت قبل در وضعیت دوم وجود انحلالی است یا وجود فاعلیتی؟  
منحل در شکل دوم است یا با فاعلیت در شکل دوم است؟

برادر پیروزمند: اشکال من این است که می‌خواهیم ببینیم اینکه با فاعلیت منحل است ثمره عملی هم دارد؟  
حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همان طور که در جلسه قبل بیان شد فعل حضرت حق فعل تقومی نیست. ما سه مرتبه از ایجاد را ذکر کردیم و گفتیم که فعل حضرت حق تقومی نیست و چون تقومی نیست دیگر معنا ندارد که بگویید نسبت تأثیر اصلی مال اوست بلکه کل نسبت تأثیر مال اوست و درباره ولی اعظم است که می‌توانید بگویید جهت گیری حول آن محور انجام می‌گیرد.

- اصل بحث: توصیف از (تکیف - تبدل - تمثل) بر اساس نظام ولایت

حالا یک قسمتی هم به بحث امروز اضافه کنیم. یک بحث درباره این است که آیا تکیف و تبدل و تمثل که بعد از تعلق فاعل به محور توسعه تعلقی‌اش حاصل می‌شود این قسمت چیست؟

۱ - توصیف تکیف - تبدل - تمثل در مباحث گذشته

قبلاً می‌گفتیم یک آثاری از خارج می‌آید و یک آثار از داخل و نظام حساسیت و یک فاعلیتی در این بین است و کیفیتی حاصل می‌شود که تکیف است بعد شخص، این تکیف را متناسب با مقصد و جهتی که دارد زیر و رو می‌کند تا به شکلی در آورد که این را تمثل می‌نامیم بعد می‌گفتیم تمثل اسم تصرفی او نسبت به خارج است و اکتفار می‌کردیم به اینکه انسان سه درک دارد یکی درک یافته‌های قلبی، دوم یافته‌های ذهنی و سوم یافته‌های حسی و این سه منشاء سه حرکت هستند که باید توضیح دهیم. گاهی هم می‌گفتیم انسان یک حالاتی دارد و برای تأثیر گذاری آن حالات بر

عینیت از طریق یک سری تمثیل و یک کیفیتی می‌گذرد و نمی‌شود آن حالات در خارج اثر بگذارد و آن مطلوبها در عینیت حاصل شود و حال آنکه علم فاصله اش نباشد.

۲- توصیف جدید از تکلیف، تبدیل و تمثیل

حالا یک مرتبه دقیقتر عرض می‌کنیم.

الف - در این قسمت توصیف مقسم تقسیمات علیت است

و ابتدا می‌گوییم مقسم تقسیمات را به جای اینکه بگویید ما درک می‌کنیم و بدیهی است که سه چیز است، فاعلیت است.

- یا تعلق فاعل به فاعل بالاتر است (فاعلیت تعلقی)

یا تعلق فاعل به فاعل بالاتر است در اینکه در فاعلیت خود فاعل فاعلیت کند و توسعه یافتگی را ایجاد کند که تعلق زمانی است.

- یا برخورد فاعلیت به فاعلیتهای دیگر است (فاعلیت تمثلی)

یا برخوردش به فاعلیتهای دیگر است که این فاعلیت، فاعلیت در نظام است

- یا فاعلیتش در توسعه است (فاعلیت تحقیقی)

یا فاعلیتش در توسعه است. ظرفیت تأثیرش در توسعه همیشه مؤخر از برخوردش با سائر فاعلها و نسبتش با سائر فاعلهاست.

ب - اگر نسبت فاعل به سائر فاعلها منظم شد ظرفیت تأثیرش بالا می‌رود

اگر نسبتش به سائر فاعلها به فاعلیت خودش منظم شد ظرفیت تأثیرش بالا می‌رود.

ج - توضیحی تمثیلی پیرامون ضرورت توجه به نظام فکری

اشخاص مختلفی را مثال می‌زنیم یک نفر هست که به اصطلاح خط دار نیست و صاحب یک نظام فکری و یک

موضع نیست امروز یک نفر می‌رسد و یک سری مطالب برایش می‌گوید این فرد می‌گوید بد هم نمی‌گوئی، در همانجا

به یک نفر دیگر بر می خورد و او یک سری مطالب دیگر می گوید این فرد آن شخص اول را رها می کند و به دنبال این دومی راه می افتد.

گاهی ممکن است به نظر آید که این یک کمال است که شخصی این قدر ساده باشد که هر کس دست او را بگیرد و به یکجا ببرد ولی گاهی هم دقت می کنیم و می بینیم اکثریت جامعه فعلی ما چنین هستند به بحث خوب عنایت کنید که این مسئله فاعلیت در نظام و اثر آن در توسعه و خلافت و نیابت مسئله مهمی است. بزرگان ما از علماء در کار خودشان فاعلیت تمثلی قوی دارند و موضعشان هم برتر از سائر اهل تمثلی که در آن سعه اهل تمثیل هستند و کسی نمی تواند رأی آنها را در یک بابی که مبنا دارند تغییر دهد، استدلالهای قوی دارند و صاحبان ادیان دیگر بر اینها غالب نمی شوند چون بنابر بحث فاعلیت موضع اینها موضع برتر است همان طور که بیان کردیم که معنای حقانیت این است که رتبه فاعلیت بالاتر باشد و فاعل پایین تر را به عجز برساند، رتبه آنها هم در رتبه حقانیت است و در بحث اصول اعتقادات دیگران را شکست می دهند. پس موضعشان نسبت به سائر علمای ادیان برتری دارد موضعشان در خود مباحث فقه و اصول تا آنجا که برتری داشته باشد تکان نمی خورد اما یک استاد قویتر از خودشان یا تأسیس یک مطلب جدیدی که مطلب آنها را بشکند معنایش این است که یک فاعلیت تمثلی دیگری پیدا شده و الا موضع اینها سست نیست که همین طور حرکت کنند ولی همین آقائی که در این موضع این قدر محکم است در امور تحقیقی که فاعلیت تمثلی اش نسبت به آن امور ضعیف بوده است.

- مجموعه افعال فرد در نظام جایگاه فرد را مشخص می کند

یعنی مجموعه افعال در نظام یک برخورداری در رتبه فاعلیت دارد و جایگاه فرد را مشخص می کند.

- فرد به دلیل نداشتن خط فکری مشخص تابع افراد دیگر می شود

مثلاً عالم است و در یک مسجد نماز می خواند در دس و در فرع فقهی، پدر چد این رئیس هیئت نمی تواند رأیش را تغییر دهد و لکن در باب این مطلب که در فلان مجلس شرکت کنیم و یا درباره اینکه مجلس روضه را صبح برگزار کنیم یا بعد از ظهر یا شب و اینکه چه کسی را برای منبر رفتن دعوت کنیم و منبر را در کجای مجلس بگذاریم و

اینکه خود آن عالم از چه ساعتی وارد مجلس شود و احیاناً نسبت به چه شخصیت‌هایی احترام کند، در این امور رئیس هیئت به عنوان اینکه یک کارگر ماهر اجتماعی است تو از کارگر ساده بالاتر است و این آقای روحانی هم در حد کارگر ساده است از کارگر ماهر تبعیت می‌کند همین آقای روحانی را در دانشگاه می‌گذاریم چند دانشجو اطرافش می‌آیند و اعتمادش را جلب می‌کنند و او را با احترام می‌برند و می‌آورند، همین آقا را در اداره سیاسی - عقیدتی می‌گذاریم که در تنظیم دلها و در تنظیم توزیع اختیارات و امر ولایت کار کند. اما در این عینی می‌گوید ما با این قوطی کبریتها آشنا نیستیم اما فلانی زود این قوطی کبریتها (مدلها) را ترسیم می‌کند تو بعد هم ما زیر آنها را امضاء می‌کنیم. حالا این جدولها یا قوطی کبریتها که آنجا ترسیم شده همان مناصب و تناسب موضوعات است و نسبتشان به یکدیگر حساب دارد شما دارید قدرت را توزیع می‌کنید یک چیزی راجزء شاخه‌های فرعی رده چهارم قرار می‌دهید که این باید در رده اول و در اولویت قرار می‌گرفت. جمع و خرج قضایای اینجا را امضا می‌کند. از اینجا بالاتر می‌رویم و می‌بینیم در آنجا هم صحبت آنها را امضاء می‌کند این از روی بی‌دینی و همج‌الرء بودن نیست بلکه این موضوع کارش که در آن دانشمند است و صاحب مبناست این موضوع نیست و در این موضوعات صرف اعتماد به غیر منشاء حرکتش می‌شود، این عقول منفصله‌ای که سابقاً درباره بیوت مراجع می‌گفتند از همین قسم است، خود مرجع که محال قطعی است این آقایان بتوانند نظر او را در یک احتمال فقهی و یا در یک اقوی تغییر بدهند وقتی بحث می‌کرد همه آنها را کنار می‌گذاشت ولی در امور عرفی مثل افراد عادی قرار می‌گیرند و آن عقول منفصله اداره می‌کنند یعنی در حقیقت اثر عینی اجتماعی تحقیق‌اش که می‌رسد در آنجا دیگر از وزنه اینها یا توسط افراد صالحی استفاده صحیح می‌شود یا توسط افراد ناصالحی استفاده سوء می‌شود. این بحث برای فاعلیت است.

د - فاعلیت تمثلی نسبت بین این فاعل و سائر فاعلهای را مشخص می‌کند

فاعلیت تمثلی نسبت بین این فاعل و سائر فاعلها را مشخص می‌کند. اگر نظام خاصی را توانست با فاعلیت خودش ایجاد کند یعنی در فاعلیت دیگران تصرف کند و حساب و موضعش را صاف کند که من با تو چه میزان نسبت دارد و تو با من چه میزان نسبت داری بر اساس فاعلیت تعلق‌اش، اگر در همه اینها توانست موضع خودش را

نسبت به سائر فاعلها و نسبت تأثیری را که می‌پذیرد و نسبت تأثیری را که می‌گذارد معین کند. همان طور که در آن مثال درباره نسبت می‌گفتیم نسبت بین خود این و سائر اشیاء است این هم فاعلیت خود این در بر خورد با نظام فاعلیت است. حالا یک نفر است که در امور روحی فاعلیتش عالی است ولی در امور تمثلی عینی صفر است. در ریاضت بسیار قوی است و مانند فولاد شده است و لکن در عینیت هیچ خبری از این فولاد نیست نه چاقو درست شده نه قیچی نه چرخ ماشین، بلکه کفش فولادی درست شده که هر شخصی آنرا پا کند دیگر نمی‌تواند راه برود. گفتند یکی از بزرگان سه سال سکوت کرده و حرف نزده مگر با اشاره و همواره در حال ذکر گفتن بوده است فقه او هم بسیار قوی بوده است و از ابتدای انقلاب و حرکت امام خمینی(ره) تا الان یک سطر اعلامیه هم نداده است، این مثال همان کفش آهنی است که پای ملت است، این در حوزه‌ای که شعاع تأثیر روحی دارد کارهای روحی هم می‌تواند بکند و اثر می‌گذارد ولی اثرش این است که دیگران به فکر بیافتند که راه انبیاء همان است که این شخص طی می‌کند.

هـ - تأثیر تمثلی حضرت امام(ره) در عینیت در رابطه با ارتقاء وجدان بشری

ما شاء الله امام خمینی(ره) هم یک عارف بود و کاری کرد که به نظر می‌رسد وجدان بشریت را ارتقاء داد و این بحثی است که در توسعه فاعلیت مطرح خواهد شد. این که حرکت مارکسیست‌ها شکست خود و خداپرستی در سطح دنیا و در میان مستضعفین عالم طرح شد این همان ارتقاء وجدان بشریت است و بزرگترین فتنه‌ای را که ابلیس توانسته بود بپا کند این بود که ایجاد شبهه در کنه وجدان بشریت کرده بود یعنی چگونه انسان می‌تواند اعمالی را انجام دهد که وجدانش وارونه شود و حرف را بد بفهمد «ثم کان عاقبه الذین اسائو السوای ان کذبوا بایات الله و کانوا بها یستهزئون» می‌شود که جامعه هم به حدی تیره و تار شود که وضعیت عملکرد عینی مردم را به استضعاف فرهنگی بکشاند یعنی وجدانشان دچار شبهه شود کما اینکه در عصر جاهلیت هم چنین بوده و بعد از آن فرجی می‌شده و وضع بر می‌گشته است امام خمینی(ره) هم اینها را برگرداندت و وجدان بشری را ارتقاء داد یعنی قبلاً واضح بود که اگر می‌خواهی طرفدار خدا باشی باید قدرت جهانی آمریکا را بپسندی چون آنها خداپرست هستند و اگر عدالت را

می‌خواهی باید سراغ روسیه و چین بروی در دانشگاه بین مقدسین هم این حرف مطرح بود، دانشگاه نمی‌پذیرفت که اعتقاد را از مدیریت و از عینیت جدا کند. می‌گفتند اگر می‌خواهید دنبال عدالت اجتماعی بروید باید طرف روسیه بروید و اگر می‌خواهید دنبال خداپرستی بروید باید کاری به عدالت نداشته باشید. عدل صفت فعل است و کیفیتی است که بوسیله فاعل واحد ایجاد می‌شود و این محال است که از توحید منفصل باشد. عدل به توحید تعریف می‌شود.

و - از مهمترین تیرگی‌های زمان طاغوت انداختن بین توحید و عدل بود

منفصل کردن و در ارتکازات عمومی تمثلی فاصله بین توحید و عدل انداختن از مهمترین تیرگی‌ها بود که در قرن گذشته بر کل دانشگاه‌های عالم حاکم شده بود و با موضعگیری امام خمینی (ره) که به آمریکا حمله می‌کرد و مقابله با آمریکا را از بهترین عبادات می‌دانست و جنگ و شهادت را از افضل امور می‌دانست و نمی‌گفت این یک نحوه انتحار و خودکشی بی ثمر است وضع وجدان بشری را تغییر داد که این یک بحث مهم در فلسفه تاریخ است.

حالا اینکه یک روحانی بزرگ تلون پیدا می‌کند و امروز یک کار و فردا یک کار دیگر می‌کند یا فلان امام جماعت مسجدی اینگونه است به سبب بی دینی او نیست بلکه به سبب این است که نسبت به این مرتبه فاعلیت تمثلی ندارد یعنی فاعلیتهای دیگر اجتماعی که روی این می‌خواهند اثر بگذارند این اعمال فاعلیت متناسب با موضع روحی‌اش نمی‌تواند بکند چون در آن رتبه قبلش این کار را نکرده در تحقق هم انجام نمی‌دهد.

بنابراین آثار فاعلیتهای دیگر به این فاعل برخورد می‌کند به نحو تقومی که آنها می‌خواهند در این اثر بگذارند و توسعه فعلشان را در این می‌خواهند و این هم توسعه فعلش را در آنها می‌خواهد، گفتیم فاعلیت به معنای ایجاد است و آنها می‌خواهند صفتی را در این ایجاد کنند چرا می‌گویند صفت؟ چون رتبه ایجاد خود نفس فاعل مربوط به محور است ولی اوصافی که مبدأ یک، دو یا ده فعل می‌شود و از بین هم می‌رود ک نحو فاعلیت جزئی است که از بین می‌رود، چرا؟

چون آنها می‌خواهند در این اثر بگذارند اگر این هم توانست بر روی آنها اثر بگذارد و آن اثر را بر گرداند یا فاعلیت و منزلت خودش را مشخص کند میزان تحرک تأثیری را که می‌پذیرد و میزان تأثیری که از آن فاعلیتها پیدا می‌کند با میزان اثری که بر فاعلیت آنها می‌گذارد این تقومی که بین تعلق فاعلیتها و خود و بالعکس واقع می‌شود این اساس پیدایش تکلیف اولیه است.

۴ - در مرتبه دوم فاعل می‌خواهد بر اساس نظام فاعلیت تعلقش جای خودش را (در برخورد فاعلهای دیگر) تغییر دهد (تبدل)

و بعد فعالیت دومی که پیدا می‌کند یعنی این می‌خواهد جای خودش را بر اساس نظام فاعلیت تعلقش تغییر دهد و تانها هم می‌خواهند جای این را تغییر دهند، آنها هم خودشان تعلقاتی دارند، آنکه حاکم می‌شود کیفیت دومی پیدا می‌شود که این کیفیت شبیه آن چیزی را که در نظام جایگاه این است درست می‌شود.

۵ - در مرتبه سوم، تمثیل به معنای کیفیت یافتن نسبت این فرد با فاعلهای دیگر است  
تمثیل در اینجا کیفیت یافتن است در تمام نسبتهایی که با فاعلهای دیگر دارد اینجا یک نظام کوچک درست می‌شود که افعالش را درست می‌کند افعالش هم یعنی تصرفش در فاعلیتهای دیگران.

الف - تعیین ارتباطات این فاعل به فاعلهای دیگر به معنای حرکت تحقیقی هماهنگ حول محور تعلق است  
آنگاه اگر این نظام کلیه ربطهایش را با همه فاعلیتها در همه سطوح تمام کرده باشد معنایش این است که هماهنگ با هم حول محور تعلقش حرکت تحقیقی دارد و حرکت تحقیقی‌اش یعنی در توسعه نظام فاعلیت سهیم است.

ب - فرد به هر میزان که فاعلیت تصرفی نداشته باشد متلون است  
اگر به هر میزان فاعلیت تصرفی نداشته باشد یعنی جایگاه خودش را از موضع تصرف به موضع تلون و بدون فاعلیت کار کردن رسانده باشد در مرتبه تحقق دیگر فعل این کمتر منسوب به خودش است بلکه بیشتر منسوب به کسی است که این را گردانده است. می‌گویید این دانشجو آمد و آن روحانی را وادار کرد که این طور صحبت کند



چند جلسه با او صحبت کرد و رأی او را زد، این به معنای بی‌دین بودن آن روحانی نیست بلکه این روحانی در این رتبه فاعلیت تملی و موضع ندارد یا به اصطلاح خط ندارد یا قدرت اینکه خطش را به عینیت بکشاند ندارد.

ج - انسان متلون در توسعه‌اش، فعل فاعلی که بر او گذاشته اصل است

آنگاه صحیح است که در توسعه، فعل فاعلی را که بر این اثر گذاشته اصل بدانید نه فعل خود این را.

د - می‌توان گفت انسان متلون شبیه فاعلیت تبعی است

این در اینجا شبیه وضعیت فاعلیت تبعی شده است البته فاعلیت تبعی در اینجا نیست که این مطلب را بعد عرض

می‌کنیم.

و صل الله علی محمد و آله الطاهرین



## جلسه: ۲۳

فهرست:

- ۱ - خلاصه‌ای درباره تکلیف، تبدل و تمثل
- حضور نمونه‌ای از نظام و ارتباطشان در فرد، نظام تمثلی فرد است
- ۲ - بحث عجز و توصیف از یقین، اضطراب، برهان، حجیت بر اساس نظام ولایت
- الف - یقین و اضطراب
- تولی متناسب با ظرفیت، به مولا در نظام حساسیت آرامش و یقین، و تجزم باطل اضطراب را بدنبال دارد
- حضور فاعل مافوق در مادون، عجز عبد را در برابر مولا و آثاری که در ظرفیتش وجود دارد تمام می‌کند
- ب - برهان
- در عالم مثال فرد اگر تجزم بورزد هیچ گاه نظام فکری او بوحدت نمی‌رسد
- فرد متولی به ولایت مولا نظام تمثلی‌اش یکبارچه است
- کسی که در نظام تمثلی خودش و توسعه آن نائب مولاست به نسبت زیادی آثار نظام فاعلیتهای دیگر را در خودش تحت الشعاع قرار می‌دهد
- توام شدن آرامش قلبی با برهان، حاصل به وحدت رسیدن در نظام تمثلی است
- ج - حجیت
- معجزه در تمام مراتبش موجب عجز فرد می‌شود
- تعجیز از ناحیه مولا بر عبد حجیت می‌آورد
- برای فرد که صورت متنازل متناسب پیدا شد مولا نسبت به مادون خود دارای حجت می‌شود
- نسبت به مافوق حجیت و برهان معنا ندارد زیرا مادون قدرتی در برابر مولا ندارد که در برابر او حجت داشته باشد
- ۳ - توضیحی مجدد پیرامون «تکلیف، تبدل، تمثل»
- در تمثل، نظام عالم متناسب با ظرفیت فرد در درون او محقق می‌شود
- بنا بر علیت، حقیقت نظام عالم در ذهن منعکس می‌شود

- ۴ - توضیح مجدد پیرامون عجز و تعجیز  
 - برهان به معنای تصرف مولا در نظام فکری و تمثلی فرد است  
 - فرد در مرتبه برهان یقینش افزایش یافته و در مرحله تصرف کاملتری می‌شود
- ۵ - توضیحی پیرامون مراتب فاعلیتها در نظام ولایت  
 الف - فاعلیت ملکوتی  
 - در فاعلیت ملکوتی عصیان نیست یا بسیار کم است و اطاعت زیاده است  
 - فاعلیت حضرت نبی اکرم (ص) بر حمله عرش از طریق علی بین ابیطالب (ع) است  
 - ملکوت، فاعل در ایجاد و توسعه هستند  
 - فاعلیت ملائکه، فاعلیت ملکوتی متعلق است، به معنای حضور فاعلیت محور تا آخر کار و حفظ آن از دسترس فاعلیتهای تصرفی است
- ب - فاعلیت تصرفی یا انسانی  
 ج - فاعلیتهای تبعی  
 - اشتداد مولا در ظرفیتی که لازمه آن تبعیت محض است، (در توسعه) فاعل تبعی می‌خواهد  
 - زمان توسعه فاعلیت تبعی زمان تبعیت از توسعه ملوا است  
 - مکان فاعلیت تبعی به معنای هماهنگ ساختن خودش نسبت به فاعلیت مولا در خودش است  
 - فاعل تبعی مطیع نفوذ اراده مولا است  
 - پیدایش اشکال مختلف ترکیب برای اشیاء به معنای تحت تسخیر بودن آنها است  
 - تعلق همه اشیاء (فاعلهای تبعی) به نبی اکرم (ص) است  
 - پرسش و پاسخ  
 - فاعلیت تبعی امتداد وجود فاعل اول و محور است  
 - تخلف در فاعل تبعی به معنای تأخیر از تولی است  
 - نفس فعل فاعل هم فاعلیت دارد  
 - فعل کیف امتداد فاعل و کیف جریان نفوذ امر است  
 - فعل فاعل برای فاعل اشتداد دارد و حرکت او در خارج است  
 - حضور فاعل در فعلش منشأ اشتداد است  
 - فاعلیت فرد از طریق فعل در «حساسیت، تمثل و توسعه» دیگران حضور دارد  
 - عبادت فاعلهای تبعی به میزانی که از طرف مولا مسخر نشان شده اند تحت تسخیر ما می‌باشند  
 - فاعلیت ملکوتی شبیه فاعلیت تبعی است اما در رتبه بالا بوده و در توسعه مؤثرند
- ۶ - توصیف از جامعه بر اساس نظام ولایت

- هر فردی دارای نظام حساسیت و نظام فکری و نظام فعل است
- بر پایه سخنان مولا سه نظام در فرد می‌تواند به وحدت برسد
- اگر سه نظام در فرد به وحدت رسد قدرت کارائی او بالا می‌رود
- در جامعه اگر هر فردی دارای میل و نظر و فعل جداگانه‌ای باشد تشکیل نخواهد شد
- تعلق اشیاء به یکدیگر و انسانها به یکدیگر اساس رسیدن به وحدت است
- در جامعه باید دل‌بستگی‌ها بوحدت برسد ولو بر اساس یک امر باطلی باشد
- تحلیل نسبت به امور و پرورش هم باید بر یک دستگاه شکل بگیرد



## بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هنوز مقداری از بحث تقوم در باب علم باقی مانده که در این جلسه عرض می‌کنیم.

### ۱ - خلاصه‌ای درباره تکلیف، تبدل و تمثل

در جلسه قبل درباره تکلیف، تبدل و تمثل صحبت شد که بر اساس نظام وفاعلیت و ولایت، جایگاه فاعل در وضعیت اول که تکلیف است با برخورد با فاعلیتهای دیگر و کیف تولی اش به مولا مشخص می‌شود و باز یک مرتبه فاعلیت دارد در اینکه در آن میدان جایگاهش را در نظام معین کند و در نهایت وقتی جایش را در نظام معین کرد برایش تمثل پیدا می‌شود.

### - حضور نمونه‌ای از نظام و ارتباطاتش در فرد، نظام تمثلی فرد است

این تمثلی که پیدا می‌شود نمونه‌ای از نظام و ارتباطاتش در این حاضر می‌شود و این شبیه آن فرمایشی است که آقایان می‌گویند یک عالم معقولی برابر این عالم وجود دارد ولی یک فرقهائی هم با آن دارد، اول اینکه اینجا فاعلیت در آن اصل است بنابراین کیفیت این نظام منوط به کیفیت تعلق این به مولاست. حالا اگر کیف تعلق و فاعلیتش فاعلیت حیوانی باشد این نه فقط در نظام حساسیتهای قبلش وارونه می‌شود و مطالب را جابجا می‌کند و سبک و سنگین کردن مطالب و ارزش تمایلاتش حیوانی می‌شود بلکه در نظام تمثل و نظام افکار هم به جای اینکه نظام متناسب با ظرفیتش بوده و الهی باشد، یک نظام فاسدی پیدا می‌کند که شیطنت می‌شود یعنی در نظام جای خودش را معین کرده ولی جای خودش را به نحوی معین کرده که خودش را در رده حیوانات برده است. نظام تمثلی هم دارد ولی نظام تمثلی متناسب با توسعه حیوانیت. کارائی هم دارد و احیاناً کارائی اش بالاست چون ظرفیتش بالا بوده است ولی با این کیف تعلقش به مولا که کیف تعلق است نظام تمثل حیوانی پیدا کرده چون فاعلیت تمثلی اش هم باز در اینکه جایگاهش را چگونه معین کند در همان جهت گیری فعالیت کرده است.

۲- بحث عجز و توصیف از یقین، اضطراب، برهان، حجیت بر اساس نظام ولایت

و روشن است که این فاعل در چندین جا به عجز می‌رسد.

الف - یقین و اضطراب

اینکه به صورت حیوانی عمل می‌کند عجز و ابتدا در نظام حساسیتش به صورت اضطراب پیدا می‌شود.

- تولی متناسب با ظرفیت به مولا در نظام حساسیت آرامش و یقین و تجزم باطل اضطراب با بدنبال دارد

آرامش یقین که تولی متناسب با ظرفیت به مولا بود برای این حاصل نمی‌شود چون ظرفیتش را در رده حیوانات برده و اضطراب پیدا می‌کند اما فاعلیت بگونه ای است که می‌تواند تجزم کند و بایستد و از حرف خودش و جهت گیری و کیف تولی اش دست بردارد. از اینجا که یک پا بالاتر رفت در کار تمثلی اش هم برایش عجز پیدا می‌شود. هم در آنجا با قدرت مولا برخورد می‌کند و می‌بیند این نحو تولی آرامش نمی‌آورد، این فاعلیت با کیف فعلش وحدت دارد و این طور نیست که متوجه نشود معنای توجه پیدا کردن هم که کیف توسعه خود فاعل شد و علم به معنای کیف نفوذ فاعل شد کیف نفوذش در مرتبه تعلق و حساسیتها و تمایلات نفوذی ناهماهنگ و مضطرب بود.

- حضور فاعل مافوق در مادون، عجز عبد را در برابر مولا و آثاری که در ظرفیتش وجود دارد تمام می‌کند

معنایش این است که این عجز خودش را در برابر مولا و آثاری که در ظرفیتش برایش حاضر است و نمی‌توان گفت غائب است یعنی وقتی می‌گویید حضور فاعل در مادون هم وجود دارد چگونه می‌توانید بگویید در حساسیتهاش وجود ندارد و در اضطرابش وجود ندارد، حتماً وجود دارد. این یک مرتبه است که فرق بین یقین و تجزم باطل ظاهر می‌شود.

- ب: برهان

یک مرتبه هم در عالم مثال وقتی که تجزم می‌ورزد و فاعلیت را باطل قرار می‌دهد که متناسب با نظام عالم و ظرفیتش نیست بلکه متناسب با حیوانیت است.

- در عالم مثال فرد اگر تجزم بورزد هیچ گاه نظام فکری او به وجود نمی‌رسد



اینجا هم در نظام فکری اش ناهماهنگی است و تناقضات یعنی عدم تلائم و عدم وحدت ظاهر می‌شود. فاعلیتش فاعلیتی نیست که همه افعالش در یک وحدت و کثرت قرار گیرند، معنای این وحدت نداشتن زمانی واضحتر می‌شود که بگوییم فاعلهای دیگر در تمثیل این حضور دارند و در نتیجه طبیعی است که مولا هم حضور داشته باشد مولا با آیاتش که اعم از آیات و حجج و تمثلی و سائر آیات دیگری است که در عالم هست، حضور دارد و در این فاعلیت می‌کند و این هم در مقابل در نظام فاعلیت می‌کند. حالا اگر ایشان به ولایت مولا تولی پیدا کرده بود در رتبه قبل به یک وحدتی می‌رسد که آرامش و یقین بود.

- فرد متولی به ولایت مولا نظام تمثلی اش یکپارچه است

و در رتبه دوم هم پس از برخورد با فاعلیت مولا و عجز از پیروزی نسبت به او اگر تمسک پیدا می‌کرد و متولی به ولایت مولا می‌شد در اینجا هم نظامش یکپارچه می‌شد

- کسی که در نظام تمثلی خودش و توسعه آن نائب مولاست به نسبت زیادی آثار نظام فاعلیتهای دیگر را در خودش تحت الشعاع قرار می‌هد.

یعنی خلیفه مولا در تنظیم نظام تمثلی و توسعه آن می‌شد و فاعلیت مولا در فاعلیت خودش در تبدیل می‌خواست و آنگاه می‌توانست به نسبت زیادی آثار نظام فاعلیتهای دیگر را در خودش تحت الشعاع قرار دهد و نظام فکری منسجم و به وحدت رسیده ای بدست آورد.

- توأم شدن آرامش قلبی با برهان، حاصل به وحدت رسیدن در نظام تمثلی است

که اگر نظام تمثلی به وحدت رسیده حول تولی مولا و حول تصرفهای تمثلی مولا برایش حاصل می‌شد یقین ایشان مضاعف می‌شد و می‌گفتیم آرامی قلبی با برهان توأم شد.

ج - حجیت

بنابراین دو فرض است یک از ناحیه مولا به عبد که برابر با تعجیز مولاست، رتبه مولا بالاتر است و طبیعی است

که عبد در برابر آن و نسبت به آیاتش عاجز است

- معجزه در تمام مراتبش موجب عجز فرد می‌شود

و معجزه در تمام مراتبش موجب عجز او می‌شود معجزه یک وقت برای رسالت است و یک وقت تمام آیات

نسبت به امر توحید معجزه است که این بحث در جای خود باید مطرح شود

- تعجیز از ناحیه مولا بر عبد حجیت می‌آورد

تعجیز مولا و عجز عبد، از ناحیه مولا بر عبد حجیت می‌آورد و عبد متولی و ساجد نسبت به مولی می‌شود و

فاعلیت مولا را در فاعلیت خودش می‌پذیرد و برایش نظام فکری یعنی برهان پیدا می‌شود.

- برای فرد که صورت متناسب و متنازل پیدا شد مولا نسبت به مادون خود دارای حجت می‌شود

صورت متنازل متناسب عالم در مرتبه این که درست شد نسبت به مادونش دارای حجت است یعنی برهان است

هر چند نسبت به مافوق هرگز اسم برهان را نمی‌آوریم.

- نسب به مافوق حجیت و برهان معنا ندارد زیرا مادون قدرتی در برابر مولا ندارد که در برابر او حجت داشته

باشد

شما چیزی از حجیت در برابر مولا ندارید که شما را در موضع قدرت قرار دهد به چه چیز می‌خواهید در برابر او

مساوات در قدرت پیدا کنید به کدام قدرتی که آن قدرت، حقیقت و کیفیتش مال او نباشد شما می‌توانید تولی به عروه

وثقی پیدا کنید در برابر مولا یک وقت می‌گویید قبلاً می‌گفتند حرف حساب دندان شاه را می‌شکند این به دلیل آن

است که شاه حقیقتاً منعم حقیقی شما نیست اما اگر این منعم منعم حقیقی است شما چیزی ندارید که با داشتن آن

چیز در برابر او در موقع قدرت قرار گیرد و بگویید من حجت دارد. شما تولی به عروه او پیدا می‌کنید و هر کاری

بکنید ما عبدناک حق عبادت و ما عرفناک حق معرفتک، حق او را ادا نکرده اید که یک چیزی داشته باشید و به او

بگویید من الان در برابر تو در موضع قدرت هستم و تو دیگر نمی‌توانی کاری کنی. «ولو يؤاخذ الله الناس بظلمهم ما

ترک علیها من دابه» اگر بنا بود خداوند به ظلم بگیرد هیچ کس نیست که بگوید من در این نمازی که می‌خوانم ظام

نیستم یعنی در این نماز آنچنان که باید حد مولا را رعایت کردم یا در این سجده حد مولا رعایت شده نسبت به او که

کسی نمی‌تواند حجت داشته باشد و هر چه هم توفیق پیدا کنیم نیست الا به توفیقی که او عطا کرده است، در دعای عرفه هم که در همین ایام خواندید در مضامینش عین همین مطالب هست.

### ۳- توضیحی مجدد پیرامون تکلیف - تبدل - تمثل

درباره تمثل قرار شد در اینجا حضور فاعلیتها برای تعیین جایگاه در نظام فاعلیتها باشد یعنی فاعلیت گاهی تولی به مولا پیدا می‌کند و محور و نظام حساسیت را تحویل می‌دهد و گاهی است که در ارتباط با سائر فاعلهاست و جایگاه و نسبتش را معین می‌کند که این تمثل است. یک بار است که در ابتدا تصرف آن فاعلها در این در جمیع مراتب از بالا تا پایین است برای این که این را بکشند و مورد تصرف خودشان قرار دهند و نسبت تأثیرشان را در این بالا ببرند و این هم فاعلیت می‌کند حاصل فاعلیتها قدم است که تبدیل است و

- در تمثل، نظام عالم متناسب با ظرفیت فرد در درون او محقق می‌شود

بعد در نهایت یک تمثل و جایگاهی پیدا می‌کنیم که مطلبی را که بیان می‌کنیم درباره همین جایگاه پیدا کردن است که وقتی جایگاه پیدا می‌کند عین نظام عالم در درون این محقق می‌شود و از همین جاست که می‌تواند بعداً در توسعه تصرف کند، ولی چگونه عین نظام عالمی که متناسب با کیفیت تولی این به مولا هست آن هم در ظرفیت خودش یعنی اگر کسی تولی حیوانی داشت دیگر نگوید عین نظام عالم خارج در او تحقق خواهد شد بلکه بگوید عین عالم خارجی که در یک آینه حیوانیت است در او منعکس می‌شود که رنگ همه چیز رنگ حیوانی باشد، صورت متنازل متناسب هست ولی متنازل متناسب ظرفیتی که حیوانی شده است.

- بنابر علیت حقیقت نظام عالم در ذهن منعکس می‌شود

این بر خلاف کسی است که علیت را اصل قرار می‌دهد زیرا او اولاً به صورت متنازل قرار نمی‌دهد و می‌گوید طبق علیت پیدا می‌شود یعنی حقیقت آن چه که در عالم است منعکس می‌شود اعم از اینکه مؤمن یا کافر یا پیغمبر یا غیر آن باشد و نظامی هم که در ذهنش پیدا می‌شود عین نظام حقیقی عالم است ولی می‌تواند تخلق کند. اما ما می‌گوییم نظامی که در تمثل پیدا می‌شود اولاً متناسب با ظرفیت است که حقیقی اش نیست ثانیاً آن چیزی که پیدا می‌شود

متناسب اب وضع نحوه تولی عبد به مولاست که اگر حیوانی باشد حیوانی می‌شود و اگر ملکوتی بود صورت متنازل متناسب ظرفیت در شکل ملکوتی پیدا می‌شود و الحمد لله جایگاه ایشان هم جایگاه خوبی می‌شود یعنی هم باید فاعلیت اولی اش درست باشد و هم فاعلیت مرتبه دوم که در آن صورت کارائی اش هم بالا خواهد رفت یعنی می‌تواند با تمام ظرفیت در توسعه اثر داشته باشد.

#### ۴ - توضیح مجدد پیرامون عجز و تعجیز

در اینجا اضافه بر آن عرض کردیم که همانطور که همه فاعلها هستند حضور خود مولا هم در تمثل هست و طبیعتا مولا و آن موالی که بالاتر از این هستند همه آنها بر این حجت دارند و این بر بالائی ها حجت ندارد ولی نسبت به مادونش می‌تواند برهان داشته باشد و برای آنها حجت می‌شود نسبت به مافوق که حجت ندارد یعنی آنها قدرت تعجیز این را دارند و این برتری فاعلی نسبت به آنها ندارد و ضعف فاعلیت این و عجزش با خود فاعلیتش وحدت دارد و این طور نیست که نفهمد هر گاه پس از عجز و معجز بودن همه آنچه را که در فاعلیت عالم هست ایشان تولی به مولا پیدا کرد و ساجد شد و فاعلیت او را در فاعلیت خودش خواست آنگاه نتیجه اش این است که به نیابت مولا فاعلیت تمثلی می‌کند یعنی به نیابت مولا در ظرف خودش تبدل می‌کند و توسعه می‌یابد و نظام ذهنی و فکری پیدا می‌کند.

- برهان به معنای تصرف مولا در نظام فکری و تمثلی فرد است

این نکته مهم است که برهان را آن چیزی می‌دانیم که تصرف مولا در نظام فکری و تمثلی این است کما اینکه اگر

این برهان

- فرد در مرتبه برهان یقینش افزایش یافته و در مرحله تصرف کاملتر می‌شود

و آن یقینی که حاصل تولی به ولایت مولا بود با هم جمع؟؟؟ دو مرتبه از یقین پیدا می‌کند که کاملتر از آن هم این است که هر سه مرتبه باشد یعنی تصرفش هم تصرف الهی باشد. اما در همین جا که فقط در نظام فکری و تمثلی هستیم یک طبقه بندیهای مختلفی نسبت به موضوعات و نظام عالم دارد یعنی معارفش اینگونه نیست که همه را یکسان

قرار دهد یک فاعلهائی را بالا و محور قرار می‌دهد و باز در کلمات همان فاعلها یک دسته از کلمات را بالاتر قرار می‌دهد تا به این می‌رسد که می‌گویید تعلقاتی هم که به آنها دارد دارای مراتبی است. تعلقات شما هم «و این تعدوا نعمت الله لا تحصوها» بعضی از نعمتها نعمتهای اکل و شرب است اینها مهم است نه اینکه خیال کنید ما محتاج اینها نیستیم و لکن این احتیاج کجا و احتیاج ما به رسالت نبی اکرم کجا این احتیاج کجا و احتیاج ما به دین و معارف حقه کجا! احتیاجهای حقیقی که مبدأ پیدایش سائر امور باذن الله تبارک و تعالی هستند.

#### ۵ - توضیحی پیرامون مراتب فاعلیتها در نظام ولایت

##### الف - فاعلیت ملکوتی

در باب فاعلیت یک رتبه از توسعه مولا و محور داریم و قبلاً هم گفته ایم که توسعه و اشتداد برای مولا پیدا نمی‌شود مگر اینکه ایجاد فاعل متعلق به او بشود که عملاً توسعه و اشتداد مولا با اضافه شدن فاعلیت او بوسیله ایجاد فاعل متعلق می‌باشد یعنی انبساط و اضافه شدن، انبساطی نیست که فاعلیت در آن نباشد، قبلاً این بحث تمام شده است. حالا این کشیده شدن چند مرتبه است یک وقت می‌گویید فاعلیت ملکوتی است، نبی اکرم (ص) انبساط و اشتداد پیدا می‌کند و فاعل خلق می‌شود حمله عرش خلق می‌شود و اینها هم فاعلیت و تسبیح و تحمید دارند و لکن فاعلیت، فاعلیت ملکوتی است.

- در فاعلیت ملکوتی عصیان نیست یا بسیار کم است و اطاعت زیاد است

و در فاعلیت ملکوتی یا عصیان نیست یا بسیار کم است و اطاعت بسیار زیاد است «یسبحون اللیل و النهار و لا یفترون» خوب آنجا فاعلیت نبی اکرم برای تمام کائنات است و اینها هم عمله‌اش هستند. آیا انسانها عمله حضرت نیستند؟ چرا آن انسانهایی که فاعلیت ملکوتی به مولا پیدا کرده باشند گاه از اینها بالاتر می‌شوند. سید المتقین و سید الموحدین امیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلین ایشان در رتبه‌ای است که حتماً از حمله عرش بالاتر است «ان روح الامین فی حدائقنا الصاغوره نال من فواکهانا الباکوره» این رتبه خیلی بالاتر است. و لکن مؤمنین عادی چطور؟ مؤمنین عادی رها نیستند و آنها هم ممکن است به ملائکه امداد شوند «نحن اولیائکم فی الحیوه الدینا» و لکن نه اینکه

آن گونه باشد که در فاعلیت وجود مبارک حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام باشد در آنجا صحیح است که بگوییم

– فاعلیت حضرت نبی اکرم(ص) بر حمله عرش از طریق علی بن ابیطالب (ع) است

فاعلیت نبی اکرم(ص) بر حمله عرض از طریق علی بن ابیطالب (ع) است

فاعلیت نبی اکرم از طریق علی بن ابیطالب علیه السلام بر حمله عرض واقع می‌شود بر خلاف آنکه درباره مادون چنین چیزی گفته نمی‌شود. خوب اینها فاعل در اینجا باشند.

– ملکوت، فاعل در ایجاد و توسعه هستند

پس یک دسته ملکوت داریم که فاعل در ایجاد و توسعه هستند و لکن هیچ گونه اضافه و نقصانی از فاعلیت خودشان ندارند الا قلیل، مانند آن مصادیقی که درباره فطرس ملک و نظائرش گفته شده است، در یک جاهائی که اجازه امتحان به آنها داده شده است.

– فاعلیت ملائکه، فاعلیت ملکوتی متعلق است به معنای حضور فاعلیت محور تا آخر کار و حفظ آن از دسترش

فاعلیتهای تصرفی است

البته حتماً فاعلیت دارند و لکن فاعلیتشان فاعلیت ملکوتی متعلق است که خود این هم معنای حضور داشتن فاعلیت محور تا آخر کار و نسبت تأثیر اصلی را داشتن و اینکه فاعلیتهای تصرفی نتوانند اوضاع عالم را این طرف کنند خود همین معنا را تمام می‌کند. این یک نحو فاعلیت است.

ب – فاعلیت تصرفی یا انسانی

یک نحو فاعلیت دیگر هم فاعلیت تصرفی است چه آنکه مال جن باشد یا مال انس باشد به اصطلاح فاعلیت دار تکلیف و مکلفهاست که اینها هم در توسعه سهیم هستند و لکن این طور نیست که همیشه بی رنگ باشد گاهی رنگ ملکوتی دارد و گاهی رنگ حیوانی وقتی که رنگ پیدا می‌کند و به این طرف یا آن طرف نسبت پیدا می‌کند طبیعتاً در توسعه نظام مؤثر است. این رده دوم فاعلیت است.

### ج - فاعلیت های تبعی

رده سوم فاعلیت تبعی به یک گونه دیگری وجود دارد. آن چنانکه اثبات شده بود اینکه نمی توان چیزی را جدای از اشتداد مولا خلق کرد.

- اشتداد مولا در ظرفیتی که لازمه آن تبعیت محض است، (در توسعه) فاعل تبعی می خواهد

ولی آیا اشتداد مولا در ظرفیتی که لازمه آن تبعیت محض است فاعل تبعی در توسعه نمی خواهد؟ فاعل تبعی در توسعه چه در مراتب بالاتر که صحبت از ملک کردیم و چه در باره اشیاء که مراتب مادون است و در توسعه تابع هستند.

- زمان توسعه فاعلیت تبعی زمان تبعیت از توسعه مولا است

یعنی زماناً تابع هستند فاعلی است و تعلق به فاعل بالاتر دارد و زمان توسعه اش زمان تبعیت از توسعه مولا است.

- مکان فاعلیت تبعی به معنای هماهنگ ساختن خودش نسبت به فاعلیت مولا در خودش است

مکاناً هم در تغییرات درونی خودش و هماهنگ ساختن خودش به فاعلیت خودش نسبت به فاعلیت مولا در خودش، نه توسعه فاعلیت مولا در توسعه فاعلیت خودش بلکه فاعلیت مولا در خودش که اگر خواست ترکیب شود ترکیب می شود و اگر خواست تجزیه شود تجزیه می شود

- فاعل تبعی مطیع نفوذ اراده مولا است

یعنی مطیع نفوذ اراده اوست. چگونه می گوئید اگر حرکت یک اتم را فرض کنید که هیچ گونه تغییری در نحوه حرکتش نباشد دیگر فرض تجزیه و ترکیبش و الی آخر محال می شود می گوئید باید حرکت این تغییر پذیر باشد و نرخ شتاب آن عوض شود و عوض شدن نرخ شتاب بدون فاعلیت ممتنع بود ولی فاعلیت تبعی در خودش می شود و تابع توسعه ولی اش است. فاعلیت مکانی اش هم عبارت از هماهنگ ساختن وضعیت خودش با توسعه و خواست مولا است که هر گونه او خواست به همان نحوه باشد. معنی مسخر ساختن زمین و آسمان و غیر ذلک تا یک حدودی برای انسان همین طور معنا می شود و شما هم می توانید چیزهایی را درست کنید یعنی این طور نیست که اشیاء از

پیدایش چیزهای جدید بوسیله تجزیه و ترکیب شما امتناع داشته باشند اگر امتنع داشتند معنا نداشت که شما بتوانید ضبط صوت درست کنید و باید مثل قضیه آب و بخار بشود شما تصرف می کنید آب تقطیر می شود بعد آن را داغ می کنید تجزیه می شود و شکل سوم برایش محال باشد.

- پیدایش اشکال مختلف ترکیب برای اشیاء به معنای تحت تسخیر بودن آنهاست

پیدایش اشکال دیگر یکه در ترکیب ملاحظه می کنید منوط به این است که تحت سلطنت و فرمان و نفوذ فاعلیت شما قرار بگیرند و در فاعلیتشان فاعلیت شما را بپذیرند.

- تعلق همه اشیاء (فاعلهای تبعی) به نبی اکرم (ص) است

البته مخفی نماند که تعلق همه اشیاء به وجود مبارک نبی اکرم است و به دلیل فاعلیتشان دوست دارند که بستر فعل مومن بشوند.

یک نکته دیگر این که در کل نظام فاعلیت هما طور که مؤمنین در تولی ملکوتی به نبی اکرم (ص) و اهل بیت طاهرین در فاعلیتشان تصرف می کنند، کفار هم هر چند که تصرف حیوانی می کنند ولی آنها لازمه نظام هستند و مطلب هرز نمی رود، آن توسعه فاعلیت حیوانی زمینه برخورد این فاعلیت مؤمنین با فاعلیت کفار است.

- پرسش و پاسخ

حجت الاسلام میرباقری: فاعلیت تبعی یعنی همان فاعلیت بالتسخیر؟

- فاعلیت تبعی امتداد وجود فاعل اول و محور است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ابتدا امتداد وجود فاعل اول باشد نه اینکه مستقل ایجاد شود نهایت امتدادش در ظرفی که می گوید فاعلیت تبعی یعنی توسعه اش تابع توسعه اوست فاعل است لذا با او ترکیب می شود و اگر فاعل نبود اشتداد او موجب پیدایش این نمی شد.

حجت الاسلام میرباقری: فاعلیتی که تخلف ناپذیر باشد که به آن فاعلیت بالتسخیر می گوید نوعی جبر می شود،

اگر تخلف ناپذیری و تبعی محض شد ...



حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اول معنای جبر که امتناع با حرکت داشت

حجت الاسلام میرباقری: پس فاعلیت تسخیری محض که هیچ کجا خلاف مشیت مافوق علم نکند یا باید تعلق محض در آن جعل شده باشد که هیچ گاه خلاف مشیت عمل نکند که آن گاه مشکل پیش می‌آید که تعلق مفسر حرکت نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تخلف و عدم تخلف این به نحو هماهنگی و عدم هماهنگی اش باز می‌گردد برای مثال شما می‌گویید فعل یا متعدی است یا لازم، فعل لازم آن است که موضوعش خود انسان باشد مثلاً خوشحال شد حالا اگر انسان بتواند خودش را خوشحال کند یا غمگین کند، عملاً انسان یک اشعاری از مصائب اهل بیت را می‌خواند و گریه می‌کند و غمگین می‌شود یا مدح آنها را می‌خواند و خوشحال می‌شود هر دو هم در تولی به مولاست هیچ چیز از آن هم به نظر ابتدائی ساده نمی‌آید گاهی تعلقش را متوجه مصائب آنها ساخته و گاهی به محامد آنها، هر دو هم تعلق به مولاست ولی وقتی تعلق به محامد آنها پیدا کند دلش شاد می‌شود و انبساط پیدا می‌ند که یک چنین مولائی دارد که صحیح است که به او خطاب کنید و بگویید شما سر الله هستید در زیارت مولی الموحدین علیه اسلام چنین می‌گویید این خیلی امر مهمی است یا انسان، آقائی داشته باشد که منجی من الهلکات باشد خوب انسان آرامش پیدا می‌کند چون می‌داند که هر جا بخواید هلاکتی برای او پیدا شود آن آقا او را نجات می‌دهد. منظور این است که این تصرف در خود دارد.

- خصوصیات فاعل تبعی

۱ - تصرف دارد

۲ - تصرف در خود دارد

۳ - تصرف در توسعه ندارد (زمانش برابر با توسعه مولاست)

اول تصرف دارد دوم تصرف در خود دارد سوم اینکه تصرفش را در توسعه ذکر نمی‌کنید که لزوماً فاعل دیگری برای فاعلیت این ایجاد شود، نه اینکه مطلقاً فاعلیت نداشته باشد بلکه فاعلیت در توسعه ندارد زماناً زمانش برابر با

توسعه مولاست البته با توجه به همان تعریفی که از زمان بیان کردیم یعنی تعلقش به فاعلیت مولا در این نیست که او در توسعه فاعلیت خودش فاعلیت کند بلکه در تبعیت فاعلیت خودش. یک وقت معنای تبعیت محض که شما می‌گویید جبر می‌شود معنای خاصی است که حکومت نسبت و کیفیت باشد، یک وقت می‌گویید این حرکت دارد و در حرکتش تعلق و فاعلیت دارد و فعل و نحوه چرخشش را هماهنگ می‌کند و کیفیتش را به فاعلیت با توسعه مولا هماهنگ می‌کند معنایش این است که زمانی را که به توسعه تعریف کردید زمان مستقل از توسعه مولا نیست بلکه زمان تبعی است نه اینکه فعلش مطلقاً تبعی است به فاعلیت خودش می‌تواند کیفیتش را تابع مولا کند.

- تخلف در فاعل تبعی به معنای تأخیر از تولی است

حالا آیا می‌تواند تخلف بپذیرد یا نمی‌تواند؟ تخلف معنایش این است که به اصطلاح می‌تواند تأخیر از تولی پیدا کند و تأخیر از تولی معنای سهم پیدا کردن در توسعه نیست، می‌گویید سنگ عقیق اولین سنگ است که ولایت را پذیرفت معلوم می‌شود سنگهای دیگر دومین و سومین و دهمین بودند ولی این تصرف در خودشان است نه ایجاد شیء دیگر. حالا ممکن است سنگهایی هم بوده‌اند که آخرین نحوه تغییر را پذیرفته‌اند یعنی فاعلیتشان فاعلیت‌های متأخر بوده است.

آنچه که در اینجا محرز می‌شود اینکه ما فعل هم داریم و افعال ممکن است نسبت به همدیگر متفاوت باشند و توجه به فعل هم در خود حرکت داریم.

- نفس فعل فاعل هم فاعلیت دارد

اگر درباره نفس فعل قائل به فاعلیت بشویم معنایش این نیست که فعل مستقل از فاعل است بلکه کیف حرکت فاعل است و لذا شما در منزلت خودتان فاعلیت تبعی هم می‌خواهید یعنی بنا شد فعل را هیچ حساب نکنیم.

- فعل امتداد فاعل و کیف جریان نفوذ اوست

فعل امتداد شما و کیفیت جریان و کیف نفوذ شماست، حرکت چیست آیا حرکت در توسعه شما ربطی دارد یا

ندارد؟

فعل و حرکت را می‌توان گفت که یک کیفیتی است که در کیفیت دیگر حاصل می‌شود و بعد هم ربطش را با آن کیفیت قطع کرد و گفت یک مقوله دیگری عارض می‌شود، یک وقت هم می‌توان گفت نحوه جریان تعلق همین شیء و بسط همین است و توسعه زمانی اش در همین حرکت حاصل می‌شود. معنای تحقق تعلق است در این صورت نمی‌شود برایش اشتداد قائل نشویم، فعل بدون اثر نیست اما آیا اثر بر خود ندارد یا اثر بر غیر ندارد؟ بنابر بیان ما نمی‌شود که نه اثر بر خود و نه اثر بر غیر داشته باشد چون در این صورت نمی‌توان صحبت از فعل کرد و مسئله اشتداد را قطع کرد و گفت فعل کاری به اشتداد ندارد.

- فعل فاعل برای فاعل اشتداد دارد و حرکت او در خارج است

اما اگر به اشتداد کار دارد و بنا شد فاعل اضافه‌ای ایجاد شود و در همه مراتب چنین است؟ به نحوی که مرتبه‌ای باقی نمی‌ماند که توسعه یاب باشد و توسعه‌اش توسعه تبعی باشد یا به مرتبه‌ای می‌رسد که باید توسعه‌اش توسعه تبعی باشد و اشتداد مستقل از فاعل نداشته باشد تا معنای اشتداد بتواند معنای توسعه زمانی و مکانی را تمام کند بر این اساس فعل فاعل برای نفس فاعل اشتداد دارد و حرکت فاعل در خارج است، فعلش حرکت فاعل در خارج است نه فقط تصرف، نفوذ اراده اوست.

برای مثال شما می‌گویید انسان وقتی روی منبر صحبت کند رویش باز می‌شود. مرتبه اول برابر جمعیت انفعال دارد و بدون جهت عرق می‌ریزد و رنگش سرخ می‌شود برای این انفعال دلیلی هم وجود ندارد، اما در مرتبه دیگر چنین نیست در مرتبه هزارم کم کم در غیر تصرف هم می‌کند و حرفش را القاء می‌کند و خیلی عادی هم القاء می‌کند یعنی شدت پیدا کرده است و بدون شدت محال است چنین مطلبی حاصل شود شدت فاعلیت و توسعه پیدا کرده است این توسعه در مرتبه هزارم پیدا نشده است بلکه از همان مرتبه اول تا کنون این جریان توسعه بوده

- حضور فاعل در فعلش منشاء اشتداد است

و این حضور خودش در فعلش است که منشاء اشتداد می‌شود. حالا اگر بگویید یک طرف این اشتداد حضور کلماتی است که این به مردم گفته و در ذهن آنها رفته و دید مردم و تعلق عمومی آنها نسبت به او عوض شده است یعنی متأثر شده‌اند

- فاعلیت فرد از طریق فعل در حساسیت، تمثل، و توسعه دیگران حضور دارد

یعنی حضور فاعلیت این در نظام تمثلی دیگران. و گاهی است که این کیفیتها را از یکدیگر جدا و قطع می‌بینید و گاهی می‌گویید محال است از همدیگر بریده باشند. البته وضع اتصالش همانطور که در جاذبه عمومی هم می‌بینید آنچه یقینی است اینکه اگر وضع جاذبه زمین تغییر کند وضع این تلفن و میکروفن و ضبط و سائر چیزها به هم می‌ریزد اما آیا معنایش این است که بین جرمها نسبت نیست؟ نه، اثبات می‌کنند که نسبت هست چون جاذبه آنها نسبت بهم با جاذبه شان نسبت به زمین فرق دارد. اگر جاذبه باشد نمی‌توان گفت کیفیاتی که درون این و درون آن هست به همدیگر ربطی ندارد بلکه حتماً ربط دارند.

به هر حال فاعلیت تبعی ۱ - امتداد محور است ۲ - جریان نظام فاعلیت است ۳ - حرکت مکانی فاعلیت در هماهنگی است ۴ - حرکت زمانی یا فاعلیت تبعی در توسعه تابع حرکت زمانی محور است.

عبادت فاعلهای تبعی به میزانی که از طرف مولا مسخر نظام شده اند تحت تسخیر ما می‌باشند

البته حرکت زمانی و فاعلیت تبعی به میزانی که مولا مسخر نظام کرده باشد بدست فاعلیتهای دیگر نظام هم هست و لکن به میزانی که در اختیار آنها قرار نداده باشد در اختیار آنها نیست.

بعد از این بحث حجیت و یقین و فاعلیت تبعی و فاعلیت تصرفی و تقسیم بین فاعلیت ملکوتی، تصرفی و تبعی، فاعلیت ملکوتی، تصرف از طریق آنهاست

- فاعلیت ملکوتی شبیه فاعلیت تبعی است اما در رتبه بالا بوده و در توسعه مؤثرند

تصرفی است شبیه فاعلیت تبعی اما در رتبه بالاست شبیه است آنها حتماً مؤثر در توسعه هستند باذن ائمه طاهرین صلوات الله علیهم. کما اینکه انسان که اشرف از جن و ملک است اگر زندگی ملکوتی بخواید ملائکه یاورش هستند

البته متناسب با ظرفش یاور او هستند در خود عمل ایجاد می کند آنها یاورش هستند. در امتداد فاعلیت مولا هم یاور مولا هستند و در اینجا عالم هم در خدمتش هستند آنگاه متناسب با ظرف اسان بسیار بالائی که بعد از نبی اکرم بالاتر از همه است حمله عرش در خدمتش هستند و متناسب با انسان بسیار پستی که از هر خمبشی خبیث تر است مثل آن دو نفر خود ابلیس جزء یاوران آنهاست. حالا اگر کافر ضعیفی باشد شیطان به او کمک می کند «ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم» همانطور که درباره ملائکه می فرماید «نحن اولیائکم فی الحیوه الدنیا» شیاطین هم به آنها که حیوانی زندگی می کنند کمک می رسانند.

بنابراین یک فاعلیت تصرفی وجود دارد و آن انسان است آن گاه فاعلیت ملکوتی فاعلیتی است که در خدمت محور و انسانهایی است که خدای متعال را به صورت ملکوتی عبادت می کنند فاعلیتهای تصرفی انسانها فاسد هم مورد همراهی شیاطین است و لکن یک فاعلیت تبعی داریم که غیر از فاعلیت ملکوتی است که امتداد وجود نبی اکرم در ایجاد همه عالم و محور بودن ایشان است. محور فرماندهی ملائکه شخص نبی اکرم است. در سلسله مراتب مختلف می شود و در همه جای عالم هم حضور دارند باذن الله. باران می آید بعضی ملائکه مأمور انجام این کار هستند سبز شدن گیاه و چرخش خورشید نیز متوسط ملائکه انجام می شود و بقیه عمله دستگاه خدای متعال که به فرماندهی نبی اکرم مشغول خدمت هستند. در حقیقت امتدادی که فاعلیت محوری در ایجاد پیدا می کند می توان گفت یک رکن مهم آن فاعلیت ملکوتی است حالا چه انسانهایی که به صورت ملکوتی انجام وظیفه کنند چه ملائکه. فاعلیت تبعی هم عرض شد که در تبعیت خودشان نسبت به مولا هستند.

حالا آیا غیر از انسان که فاعلیت تصرفی دارد موضوع دیگری هم داریم یا نه، همان طور که قبلاً گفتیم جامعه و پیدایش جمع موضوع دیگری است که ابتدای این بحث را امروز عرض می کنیم.

#### ۶ - توصیف از جامعه بر اساس نظام ولایت

گاهی می توان گفت جامعه جمع تک تک افراد است این یک قول است، در این باره به توضیح نظرات نمی خواهیم بپردازیم بلکه از موضع فاعلیت صحب می کنیم.

- هر فردی دارای نظام حساسیت و نظام فکری و نظام فعل است

می‌گوییم ده هزار فاعل داریم که اینها ده هزار نظام حساسیت مستقل دارند و ده هزار نظام فکری مستقل و ده هزار نظام فعل دارند و نباید فراموش کرد که فعلهای انسان هم نظام دارد فقط نشام فکری نیست که نظام دارد، بلکه فعلها وقتی به کمال و یقین تام می‌رسد که از فعلهای جانبی و خارجی نظام پیدا کند و تمام افعال یک وحدت ترکیبی و یک نظام پیدا کند و مثل نظام ولایت عالم حور محور فاعلیت فرد که متولی به ولایت مولاست همه افعالش نظم پیدا کند هم عالم خیال و تصوراتش نظم پیدا کند هم عالم کارهای خارجی و هم عالم تمایلاتش نظم پیدا کند و هر سه اینها هم تولی به ولایت تولی داشته باشند یعنی قابلیت اینکه یک نظام واحد را تشکیل بدهند داشته باشند. آن کسی که فاعلیتش در نظام حساسیتها متناسب با ظرفیتش نیست و تولی اش تولی حیوانی است در آنجا مضطرب است حالا اگر آنجا درست بود ولی پایین تر که رسید تولی به ولایت مولا پیدا نکرد همه صحبت‌هایش هماهنگ با یکدیگر نیست و اضطراب دوم پیدا می‌شود.

- بر پایه سخنان مولا سه نظام در فرد می‌توان به وحدت برسد

حالا اگر همه حرفها بر پایه سخنان مولا شکل گرفت و نظام فکری به وحدت رسید و با نظام حساسیت هم به وحدت رسید، اگر افعالش متلون بود چون فاعلیت همیشه هست اما اگر افعالش هم تلون نداشت و نظام داشت هر سه روی هم یک نظام می‌شود و یقین کامل متناسب با ظرفیتش تحویل میدهد، شاید بتوان مسئله عصمت کسی هم در اینجا اشاره شده باشد که درباره جناب سلمان و امثالهم گفته شده که اینها فعلهای لغو و بیهوده و بیجا و هرز و فاسد و افعالی که بر خودش یا غیر ضرر بزند نداشته‌اند. یا مثلاً بعضی از بزرگان دیگر که مثلاً نقل می‌کنند ظاهراً جناب سید بن طاووس فرموده باشد من بیست سال است که نه تنها فعل حرام و مکروه بلکه فعل مباح هم انجام نداده‌ام بلکه افعالم یا مستحب است یا واجب.

- اگر سه نظام در فرد به وحدت رسید قدرت کارائی او بالا می‌رود

بگذریم، صحبت این است که اگر نظام حول محور اراده و فاعلیت این فرد به وحدت رسید طبیعتاً قدرت کارائی- اش خیلی بالا می‌رود یعنی می‌تواند در نظام بالا بیاید. خداوند امام خمینی را رحمت کند درباره نظم کلی کارهایش می‌گفتند که ما در تمام عمر یکبار ندیدیم که امام خمینی لباسش را بی نظم بگذارد بلکه همیشه همین که لباسش را بیرون می‌آورد به صورت منظم تا می‌کردند و عمامه را روی آن می‌گذاشتند و یک دستمال هم روی آن می‌کشیدند جای آن هم مخصوص بود و هیچ گاه دیده نشد که مثلاً خسته باشند و لباسشان را همینطور روی چوب لباسی بگذارند یا فرضاً آب را که می‌آشامیدند اگر مقداری از آن باقی می‌ماند دور نمی‌ریختند بلکه یک چیزی روی لیوان می‌گذاشتند و بعد دوباره می‌آشامیدند.

- در جامعه اگر هر فردی دارای میل و نظر و فعل جداگانه‌ای باشد جامعه تشکیل نخواهد شد

به هر حال قسمت سوم درباره جامعه باقی ماند یکی اینکه بگوییم افراد جدا جدا هستند و در دل در گروه ده هزار مقصد است و فکر آنها هم برای رسیدن به مقصد ده هزار راه، چاره و نحوه پرورش؟؟؟ آنها هم ده هزار رقم باشد بعد عنوان لشکر را روی این می‌گذاریم و این می‌شود لشکر؟؟ ایین نامه و تعمیم کار برای آنها می‌نویسیم و خوف و طمع خاصی هم بر آنها مسلط می‌کنیم تا طبق آن عمل می‌کنند که در این باره بعداً می‌گوییم که قدرت هماهنگی شان را ندارید و این لشکر نخواهد شد.

- تعلق به اشیاء به یکدیگر و انسانها به یکدیگر اساس رسیدن به وحدت است

بعداً می‌گوییم که تعلق اشیاء به یکدیگر و تعلق انسانها به یکدیگر اصل است

- در جامعه باید دلبستگی ها به وحدت برسد ولو بر اساس یک امر باطلی باشد

و آنگاه خوف و طمع مادی که می‌تواند لشکر مادی بسازد باید دلبستگی به وحدت برسد ولو بر اساس امر باطل

حیوانی. توجیه‌های ذهنی و سیاسی باید به وحدت برسد ولو توجیه‌های باطل و مغالطه ای باشد.

- تحلیل نسبت به امور و پرورش هم باید بر یک دستگاه شکل بگیرد

تحلیل اینها از امور باید شبیه به هم بشود و رفتارشان هم در یک دستگاه پرورشی شکل بگیرد تا شما می‌توانید توزیع اختیارات کنید و یک لشکر درست کنید ولو به عنوان یک حزب فاسد و استقلال اراده و فاعلیت و اختیارات به صورتی که هیچ محور نداشته باشد و هیچ نحو دل‌بستگی که اینها را بهم گره بزند نداشته باشند ولو محبت‌های نازل مادی که محبت‌ها بر چند دسته هستند یک دسته آنها محبت‌های حیوانی است که مربوط به اکل و شرب و کذا است که فاعلیت تبعی است یعنی به جای اینکه این متصرف در فاعلیت تبعی باشد خودش می‌پذیرد که فاعلیت تبعی استاد او باشد کانه این حاکم بر اوست برای کسی که لذات مادی را وجه همت خویش قرار دهد و هوی را اصل بداند این امرش سست است ولی در عین حال همین که به ده هزار نفر نظام بدهید و حرکت آنها هم سازمان یافته باشد قابل تأمل است، باید بتوانید دل بستگی‌هایشان را به یک جهت ببینید. به هر حال یکی اینکه فاعلیت‌ها در نظام فاعلیت اجتماعی که می‌آید می‌توانند در همه مراتب مطلقاً مستقل از هم باشند یا اینکه باید مستقل از هم نباشند و به هم پیوسته باشند تا بتوان نظام درست کرد که از همین جا معنای حقیقی بودن جامعه را بیان می‌کنیم تا آن مراحل عالی که بعداً عرض می‌کنیم.

و صل الله علی محمد و آله الطاهیرین



فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: مقایسه تعاریف مختلف بر اساس دو دستگاه اصالت کیفیت و اصالت فاعلیت

دوره سوم

تاریخ: ۷۰/۴/۱۲

جلسه: ۲۴

فهرست:

- مقایسه تعاریف مختلف بر اساس دو دستگاه اصالت کیفیت و اصالت فاعلیت
- ۱ - بر اساس اصالت کیفیت، تعلق فاعل در ابتدا به مراتب کیفیت است
- بر اساس اصالت کیفیت فاعلیت در جهت ، به وجه ما است
- بر اساس اصالت کیفیت فاعلیت خود در نظام حساسیتهایش نفوذ ندارد
- ۲ - بر اساس اصالت فاعلیت، فاعل از اول فاعل متعلق به فاعلیت مولا است
- فاعلیت نسبت به حساسیتهای خودش هم عالم است یعنی وحدت دارد
- فاعلیت نسبت به حساسیتهای خود نفوذ دارد
- بر اساس اصالت کیفیت فرد نسبت به نظام حساسیتهایش عالم نیست
- ۳ - عنوان مشیر
- قبلاً عنوان مشیر فقط در باب تمثیل ممکن بود، الان در تمام مراتب ممکن است
- قبلاً قوه حرکت از تکلیف به تبدل و تمثیل به اعطاء مولا بود، الان این امر متقوماً انجام می‌گیرد
- قبلاً در تکلیف می‌گفتیم آثار از خارج می‌آید ولی حالا می‌گوییم همه فاعلها در تکلیف حضور دارند
- ۴ - برابری فاعلیت و ظرفیت
- قبلاً می‌گفتیم نمی‌شود از ابتدا فاعلیت و ظرفیت برابر باشد حالا می‌گوییم هر فردی متناسب با ظرفیت خودش
- متعلق به مولا است
- ۵ - توصیف فاعلیت از حاکمیت بر رابطه به ایجاد رابطه عوض شد

- با اصالت کیفیت و حکومت بر دو راه، فرض گناه برای مولا وجود دارد
- با اصالت فاعلیت، «فاعلیت» ایجاد رحمت می‌کند
- ۶- توضیحی پیرامون موضوع اشتداد فاعلیت
- اشتداد معصومین اشتداد فاعلیت است
- ۷- ایجاد در فاعلهای تبعی
- فاعلهای تبعی مکاناً می‌توانند ایجاد ربط جدید کنند
- معنای حرکت مکانی فاعلهای تبعی این است که این فاعل تبعی به فاعلهای تصرفی ارتباط دارد و روی آنها اثر می‌گذارد
- فاعلهای تبعی روی توسعه اثر ندارد و توسعه‌اش تابع نظام ولایت است
- زمان فاعلهای تبعی و حرکتشان در توسعه فاعلهای تصرفی است
- ۸- ملاحظه وجود مختلف فعل
- فعل گاهی به عنوان حرکت مکانی ذکر می‌شود
- فعل گاهی به عنوان حرکت زمانی ذکر می‌شود
- ملاحظه فعل از موضع محور
- ملاحظه فعل از موضع خود نظام
- ملاحظه فعل از موضع همان جزء
- ملاحظه فعل از موضع جزء سه رتبه است
- ۱- ایجاد فاعل تصرفی
- ۲- ایجاد فاعل تبعی
- ۳- محور
- ۹- تصرف فاعل محور در فاعل تصرفی از سه طریق است
- الف - از طریق ایجاد
- ب - از طریق تمثل
- ج - از طریق فاعل تبعی
- ۱۰- فاعل تصرفی غیر محور هم دو نحوه فاعلیت دارد
- الف - ایجاد فعل در غیر
- ب - ایجاد شیء جدید در فاعل تبعی
- پرسش و پاسخ
- ۱- اصالت وجود و ماهیت از بیان مصحح عقوبت عاجزند

- ۲ - مصحح عقاب و ثواب همان توسعه زمانی است
- ۳ - توضیحی مجدد پیرامون فاعلیت تبعی (اشیاء)
- توسعه تبعی غیر از جبر است
  - تعلق به فاعلیت در جبر ممتنع است
  - با اصالت فاعلیت، فاعل تبعی هم وارد توسعه می‌شود و هم حرکت می‌پذیرد و هم با فاعلیتهای دیگر ارتباط دارد
  - ترکیب مکانی اشیاء تبعی نیست چون در این صورت فاعلیت نفی می‌شود
  - فرق تعریف فاعل تبعی در گذشته و الان
  - الف - فاعل تبعی امتداد مولا و محور است
  - ب - فاعل تبعی جزء نظام است نه بستر
  - ج - معنای مکان به خارج از شیء تعریف نمی‌شود بلکه به داخل شیء یعنی ارتباط این فاعل با فاعلهای دیگر معنا می‌شود
- ۴ - فرق زمان در فاعلیت تبعی و فاعلیت تصرفی
- زمان در فاعلیت تبعی به معنای تبعیت از مولا در توسعه است
  - زمان در فاعلیت تصرفی اشتدادی و توسعه یاب است
  - اصل بحث: ادامه بحث پیرامون جامعه
  - بحث اعتبارات و اینکه جامعه اعتباری است یا نه بحث مفاهیم است
  - در بحث جامعه ما به دنبال تحقق یک مجموعه عینی هستیم



## بسمه تعالی

- مقایسه تعاریف مختلف بر اساس دو دستگاه منطقی اصالت کیفیت و اصالت فاعلیت

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تعدادی سؤال درباره بحث قبلی باقی مانده که قبل از ورود به بحث جامعه به آنها می‌پردازیم. یکی از فرقهای مهمی که در بحث علم پیدا شد در این دوره اثباتی که تعریف به فاعلیت بود و کیفیت اصل نبود بلکه کیف نفوذ فاعلیت بود اینکه بر خلاف زمانی که کیفیت اصل می‌شد از ابتدا فرض تعلق فاعل به مولا تمام شد

۱- بر اساس اصالت کیفیت، تعلق فاعل در ابتدا به مراتب کیفیت است

وقتی که بین فاعلیت و تعلق، تلفیق و تألیف می‌کردید در آنجا عملاً کیفیت اصل بود لذا لازم بود که بگویید به بی نهایت مرتبه متعلق است و فاعل است که می‌آید یکی را در هر رتبه محور قرار می‌دهد.

- بر اساس اصالت کیفیت فاعلیت در جهت به وجه ما است

و فاعلیت در جهت را فاعلیت به وجه ما انجام می‌دهد

- بر اساس اصالت کیفیت فاعلیت خود در نظام حساسیتهایش نفوذ ندارد

و پس از آن، فاعلیت مولا سائر تعلقاتش را به صورت یک نظام در می‌آورد که این نظام حساسیتش خواهد بود.

۲- بر اساس اصالت فاعلیت، فاعل از اول فاعل متعلق به فاعلیت مولا است

ولی در این بحث گفتید از اول فاعل است اما فاعل متعلق به فاعلیت مولا است و اگر فاعلیت تعلق به فاعلیت مولا در خودش دارد

- فاعلیت نسبت به حساسیتهای خودش هم عالم است یعنی وحدت دارد

آنگاه از اول کار وقتی برایش توسعه حساسیت متقوماً حاصل می‌شود نسبت به این توسعه حساسیتی را که در نظام پیدا می‌ند علم دارد و علمش هم یعنی با این فاعلیت وحدت دارد یعنی انبساط و توسعه این فاعلیت در یک دسته ارتباطات خاص

- فاعلیت نسبت به حساسیتهای خود نفوذ دارد

یعنی حساسیتهای روانی که به حسب مرتبه‌ای که این داشته به همه جا ارتباط داشته است و ارتباطی که دارد حول محور تعلق خود این فرد به ولایت مولا متقوم به توسعه مولا انبساط پیدا می‌کند و فاعلیتش در نظام حساسیت نفوذ پیدا می‌کند و یک نحوه علمی را که علم وجدانی می‌نامید اینجا برایش حاصل می‌شود نهایت کیفیت در آن اصل نیست تا آن اشکالها مطرح شود که بعد هم توضیح می‌دهیم صورت متنازل متناسب با کیف تعلق این واقع شد و فاعلیتش کیف ارتباط داشت و از منزلت خودش به مولا ارتباط پیدا کرد.

- بر اساس اصالت کیفیت فرد نسبت به نظام حساسیتهایش عالم نیست

فرق این مطلب با مطلب قبل آن است که در آنجا می‌گفتید نمی‌شد علم را به آن نسبت داد ولی اینجا چون کیف نفوذ است می‌توان علم را نسبت داد کیف نفوذ هم در مرتبه قلب است هم در مرتبه ذهن و هم در مرتبه عین، کیف نفوذ فاعلیت به معنای علم است.

۳- عنوان مشیر

- قبلاً عنوان مشیر فقط در باب تمثل ممکن بود الان در تمام مراتب ممکن است

عنوان مشیر هم قبلاً فقط در باب تمثل ممکن بود اما حالا در تمام مراتب مکن است.

- قبلاً قوه حرکت از تکلیف به تبدل و تمثل با اعطاء مولا بود الان این امر متقوماً انجام می‌گیرد

قبلاً عنوان مشیری که می‌گفتیم ممکن بود به آن اشکال وارد شود چون می‌گفتیم با قوه‌ای که مولا عطا می‌کند از تکلیف به طرف تبدل و ساختن تمثل می‌آید و لکن حالا می‌گوییم این امر متقوماً انجام می‌گیرد و اگر متقوماً هست دیگر فاعلیت این به تنهایی فعالیت مطلق در باب علم و مثال خودش ندارد.

- قبلاً در تکلیف می‌گتیم آثار از خارج می‌آید ولی حالا می‌گوییم همه فاعلها در تکلیف حضور دارند در آن موقع می‌گفتم آثار از خارج می‌آید ولی نمی‌گفتیم فاعلیت هم همراه آن می‌آید الا برای مولا درباره کلماتش، ولی حالا می‌گوییم همه فاعلها حضور دارند و ایشان هم جایگاه خودش را در نظام فاعلیت معین می‌کند کما اینکه در کیف تولی اش جایگاهش را بر حسب ظرفیتش نسبت به محور معین می‌کند و بعد جایگاهش را نسبت به همه معین می‌کند و بعد از آن هم باز با فاعلیتش توسعه‌اش در عینیت محقق می‌شود.

#### ۴ - برابری فاعلیت و ظرفیت

- قبلاً می‌گفتیم از ابتدا فاعلیت و ظرفیت نمی‌شود برابر باشد حالا می‌گوییم هر فردی متناسب با ظرفیت خودش متعلق به مولا است

در آنجا می‌گفتیم نمی‌شود از ابتدا فاعلیت و ظرفیت انسان برابر باشد و در اینجا بین معصوم و غیر معصوم فرق است اما حالا می‌گوییم نه این طور نیست شما در هر منزلتی که هستید فسطرت اولیه توحید است توحید متناسب با منزلت و فاعلیت شما متناسب با منزلت خودتان متعلق به فاعلیت مولاست ولی چون فاعل است به حسب ارتباطی که با سائر فاعلها دارد می‌تواند کیف تولی اش را عوض کند. فرق است بین اینکه جمیع مراتب با من ربط تعلقی داشته باشد، و فاعلیت به معنای حکومت بر رابطه باشد علی فرض بیان اینکه قبلاً نمی‌توان فاعلیت را توصیف کرد و با یک تسامحی می‌شد گفت حاکمیت بر رابطه است ولی حالا می‌گوییم ایجاد می‌کند. حالا می‌گویید این متعلق به مولاست و لکن درون یک نظام است و متعلق به مولاست و با هم ارتباط دارند و همه هم به او ارتباط دارند، اگر محور خویش را به فاعلیته موالی حق قرار داد که فاعلیت آنها متناسب با ظرفیت انسان است این فرد از ابتدای کار متناسب با ظرفیتش دارد پرستش می‌کند هم در عالم حساسیتهای روح و هم در عالم تمثیل وهم در عالم خارج البته در هر سه تا هم متنازل متناسب است و همه آن قیدها را دارد. اما فرقی با معصومین چیست؟ شما می‌گویید این کودک معصوم گناه نکرده است اما یک وقت اصلاً شأن اینکه گناه کند برایش قائل نیستید و می‌گویید خدایا به حیوانات حرم کن،

شأن تکلیف برای آنها قائل نیستید. یک وقت هم معنای عصمت را در یک منزلت عالی ذکر می‌کنید که محور عالم است.

۵ - توصیف فاعلیت از حاکمیت بر رابطه به ایجاد رابطه عوض شد

توضیح بیشتر می‌دهم، اگر فاعلیت به حاکمیت بر رابطه معنا شود یعنی توصیف فاعلیت را با اصالت کیفیت انجام دهیم و بگوییم آنجائی که فاعلیت نیست درون یک رابطه حرکت می‌کند و آنجائی که فاعلیت هست باید حرکت درون یک ربط را از آن سلب کنیم. توصیفی برای ایجابی‌اش نداریم الا به کلمه تعدد راه که تعدد راه، کلمه حاکمیت بر رابطه و حاکمیت و فعل له ان یفعل و له ان لا یفعل بدست می‌آید این سلبی برخورد کردن با خود فاعلیت است چون کیفیت را اصل دانسته‌اید ولی اگر فاعلیت را موجد کیفیت بدانید دیگر لازم نیست برایش فرض گناه کنید یعنی اینطور نیست که فاعل فاعل نباشد مگر اینکه بتواند گناه کند.

- با اصالت کیفیت و حکومت بر دو راه، فرض گناه کنید یعنی اینطور نیست که فاعل فاعل نباشد مگر اینکه بتواند گناه کند.

- با اصالت کیفیت و حکومت بر دو راه، فرض گناه برای مولا وجود دارد

این توصیف که فاعل نیست مگر اینکه بتواند گناه کند مال آنجائی است که کیفیت اصل باشد. شما خودتان دقت کنید ببینید اگر فاعلیت بخواهد با کیفیت توصیف بشود باید حاکم بر کیفیت و حاکم بر ربط باشد ولی اگر بخواهد موجد ربط باشد چی؟ یعنی شما نسبت به فاعلیت حضرت حق «جلت و عظمته» می‌گویید فاعل فاعل نیست مگر اینکه بتوند ظلم کند. ممکن است کسی بگوید در آنجا هم می‌گوییم فاعل فاعل نیست مگر اینکه بتوند خیرهای متعددی فرض شود خوب این خالق بهترین و بالاترینش را انجام داده است، شما می‌گویید فاعل فاعل نیست مگر اینکه بتواند کم بگذارد و از درجه یک پایین تر بیاورد، این بر اساس توصیف فاعلیت به کیفیت است.

- با اصالت فاعلیت، «فاعلیت» ایجاد رحمت می‌کند



اما اگر توصیف کیفیت به فاعلیت باشد فاعل است و ایجاد رحمت می‌کند، می‌گویید فرقتش با آب و سنگ و خاصیت‌های دیگر چیست؟ می‌گوییم آنها فاعلیت تبعی هستند و معنای فاعلیت تبعی را هم ذکر می‌کنیم. کیفیت را در سنگ و چوب هم به فاعلیت توصیف بدهید و مراتب مختلف فاعلیت را برایش برهان اقامه کنید نه اینکه بگویید بیشتر از یک راه بتواند برود در اینجا دارید فاعلیت را به راه تعریف می‌کنید که می‌گویید یک راه بیشتر بتواند برود در حالی که باید راه را به فاعلیت تعریف کرد. در آنجا که می‌گویید یک راه بیشتر بتواند برود یعنی فاعل را به راه تعریف می‌کنم و آنجا که می‌فرمایید فاعل موجد راه است صحیح است که بگویید ملک هم در اطاعت فاعل است و بعد هم دقت کنید که ملک عصیان نمی‌کند ولی دعای خیر و طلب مغفرت برای مؤمنین می‌کند برای طالبین علم و برای گریه کنندگان بر حضرت سید الشهداء و برای مدافعین از اهل بیت طاهرین و برای مذاکره کنندگان کلمات آنها طلب مغفرت می‌کند البته بدون اذن خودش کارها را دست کاری نمی‌کند ولی اگر لازم است که ایجاد یک کاری را انجام دهد از خداوند متعال و از موالی بزرگوار طلب هم می‌کند و گاهی هم یک معنائی نظیر همین مطلب یعنی یک نحوه سؤال هم شاید در بعضی از نقلها به آنها نسبت داده شود مثلاً نسبت به قضیه حضرت سید الشهداء علیه السلام اینها نتوانستند تحمل کنند با اینکه بعضی از صحنه‌ها برای بعضی از آنها ظاهر نبود و نمی‌توانستند تحمل کنند و لکن بنا بر بعضی نقلهای شریف وقتی گفتند خدایا روی زمین فقط یک پسر از پیغمبر تو باقی مانده و این رکن توحید است اما دشمنان با او اینگونه عمل می‌کنند اشاره و شیخ نور وجود حضرت بقیه الله را نشان دادند که من بوسیله این از آنها انتقال می‌گیرم و این قضیه را تلافی می‌کنم به هر حال سؤال کردم هم درباره ملک نقل شده و اینها بگونه‌ای نیستند که هیچ فاعلیتی نداشته باشند.

پس گاهی فاعلیت به کیفیت توصیف می‌شود حتی حداقل می‌گوییم در نفس فاعلیت چیست؟ می‌گویند له یفعل و له ان لا یفعل، حکومت بر رابطه، دو راه در مقابلش وجود دارد. اما یک وقت می‌گویید راه را ایجاد می‌کند و به ایجاد کننده راه فاعل می‌گوییم آنگاه ایجاد کننده را هم در مراتب مختلف ذکر می‌شود.

- اشتداد معصومین اشتداد فاعلیت است

در جلسه قبل عرض کردم اشتدادی که برای انسان پیدا می‌شود ایجاد فعل غیر است، خودش یک کاری می‌کند که دیگران هم آن کار را بکنند، خداوند امام خمینی را رحمت ایشان کند ایشان یک اعلامیه صادر می‌کرد و ایجاد یک نحوه فعل در فاعلها می‌کرد نه اینکه لازم بود ایجاد فاعل ند، ایجاد فاعلیتی در فاعلها می‌کرد یعنی کیف ربطشان را عوض می‌کرد.

۷- ایجاد در فاعلهای تبعی

حالا از انسان پایین‌تر می‌آییم اشیاء که فاعل تبعی هستند آیا آنها هم ایجاد دارند یا نه؟ چیزی که توسعه‌اش تبعی محض باشد.

- فاعلهای تبعی مکاناً می‌توانند ایجاد ربط جدید کنند

یعنی حرکتش زماناً حرکت تبعی باشد مکاناً می‌تواند ایجاد ربط جدید کند. ربط جدید را در جلسه گذشته به صورت تمثلی گفتیم مثل حرکت یک اتم است که نسبت به حرکتش در ترکیب شدن به چیز دیگری فاعلیت داشته باشد. حالا این را توصیف بیشتری می‌کنیم و می‌گوییم.

- معنای حرکت مکانی فاعلهای تبعی این است که این فاعل تبعی به فاعلهای تصرفی ارتباط دارد و روی آنها اثر می‌گذارد

معنای حرکت مکانی این است که این فاعل تبعی هم به فاعلهای تصرفی ارتباط دارد و روی آنها اثر می‌گذارد ولی نه اثر در توسعه‌شان، آب روی شما اثر می‌گذارد.

- فاعلهای تبعی روی توسعه اثر ندارد و توسعه‌اش تابع نظام ولایت است

روی گچ و پلاستیک هم اثر می‌گذارد ولی هرگز اثر توسعه‌ای نمی‌گذارد توسعه‌اش تابع نظام ولایت است با شما ترکیب می‌شود و نحوه ربط خودش را با شما عوض می‌کند به تبع توسعه مولا، حالا در یک وجهی مسخر شما شده است به تبع توسعه شما تسهیل رابطه می‌کند.

– زمان فاعلهای تبعی و حرکتشان در توسعه تابع فاعلهای تصرفی است

یعنی باز حرکت دارد و حرکتش در توسعه تابع فاعل تصرفی است و زمانش تابع فاعلیت تصرفی است، حالا چه فاعلیت محور باشد و چه فاعلیت تصرفی مراتب نازله باشد، وقتی نظام فاعلیت توسعه پیدا می‌کند روابط اینهم همراهش عوض می‌شود، اثر دارد و اثرش اثر ربط مکانی است و این ربط مکانی‌اش به فاعلیت تغییر می‌کند و کیفیت در آن اصل نیست و پذیرای حرکت است و می‌تواند حرکت کند و تعلق به فاعلیت دارد ماشین شما مثل دست شما روی زمین کار می‌کند، دستگاه پخش کن شما مثل زبان‌تان تبعیت می‌کند و امواج را می‌فرستد، البته به شکل‌های مختلف موج را می‌فرستد گاهی موج می‌فرستد و آن طرف دنیا آن را می‌گیرند گاهی موج مکانیکی از طریق بلند گو می‌فرستد و ده هزار نفر صدای شما را می‌شنوند. تعلق به نظام اجتماعی تان دارد البته در نظام ولایت در تخصیص جای آن بدست شما می‌افتد، اگر شما بخواهید در تلویزیون صحبت کنید در نظام ولایت جا دارد یعنی بعداً می‌گوییم که تمایلات اجتماعی شکل و جا دارد و مثل همان مسئله تکلیف و تبدل و تمثیل که شما فاعلیت دارید و دیگران هم فاعلیت دارند، در اینجا هم شما فاعلیت دارید دیگران هم فاعلیت دارند، در نظام ولایت شخص می‌تواند به آنجا برسد که صحبتش را بگوش مردم برساند، البته اینکه چه نحوه کار کند یک صحبت دیگری است.

به هر حال گاهی در ایجاد نفس فاعل است که مال محور است که از جهت دیگری هم به آن ولی تکوینی گفته می‌شود، گاهی ایجاد فعل است و لکن ایجاد فعلی که می‌گوییم باز در توسعه افعال فاعل تصرفی انسان مؤثر است، گاهی فاعلیت در فعل است و تصرفی نیست بلکه تبعی است و همه اینها با نظام فاعلیت ارتباط دارد و در جمیع مراتب فاعلیت هم مؤثر است. علاوه بر اینکه همه اینها امتداد فاعلیت محور هم به معنای اشتداد و تکامل کل عالم است.

۸ – ملاحظه وجود مختلف فعل

– فعل گاهی به عنوان حرکت مکانی ذکر می‌شود

بنابراین فعل گاهی به عنوان حرکت مکانی ذکر می‌شود.

- فعل گاهی به عنوان حرکت زمای ذکر می‌شود.

گاهی به عنوان حرکت زمانی

- ملاحظه فعل از موضع محور

گاهی توجه داریم که اینها از همدیگر جدا نیستند نهایت از موضع محور به آن نگاه می‌کنید.

- ملاحظه فعل از موضع خود نظام

گاهی از موضع خود نظام به آن نگاه می‌کنید

- ملاحظه فعل از موضع همان جزء

و گاهی از موضع همان جزء به آن نگاه می‌کنید. اگر از موضع محور به آن نگاه کنید که معنای اشتداد می‌دهد و کل

را در بر می‌گیرد اگر نظام را نگاه کنید حرکت مکانی مولا و حرکت عبد را متصل می‌بینید.

- ملاحظه فعل از موضع جزء ۳ مرتبه است

و اگر از موضع جزء نگاه کنید که سه رتبه می‌بینید

۱- ایجاد فاعل تصرفی

ایجاد فاعل تصرفی

۲- ایجاد فاعل تبعی

ایجاد فاعل تبعی

۳- محور

محور، فعل فاعل محور ایجاد فاعل تصرفی است و این فعل استمرار پیدا می‌کند و در یک منزلت فاعل تبعی را هم

ایجاد می‌کند

۹- تصرف فاعل محور در فاعل تصرفی از ۳ طریق است

یعنی تصرفش در فاعل تصرفی

الف - از طریق ایجاد

هم از طریق ایجادش است

ب - از طریق تمثل

هم از طریق تمثلش

ج - از طریق فاعل تبعی

و هم از طریق فاعل تبعی است

۱۰ - فاعل تصرفی غیر محور هم دو نحوه فاعلیت دارد

و از آن طرف هم فاعل تصرفی که به طفیل اشتداد فاعل محوری ایجاد شده می‌تواند دو نحوه فاعلیت داشته باشد.

الف - ایجاد فعل در غیر

یکی فاعلیت در فاعلهای دیگر به معنای ایجاد فعل و توسعه افعال

ب - ایجاد شیء جدید در فاعل تبعی

و یکی دیگر ایجاد شیء جدید در فاعل تبعی یعنی ترکیبهایی که درست می‌کند و اشیائی را بوجود می‌آورد به

میزانی که به او سپرده شده باشد چون خیلی چیزها هست که به شما سپرده نشده است مثلاً مسخر شما نیست که

وضعیت منظومه شمسی را مستقیماً تغییر دهید و لکن درست کردن وسائل و ابزاری که آنها هم تعلق به شما دارند و

مربوط به تمدن اجتماعی شما هستند و نحوه ارتباطتان را به عالم معین می‌کند، در آن حد سپرده شده است.

- پرسش و پاسخ

حجت الاسلام میرباقری: بالاخره فاعل را نمی‌توان تعریف کرد یا تعریف اثباتی برای آن بیان می‌کنید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حد اولیه تعریف است، به کیفیت هم نمی‌توان آن را تعریف کرد. ما سؤال

می‌کنیم که اگر فاعل را تعریف نکنیم بو خواهیم کیفیت را تعریف کنیم باید به چه چیز تعریف کنیم؟ مگر آخرش

نمی‌گویید «ذاتی شیء لم یکن معللاً»، مگر نمی‌گویید «مرتبه من الوجود» است، آخر کار خود وجود را که تعریف

نمی‌کنید، لوازم وجود هم که حدود آن است نه تعریف خودش باید از خودش تعریف دهید نه اینکه مثلاً بگویید آقا عمامه و عینک و عبا دارد، خودش کیست؟ در آن بحث می‌گفتند حرکت در آن هست مثل اینکه بگوییم شناخت چیست؟ بگویند انسان شناخت دارد و انسان هم دارای سر و دست و پا هست، می‌گوییم تعریف شناخت چی شد؟ می‌گوید شناخت در همین است، حرکت در همین است. درست است در همین قصد صد و پنجاه سانتیمتری یا دو متری است، گفت در همین یک سر و بیست انگشت و الی آخر شناخت وجود دارد همین که دارای روح و نفس حیوانی و نفس ملکوتی و سائر خصوصیات است اما هر چه توضیح دهید من عرض می‌کنیم آن شناخت را نفهمیدم که چیست آن شناخت درون همین است، حالا حضرتعالی هم می‌فرمایید که در آنجا بگوییم وجود را به آثارش می‌شناسیم، می‌گوییم بنا شد خودش را تعریف کنید. نه آنجا که اصالت ماهیت می‌رسد حد کیفیت را چیزی جز به ذات خدا تعریف می‌دهد و نه آنجائی که وجود باشد چیزی می‌دهید یعنی فرض اولیه را وجود می‌گیرید بعد همه لوازمش را به وجود تعریف می‌کنید. حالا چطور می‌شود که وقتی نوبت فاعل می‌شود این قاعده از بین می‌رود و حال آنکه ما فاعلیت را به ایجاد کیفیت معنا کردیم.

حجت الاسلام میرباقری: آنکه ایجاد کیفیت می‌کند فاعل است. این مصحح عقوبت درست نمی‌کند، به صرف اینکه موجود باشد مصحح عقوبت درست نمی‌شود، ما دنبال یک فاعلیتی می‌گشتیم که نه دست حضرت حق را بندد و نه مخلوق را مجبور کند یعنی می‌خواستیم مصحح عقوبت درست کنیم، یک چیزی است که کیفیتی را ایجاد کند حالا چرا را مصحح عقوبت باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر تا اینجا همراه باشید و فاعلی که مصحح عقوبت شد دیگر همراه هستید و این بر آن دوتای دیگر این فضل را دارد.

#### ۱ - اصالت وجود ماهیت از بیان مصحح عقوبت عاجزند

آن دو تا نمی‌توانستند مصحح عقوبت تحویل دهند، حضرتعالی هم به اشکالاتی که بر آنها وارد است آشنا هستید که یکی از آنها تشأن می‌شد و دیگری هم لازمه ذات اما آیا این یکی مصحح عقوبت تحویل می‌دهد یا نه؟

فاعلی که در این جاست فاعل متعلق به فاعل بالاتر و مرتبط به جمیع فاعلیتهای دیگر است و به فاعلیته می‌تواند مسیر تعلقش را متناسب با ظرفیتش مستقیم قرار دهد و می‌تواند معوج قرار دهد و بیاید از طریق فاعلیتهای حیوانی... این مصحح عقوبت برای غیر محور است، لزوماً این نیست که بگوییم کیفیتی داریم و این بر کیفیت حاکم است، این فاعل روابطی به فاعلهای دیگر به صورت متقوماً دارد و فاعلهای دیگر هم متقوماً به این رابطه دارند. به مولایش هم متقوماً رابطه دارد ما اینکه مولایش هم در توسعه مکانی متقوماً به این رابطه دارد، حالا به فاعلیته تعلقش به فاعلیت مولا هست موحداً کان او مشرکاً، مشرک نمی‌تواند تعلقش را از عالم قطع کند بلکه می‌تواند تعلقش را از تعلقش را از طریق حیوانی بگرداند چون فاعل است اگر غرض از برابر بودن راه، ارتباط داشتن به فاعلیتهای عالم است...

حجت الاسلام میرباقری: مگر اینکه بتواند یک ارتباط محور تعلقش قرار گیرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه فاعلیتش ایجاب می‌کند که بتواند این یا آن یا دیگری را قرار دهد و بتواند پشت سر هم تغییر دهد. این فرقی با تعدد راه این است که گاهی می‌گویید یک راهی هست و آن اصل است در اینکه این عمل کند گاهی می‌گوییم ارتباطی است این ایجاد می‌کند، کیفیت ارتباط را این ایجاد می‌کند، از اول به صورت مرتبط خلق شده و لکن اگر فاعل خلق شده یا در یک زمانی به بلوغ فعل می‌رسد، من فعلاً کاری ندارم که کی می‌رسد ممکن است شما بگویید از زور اول با بلوغ فاعلیت در عالم در خلق شده‌است بعد هم ساهی و ناسی و منسی شده و بعد هم چنین و چنان شده و حالا هم تجدید عهد شده است. اما فعلاً به این بحث نقلی کاری نداریم.

این فاعل ۱ - در توسعه فاعلیت ایجاد شده است ۲ - فاعل متعلق به فاعل خلق شده است ۳ - ارتباط به فاعلیتهای دیگر دارد. ولی همان حین فاعلیتش می‌تواند کیفیت ارتباط را ایجاد کند یعنی مرتباً جایگاه خودش را بالا و پایین کند، و یک وقت جایگاه را اصل در فعل می‌گیرد، یک وقت فاعلیت را در پیدایش جایگاه شخص اصل می‌گیرد البته در ظرفیت و در یک چارچوب خاص. شخص نمی‌تواند خودش را از یک حدی بالاتر ببرد فرضاً این بین یک تا بیست در نظام فاعلیت می‌تواند تحرک داشته باشد، نه خودش را می‌تواند همه رتبه معصومین و ارکان عالم کند و نه خودش را می‌تواند جزء ارکان فساد کند یعنی همه نمی‌توانند فرعون و عمر بن الخطاب بشوند، حالا آن مرتبه خبیث مانند

فرعون و عمر هم ادنی مرتبه ایمان را می‌توانسته بپذیرد اگر حیوانیت را به فاعلیته ترجیح نمی‌داد، معنای توصیف فاعلیت اگر ایجاد شد لازمه دومش این است که کیف ایجاد ارتباط به این است یا به آن نه لازمه اول یعنی فاعلیت به نفس ایجاد تعریف می‌شود نه به این تعریف می‌شود که در این راه بروم یا در آن راه بروم و این فائده‌اش پیدا می‌شود به تصرفی که درون خودش می‌کند و تصرفی که در بیرون می‌کند و لزوماً هم لازم نیست که بتواند گناه کند و گناه نکند، مصحح تکلیف نفس این است که می‌تواند فاعلیت داشته باشد و ایجاد کند، لازمه دومش هم این است که اگر فاعلیتش فاعلیت تصرفی باشد مثلاً این دسته از کارها را می‌تواند بکند اما اگر فاعلیتش فاعلیت تصرفی نباشد و تبعی باشد نمی‌تواند این سری از کارها را بکند ولی نفس فاعلیت که تبدیل کردن و هماهنگ کردن درون خودش یعنی رابطه‌اش با نظام باشد این در گل و خاک و سنگ هم هست چون فاعلیت در زمان مستقل از مولا ندارد یا مستقل از حضرتعالی ندارد در میزانی که تحت تسخیر شما باشد تکلیف ندارد البته فاعلیت در زمان نه اینکه در مکان فاعلیت نداشته باشد، در زمان و در توسعه فاعلیت ندارد، آنکه در توسعه فاعلیت ایجاد شد آن بخشی از آن که توسعه زمانی باشد آنکه توسعه زمانی می‌دهد مسئول است.

۲- مصحح عقاب و ثواب همان توسعه زمانی است

و مصحح عقاب و ثواب توسعه زمانی می‌شود

حجت الاسلام میرباقری: تحت تصرف یعنی مجبور، این فاعل مسخر با مجبور هیچ فرقی ندارد، در توسعه مسخر است یعنی در توسعه مجبور است.

۳- توضیحی مجدد پیرامون فاعلیت تبعی (اشیاء)

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه اگر در مکان برایش فاعلیت قائل نشوید تعلق به کیفیت می‌شود و حرکت در آن ممتنع است همان طور که قبلاً بیان شد، شما نمی‌توانید حرکت را برای اشیاء ندیده بگیرید حرکتشان هم دو گونه است. یکی حرکتی که قابلیت ترکیب دارند آب را می‌نوشید و عطش شما را رفع می‌کند و روی شما اثر می‌گذارد اثر می‌گذارد یعنی فاعلیتش درون شما و درون سلولهایتان توسعه دارد، البته یک امتداد که به یک معنا



فاعلیت نبی اکرم(ص) در تمام نظام هست و به یک معنای بالاتر امتداد رحمت الهی است که عطش شما را بر طرف کرده است که این سر جای خودش محفوظ است. در توسعه هم به صورت تبعی نقش دارد یعنی زمانش تابع زمان شماست ولی وارد توسعه شدن را می‌پذیرد یعنی اگر شما خواستید ترانزیستور درست کنید درست می‌شود و نمی‌گردد. گوید تعلق من به کیف اول است و وارد در توسعه پیدا نمی‌کنم. من مال توسعه زمان یک هستم و وارد در توسعه زمان دو نمی‌شوم.

- توسعه تبعی غیر از جبر است

توسعه تبعی داشتن غیر از جبر است که تعلق به کیفیت خاص است

- تعلق به فاعلیت در جبر ممتنع است

آگاه تعلق به فاعلیت شما داشتن در جبر ممتنع است، در جبر تعلق به فاعلیت ممتنع است یعنی جبر تعلق به کیف است هم سکون می‌آورد و هم سازگار با تعلق به فاعلیت نیست خصوصاً اینکه فعالیت آن فاعل در توسعه و ایجاد باشد که این همراهی ندارد اگر جبر باشد.

- با اصالت فاعلیت فاعل تبعی هم وارد توسعه می‌شود و هم حرکت می‌پذیرد و هم با فاعلیتهای دیگر ارتباط دارد ولی اگر گفتید فاعلیت است آنگاه می‌بینیم در توسعه‌اش تبعی است و وارد در توسعه هم می‌شود و حرکت هم می‌پذیرد و با فاعلیت‌های دیگر ارتباط دارد.

حجت الاسلام میرباقری: پس ترکیبات مکانی‌اش هم تبعی است

- ترکیبات مکانی اشیاء تبعی نیست چون در این صورت فاعلیت نفی می‌شود

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه چون اگر ترکیبات مکانی‌اش را تبعی بگیرد معنایش این است که اصلاً فاعلیت برایش قائل نشده‌اید یعنی باید عین فاعل قبلی باشد آنگاه باید برای خود این فاعلیت زمانی قائل شوید و تحت تسخیر شما هم نباید بیاید. یعنی اگر بر اساس اصالت کیفیت صحبت کنید می‌گویید یا باید فاعل باشد یا فاعل نباشد چون در آنجا کیفیت بر ذهن و تقسیمات آن و تعریفش حکومت می‌کند، اما اگر فاعلیت را اصل بگیرید متعدد

فاعلیت را می‌توانید ملاحظه کنید. اگر کیفیت را اصل بگیرید و بخواهید فاعلیت را تفسیر کنید و یعنی یا بگویید فاعلیت این آب متصل به فاعل محور است یعنی خود اوست و دیگر مسخر شما نیست و معنا ندارد که در توسعه مسخر شما باشد ولی فاعلیت مکانی‌اش مکاناً ارتباطی که به سائر اشیاء دارد با فاعلیت است و تا یک میدان تعلق زمانی‌اش به نبی اکرم (ص) هست مثال متنازل آن را عوض می‌کنم می‌گویید جاذبه عمومی کدام است؟ اول به کره زمین و بعد منظومه و بعد به کهکشانات و بعد هم می‌گویید وزن و حجم مخصوصاً رادرس می‌کند، بعد می‌گویید فاعلیت مکانی‌اش کدام است؟ می‌گوییم به همه فاعلها در نظام فاعلیت ارتباط دارد. می‌گویید این ارتباطی که دارد ساکن است؟ می‌گوییم نه چون نمی‌شود که حرکت پذیر باشد و فاعل نباشد و روی فاعلها هم اثر می‌گذارد اما اثر در توسعه نمی‌گذارد و در توسعه تبعی است و از هر فاعل تصرفی به نسبت مرتبه و منزلتش در نظام فاعلیت تصرفی و در نظام ولایت تبعیت می‌کند یعنی اگر شما در مراتب پایین باشید یک نحوه اثر را می‌تواند از شما بپذیرد و یک نحوه همکاری با شما دارد و اگر در مرتبه بالا باشد «یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم» آنگاه آتش تبدیل به گلستان می‌شود. در کنار بحث این را هم عرض کنم که این هندیها هیزم را طاهر می‌کنند و شب تا صبح همین آیه مبارک را بر آن می‌خوانند و بعد هم آتش می‌زنند و خود این هندیها که قبل از دهه محرم به هر آتشی دست بزنند دستشان می‌سوزد یک آتش بزرگ و گداخته درست می‌کنند و در آن راه می‌روند و حتی موهای پشت پای آنها هم نمی‌سوزد، آتش بزرگی که درختهای اطراف را خشک می‌کند و لکن موهای پشت پای اینها هم نمی‌سوزد و اصلاً گرمائی حس نمی‌کنند، در آتش جهنم هم همین طور است و یا حسین که می‌گویید رد می‌شوید و تردیدی هم در کار ندارد. آنجا که به حسب روایت جناب ابراهیم به آتش می‌گوید صبر کن تا من رد شوم ولی مؤمنین و علاقه‌مندان به اهل بیت صلوات الله علیهم وقتی می‌خواهند رد شوند آتش به مؤمن التماس می‌کند که زود رد شود که «ان نورک اطفوء لهبی» نور تو حرارت مرا خاموش می‌کند.

اطاعت و تبعیت فاعلهای تبعی به تناسب منزلت در نظام ولایت است. خداوند شرح صدر للكفر به كفار داده و تمدن کفر را درست می‌کنند ولی همراه آن هزاران ناراحتی و مرض برایشان پیدا می‌شود مرضهایی که سابقاً اسم و

رسمی از آنها نبود، برای مؤمنین هم انشاء الله توسعه می‌دهد و می‌گوید نه فقط هزاران سلامت بلکه سعه در اطاعت خدای متعال برایشان حاصل می‌شود کما اینکه برای امثال جناب سلمان حاصل شده است.

حالا ربط اگر حرکت نداشته باشد اثر ندارد اگر بخواهید برایش حرکت فرض کنید بدون فاعلیت حال است کما اینکه این بحث در زمان و مکان گذشته است اگر حرکت و فاعلیت باشد و زمانی و مکانی در تمام مراتب عالم باشد معنایش توسعه فاعلیت یعنی اضافه شدن فاعل ثانی است و اگر فاعلیتی است که تعلق زمانی به مولا دارد و زمانش برابر با توسعه می‌شود به تبعیت توسعه ای که فاعلیت تصرفی در آن انجام داده است.

- فرق تعریف از فاعل تبعی در گذشته و الان

فرقش با قبل این است که

الف - فاعل تبعی اولاً امتداد مولا و محور است

اولاً امتداد مولا و محور است

ب - فاعل تبعی جزء نظام است نه بستر

و جزء نظام است نه بستر

ج - معنای مکان به خارج از شیء تعریف نمی‌شود بلکه به داخل شیء یعنی ارتباط این فاعل با فاعلهای دیگر معنا می‌شود

و معنای مکان به خارج از شیء تعریف نمی‌شود، بلکه به داخل شیء یعنی رابطه این فاعل با فاعلهای دیگر و تحرک این فاعل در ارتباطش با جاهای دیگر و تبعیت در توسعه هم دارد.

حجت الاسلام میرباقری: تبعیت زمانی چگونه ممکن است واقع شود؟

۴ - فرق زمن در فاعلیت تبعی و فاعلیت تصرفی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی فاعلیت مولا را در فاعلیت خودش می‌خواهد در چی؟ در توسعه فاعلیتش که مال فاعلیت تصرفی در هم مراتب بود اعم از مؤمن یا فاسق،

– زمان در فاعلیت تبعی به معنای تبعیت از مولا در توسعه است

ولی یک وقت فاعلیت مولا را در فاعلیت خودش می‌خواهد که تابع فاعلیت مولا در توسعه باشد، نحوه وجود فاعلیتش این نحوه وجود است یعنی می‌خواهد به تبع مولا حرکت کند به تبعی که شما می‌خواهید هر چند هم خالص شوید این طور نیست که نخواهید در توسعه فرمانبر مولا باشید.

– زمان در فاعلیت تصرفی اشتدادی و توسعه یاب است

یعنی شما همیشه قرب و اشتداد می‌طلبید، یعنی سیر شما سیر اشتدادی است و می‌خواهید فاعلیتتان توسعه یابد یعنی در منزلت خلافت بالاتر روید و لکن فاعلیت تبعی همانطور که می‌خواهند می‌خواهد نه اضافه و نه کم. شاید در بعضی از مراتب ذهن که اسمش را فنا می‌گذارند می‌گویند ما می‌خواهیم تبعی محض به همان اندازه باشیم که هیچ اراده و مشیتی از خودمان نداشته باشیم. حال سؤال این است که اگر به یک فانی بگویند ما می‌خواهیم که توفانی نباشی چه می‌گوید؟ او را فاعل تبعی خلق نکرده‌اند بلکه فاعل تصرفی خلق کرده‌اند جواب می‌گوید اگر مرا در آتش بیاندازی و مرا بسوزانی آنگاه اگر بر آتش هم صبر کنم چگونه بر فراق صبر کنم، زاری از فراق دارد معنای فانی که هیچ چیز نمی‌خواهم را نمی‌گوید، می‌گوید تو را می‌خواهم به تو نزدیک بشوم و از همه چیز دست می‌کشم جز از نزدیک شدن به ساحت تو و دوری تو مرا رنج می‌دهد و این کمالش است که دوری تو او را رنج دهد، در توسعه هم در منزلت خلافت است ولی خاک و سنگ و چوب در منزلت خلافت نیست. البته چه در ایجاد فعل یعنی کدام فاعل تصرفی است که دوست نداشته باشد همه نام محبوبش را بیاورند، جناب ابراهیم (ع) وقتی آن شخص سبوح قدوس می‌گفت از بس از دست کفار ناراحت بود، گفت من یک سوم مالم را به تو می‌دهم مالش هم خیلی زیاد بود، اینکه می‌خواهد همه عبادت کنند شما دوست دارید روز عاشورا همه عالم حسین حسین بگویند اصلاً این تصور که روز عاشورا به شما بگویند الان در آمریکا و فرانسه و چین مردم مشغول فساد هستند شما از ته دل نفرینشان می‌کنید و آنها را پست می‌شمارید و می‌گویید از حیوانات هم بدتر هستند. ولی اگر بگویند امروز در همه جا مردم مشغول گفتن یا

حسین هستند شما خوشحال می شوید. شما می خواهید که همه عالم خدا را بپرستند و اینکه عالم مظهر تعلق به حضرت حق باشد را دوست دارید.

بنابراین ما مثل همان مطالب بحث را مطرح کردیم که در آنجا می گوید: ذاتی شیء لم یکن معللاً و در آنجا هم می گویند خاصیت وجودش مال خودش است و وجود است و در اینجا که می رسید می گوید این حد نمی شود و این هم به دلیل آن است که مرتکز در اذهان نیست.

- اصل بحث: ادامه بحث پیرامون جامعه

یک قسمت دیگر بحث جامعه است چون با این بیان مقداری بحث فاعلیت تبعی توضیح داده شد و اجمالاً به فاعلیت ملکوت هم اشاره شد که می شود آنها هم خدمه حضرت باشند خدمه ای که مطیع هستند و در عین حال دعا هم می کنند و سطوح مختلفی دارند، یک سطح از آنها ممکن است همراه مؤمنین عادی باشند یک سطحش هم ممکن است خدمه نبی اکرم و اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم باشند مثل حمله عرش.

اما سراغ بحث جامعه می آییم تا قسمت دوم صحبت در باب علم تمام شود و درباره ابزار مفاهیم هم باید مثل گذشته صحبت شود نهایت از یک موضع اثباتی.

بحث اعتباریات و اینکه جامعه اعتباری است یا نه بحث مفاهیم است

حالا درباره جامعه و اینکه آیا اعتباری است یا نه و ادراکات اعتباری کجا هستند و ادراکات غیر اعتباری کجا، آن یک بحث دیگری است که بحث درباره جامعه نیست بلکه بحث درباره مفاهیم است.

- بحث در جامعه ما به دنبال تحقق یک مجموعه عینی هستیم

فعالاً ما می خواهیم ببینیم یک مجموعه عینی محقق بشود تا نشود یعنی یک تقوم و ترکیبی در عینیت واقع می شود یا نشود، اگر واقع شود چه آثاری دارد و اگر واقع نشود چه آثاری دارد، این صحبت ماست.

یک وقت می گوئید ما روی کاغذ یک چارتی را می نویسیم و در این چار یک تقسیم کار می کنیم و یک کارهایی را به یک عده ای واگذار می کنیم بعد هم می گوئیم این نظام اداری فلان جاست، حالا چه موجوداتی می خواهند در این

کار کنند؟ ما ابتدا موضوعاتی را مفروض می‌گیریم که آنها ذهناً هر جا بگذاریم جا می‌گیرند، این یک شکل است که برای نقشه خانه هم می‌توانیم چنین کاری کنیم چون خانه هم تقریباً یک مجموعه است، و لکن مجبوریم یک چیزهایی را رعایت کنیم، روی کاغذ نقشه کشیدیم و دهانه طلق را ده متر گذاشتم و ستونی هم برایش نگذاشتیم، اما وقت ساختن می‌گویند این دهانه ده متری را چگونه بسازیم؟ می‌خواهید پل مخصوصی بیاندازید و تیر آهن‌ها را به آن وصل کنید یا کار دیگری کند؟ می‌گویید اینها که اهمیت ندارد من نقشه را کشیده‌ام، می‌گویند نقشه با مقاومت مصالح با هم است، شما مصالحی ندارید که بتواند دهانه طاق ده متری را تحمل کند. می‌گویید یعنی چه که نداریم مگر مردم چگونه می‌سازند، ما در فلان سالن دهانه طاق پانزده متری هم دیده ایم می‌گویند آنها علاوه بر نقشه کشیدن روی کاغذ درباره تحقق عینی‌اش هم فکر کرده اند، باقرار نمی‌توان دهانه ده متری ساخت، این سقف یک سنگینی دارد و لازم است یک وسیله انتقال این سنگینی باشد حالا می‌خواهی تیر آهن بگذاری یا آلموتور درست کنی یا پل بزنی باید درباره اش فکر کرد بعد ما آن قسمت را درست می‌کنیم و می‌آییم سراغ دریچه می‌گویند این درچه هم شیشه می‌خواهد شما می‌گویید چرا بهانه می‌گیرید از تخته‌هایی که موجود است استفاده کنید و دریچه درست کنید می‌گویند انتقال تاریک می‌شود. این مسئله را عرض می‌کنم که بگویم نمی‌توان یک مجموعه خیالی درست کرد و بعد گفت آن مجموعه در خارج محقق شود، شما نمی‌توانید در چوب و سنگ و آهن که مطیع شما هستند بدون سنجش مقاومت مصالح سیستم و مجموعه و فعالیت مجموعه درست کنید، از ساده ترین مجموعه مانند خانه تا مجموعه‌های پیچیده دیگر، شما نمی‌توانید اگر بخواهید خودرو درست کنید بگویید قطعاتش هر فرمی داشته باشد عیبی ندارد فرمایش را قراردادی درست می‌کنیم، بنا می‌گذاریم که فرم پیستون اینطور و جعبه دنده آن طور باشد می‌گویند در این صورت آن انتقال نیرویی که باید انجام گیرد، انجام نمی‌گیرد، بنزین اینجا محترق شد باید انتقال نیرو انجام گیرد تا این ماشین برابر جاذبه بتواند حرکت کند شما فرم دادن این دنده‌ها را رعایت نکردید، در تشکیلات هم رعایت نکردید که چند دسته بشود و چگونه انتقال نیرو برای کاری که می‌خواهد انجام شود، صورت گیرد، در گزینش عناصر رعایت نکردید، و اینکه چگونه در این دستگاه ولایت و محبت وجود داشته باشد را رعایت نکردید گفتید افکار و دلبستگی‌ها مختلف

افعال آنها هم مختلف باشد در حالی که با چوب و سنگ هم نمی‌توان اینطور مجموعه ساخت. با اینکه ملاحظه نسبت و تعلق و جاذبه در چوب و سنگ هم برای ساختن یک مجموعه لازم است چگونه می‌خواهید در انسان درست کنید و بگویید عمل مجموعه را انجام دهد؟

و صل الله علی محمد و آله الطاهرين





۱۷۵۳

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: فاعلیت تبعی

دوره: سوم

تاریخ ۷۰/۴/۱۶

جلسه: ۲۵

فهرست:

۱ - فاعل تبعی

- معنای فاعلیت در فاعل تبعی، هماهنگ سازی ارتباطش به تبع خواست مولا است

- وحدت «فاعل، فعل و مفعول فعل» بر مبنای اصالت ولایت

- معنای تبعیت در فاعل تبعی، «فاعلیت در ارتباط» است نه «فاعلیت در توسعه»

۲ - مراتب مختلف ایجاد و فعل توسط:

۳ - فاعلهای تبعی

۲ - فاعلهای تصرفی

۱ - فاعل محور



## بسمه تعالی

اصل بحث: توضیح فعل، فاعلیت تبعی در نظام ولایت

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چند مطلب درباره فاعل، فعل و فاعل تبعی طرح شده بود که در این جلسه به

توضیح بیشتر آنها می‌پردازیم.

### ۱ - فاعل تبعی

الف - فاعلیت فاعل تبعی در هماهنگ کردن خودش است و تأثیرش در فاعلیتهای دیگر به تبع فاعلیت مولا است یکی از مطالبی که در جلسه قبل عرض شد این بود که فاعلیت فاعل تبعی در هماهنگ کردن خودش است و رابطه و تأثیرش در فاعلیتهای دیگر به تبع فاعلیت مولا است و زمانش به تبعیت تعریف می‌شود و فاعلیتش مکانی است یعنی در توسعه تابع است و در توسعه فاعلیتی مستقل از فاعلیت متصرف ندارند. در اینجا چند صحبت مطرح است یکی اینکه آیا مطلقاً از توسعه بریده است یا در توسعه تابع است؟ اینکه بگوییم در توسعه تابع است با اینکه بگوییم توسعه اصلاً ربطی به آن ندارد فرق می‌کند بلکه به فاعلیت مولا و به تبعیت فاعل تبعی از فاعلیت مولا وارد در توسعه می‌شود و خاصیت متناسب با توسعه را دارد.

### ب - موضوع ایجاد در فاعلیت تبعی چیست؟

حالا در فاعلیت تبعی که ذکر می‌کنیم فرض فاعلیتش کجاست و چه چیزی را ایجاد می‌کند؟ گفتیم ایجاد تناسب

روابطش با تصرف مولا

### ج - فرض ایجاد فاعل دیگر از فاعلیت تبعی ناشی از نگرش اصالت کیفیت است

ابتدائاً به نظر می‌آید لازم است که ایجاد کننده و ایجاد شده دو چیز باشد بنابراین باید فاعلیت تبعی چیز دیگری را

ایجاد کند که غیر از خودش باشد که یک فاعلیت دیگری را ایجاد کند ولی اگر دقت کنیم که ما قبلاً هم می‌گفتیم

فاعلیت انسان تعلق به فاعلیت مولا دارد که در فاعلیتش فاعلیت کند و آن را توسعه بدهد و بعد از آن می‌گفتیم این

توسعه فاعلیت در نظام حساسیتهای او واقع می‌شود یعنی متصرف فیه و آن چیزی که مورد تصرف است حساسیتهای

خود فاعل است و هکذا در باب تمثیل جایگاه خود این فاعل متصرف فیه است این معنایش آن است که می‌شود خود فاعل هم به نقشه متصرف فیه خودش قرار گیرد.

- بر اساس اصالت کیفیت «فاعل و فعل و مفعول فعل» نمی‌توانند وحدت داشته باشند

البته بر اساس اصالت کیفیت این تصرف مشکل می‌شود که آیا می‌شود فاعل و فعل و مفعول فعل هر سه یکی فرض شوند و حتی اختلاف مرتبه را هم دیگر قائل نشوید و بگویید نفس فاعل از خود فعل مثر می‌شود یعنی نفس فاعل از خود فاعل متأثر می‌شود، اگر کیفیت اصل باشد این مطلب در غایت اشکال است یعنی یا واحد است یا نیست، اگر فاعل واجد یک توانایی باشد که بعد از تصرف برایش حاصل می‌شود که این دیگر معنا ندارد که بگویید مفعول خود این فعل و فعل و فاعل هر سه متحد هستند فاعل واجد است و چیزی برایش حاصل نمی‌شود فاعل اگر کیف و خصلت و قدرتی رادار است این خصلت حاصل است و دیگر نیاز به فعل برای حصول این خصلت نیست، اگر فعل یک نحوه حرکت و یک نحوه سیر برای حصول مطلبی در نفس فاعل باشد وقتی هر سه را متحد می‌گیرید از ابتدای کار فاعل آن را داراست و سیر و فعل بی‌معنا می‌شود و اگر بگویید واجد است و در مرتبه دیگر فعل را انجام می‌دهد و خود او در مرتبه نازل یک ظهور و جلوه دیگری دارد معنایش این است که اختلاف مراتب موجب فاعلیت و فعل و مفعول شد. برای فاعل سه رتبه فرض می‌کنید و می‌گویید خود در رتبه اول یا خود در رتبه فعل با خود در رتبه حصول آن نتیجه در خود فرق دارد و این سه رتبه است، اینها که عرض شد بنابر اصالت کیفیت پیدا می‌شود.

- تقوم در نفس فاعلیت به فاعل مافوق، وحدت فاعل و فعل و توسعه فاعل را تمام می‌کند

اما اگر بگویید کیفیت اصل نیست بلکه فاعلیت اصل است دیگر این مطلب لزومی ندارد و می‌شود که فاعلیت تعلق به فاعل بالاتر داشته باشد که در نفس فاعلیتش فاعلیت کند و نفس فاعلیتش توسعه پیدا کند. در اینجا ظاهراً تقوم مطلب را براحتی حل می‌کند و این اشکال باقی نمی‌ماند تقوم این فاعل به فاعل بالاتر زماناً و تقوم فاعل بالاتر به فاعل پایین تر در توسعه مکانی بامقداری تأمل این مطلب را روشن می‌کند که می‌شود در این صورت افزای جدیدی را که قبلاً فاعل اول نداشت با تعلق به فاعلیت مولا به دست آورد و این تعلق در نفس خودش حاصل شود. فاعلی که در

فاعلیتش متعلق به فاعلیت مولاست واجد نیست آنچه که بعداً از طریق فاعلیت مولا در نفس او ایجاد می‌شود و وقتی در نفس او ایجاد شد خودش را با ایجاد مولا در خودش هماهنگ می‌کند.

- مبدأ اصل حرکت فاعل واحد است و قنش همه فاعلهای مادون، هماهنگ سازی در منزلت است

و لذا بنابراین بیان مبدأ اصل حرکت فاعل واحد است و ایجاد از ناحیه اوست، رحمت و صلوات حضرت حق جلت عظمته است که موجب پیدایش حرکت می‌شود و بدون نفاضه مستمر او بر نبی اکرم(ص) حرکت معنا ندارد، نهایت این است که فاعلیت مادون تا آخر کارشان هماهنگ سازی در یک منزلت است نهایت در فاعل تصرفی خصوصاً در محور، یک کیفیت تعلقی هم به فاعل بالاتر داشتند که آن کیفیت هر چند متحد با لطف خدای متعال است و لکن صلوات را معین می‌کند یعنی به حسب مراتب مختلف می‌شود. شاید در زیارات هم بتوان این معنا را استفاده کرد که صلوات مختلفی را مشاهده می‌کنید که مثلاً یک صلاه دائمه باقیه بر امیرالمؤمنین(ع) قرار داده یا صلواتی بر امام حسین(ع) بفرست که ترفع بها ذکره و تعجل بها حصره یا بر صدیقه طاهره صلاتی بفرست که «تکره بها وجه ابیها»، به هر حال صلوات مختلفی از ناحیه حضرت حق است و صلاتی که مختلف باشد طلبش هم می‌تواند مختلف باشد و طلبش کیف تعلق است. البته در مادون هم که طلبهای حیوانی در فاعلیتهای دیگر است کیف طلبهای مختلفی وجود دارد یک کیف از آن ملکوتی و انسانی که نازل می‌شود به انواع حیوانات و به جمع همه آنها پیدا می‌شود.

پس اینکه لازم باشد فاعل یک چیز فعل یک چیز و متصرف فیه فعل یک چیز باشد و بخواهیم سه رتبه کنیم بر اساس اصالت کیفیت است و کنار می‌رود، و فاعل می‌تواند هماهنگ سازی خودش را بخواهد و با افاضه مولا چنین بشود.

- موضوع فاعلیت در ایجادش، نفس خود فاعلیت است

اصلش این است که می‌شود موضوع فاعلیت در ایجاد خود فاعل باشد و هماهنگ شدن خود فاعل متناسب با یک طلب خاص در تصرفی و متناسب با طلب مولا در تبعی.

- مفعوم کیفیت ایجاد کیفیتی در خود اوست

بنابراین اثری که در سائر اشیاء می‌گذارد و تغییر روابطی را که ایجاد می‌کند حتماً به معنای ایجاد فاعلیت نیست بلکه ایجاد ارتباط است کما اینکه آنچه که در اینجا عرض شد این است که معقول کیفیت می‌تواند ایجاد کیفیتی در خود باشد و لازم نیست فاعلیتی جدا باشد مگر در آنجا که کلام در اشتداد باشد که بیان شد که اشتداد بدون ایجاد فاعلیت متعلق به فاعل بالاتر ممکن نیست.

حالا زمانی که این می‌خواهد در فاعلیت خودش با خواست و طلب مولا هماهنگ شود آیا ربطی به اشتداد ندارد؟ چرا به اشتداد مولا ربط دارد و بریده از اشتداد نیست.

د - معنای تبعیت در فاعلیت تبعی، «فاعلیت در ارتباط» است نه «فاعلیت در توسعه»

حالا ممکن است سؤال شود که ما معنای فاعلیت را فهمیدیم که در توصیف همه چیز اصل قرار گرفت، اما معنای تبعیت چیست و تبعیت چه معنایی دارد، آیا معنای فاعلیت دارد یا معنای فاعلیت ندارد؟ عرض کردیم که فاعلیت در مرتبه نازله که فاعلیت در ارتباط باشد و نه فاعلیت در توسعه، فاعلیت تبعی است.

ه - موضوع فاعلیت فاعل تبعی هماهنگ سازی ارتباطش به تبع خواست مولاست

این فاعلیت تبعی دیگر مستقل از فاعلیت مولا فاعلیتی ندارد جز به هماهنگ سازی ارتباطش تا حرکت محقق شود و بدون آن حرکت ممتنع است و بهمین دلیل هم بود که فاعلیتش را قبول کردیم.

و - چون در فاعل تبعی موضوع حرکت فاعلیت است، فاعل تبعی امتداد اشتداد محور است نه بستر فعل

آیا این بستر برای فعل نیست؟ نه امتداد است نهایت امتداد محور در هر مرتبه‌ای یک نحوه فاعلیت را ایجاد می‌کند، توسعه مولاست که در یک منزلت فاعلیتهای تصرفی را می‌بیند اعم از ملکوتی و انسانی و سائر فاعلیتها، در یک منزلت هم لازماست فاعلیت تبعی را ببینید و توسعه وجود او و پرتو او و زمین و آسمان و آنچه در آن است را می‌بینید.

ز - وجود مراتب مختلف در فاعلهای تبعی نشانگر، ایجاد از طرف فاعلهای تبعی می‌باشد نه وجود تعدد راه در

یک فاعلیتهای تبعی داریم که خود آنها دارای مراتب مختلف هستند و هر مرتبه‌ای از آنها هم در نظام یک جایی دارد، برای مثال اگر گفته‌اند تربت یا سنگ عقیق چنین آثاری را در عمل عادی دارد این حتماً با سنگهای دیگر که چنین آثاری را ندارد فرق می‌کند ولی همه اینها ضروری نظام فاعلیت است یعنی نمی‌توان گفت یک دسته از حیوانات و یک دسته از خواص اشیاء و روابطی که در نظام است باشد یعنی اگر کسی خواست فاعلیت حیوانی کند نتواند، نه در کل باید منحل در فاعلیت محور شود نه اینکه فاعلیت نداشته باشد، در بحث گذشته هم تمام شد که معنای تونستن به معنای اینکه دو راه جلو او قرار دارد، نیست بلکه به معنای ایجاد راه است.

## ۲ - مراتب مختلف ایجاد فعل

اما خود فعل چکاره است؟ خود فعل بر حسب مراتب مختلف فاعلیت فرق می‌کند.

الف - فعل و ایجاد فاعل محور باذن خدای متعال است

یک فعل مال محور است که ایجاد می‌کند و همه ایجادها هم به اذن خداوند به محور باز می‌گردد به دلیل اینکه بدون اذن ممکن نیست همه مخلوق خدای متعال هستند و پس از اذن امکان خلقشان برای نبی اکرم(ص) هست هک ایشان مجرای همه خیرات است و بوسیله ایشان همه کارها و خیرات تمام می‌شود و شروع و ختم همه چیز بدست ایشان است و انشاء الله امیداوریم خداوند ورود ما در همه کارها را ورود اهل صدق قرار دهد و خارج شدنمان از همه لحظات و لمحات را در صدق و توحید قرار دهد و ولی نصیرش هم ما را یاری فرماید.

بعد از بیان باذنه، خلقت و ایجاد بدست آنها واقع می‌شود، بله شما می‌توانید بعضی از روابط را کم و زیاد کنیم و واسطه در این مطلب می‌شوید و از خدای متعال می‌خواهید و به مولایتان تعلق دارید و در هر کیفیتی که تعلق داشته باشید متناسب با آن به افاضه‌ای هم به شما می‌شود و لکن باید معلوم باشد چه کسی افاضه می‌کند. این طور نیست که خودتان مستقل در اذن باشد، ائمه طاهرین در عالم موضوعیت دارند و اذن آنها منتهی به ایشان می‌شود و با اذن آنها ایجاد می‌شود.

ب - فعل فاعلهای تصرفی در کیفیت افعال فاعلهای تصرفی دیگر مؤثر است و داخل در توسعه می‌باشند

نهایت اینکه شما در ایجاد اشخاص و فاعلیتهای تصرفی و نماینده‌ها، شخصاً حضور ندارید کما اینکه در ایجاد سنگ و کوه و آسمان و زمین هم حضور ندارید ولی در کیفیتها حضور دارید در کیفیتها یعنی چه؟ یعنی باز متصرف در توسعه هستید نه به معنای این باشد که از توسعه خارج شوید در کیفیت افعال فاعلهای تصرفی مؤثر هستید.

- فعل فاعلهای تصرفی آنها را با بقیه فاعلها در افعالشان شریک می‌سازد

حالا چه کیفیت فاعلیتهای روحی شان باشد چه فاعلیتهای ذهنی یا عینی آنها در توسعه باشد، اگر مؤثر هستید یعنی توسعه پیدا می‌کنید تا درون افراد و فاعلیتشان و با افعال آنها شریک هستید «الدال علی الخیر کفا عله» و سائر روایات و آیاتی که نظیر این است بیانگر آن است که شما در آن فعل سهیم هستید و می‌توانید در بر سهیم شوید همان طور که می‌توانید در ظلم و عدوان سهیم شوید.

- فعل فاعلهای تصرفی در پیدایش جامعه و توسعه قدرت اجتماعی سهیم است

بالا تر از این شما در پیدایش جامعه سهیم هستید که جامعه یک موجود دیگری است که در آنجا بحث توسعه قدرت است. در آن مرتبه از توسعه قدرت که توسعه تصرفی است شما سهیم هستید و در آنجا ایجاد می‌کنید؟؟؟ مراتب مختلف ایجاد دارید ولی یک ایجادهای عمومی داریم که شما در آنجا حضور ندارید، مانند ایجاد ارواح همه انسانها و ملائکه و شیاطین و الی آخر و ایجاد آسمان و زمین و آنچه ما بین آنهاست شما در ایجاد یک تمدنی سهیم هستید البته این مطالب توسعه فاعلیت می‌آورد یعنی توسعه حالات روحی می‌آورد چه در باطل و چه در حق و در آنها سهیم است. این طور نیست که معنی سهیم بودن شما در کیفیت یک چیز ساده ای باشد و هیچ چیز از ایجاد قدرت نداشته باشد، شما در ایجاد توسعه سهیم هستید یعنی در ایجاد قدرت سهیم هستید ولی آیا مثل سهیم بودن نبی اکرم(ص) در اشتداد عالم؟ نه ابداً، او ایجاد نفس عالم تصرفی می‌فرماید.

- فعل فاعلهای تصرفی سهیم در شدت فاعلیت می‌باشد

و شما ایجاد شدت فاعلیت و توسعه‌اش و در آن سهیم هستید.

ج - بوسیله فعل محور عالم توسعه وحدت و کثرت کل عالم تحقق می‌یابد



خوب توسعه و شدت ما چه فرقی با وجود مبارک ایشان دارد؟ توسعه ایشان توسعه وحدت و کثرت کل عالم است و نتیجه‌اش این است که فاعلیتهایی تصرفی خلفائی ایجاد می‌شود اما شما افعالی را ایجاد می‌کنید و پیچیدگی افعال هم الی ماشاء الله است چه پیچیدگی و قدرت تأثیر و شدت افعال روحی در باطل یا در حق و چه ذهنی و چه عینی البته باز هم با لطف و اذن و امداد آنها ولی به هر حال شما طریق ایجاد هستید و به فاعلیت شما ایجاد می‌شود اما فاعلیت تبعی این را ندارد، فاعلیت تبعی می‌تواند وارد به فاعلیت شما در توسعه شود یعنی الان در این سطح از کارائی است بعد وارد شود و شکل ترانزیستور شود و در یک سطح دیگر از کارائی قرار گیرد و فردا در سطح دیگری از تکنولوژی در یک شکل دیگر از تکنولوژی قرار گیرد.

د - «فعل»، توسعه فاعلیت در «فاعل تصرفی» و تغییر روابط و اثر گذاری در «فاعل تبعی» است

بنابراین فعل، توسعه فاعل است و با افاضه در فاعل تصرفی واقع می‌شود. فعل، تغییر ارتباط و تغییر اثر گذاری بر اشیاء به تبعیت واقع می‌شود پس فاعلیت تبعی است و همه مراتب باز امتداد و توسعه اشتدادی محور است یعنی اصل وجود انسان و اصل وجود اشیاء هر چند فاعلیتهائی داشته‌اند که قبلاً اشاره شده است.

- پرسش و پاسخ

برادر حسینیان: در اینجا موجد فاعل تبعی چیست؟ یعنی ربط جدیدی را متناسب با توسعه ایجاد می‌کند که خودش را با فاعلیت مولا هماهنگ می‌کند که این خود موجدش باز فاعل نیست؟

۱ - فاعل تبعی در طلب زمانیش تابع است و اعمال فاعلیتش تغییر خودش است متناسب با خواست مولا

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما چگونه وقتی که از مولا طلب توسعه فاعلیت خودتان می‌کنید مطلوبی که واقع می‌شود توسعه خودتان است نه پیدایش یک فاعل دیگر. نهایت شما در طلبش موثر هستید و فاعلیت دارید و یک کیف خاص از طلب را دارید ولی او در طلبش تابع است. پس از این جهت عین انسان است که فاعلیت مولا را در فاعلیت خودش طلب می‌کند اما ۱ - کیف طلب انسان تصرفی است ۲ - اشتداد خودش را می‌خواهد و موضوع اشتداد خودش است یعنی در آنجائی هم که موضوع اشتداد خودش باشد به معنای پیدایش فاعلیت جدید برای انسان

نیست بلکه ایجاد قدرت فعل جدید است و بنابراین موجد با ایجاد کننده می‌تواند وحدت داشته باشد اگر بر اساس اصالت کیفیت تعریف ندهید که بین آنها فرق بگذاریم و آنها را دو تا حساب کنیم یکی ایجاد کننده، یکی عمل ایجاد و یکی هم ایجاد شده. اگر بگوییم می‌شود که شخص از مولا توسعه خودش را بخواهد مفعول فعل خودش در رتبه دوم است، این با اصالت شیء ممکن نیست چون فاعل خودش مفعول فعل خودش در رتبه دوم است، این با اصالت شیء ممکن نیست چون فاعل در فعلش مستقل از غیر است و فاعل متقوم به غیر نیست و نمی‌تواند چیزی را که می‌خواهد نداشته باشد و ایجاد کند و اگر هم داشته باشد نفس این فعل بیجا می‌شود بنابراین در اصالت کیفیت مجبور هستید سه رتبه از فاعل فرض کنید و بگویید این رتبه مثلاً توسعه رتبه ثانی را می‌خواهد یا ایجاد می‌کند ولی اگر گفتید بر اساس اصالت فاعلیت چنین نیست بلکه توسعه خودش است متقوماً، می‌تواند از مولا بخواهد توسعه یافتن خودش را، آنگاه مولد حرکت در اینجا مولائی است که حرکت را توسعه می‌دهد و فاعلیت و قدرتش را توسعه می‌دهد.

برادر حسینیان: قبلاً در فاعلیت انسان می‌گفتیم فاعلهای تبعی توسعه خود فاعلهای تصرفی هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا هم امتداد فاعل اول است در رتبه اصل وجودش و امتداد فاعل دوم است کیف وجودش که وقتی شما تصرف می‌کنید او خودش را هماهنگ می‌کند و لکن این امتداد مانع از فاعلیت نیست همان طور که شما امتداد وجود نبی اکرم(ص) هستید مانع از امتداد فاعلیت خودتان نیست.

برادر حسینیان: همین را هم نسبت به فاعلهای تبعی می‌توان گفت که آنها هم مانع از فاعلیت خودشان نیست

۲- اگر موضوع ایجاد برای همه فاعلها یکی بشود، مراتب نظام بهم بخورده و وحدت نظام حاصل نمی‌شود

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نهایت آنها اگر سهیم در توسعه باشند و فاعلیتشان فاعلیت در توسعه باشد باید یک فاعل دیگری را ایجاد کنند و اگر سهیم در توسعه نباشند باید ایجاد نکنند، ما فاعلیت رابه ایجاد معنا کردیم ولی موضوع ایجاد را یکی نگرفته ایم چون اگر موضوع ایجاد را یکی بگیرد مراتب مختلف نظام به هم می‌خورد و آنگاه لازم است معنای اشتداد را در هم جا بیاورید و بگویید هم محور اشتداد پیدا میکنند و به اشتدادش فاعلهای ایجاد

می‌شوند و هم فاعلهای تبعی هر یک اشتداد پیدا می‌کنند و به اشتدادشان فاعلهائی ایجاد می‌شوند آنگاه وحدت نظام به هم می‌خورد.

۳- اشتداد دارای مراتب است

اگر معنای اشتداد را ذومرات نگیرید و معنای فاعلیت را در مراتب متعدد متقوم نگیرید معنای تقوم وحدتشان از بین می‌رود. یعنی اگر چه درباره نبی اکرم(ص) گفتید عین همان را درباره فاعلیت دیگران گفتید این خانه دارای دو کدخدا می‌شود و محال است چنین باشد و اصلاً معنای وحدت از بین می‌رود. مگر اینکه رتبه قائل شوید.

۴- رتبه (به معنای تقوم) حافظ وحدت و توسعه نظام است

و همان رتبه حافظ وحدت نظام و توسعه در نظام؟؟؟

برادر حسینیان: لذا اشتداد را به فاعلهای تبعی نمی‌دهیم و می‌گوییم تابع اشتداد مولا است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای اشتداد چند رتبه قرار می‌دهیم و می‌گوییم به پرتو اشتداد نبی اکرم(ص) همه فاعلهای تبعی و تصرفی دیگر خلق و ایجاد می‌شود. ولی برای فاعلیت انسان که فاعلیت تصرفی است به اشتداد او توسعه‌اش حاصل می‌شود و در سایر فاعلهای ایجاد فعل می‌شود، بعد به تبعی که می‌رسید می‌گویید معنای این در اشتداد تبعیت در توسعه است آنجا هم فاعلیت هست و ربطش راعوض می‌کند و گر نکند حرکت نیست و لکن چه نحوه حرکتی؟ حرکتی که در توسعه تابع فاعل بالاتر است و خود وجودش تابع توسعه محور است، کیف تغییرش هم تابع توسعه انسان است.

برادر حسینیان: آن ربطی را که در مرتبه دوم در تغییر با فاعلیت خودش ایجاد می‌کند آن ربط باید فاعلیت داشته باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، خود شما که رتبه بالاتری دارید می‌فرمایید وقتی به مولا تعلق دارم که مرا شدید کند دو تا آقای حسینیان می‌شود یا آقای حسینیان قویتر می‌شود؟ وقتی می‌گویید فاعلیت مرا در نظام حساسیتها توسعه بده تا به نظام تمثل برسد.

برادر حسینیان: در مرتبه تصرف و در مرتبه توسعه مکانی که ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این توسعه‌ای که پیدا می‌کنید و روابط درونی‌تان عوض می‌شود چند تا آقای حسینیان پیدا می‌شود یا آقای حسینیان قویتر و انشاء الله دارای راسخه ایمان و حب اهل بیت طاهرین پیدا می‌شود.

۵ - «اشتداد» به سه معنای «ایجاد»، «توسعه ارتباط» و «تغییر ارتباط در توسعه» قابل ملاحظه است

یعنی معنای اشتداد را به توسعه ارتباط می‌توانید ببینید، به تغییر ارتباط در توسعه هم می‌توانید ببینید به ایجاد هم می‌توانید ببینید و همه اینها از مراتب ایجاد است، یکی از آنها توسعه ارتباط شماست مثلاً ده رابطه داشته اید حالا صد تا رابطه دارید، یکی دیگر روابطش درون توسعه شما قرار می‌گیرد و هماهنگ با فاعلیت شما می‌شود یعنی می‌پذیرد که مثل دست شما عضو شما بشود این بلند گو می‌پذیرد که عضو جامعه بشود و مثل زبان صدا را به گوش افراد برساند، یک تریبون مثل زبان شما می‌شود و از یک فاصله بسیار زیاد با موج رادیوئی صحبت می‌کنید و آن طرف دنیا صحبت شما را می‌گیرند، خوب این معنایش آن است که روابط آن از توسعه و اشتداد شما تبعیت کرده است و این تبعیتی که می‌کند یکجا کیفیتاً تصرف شما واقع شده و مسخر شما واقع شده و حضور شما در این کیفیت است و مردم از تریبون کلام شما را می‌شنوند و نفوذ شما سعه پیدا می‌کند، این مال شماست ولی اصل وجود این سعه کسی است که رحمت بر او شده و عالم خلق شده است این هم که صدای شما می‌رسد ایجاد کیف و ایجاد حرکت است، ایجاد کیف روحی و تعلق و انگیزه شما در جهان است و امتداد مطلب شما و دعوت شما در نفوس عالم و تصرف شما در انگیزه‌های افراد مختلف از فاصله دور و معنای حضور شماست.

نمی‌شود کسی بگوید این کلام حضور او نیست چگونه صورت کتبی را ذکر می‌کنید و یک آثاری برایش قائل می‌شوید یعنی چگونه نوشته شما اثر می‌گذارد و روح شما در القاء آن اثر همراهش است و به عنوان یک وسیله است اما اینکه الان با استفاده از آن با مردم دنیا صحبت می‌کنید توسعه شما نیست، این توسعه برای کلام شما واقع نمی‌شود مگر اینکه این خودش را با شما هماهنگی کند و مسخر شما باشد، هر گاه هم از تسخیر شما خارج شد و آن کسی که ایجادش کرده نخواهد در تسخیر شما باشد مانند یک چوب شده و محال است که صدای شما را برساند. این جزء

اندام و افعال و توسعه شماسست مادام که مسخر شماسست اما وقتی که خداوند متعال این را مسخر شما قرار داد نه تنها حرف نمی‌زند و مطابق با نیست «الیوم تخم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم» «زبانان هم در اختیار شما نیست کانه این اعضاء و جوارح در یک رتبه از فاعلیت مال شما نیست و ارتباطش به آن معنائی که مطلق باشد حقیقی نیست. برادر صدوق: این بیانی که قبلاً می‌گفتیم فاعلیت در مرتبه منزلت، کیفیت و اصل ایجاد در هر رتبه می‌تواند میدان فاعلیتش باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله، در آنجا فعل را به معنای ایجاد توسعه خود نمی‌گرفتیم، کیفیت را هم به معنای ایجاد نمی‌گرفتیم، اما حالا مراتب از ایجاد هست نهایت آنکه ایجاد ربط برای فاعل تبعی چون به تبع توسعه مولا واقع می‌شود دیگر نسبت ایجاد را مستقلاً به آن نمی‌دهید. علت اینکه در فاعل تبعی می‌گوییم فاعلیتش در ربط است چون زماناخاص او را تابع زمان متصرف فیه‌اش می‌دانیم، اگر در انسان این طور نبود این امتدادش است یعنی ایجاد است و طریق ایجاد است، شما نسبت به کلمات طریق ایجاد هستید و کلماتان تا انگیزه‌ها جلو می‌رود یعنی تا نظام حساسیتها.

برادر صدوق: به نظر می‌آید این بحث با خود فاعلیت انسان هم یک قیدی می‌خورد ابتدا به نظر می‌آید فقط برای محور است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای ایجاد چند رتبه قائل باشید آنگاه فاعلیت به معنای ایجاد می‌شود، ایجاد تناسب چون زماناً تبعی است برای فاعل تبعی است ولی ایجاد توسعه مال انسانی که تصرف دارد از ابتدای کار تا انتهای آن واقع می‌شود یعنی این طور نیست که فعل واقع شود ولی چیزی ایجاد نشده باشد و فاعلیت این در ایجادش سهیم است.

برادر صدوق: منظورم این است که میدان عملکرد فعل اولاً در خود کیفیت است چون اصل و حقیقت آن بدست محور است و میدان فاعلیت شخص دیگری نیست چه فاعلیت تبعی باشد چه فاعلیت تصرفی یا فاعلیت ملک ایجاد شود، اصلش بدست محور است و میدان فاعلیت هیچ فاعل دیگری نیست یعنی حقیقت قدرت بدست محور است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خود فاعل تصرفی طریق برای توسعه قدرت است یا نه؟ اگر بنا شد طریق واقع شود به معنای حقیقت که ایجاد فاعلها باشد نه، ولی به معنای توسعه تأثیر و ارتباطشان هست.

برادر صدوق: درسه شکل فاعلیت تعلقی: تمثلی و تحقیقی است که بر هر سه هم کیفیت حاکم است یعنی کیف تعلقش به مولا را مشخص می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بعد از آن هم کیف نفوذ این با حمایت مولا محقق می‌شود، کیف نفوذش محقق می‌شود یعنی ایجاد می‌شود و یک رحمتی به او عطا می‌شود و امداد می‌شود و طریقش هم فاعلیت خود این بوده است.

فرقش این است که یک وقت می‌گوییم این کمندی را سفارش می‌دهد و او متناسب با مشیت و سفارش این ایجاد می‌کند، یک وقت می‌گویید این در مجرا بودنش در ایجاد کمند سهیم است و این دوتا است. آنجائی که می‌گفتیم در کیفیت فاعل است دیگر مجرا نبود و ایجاد کننده خود مولا بود اما حالا مجرای ایجاد توسعه می‌شود و توسعه هم در مراتب مختلف است یعنی نفس فعل چیزی جز ایجاد توسعه نیست.

حجت الاسلام میرباقری: می‌فرمودید طلب می‌کند و ایجاد می‌شود اما حالا اینکه ایجاد می‌شود چه ربطی با این دارد چرا با این ترکیب شود و با این نسبت داشته باشد نسبت فقط نسبت از طریق بالا بود چون طلب کرده است پس منسوب است، حالا می‌فرمایید توسعه خودش را طلب می‌کند بنابراین کیف تحقق این هم از مجرای این است یعنی یک توصیف دیگری علاوه بر ارتباط زمانی ارتباط مکانی شیء با این هم توصیف می‌شود یعنی جوهره تعلقی که در کنه او بود به لحاظ طلب این دررتبه سابق بود یعنی زمان آن مخلوق منسوب به این بود ولی اینجا می‌فرماید زمان او توسعه مکانی این است یعنی توصیف ارتباط آن تعلق زمانی که در مخلوق است به این فاعل تصرفی به این نحو است که این توسعه زمانی پیدا می‌کند و به توسعه زمانی او، آن شیء واقع می‌شود که باز تحقق زمانی او به توسعه مکانی این است یعنی از این جهت که این از مولا طلب می‌کند و به تناسب طلب این خلق می‌شود این مفسر زمان آن فاعل

تبعی است و از این جهت که تحقق او به توسعه و انبساط خود این است و تقوم آن توسعه زمانی و توسعه مکانی این را نشان می‌دهد.

برادر صدوق: نفس توسعه در غیر محور در جوهره فرق می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در جوهره فرق می‌کند و لکن نباید این فرق کردن مشتبه بشود با اینکه اینک بگوییم در ایجاد این سهم ندارد، اگر در ایجاد یعنی در توسعه خودش هم داشته باشد بر خلاف فاعلیت تبعی است. برادر صدوق: یعنی با توجه به این که فرق دارد منزلت، کیفیت و تحقق برای محور معنائی دارد که برای آن در دائره کیفیت معنا دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کیفیت را چگونه می‌دانید، آیا مجرای این هم هست؟ اگر چنین باشد عیبی ندارد، معنایش این است که توسعه خود این واقع می‌شود یعنی شدت و انبساطش در تقوم. برادر صدوق: بله، با توجه به پذیرفتن معنای جدید از فاعلیت و تقوم در سهم تأثیر فاعل تصرفی در نظام، اشتداد و تغییر منزلت محور جوهرتاص با فاعلهای تصرفی معنای واحد ندارد و با هم فرق می‌کند.

وصل الله علی محمد و آله الطاهرين





## جلسه: ۲۶

فهرست:

- ۱ - مروری اجمالی در مباحث گذشته
- الف - ضرورت ملاحظه رابطه وحدت و کثرت در تنظیم نظام
- رابطه وحدت و کثرت اعتباری نیست
- رابطه وحدت و کثرت تشابکی نیست
- وحدت ترکیبی هم نمی‌تواند رابطه وحدت و کثرت را روشن کند (مکانیزم حرکت)
- رابطه وحدت و کثرت تنها با تقوم و اصل بودن فاعلیت قابل حل است
- ب - ضرورت بحث تغییر در تنظیم نظام
- ج - ضرورت بحث اختیار و فاعلیت در تنظیم نظام
- د - ضرورت بحث شناخت در تنظیم نظام
- ۲ - توضیحی مجدد پیرامون مراتب فاعلیت، دسته بندی مخلوقات و تعریف علم
- ۳ - توضیحی پیرامون اصالت کیفیت (اصالت ماهیت) و بررسی اشکالات آن
- ۴ - توضیحی پیرامون اصالت ربط (اصالت حرکت)
- ۵ - توضیحی پیرامون اینکه کیفیت به تبع فاعلیت است
- در اصالت فاعلیت کیفیت در مراتب مختلف ایجاد می‌شود
- ب - مرتبه دوم فاعلیت، نسبت آن به فاعلهای دیگر (علت ظهور کیفیات در نظام)
- میزان تأثیر یک فاعل، کیفیت حرکتی است که به تبع فاعلیت در نظام فاعلیت ایجاد می‌شود
- شناختن مبتلا به جز با بیان نسبت بین ولایت و کیفیت ممکن نخواهد بود.
- ولایت است که ایجاد حادثه می‌کند
- در نظام تمثیل هم نظام ولایت اصل است
- کیفیت (تمثیل) حاصل نظام ولایت در فاعلیت فرد است که در شکل اجتماعیش حاصل تأثیر نظام ولایت در قابلیتها (فرهنگ) می‌باشد
- ۶ - رابطه بین علم و جامعه

- جامعه اعتباری نیست
- نیاز مشترک افراد علت تشکیل جامعه نیست
- اساس تشکیل جامعه حب و پرستش و تولی به ولایت است
- تولی به ولایت که از آثار ایمان است نقش وجود میدانهای جاذبه را در مرکبها دارد

## بسمه تعالی

### ۱ - مروری اجمالی در سیر مباحث گذشته

بحث درباره مسئله تنظیم امور مسلمین بود که تنظیم امور مسلمین بدون داشتن یک برنامه ای ممکن نیست باید عملیات و کارها تناسباتش بهم سنجیده شود تا اینکه بتوان به امور مسلمین نظم داد این نظم بدون برنامه ممکن نیست برای خود برنامه ریزی هم ضرورتاً روشی لازم است. بدون داشتن یک روش نمی‌شود برنامه نوشت لزوماً برای روش اصولی باید داشته باشیم و برای آن اصول یک استدلالی باید داشته باشیم. پس عنوان بحث می‌شود.

«فلسفه اصول روش تنظیم امور مسلمین». در قدم دوم آن اصول به نحو اجمال در هدف ما همیشه وجود دارد.

اشاره به آنها وجود دارد. شما می‌گویید تنظیم، گفتن تنظیم بدون شناخت ترکیبی معنی ندارد.

#### الف - ضرورت ملاحظه رابطه وحدت و کثرت در تنظیم نظام

یعنی یک نظام هم دارای یک وحدتی است که می‌گویید یک نظام، یا می‌گویید این نظام با آن نظام فرق دارد. این تناسباتش یک جور است و آن یکی تناسباتش بگونه‌ای دیگر. مثلاً، در نظامی که اختیارات دولت زیاد باشد یک نحوه قوانین دارد و نظامی که اختیارات دولت به ملت داده شده باشد یعنی اختیار ملت بیش از دولت باشد نحوه دیگری است. بنابراین در کلمه تنظیم هم بحث از وحدت است هم کثرت، و تنظیم و تأسیس نظام بدون ملاحظه وحدت و کثرت ممکن نیست.

#### - رابطه وحدت و کثرت اعتباری نیست

اگر بنا شد ارتباط وحدت و کثرت بهم ملاحظه شود منتهی می‌شود به این که آیا می‌توان یک وحدت را اعتباری و

علیحده فرض کرد و کثرتی را هم علیحده فرض کرد و آن دو را تألیف کرد، یا نه؟

#### - رابطه وحدت و کثرت تشابکی نیست

اگر دیدیم نشد و جواب نمی‌دهیم باید تشابک را در نظر گرفت یعنی بگوییم تا هر جا برویم ما به الاختلاف وجود

دارد و تا هر جا برویم ما به الاتحاد وجود دارد. با تشابک دو عنوان مطلب حل می‌شود یا نه؟

- وحدت ترکیبی هم نمی‌تواند رابطه وحدت و کثرت را روشن کند (مکانیزم حرکت)

اگر حل نشد ببینیم آیا با وحدت ترکیبی که فرض ترکب را قبل از کثرت و وحدت کنیم (ولو به اجمال بگذاریم) و بگوییم این عنوان جدید می‌تواند حل کند یا نه؟

- رابطه وحدت و کثرت تنها با تقوم و اصل بودن فاعلیت قابل حل است

اگر نتوانست، بحث تقوم و اصل بودن فاعلیت قبل از کیفیت طرح می‌شود تا معنی وحدت و کثرت در تقوم منحل شود. پس بحث وحدت و کثرت در بحث تنظیم امور وجود دارد.

ب - ضرورت بحث تغییر در تنظیم امور

مسئله تغییر هم حتماً هست، می‌گویید نظم به مقصدی و بحث حرکت، زمان و مکان از بحثهای اصولی تغییر می‌شود. زیرا تغییر بدون ترکیب و بدون ملاحظه مکان نیست و هکذا مکان را هم نمی‌توان مجرد و بریده و از تصرفات ملاحظه کرد.

بعد این تصرف و ایجاد حرکتی را که می‌خواهید انجام دهید و نظم و تغییری بوجود آورید.

ج - ضرورت بحث اختیار و فاعلیت به جهت تنظیم نظام

بدون معنی کردن قدرت شما بر این کار یعنی اختیار و فاعلیت ممکن نیست نمی‌شود فاعلیت را به اجمال گذراند و رد شد و بحث را ادامه داد اگر بنا شد با دقت پی گیری کنید معنی اختیار را اول می‌توانید خیلی راحت بگویید صرف امکان تصرف داشتن آدم بتواند مقابل داعی اش بایستد و کف نفس کند کاشف از آن است که اختیار دارد و لیکن در قدم بعد شما می‌خواهید تأسیس کنید و بوسیله اختیاراتان نظام ولایت را تا آن نظام ولایت به امور مسلمین نظم دهد. اگر بنا شد که نظم دهد و نظام ولایت لازم باشد معنی اختیار از آن حالت ساده و اجمالیش مجبور است به بن بست برسید باید بگذارید تا معنی اختیار را به معنی طلب الولایه تا نظام ولایت و نظام فاعلیت برسانید.

د - ضرورت بحث شناخت در تنظیم نظام

از آنجا که بگذریم گفتن اینکه تنظیم امور مسلمین (شما حالا فاعلیت دارید زمان و مکان را هم متوجه شدید، ترکیب هم متوجه شدید) اما اگر متوجه نشوید معنای شناختی وضع موجود برای فاعلیت و اعمال وضعیت آتی اگر بنا شد شما در این مطلب سعی داشته باشید و وضع موجود را بشناسید، اگر برای معنای شناخت یک نظر هماهنگ با اختیار با معنای زمان و مکان و وحدت و کثرت نداشته باشید در این صورت هم باز موفق نخواهید شد. بنابراین مجبورید بحث معرفت شناسی را هم هماهنگ با اصولتان بشناسید و بالجمله مباحثی که یک دسته از اصول را نشان می‌دهند که این اصول در تنظیم شما موثر هستند باید توجه کنید که این اصول به نحو اجمالش همیشه در مقصد شما هست و شما باید آنها را تفصیل بدهید و استدلالی اش بکنید و آنها را مشخص سازید به عبارت دیگر هدفی که دارید از هر چیزی بر نمی‌آید بلکه مقدمات نظری متناسب خودش را می‌خواهد همان طور که مقدمات عملی متناسب خودش را می‌خواهد مقدمات نظری متناسبش را هم حضورتان عرض کرده‌ایم.

## ۲ - توضیحی مجدد پیرامون مراتب فاعلیت، دسته بندی مخلوقات، تعریف علم

قبلاً عرض کرده بودیم که فاعلیت در یک رتبه تعلق به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش دارد و حاصل مطلب هم چنین می‌شود که جایگاه فاعل نسبت به فاعل اول مشخص شود و بلکه بالاتر از آن گفتیم که به طفیل فاعل بالاتر خلق شده زیرا اشتداد در فاعل بالاتر ممکن نیست مگر با ایجاد فاعل متعلق به او، در قدم دوم هم گفتیم رتبه اجمالی فاعل که نسبت به محور معین شد رتبه تفصیلی اش این است که نسبتش با نظام فاعلیت معین شود و وقتی این هم معین شد آنگاه قدرت تصرف در خارج پیدا می‌ند و فاعلیت تصرفی اش آغاز می‌شود. مخلوقات را را هم دسته بندی کرده بودیم تا فاعلیت تبعی که در خودش فاعلیت می‌کند و خودش را با فاعل بالاتر هماهنگ می‌کند هر چند فاعل در تصرف نباشد، یک رتبه هم فاعل در تصرف بود و یک رتبه هم فاعل در رتبه محور و فاعلیت در کل نظام. بعد از آن این مطلب هم تمام شده بود که علم حاصل برخوردار فاعلیتهای به هم است و متنازل متناسب در عالم مثال و ذهن هر فرد است.

این خلاصه بحثهای قبل بود اما آیا اگر بگوییم فاعلیت اصل در کیفیت است و نظامی که در عالم برای شخص حاصل می‌شود این متنازل متناسب نظام فاعلیت و برخورد نظام فاعلیتهاست در این صورت که فاعلیت اصل و کیفیت به تبع آن باشد چگونه می‌شود؟

### ۳- توضیحی پیرامون اصالت کیفیت (اصالت ماهیت) و بررسی اشکالات آن

در اینجا مجبوریم مقداری کیفیت را توضیح بدیهم گاهی کیفیت اصل دانسته می‌شود یعنی می‌گوییم ماهیت اصل است بعد هم می‌گوییم ماهیات در حقیقت خودشان، نه در مرتبه تحقق خارجی بنا به یک فرض قابلیت جعل و خلق در مرتبه نفس خودشان ندارند هر چند که اثر خارجی هم نداشته باشند چون وجودی ندارند و وجود به معنای تحقیقی را ندارند، بگوییم ماهیت دایره انحاء ۳۶۰ درجه است و اگر خلق هم نشده باشد و در ذهن هم پیدا نشده باشد عنوان واسم دایره را شما می‌توانید تعیین کند و لکن خودش مستقل از جعل است و فقط ایجادش می‌کند ایجاد آن هم یک بار در مرتبه عالم خارج است و یک بار هم آن را در مرتبه عالم مفاهیم ایجاد می‌کنند برای آنکه در عالم خارج است یک خاصیت‌هایی و برای آن که در عالم ذهن است نیز یک خاصیت‌های متناسبی است، فرضاً در ذهن موضوع یک نسبت‌های هندسی می‌شود، مثلاً شما می‌گویید مساحت دایره برابر با مجذور شعاع ضربدر پی است، این نسبت ذهنی غیر از واقعیت خارجی دایره است. دایره در خارج یک خاصیتی دارد که مثلاً لبه این لیوان به شکل دایره است و یک خاصیتی دارد. حالا مساحتی این که یک کار ذهنی است به یک قواعدی باز می‌گردد که آن قواعد هم ممکن است قواعد ذهنی باشد.

یک فرض دیگر این است که بگوییم ماهیات یا کیفیات در هر مرتبه ای که فرض شود از مراتبی که مربوط به خود آنهاست نه مرتبه ای که مخصوص جعل و خلق باشد چه ماهیات نظری را شما در مباحث فلسفی دنبال کنید و برای مفاهیم یک ماهیات خاص کلی فرض کنید و چه برای اشیاء خارجی و ماهیات جزئی باشد به هر حال شما می‌توانید بگویید کاملاً ریشه ماهیات به معد بر می‌گردد. این فرض اول بود. فرض دوم آن است که نه خیر چنین نیست این بیان درست نیست و کیفیت بدون حرکت محال است پیدا شود آن ماهیتی که شما فرض کرده اید اصلاً اثر نمی‌پذیرد و اگر

در خارج هم خلقتش کنند نه متأثر می‌شود و نه اثر می‌گذارد. یک چنین ماهیتی نه قابلیت جعل خارجی دارد نه قابلیت جعل ذهنی و مفهومی دارد و چنین چیزی اصلاً وجود ندارد و هیچ مرتبه‌ای از وجود را ندارد. این هم یک فرض است.

#### ۴ - توضیحی پیرامون اصالت ربط (اصالت حرکت)

در فرض دوم اصرار بر این است که کیفیات حاصل حرکت است و اگر چیزی بخواهد تغییر کند تا مرکب نباشد قابلیت تغییر ندارد و اگر هر کیفیتی ذاتی برایش فرض شود که در غیر آن کیفیت قابل لحاظ نباشد تغییر محال می‌شود بلکه تغایر هم محال می‌شود چون دو صفتی که مقوم یک ذات است اگر دویتش را حفظ کنید و بخواهید به تحلیل عقلی رجوع کنید دویتش باید وحدت ماهیت را بشکند ولو شما بگویید این حیثیت است، این حیثیت یا دویت حقیقه عقلیه دارد یا دویت حقیقه عقلیه ندارد، اگر دویت حقیقی عقلی و نه اعتباری برایش فرض کردید باید بتواند وحدت ماشین را بشکند و آن را تبدیل به دو ماهیت کند بعد جامع آن را یا حقیقی می‌دانید یا اعتباری، اگر جامع آن را حقیقی گرفتید با وصفش ه زائد بر آن جامع است یا دویتش حقیقی علی است یا اعتباری، که اگر حقیقی عقلی بود باید آن را هم بشکند تا آنکه دیگر نمی‌توانید برایش صفت بگویید بنابراین از آن بحث تغییر و حرکت بر نمی‌آید آنچه هم که در خارج وجود دارد قابلیت تغییر و تأثر و حرکت را دارد، بنابراین کیفیت به تبع حرکت است.

بعد هم باید گفت هیچ کیفیتی را مجرد از حرکت نمی‌توان دید، یک وقت بحث تجریدی درباره سفیدی می‌کنید و می‌گویید صفت است که قائم به چیز دیگری است و مفرق للبصر، گاهی هم می‌گویید نه این حرفها نیست بلکه نور به جسم می‌تابد و تجزیه می‌شود و انعکاس به طرف چشم شما می‌آید و الا آنجائی که نور نباشد شما نمی‌توانید سفیدی را از سیاهی تمیز دهید و تبیین خیط ابیض و اسود ممکن نیست، بلکه تبیین آن وقتی است که نور باشد یعنی آن یک کیفیت جذب نور دارد و برای میزان جذبش هم صحبت می‌کنید، بعد می‌گویید چگونه حرکتی را که در اجسام ایجاد کنیم سفید دیده می‌شود و چگونه حرکتی را که ایجاد کنیم سبزه دیده می‌شود و چگونه حرکتی را که ایجاد کنیم

رنگ دیری دیده می‌شود، اصل رنگ زیر سؤال برخورداری می‌برید که در حرکت دیده می‌شود همان طور که سختی و سستی و سبکی و سنگینی را نیز در مقوله حرکت می‌آورید.

این امر که عرض کردیم حرکت را در آن اصل بدانید معنایش همان اصالت ربط است و کنه آن به ربط باز می‌گردد که نه انفصال مطلق است و نه اتصال مطلق نه درمان و نه در مکان و نتیجه‌اش کیفیتهای مختلف بر اساس حرکت است حالا چه حرکت مکانی چه حرکت زمانی.

- کیفیت به تبع فاعلیت است

حالا اگر بگوییم کیفیت به تبع فاعلیت است البته بین اینها یک سری فرضها مطرح است که ما آنها را حذف کردیم تا سریعتر جلو رویم. گفتیم ایجاد فاعلیت که می‌کند یعنی ایجاد فاعلی که تعلق به فاعل بالاتر دارد که در فاعلیت خودش عمل کند و معنای جاذبه زمانی را که جاذبه توسعه بود بدین گونه بیان کردیم.

- در اصالت فاعلیت کیفیت در مراتب مختلف ایجاد می‌شود

آنگاه کیفیت به نحو اجمال

الف - مرتبه اول مرتبه تعلق به محور (اجمال)

یعنی ساده ترین شکل نظام در مرتبه اول فاعلیت حاصل می‌شود یعنی جوهره کیفیتها تعلق آنها به محور است

ب - مرتبه دوم فاعلیت، نسبت آن به فاعلهای دیگر (علت ظهور کیفیات در نظام)

و نسبت دوم که به یکدیگر دارند علت ظهور کیفیتها در نظام می‌شود، قبلاً هم به صورت ساده گفتیم که حجم مخصوصش زمانی مشخص می‌شود که میزان تعلق به محور مشخص شود و جایگاهش نیز زمانی که به فاعلیتهای دیگر برخورد کند معین می‌شود، اینها با هم انجام می‌گیرد و لکن وسط آن یک واسطه می‌خورد، تعلق دارد به فاعلیت مولا در کیفیت خاصی که در توسعه فاعلیت او فاعلیت کند.

- میزان تأثیر یک فاعل، کیفیت حرکتی است که به تبع فاعلیت در نظام فاعلیت ایجاد می‌شود



بر این اساس باید به این نکته توجه کرد که میزان تأثیر یک فاعل یعنی کیفیت حرکتی که به تبع فاعلیت است در نظام فاعلیت، بنابراین بحث حرکت که قبلاً بیان شده بود و علت کیفیت در اصالت ربط بود برایش پایگاهی ذکر نمی‌شد و چون پایگاه ذکر نمی‌شد عملاً معنای اختیار و تکلیف و در برنامه که می‌آییم نظام ارزشی ربطش با نظام تکلیفی و توصیفی معین نمی‌شد. البته می‌توان اینها را در یک ورق کاغذ نوشت و رابط اینها را هم ورق کاغذ گذاشت یعنی یک طرف آن نوشت نظام ارزشی و یک طرف نظام توصیفی و وسط آن هم نوشت نظام تکلیفی و بعد گفت که تکلیف ربط بین اینها دوتاست، اسم آن را هم می‌توان ربط بین این دو قسمت گذاشت. بر اساس برهان هم می‌توان گفت این تکلیف را کرده اند برای اینکه اقتضای در این توصیف به طرف این ارزش باشد این درست هم هست چون هیچ گونه امری از ناحیه شارع جزافاً وارد نشده بلکه برای این سیر است و برای این است که در این اقتضاء ها اگر بخواهد حرکت در جهت صحیح واقع شود، برای مثال برای بشر یک اقتضائی قرار داده اند که اگر نماز بخواند و روزه بگیرد و این دستورات را با نیت صالحی انجام دهد تهذیب می‌شود، اما این آن چیزی نیست که شما در برنامه می‌خواستید، در برنامه قرار بود که شما به طرف تغییر کیفیت و تنظیم امور بروید و بعد نهایتاً بگویید الآن مبتلا به چیست و وضعیت چگونه است، کسی که می‌خواهد توصیف وضعیت کند با کسی که می‌خواهد احکام کلی الهی بگوید فرق دارد، برای کسی که احکام کلی الهی می‌گوید کافی است که عوامل کلی را بیان کند یعنی سؤال می‌کنند من الآن با این مصداق چه کنم؟ می‌گوید اگر این مصداق ساده است به عرف رجوع کن و اگر خودت می‌فهمی که خوب است و عمل کن و اگر شک داری به عرف رجوع کن و اگر عرف هم قادر به فهم آن نیست به متخصص و اهل خبره آن امر رجوع کن، این مال احکام کلی الهی در امور فردی بود. اما در امور اجتماعی هم می‌گفتیم ولایت و سرپرستی و توسعه قدرت اسلام و تنظیم امور مسلمین که در این بحث باید معنای کیفیت را با فاعلیت تمام کنید.

- شناختن مبتلا به جز با بیان نسبت بین ولایت و کیفیت ممکن نخواهد بود

اگر بحث شما معنای کیفیت و ولایت و نسبت ولایت را با کیفیت تمام کند ایجاد حادثه یا بهره‌گیری از حوادث یا شناختن مبتلا به راه نمی‌تواند انجام دهد که اینها در حقیقت اشاره به مباحث مهمی است که قبلاً بیان شده است.

اگر فاعلیت اصل باشد حرکت به فاعلیت معنا می‌شود نهایت حرکت به فاعلیت یک فاعل تمام نمی‌شود بلکه در نظام فاعلیت تمام می‌شود و می‌توان گفت در نظام ولایت بوجود می‌آید حالا یا ولایت ائمه نار یا ائمه نور. ولایت چه در در رتبه اعظمش که ولایت وجود مبارک نبی اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) و چه در رتبه پایین تر از آن که کار یک دانشمند باشد که ولایت فکری آن شخصی را بعهدہ دارد یا یک فرد اهل تهذیب و اخلاق باشد که ولایت و سرپرستی روحی به عهده دارد و چه ولایت اجتماعی در پیدایش حوادث اجتماعی و حل آنها به نفع پرچم توحید و علیہ پرچم کفر باشد.

- ولایت است که ایجاد حادثه می‌کند

به هر حال ولایت ایجاد شده حادثه می‌کند یعنی نظام اختیارات در شکل نظام ولایت

- در نظام تمثیل هم نظام ولایت اصل است

اگر این اصل باشد در نظام تمثیل هم نظام ولایت اصل می‌شود و این آخرین مرحله از بحث علم است که ما کیفیت را که در نظام تمثیل می‌بینیم.

- کیفیت (تمثیل) حاصل تأثیر نظام ولایت در فاعلیت فرد است که در شکل اجتماعی حاصل تأثیر نظام ولایت در قابلیتها (فرهنگ) می‌باشد

این کیفیت حاصل نظام ولایت در فاعلیت مثالی فرد است که در شکل اجتماعی اش فرهنگ می‌شود. در اشکال اجتماعی اش باز همین فاعلیت این شخص همراه با فاعلیت دیگران به ظهور می‌رسد و حاصل فاعلیت نظام فاعلیت یا فرهنگ طاغوت می‌شود یا فرهنگ خدا پرستها و انبیاء الهی نهایت در اینجا همه مراتب کیفیتها که در یک فرهنگ است و زبان و مفاهیمی که بین آنها هست همه اینها تابع آنها تابع آن است.

۶- رابطه بین علم و اطلاع و جامعه

این بحث مقدمه بحث بعدی یعنی رابطه بین علم و اطلاع با جامعه است که بحث بعدی را از همین جلسه به یاری خدای متعال شروع می‌کنیم.

- جامعه اعتباری نیست

آیا می‌توانیم جامعه را اعتباری فرض کنیم چون یک قول این است که جامعه اعتباری است و یک قول در مقابل آن هم این است که جامعه حقیقت دارد. آنها که جامعه را اعتباری می‌دانند برای مجموعه افراد چیزی ماورای تک تک خود آنها در خارج فرض نمی‌کنند یعنی مثلاً می‌گویند شما به یک تعداد افراد، لشکر می‌گویید و این اسم لشکر را برای سه هزار نفر قرار می‌دهید. بعد یک قوانینی هم برایش می‌نویسد و می‌گویید این لشکر دارای یک فرمانده و چند معاون است و بعد سائر قسمت‌هایش را هم معین می‌کنید و برای هر کدام هر یک حدود اختیارات می‌نویسید و یک وظائفی برایشان تعریف می‌کنید و می‌گویید این هم نمودار سازمانی این لشکر است، بعد می‌گویید اینها قبلاً سه هزار نفر بودند حالا هم سه هزار نفر هستند کارهایی هم که انجام می‌گیرد مادامی که اینها پذیرفته‌اند که این کارها را بکنند انجام می‌شود و مادامی که اینها پذیرفته‌اند که این کارها را بکنند انجام می‌شود و مادامی که پذیرفته باشند انجام نمی‌گیرد و چیز جدیدی بوجود نیامده است، اما یک وقت چیز دیگری می‌گویید و می‌گویید شما بر اساس چیز دیگری می‌توانید بر اینها حکومت کنید و برایشان تکلیف بنویسید.

- نیاز مشترک افراد علت تشکیل جامعه نیست

یعنی اینها مثلاً یک حوائج مادی دارند آنگاه این سه هزار نفر که دنبال این آیا می‌آینده و حرفش را می‌پذیرند به دلیل این است که این فرد قدرت دادن هزینه و خرجی اینها را درد و اینها به حساب آن نیاز مشترکشان حرف این را می‌پذیرند تا به آن قصد مادی برسند. اینجا یک فرقی با آن فرض اول دارد که یک چیز مشترک واقعی در خارج هست و تمایلاتی به یک چیزی که در دست شماست وجود دارد و این منشاء این میل‌ها و ارضاء آنهاست و آن هم یک قدرت مادی است که می‌توانید حوائج اینها را رفع کنید.

- اساس تشکیل جامعه حب و پرستش و تولی به ولایت است

یک وقت می‌گویید من بالاتر از این صحبت می‌کنم این سه هزار نفر کاری به حوائج مادی ندارند اینها حب و پرستش یک چیز است اینها خدا پرست هستند و سینه می‌زنند و می‌گویند به کربلا می‌رویم آن مقصد به سادگی و

همه جا یافت نمی‌شود و اینها هر کسی که این پرچم را دست بگیرد از او قبول نمی‌کنند، حب و تولی به ولایت اصل در لشکر است و تولی به ولایت همان کاری را می‌کند که جاذبه در منظومه شمسی انجام می‌دهد. چشم شما جاذبه را نمی‌بیند ولی از آثارش قبول می‌کنید که واقعیت خارجی دارد، تا وقتی آن را شناخته اید نامش را ثقل و وزن مخصوص می‌گذارید اما وقتی جاذبه را شناختید جاذبه یک امری است که واقعیت خارجی دارد و سنگینی و سبکی اجسام و اجرام منوط به آن است، بعد می‌گویید اگر جاذبه را برداریم کارائی آن اره آهن بر و الماس از بین می‌رود در یک لشکر هم اگر جاذبه را از بین ببریم دیگر کارائی این فرد آن طور نیست که مقابل آهن و آتش برود حب این به محور ولایت و تولی به آن بود که او را «کزبر الحديد» بلکه شدیدتر کرده بود و جلو آهن و آتش می‌ایستاد. اگر خیال کنید که ما نباید دنبال بالا بردن حب این سرباز باشیم و بعد بگوییم به عنوان یک فرد دیده بانی کند و از ما مزد بگیرد وقتی خطر برای جانش پیدا شد و کنار سنگر دیده بانی‌اش یک خمپاره فرود آمد فرار می‌کند و به یک پناهگاه می‌رود و دیده بانی شما را رها می‌کند یعنی اگر ملاحظه کرد اسلحه دشمن قویتر از پوششی است که شما برای جان پناهش درست کرده اید حاضر نیست در آنجا بماند و تسلیم می‌شود مگر اینکه یک چیز شدیدتری بین این سرباز و ولی او وجود داشته باشد که آنگاه محکم می‌ایستد و این ایمان و باور و اعتقاد و پرستش

- تولی به ولایت که از آثار ایمان است نقش وجود میدانهای جاذبه را در مرکبها دارد

و این تولی به ولایت که از آثار آن ایمان است نقش وجود میدانهای جاذبه در تمام مرکبهای عالم را دارد نهایت این ترکیبی است که به دنبال فاعلیت است این کیفیت به تبع فاعلیت است و این مطلب واقعیت دارد. آن کسی که نداند که باید توسعه روحی سربازانش را بالا ببرد و مرتب مکتب پرورش اخلاق اجتماعی داشته باشد، و بخواهد اینها را به صورت مزدوری در برابر دشمن نگهداری شکست می‌خورد و این سربازان در برابر اسلحه قویتر تسلیم می‌شوند. حالا می‌گویید آمریکا که نمی‌تواند پرستش درست کند، می‌گویم ولی می‌تواند یک تکنولوژی درست کند که «یمینهم و یعدهم» تا اینها دنیا پرستی کنند و با دنیا پرستی مقابل مؤمنین بایستند ولی اگر حب را به صورت مطلق از همانا هم بردارید یعنی امید را از آنها بگیرید دیگر نمی‌تواند جنگ کند. مثلاً اگر خیال کند که اسلحه طرف مقابلش

قویتر از اسلحه خودش است و در قوه واهمه اش به این نتیجه برسد که دیگر تمام شده و قدرت ندارد. هیتلر و دوستان او وقتی که یقین کردند که شکستشان حتمی است دست به خودکشی و فرار زدند، چرا بایستند آیا به امید شفاعت نبی اکرم(ص) بایستند یا به امید آخرت بایستند؟ وقتی که دشمن آنها غلبه مادی کرد امید قطع می‌شود، این مؤمن که تا آخرین قطره خون مقاومت می‌کند به دلیل آن است که امیدش محدود به این عالم نیست و این عالم را نمی‌پرستد.

حالا اگر ما بخواهیم در دسته بندیهای منطقی مان عناوینی را که ذکر می‌کنیم بگوییم عنوان جامعه اعتباری است و بر یک امری که ذهن انتزاع می‌کند اسم جامعه را می‌گذارد این چه ضرری دارد؟ شناختن وضع روای آن افراد و کیفیت سازماندهی متناسب با رشد این حب و جریان محبت بین اینها پیدا نمی‌شود.

حالا اگر قدرت سازماندهی و عملیات مجموعه را شناسد آنگاه به نظرش می‌آید که چرا کارها آن طور که باید انجام نمی‌گیرد. پس با این مثال به بحث اشاره کردیم البته مباحث فلسفی اش قبلاً گذشته و طبیعی است که جامعه به نظر ما بر مبانی‌ای که قبلاً بیان شده واقعیت دارد.

و صل الله علی محمد و آله طاهرين



## جلسه: ۲۷

فهرست:

- اصل بحث: حقیقی بودن جامعه
- الف - مناصب و ساختار جامعه اعتباری نیست
- ۱ - در توسعه قدرت نظام (جامعه)، ضرورتاً باید ساختار عوض شود
- ۲ - در توسعه قدرت نظام حد مناصب عوض می‌شود
- ۳ - الزام به رفتارهای خاص در جامعه دال بر حقیقی بودن آن است
- ۴ - در ساختار نظام موازنه، ترکیب‌های جدیدی از قدرت به تبع از توسعه پیدا می‌شود
- ب - توسعه قدرت صرفاً در نظام است
- ۱ - توسعه قدرت فاعلیت محور متقوم به توسعه تولی و توسعه تولی متقوم به توسعه ولایت است
- در توسعه، تولی و ولایت رابطه‌شان مساوی نیست بلکه از هر جهت با هم مختلفند
- معنی تقوم تولی به ولایت، یعنی تولی تعلق دارد در همه قدرتش به بالاتر (ولایت) و بالاتر در توسعه‌اش تعلق دارد به تولی (مولی علیه)
- ۲ - ولایت منشاء در توسعه قدرت است
- ۳ - در توسعه قدرت است که قدرت تولی چند برابر شده و وزن مخصوص جدید پیدا می‌کند
- ۴ - متولی به ولایت در توسعه حتماً تابع است
- ۵ - در قدرت اجتماعی هم رکن ولایت است
- ۶ - توسعه تاریخی ائمه اطهار(ع) ربطی به تعداد کمی اصحاب ندارد
- ۷ - عمل هر قدر در منزلت نزدیکتر به خدای متعال واقع شود در تاریخ اثر بیشتری دارد
- پاورقی: وحدت و کثرت بر اساس توسعه
- الف - توسعه امری ضروری و اجتناب ناپذیر است
- ب - توسعه هم در حساسیتها هم در کیفیتهای نظری و هم تصرفات عینی است
- ج - کنه توسعه اشتداد است
- ۱ - توسعه و اشتداد به معنای پرستش است

- ۲- توسعه یعنی عوض شدن موضوع و پیدایش موضوع جدید
- ۳- توسعه یعنی بالا رفتن نسبت تأثیر نفوذ در عالم
- ۴- کسانی که مبنائاً قائل به حکومت نیستند، متوجه نیستند که کالا پیام فرهنگی دارد
- رابطه قصد قربت با توسعه
- ۱- توسعه قدرت اسلام جز با توسعه تقوی ممکن نیست
- ۲- هیچ فعلی بدون قصد قربت ممکن نیست (چه دنیایی و الهی)
- ۳- قصد قربت ایجاد توسعه می‌کند
- قصد قربت در عبادت ابتدائاً مؤمن از عقاب هست (ولی در جریان توسعه مؤمن از عقاب نیست)
- ۴- کفار در تقریشان به دنیا توسعه می‌یابند
- توسعه حوائج کفار در شکل نظام است
- با ابزار پرورش کفر نمی‌توان ترویج ایمان نمود
- ۵- در صورتی توسعه ایمان پیدا می‌شود که قصد قربت در همه امور پیدا شود



## بسمه تعالی

- اصل بحث: حقیقی بودن جامعه

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین بحث جامعه بود و بنا به بحث گذاشته جامعه اعتباری نیست و حقیقی است

الف - ناصب و ساختار جامعه اعتباری نیست

اگر جامعه اعتباری نشد مناصب و ساختار آن نیز اعتباری نمی‌باشد حالا چند مثال در این بازه می‌زنیم شما با اتومبیل عازم تهران هستید در سربالائی دنده چهار نمی‌کشد، بنزین مصرف می‌کند، گاز هم می‌دهید همان پیستون و سیلندر هم هست ولی با این سرعت نمی‌تواند حرکت کند لذا دنده را عوض می‌کنید و با دنده یک حرکت می‌کنید، سرعت کم می‌شود ولی قدرت زیاد می‌شود و از سربالائی بالا می‌رود یعنی در طریق انتقال نیرو زور سیلندر درست می‌شود آن وقت جا کم می‌گرفت حالا جا زیاد می‌گیرد وقتی می‌خواهد جایش زیاد شود زور می‌زند سیلندر را به حرکت در می‌آورد، شما از این حرکت استفاده می‌کنید چرخ ماشین را به حرکت در می‌آورید چرخ ماشین که به حرکت در آمد باز جاذبه زمین مقابله می‌کند و به شما اجازه حرکت می‌دهد، یعنی این فشاروضع قبل را تغییر می‌دهد. اما باز هم در سربالائی که هستید با دنده چهار نمی‌توانید حرکت کنید یعنی در طریق انتقال نیرو به زمین و مقابله با جاذبه زمین یک تغییر کیفیتی لازم است.

۱ - در توسعه قدرت نظام (جامعه)، ضرورتاً باید ساختارش عوض شود

توزیع قدرت برای درست شدن یک نظامی که بناست توسعه قدرت پیدا کند ضرورتاً باید ساختارش عوض شود. در ساختار واحد نمی‌تواند جلو برود.

۲ - در تغییر ساختار جامعه حد مناصب عوض می‌شود

در تغییر ساختار (هر چند متناسب با مراحل رشد است) شما می‌گویید نمودار سازمانی چارت سازمانی نمودار توسعه قدرت تغییر کرد. این مناصبی که دیروز یک حد از اختیار را داشتند امروز حد دیگری از اختیار را دارند، حالا اگر بگویید نه، همان حد سابق باشد، می‌گوییم این ماشین نمی‌تواند حرکت کند این یک واقعیت است نه اینکه بگویید

مناصب و نظام اعتباری است در فرضی که خود جامعه هم اعتباری اما «بعد الجعل» اقتضا دارد، و مجبور به جعل می‌شوید، طبق جریان توسعه اقتضاء، مجبور به تغییر نظام اداری می‌شوید نمی‌توانید نظام اداری ثابتی را نگه دارید، صحیح نیست به این بگویید حقیقی نیست.

۳- الزام به رفتارهای خاص در جامعه دال بر حقیقی بودن آن است

اگر جامعه حقیقی بود رفتار خاصی را به شما الزام نمی‌کرد و نیز توسعه خاصی نداشت و این وحدت و کثرتی که پیدا می‌شود می‌گوییم نظام موازنه.

۴- در ساختار نظام موازنه، ترکیب‌های جدید از قدرت به تبع از توسعه پیدا می‌شود

حالا توی این ساختار نظام موازنه حتماً چیزهایی بالا می‌آید و چیزهایی پایین می‌رود ترکیب جدیدی از قدرت درست می‌شود، در این ترکیب جدید مثل نظام جاذبه وزن مخصوص‌های جدیدی پیدا می‌شود.

ب- توسعه قدرت صرفاً در نظام است

ظرفیت‌های جدید پیدا می‌شود. انسجام جدید پیدا می‌شود خود قدرت به تبع از توسعه فاعلیت کیفیت جدید پیدا می‌کند.

۱- توسعه قدرت فاعلیت محور متقوم به توسعه تولی و توسعه تولی متقوم به توسعه ولایت است

اما توسعه فاعلیت، که توسعه قدرت محور متقوم است به توسعه تولی و توسعه تولی متقوم است به توسعه ولایت

- در توسعه، ولی و ولایت رابطه‌شان مساوی نیست بلکه از هر جهت با هم مختلفند

آن هم نه در شکلی که هر دو با هم مساوی باشند بلکه هر دو از جهات مختلف متفاوتند معنی تقوم شان معنی تقوم

دو آجر که به هم تکیه کنند برای ایستادن باشد

- معنی تقوم تولی به ولایت یعنی تولی تعلق دارد در همه قدرتش به بالاتر (ولایت) و بالاتر در توسعه‌اش تعلق

دارد به تولی (مولی علیه)

این تعلق دارد در همه قدرتش به بالاتر و بالاتر در توسعه اش تقوم دارد به این، تعلق پایین به تصرف و توسعه  
 فاعلیت مولی در فاعلیت خودش می‌باشد، ممکن است کسی خیال کند که چون تا تولی نباشد ولایت توسعه پذیر  
 نیست پس تولی اصل است و منشاء قدرت در تحقق است کما اینکه در دموکراسی این چنین چیزی قابل طرح است  
 با توجه به اینکه فاعل هم فاعلیت دارد یعنی دارای اختیار است این وجه توجیه بیشتری می‌شود و بیشتر جار پیدا  
 می‌کند ولی اگر یک مقدار دقت کنیم و بگوییم در جریان توسعه این می‌تواند تولی به ولایت جائز و یا عادل باشد لکن  
 توسعه قدرت نمی‌یابد مگر در نظام، در توسعه به ولایت تولی حتماً منشاء نیست

۲- ولایت، منشاء در توسعه قدرت است

بلکه ولی منشاء در توسعه است آدم می‌تواند برود به طرف ولایت طاغوت یا به طرف ائمه نور ولی به طرف هر  
 کدام برود تصرفات ولی است که اصل در توسعه است.

۳- در توسعه قدرت است که قدرت تولی چند برابر شده و وزن مخصوص جدید پیدا می‌کند

و در توسعه است که قدرت تولی چندین برابر می‌شود و وزن مخصوص جدید پیدا می‌کند.

۴- متولی به ولایت در توسعه حتماً تابع است

بنابراین اگر اصل در نظام را محور نظام بدانیم جهت گیری او و نحوه توسعه یافتن او بدانیم کسی که متولی است  
 به ولی بالاتر در توسعه حتماً تابع است حالا اگر در توسعه تابع شد می‌توانیم.

۵- در قدرت اجتماعی هم رکن ولایت است

- در قدرت اجتماعی رکن را امت بگیریم؟ (مسلماً خیر) یا اینکه رکن ولایت است؟ حالا چه در ملت کفر و چه  
 در ملت اسلام، بله اگر تولی پیدا نکنند جامعه محقق نمی‌شود مگر در یک میدان کوچکی که تبعیت کرده اند.

۶- توسعه تاریخی ائمه اطهار (ع) ربطی به تعداد کمی اصحاب دارد

ولی آیا نسبت تأثیر تاریخی حتماً ربط به کمیت دارد یا توسعه یافتگی تاریخی عمل ائمه طاهرين یا مثلاً صدیقه  
 طاهره صلوات الله علیه کیفیتش این قدر بالاست که ولو کمیت طرفدارش بسیار محدود است ابداً در طرف مقابل

منحل نشده است، بلکه طرف مقابل را روز به روز در خودش منحل کرده است، در طول تاریخ سیطره تاریخی پیدا کرده است البته لا ریب فیه که اگر جمعیت بیشتری خدمت حضرت آمده بودند یک نحوه دیگری واقع می شد اصل مطلب که بعداً عرض می کنیم.

۷- عمل هر قدرت در منزلت نزدیکتر به خدای متعال واقع شود در تاریخ اثر بیشتری دارد

که عمل هر قدر در منزلت برتر و نزدیک تر برای خدای متعال واقع شود و همه شئون حیات را بگیرد، در تاریخ این اثر بیشتری دارد، و اصل در عمل همان مسئله پرستش است.

- پاورقی: وحدت و کثرت بر اساس ضرورت توسعه

حالا بر می گردیم به وحدت و کثرت اشاره مختصری برای یادآوری می کنیم

گفته بودیم ایجاد می کنند جاذبه را، و اگر آن جاذبه بخواهد تغییر داشته باشد نمی تواند جزء مرکب ثانی قرار بگیرد و گفتیم که اگر این فاعلیت تصرفی باشد در مقام نیابت و در نظام فاعلیت می تواند قرار بگیرد.

الف - توسعه امری ضروری و اجتناب ناپذیر است

حالا عرض می کنیم که توسعه امری است ضروری و اجتناب ناپذیر. یعنی تغییر بدون سیر در توسعه ممکن نیست، قبلاً گفته بودیم تغییر بدون ترکیب ممکن نیست نمی شود تغییر بکند. و تمام اوصافش و خصوصیاتش مثل قبل باشد این تعریف سکون است در سکون باید هیچ خصوصیتی از کیفیت عوض نشود اگر چیزی جایجا شود حتماً باید شیء مرکب باشد فرقی نمی کند که ترکیب مادی باشد مثل اشعه و میدانهای انرژی، یا مثل ترکیب مثل نفس بشر که می گویند کمال پیدا می کند یعنی اوصافش ترکیه می شود در اطرافش نفس نظام جدید خوبی پیدا می شود، حالا حاکمیت بدست هشوت است بعداً حاکمیت بدست عقل قرار می گیرد شهوت تابع می شود همین که اوصاف نفس می شمارید و می گویند عوض شد تغییر لازم است تغییر بدون ترکیب از این اوصاف نمی شود. حالا می گوئیم بدون توسعه هم نمی شود، نمی شود در حرکت ولو در مجموعه قرب واقع نشود. علت حرکت نمی شود کمال نباشد پیدایش شدت نباشد

اگر پیدایش اشتداد نسبت وضع دوم به وضع اول باشد نمی‌شود وحدت و کثرت نداشته باشد و موضوع جدید حاصل نشده و توسعه پیدا نشود.

ب - توسعه هم در حساسیتها هم کیفیتهای نظری و هم تصرفات عینی است

اگر توسعه ضروری است این توسعه هم در حساسیت های روحی است هم در کیفیت های نظری است هم در

تصرفات عینی

ج - کنه توسعه اشتداد است

این توسعه کنهش پیدایش اشتداد است. اشتداد تمایل بیشتری شدت تعلق بیشتر یا الهی است یا الهی نیست البته به صورت کلی همه اش به طرف خداست نهایت یا متناسب با منزلت انسان است یا متناسب با منزلت حیوانات به این قدرت زیاد داده اند اما متناسب با منزلت حیوانات سیر می‌کند که او را می‌گویند غیر الهی، حیوانی، الحادی.

۱ - توسعه و اشتداد به معنای پرستش است

حالا این توسعه که معنی اشتداد را دارد می‌خواهیم بگوییم معنی پرستش را می‌دهد یک کمی توضیح می‌دهیم در

باب احکام توصلی و تعبدی تا شبهه ای پیدا نشود

برادر حسینی: توسعه یعنی چه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: توسعه یعنی بالا رفتن کثرت توأم با بالاتر رفتن شدت ارتباط، پیدایش موضوع جدید، مثلاً ما می‌گوییم قبلاً با اتومبیل رفتیم ماشین یک سیلندر، دو سیلندر، چهار سیلندر، دوازده سیلندر، دقت بیشتر در ماشین و اصلاح طایرش دنده‌اش تا آنجائی که می‌گویند دیگر صحبت از اتومبیل نیست وسیله نقلیه هواپیما است. آن موضوعاتی که در ماشین داشتید دیگر نیست بلکه موضوعاتی خاص هواپیما است یعنی موضوع جدید، مثال دیگر شما یک وقت می‌گویند تولید گندم از نظر کمی بیشتر شود، نوعش ثابت است سال گذشته یک میلیون تن تولید بوده امسال یک میلیون دو دویست تن و این رشد کمی است اگر رقم گندم عوش شد و نوعش اصلاح شد از نظر جوانب مختلف طعم و پخت و خوب بودن ساقه هایش نژاد خاصی تولید شود این را از نظر کیفی مطرح می‌کنیم.

## ۲- توسعه یعنی عوض شدن موضوع و پیدایش موضوع جدید

ممکن است به جایی برسید که بگویید گندم را حذف کنید جایش برنج بیاورید یا به جای هر دو، چیز دیگری مثلاً خوراک گیاهی را بگذارید اگر ماده غذایی دیگر آمد که موضوعش با ماده غذایی قبل عوض شد می‌گویید در توسعه طرح شد قدرت ما از نظر کمی و کیفی آن قدر بالا رفت تا به موضوع جدید دست پیدا کردیم وحدت و کثرت بالا برود.

## ۳- توسعه یعنی بالا رفتن نسبت تأثیر نفوذ در عالم

نسبت تأثیر نفوذ شما در عالم بالا رود می‌گویید یک مقدار از سرعت و دقت یک وضعیتی را دارد ولی در وضعیت توسعه یافته، دیگر آن صحبتها اصلاً جای طرح ندارد صحبت‌های جدیدی است باز هم مثال دیگر: یک سری از معاملات ولو برای آدم سرمایه دار هر چند مقید به شرع هم نباشد، در روستاهائی که مبادلاتشان مبادلات ساده باشد، جا ندارد بانک‌هائی که عملیاتشان با کامپیوتر کنترل می‌شود و شما هر لحظه از شبانه روز که کارت را به کامپیوتر بدهی پول لازم را دریافت می‌کنی یا خرید می‌کنی و اصلاً پول پرداخت نمی‌کنی فقط کارت را نشان میدهی. حالا گر کسی بگوید می‌خواهم این بانک را در فلان روستا از فلان کشور که اصلاً با پول معاله نمی‌کند (ماست می‌دهد نان می‌گیرید پوستین می‌دهد جاجیم می‌گیرد) تأسیس کنم می‌گویند آنجا اصلاً چنین بانکی مشتری ندارد می‌گوید خوب حالا ما می‌رویم می‌زنیم و یک بازار بورس هم تشکیل میدهیم می‌گویند آنجا اصلاً شرکتی وجود ندارد که سهمی داشته باشد تا بازار بورسی لازمه داشت باشد آنجا مبادله کالا به کالا است اگر بگوید همان کار را در بازار بورس بکنند می‌گویند آن دیگر بازار بورس نیست چهارشنبه بازار است و روابط بانکی در آنجا اصلاً قابلیت طرح ندارد.

مثال دیگر برای توسعه حالات خاصی که در خواندن دعای خاص حاصل می‌شود برای شخص تازه مسلمان جای طرح ندارد اول باید به او بگویید خدائی هست نماز، روزه دعا را به او یاد بدهید. مسائل یکه در توسعه یافتگی ایمان

هست اگر بخواهید به شخصی که با آن مسائل غریبه است بگویید اصلاً متوجه نمی‌شود و ارونه می‌گیرد باز هم یک مثال دیگر بعضی از مسائل اداره

۴- کسانی که مبنائاً قائل به حکومت نیستند، متوجه نیستند که کالا پیام فرهنگی دارد

حکومت برای اشخاصی که در مبنای خودشان قائل به حکومت و اداره نیستند قابل التفات نیست اگر به آنها بگویید کالا پیام فرهنگی دارد و کارش کار استدلال است و در اضلال عباد مؤثر است متوجه نیست. می‌گویند وقتی تازه تلفن آورده بودند و در خانه آقائی وصل کرده بودند حکیمی استدلال می‌کیرده که لا محاله باید در این سیم خوراخی باشد تا صدا منتقل شود اصلاً جریان الکتریسیته برای او غیر قابل طرح است اصلاً کل مسائلی که در الکتریسیته مطرح می‌شود نسبت به قبلش همان معنای توسعه یافتگی است موضوعاتی را که در شناختن حرکت نور مطرح است برای ما شناخته شده نیست با کامپیوتر فقط در حد بازی با آن آشنا هستیم ولی اینکه چه کار از این بر می‌آید و چه کنترلی از آن می‌آید التفات به آن ندارید به اصل صحبت بر گردیم.

توسعه یافتگی یعنی تبدیل موضوع اول به موضوع ثانی نه رشد کمی یا کیفی موضوعی اول

برادر نجفی: بر این فرض که تغییر باشد اما توسعه نباشد چه اشکالی وارد است حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بدین معنی است که اولاً کمال را حذف کنید کمال هم که نباشد اشتداد و تغییر نیست و در فرض اینکه کیفیت به حال سابق خود باقی بماند و هیچ خصوصیتی از آن تغییر نکند، تغییر حذف شده است، بر فرض اینکه تغییر کند اما تغییر کمی کند نه کیفی بدین معنی است که ارتباط کمیات، هم در یک مجموعه و تأثیر آنها روی هم یا باید نفی شود یا باید پذیرفت که پذیرفته شدن رشد کمی حد دارد و شروع به رشد کیفی می‌شود. در فرض که بپذیریم رشد کیفی حد ندارد فرمایش شما قبول است، اما در فرضی که بگوییم رشد کیفیت تا یک حدی ممکن است و از آن که گذشت، مجموعه نمی‌تواند کمال نداشته باشد و نمی‌تواند کمالش متوقف شود و نمی‌تواند سیر کمالش در همان کیفیت باقی بماند، و اشکالهائی که در مطلب هست را بعداً عرض می‌کنیم (پایان پاورقی)

- رابطه قصد قربت با توسعه

یک امر این است که بگوییم توسعه ضروری است، چون وحدت و کثرت توسعه ضروری است.

۱ - توسعه قدرت اسلام جز با توسعه تقوی ممکن نیست

بنابراین قدرت دفاع از اسلام پیدا نمی‌شود مگر با اشتداد حب نسبت به اولیاء اسلام و حب فی الله، حداقل در یک مرحله می‌رسید که بدون حب نمی‌شود. اگر یک سربازی سر یک بلندی دیده‌بانی کند اگر حب در او شدید نشود وقتی خمپاره کنار دستش خورد رها می‌کند، اگر بخواهید هجوم کفار دفع شود باید انسانهای عادل و اتقائی را آنجا بگذارید، پس باید سیر، سیری باشد که تقوی شدید باشد و الا مقابله با غلظت کفار نمی‌توان کرد، شدید شدن تقوی، این است که تمایلات تبدیل به حول یک محور حب باشد.

درست است که اول کار بگوییم این چند تا واجبات تعبدی هستند آن هم در یک حد اقلی، بگوییم شما در شبانه روز به قدر ۱۷ رکعت نماز واجب قصد قربت بکنید، آیا عیبی دارد در وسط نماز حواسم پرت شود؟ جواب می‌دهیم خیر، کرامت نماز کم می‌شود، نماز بدون حضور قلب رتبه کمتری نزد مولا دارد.

۲ - هیچ فعلی بدون قصد قربت ممکن نیست (چه دنیائی و الهی)

بنابراین اگر در شبانه روز بیست دقیقه قصد قربت داشته باشم بهشتی هستم، در بقیه افعال هم به حکم عقل قصد قربت هست، ممکن است قصد قربت الی الله نداشته باشد ولی انسان ماهیتاً و بدون قصد کار نمی‌کند، می‌خواهد به این لذت اکل و شرب نزدیک شود می‌خواهد این لذت استراحت گیرش بیاید شما مرتب در حال قصد قربت هستید نهایت می‌گویید قصد قربت الی الله بیست دقیقه کافی است.

۳ - قصد قربت ایجاد توسعه می‌کند

قصد قربتهای شما برایتان شدت و انس ایجاد می‌کند، توسعه یافتن می‌آورد. امروز بنکه خریدید فردا می‌گویید مثل اینکه باد پنکه از روی تنور بلند می‌شود دیروز که پنکه نداشتید تا باد بزن بود پنکه یک مطلوب مهمی برای شما بود چون می‌خواستید بخوابید تا بیدار بودید باد بزن دستتان بود وقتی می‌خواستید بخوابید هم دستتان خسته شده بود خوابتان می‌برد ده دقیقه که خواب می‌رفتید از گرما بیدار می‌شدید عرق توی گوشتان می‌رفت و دور گردن تان را



خیس می‌کرد، می‌گفتند اگر یک بادبزنی برقی بود خوب می‌شد زوی که بادبزنی برقی خریدید خیلی خوشحال بودید تا مدتی بعد یواش یواش می‌گویید که انگار باد از روی تنور می‌زند کولر می‌خواهیم کولر آبی هم اول کار هوای اتاق را مثل هوای ییلاق کرد و لکن مدتی بعد هوای مرطوب بدی شد آدم کسل می‌شود. اگر کولر گازی بود یا فنکول خوب می‌شد شما به طرف توسعه یعنی لذت را عوض می‌کنی به لذتی برتر با موضوعی دیگر ابتهاج را وض می‌کنی به یک ابتهاجی برتر با یک وسیله و طریقی دیگر، این قصد قربت جدا شدنی از بشر نیست توسعه یافتن جدا شدنی نیست شما قربت الی الله را می‌گویید ۲۰ دقیقه کافی است آن ۲۰ دقیقه هم می‌گویید لازم نیست حضور قلب - سه دقیقه برای وضو، سه تا وضو یکی برای نماز صبح یکی ظهر و عصر و یکی مغرب و عشاء هر رکعتی هم یک دقیقه می‌گویید اقل واجب همین است به یک دقیقه می‌شود خواندش. حواسمان هم لازم نیست جمع باشد وقتی جلوی کولر می‌نشینید مبتهج می‌شوید حواستان خوب جمع لذت است آن موقع هم که ایراد از کولر می‌گیرید از بس حواستان جمع بوده ایراد می‌گیرید اگر حواستان پرتبود و مشغول چیز دیگری بودید یادتان نمی‌ماند که باد کولر کسل کننده است، چون این نوع لذت جسم بوده می‌گویید که اینطوری اشکال دارد.

- قصد قربت در عبادت ابتدائاً مؤمن از عقاب هست (ولی در جریان توسعه مؤمن از عقاب نیست)

ولی در باب عبادت می‌گویید همین قدرش کافی است عیبی ندارد مؤمن از عقاب هست ابتدائاً به نظر ابتدائیه، چرا می‌گوییم به نظر ابتدائی چون می‌رسند به قدم دوم که مؤمن از عقاب هم نیست ولی چطوری نیست می‌گویند شما این یک تکلیف را ندارید، اگر توسعه قهری شد.

۴ - کفار در تقریبشان به دنیا توسعه می‌یابند

کفار در تقریبشان به دنیا توسعه می‌یابند در توسعه یافتنشان هم می‌خواهند امتعه شما را بگیرند هم نیروی کار شما را چه جسمی تان چه قلبی تان یعنی می‌خواهند الگوی پرورش روانیتان را هم متناسب نظام خودشان بکنند اینکه می‌گوییم فرهنگ کفر تهاجم می‌آورد معنایش این نیست که کاری به نماز تو ندارد، برای شما یک لذتهای مادی و الحادی را برای روحتان طرح می‌کند که کم کم در مجموعه که نگاه کنید تعداد بیچه های نماز خوان رو به قلت می‌رود

می‌شود مثل وضعی که در خارج هست و در زمان طاغوت بود و گرایش به لذات اکل و شرب لذات جدید در اکل و شرب و لذات جدید در پوشاک و هم شئون زندگی آنها برای شما طرح می‌شود واقعاً به صورت جدی هم طرح می‌شود یک حوائجی برایتان ایجاد می‌شود که با آن حوائج شما اداره می‌شوید، تلفن سی سال قبل شما در ماه چند بار به آن محتاج می‌شدید که اگر مثلاً در اختیارتان نباشد، می‌روید چند جا تا پیدا کنید و زنگ بزنید.

- توسعه حوائج کفار در شکل نظام است

صحبت این است که توسعه یافتن حوائج کفار در شکل نظام است یا در شکل نظام حساسیت فردی است اگر گفتیم که در ساختار موازنه نظام ولایت کفار هم توسعه یافتنشان یعنی نظام شان توسعه می‌یابد و منحل می‌کند شما را خوب دفاع از کلمه توحید که لا ریب فیه که مورد اتفاق هم فقها هست، اگر هجوم قطعی شود دفاعش هم واجب است حالا سؤال داریم؟ یک سیستم دفاعی می‌سازیم این سیستم یک پرورشی برای اندام دارد یعنی می‌گوید بروید ورزش کنید بدنتان را بسازید وضع تحرک استخوانها اعصاب، ریه ها، رگها ماهیچه‌ها، عضلات گردش خون باید اینجوری باشد تا بتوانید خلبان هواپیما شوید، باید اینطوری باشد تا بتوانید چتر باز باشید، باید اینطور باشد تا بتوانید با این ابزار کار کنید، وضع تحریک ذهنی شما را معین می‌کند، این کلاسها را باید گذرانده باشیم، این ابزارها را باید بشناسید، برای وضع تحرک روانی شما هم الگو دارد، برای کلیه تفریحات شما هم برنامه دارد، مدیریت می‌کند و می‌گوید اگر من یک ابزاری نداشته باشم که بتواند شدت افرادم را متناسب با نظام مدیریت آماده کند، نمی‌توانم کار کنم، به عبارت دیگر غلظت دنیا را در افرادش بالا ببرد، شرح صدر برای کفر، که در قرآن کلمه شرح صدر هم برای کفر گفته شده است و هم برای ایمان، او برای شرح صدر للكفر برنامه دارد نمی‌گوید اکتفار به اقل لازم است، دستگاههای اطلاعاتی هم می‌گذارد و کنترل هم می‌گذارد بعد می‌گوید در شهوترانی من آن غلظت را درست می‌کنم، می‌گویند شهوترانی آدم را سست می‌کند می‌گوید شهوترانی فردی بدون محاسبه حتماً بد است، یعنی خودکامگی هائی که بدون هیچ نظمی هست به درد نمی‌خورد، اما اگر در چهارچوب خاصی آمد، کارائی خاص از آن بدست می‌آورم و تنوع طلبی را هم هر روز بالا می‌برم اصلاً درجه ای که به این می‌دهم و به او ارتشبد می‌گویم، بدین معنی است که از

این درجه از امکانات حتی در شدیدترین حالت میدان جنگ استفاده می‌کنم، وزن مخصوص آنرا حتی در میدان جنگ بالا می‌برم در وسط جنگ یک ارتشبد بیش از پنجاه نفر تیول خودش و خانواده اش بتهایی است، می‌جگوید به همین وسیله دنیا را در نظرش بزرگ و شدید می‌کنم، و می‌فهمد که اگر از این درجه بیفتد از این خبرها نیست، او را حریص به عالم دنیا می‌کنم، حرص را در او شدید می‌کنم تا اینکه تمحض و وحدت در وجودش نسبت به مقصد ما پیدا شود، شما می‌گویید الحمد لله مؤمن از عقاب همان ۱۷ دقیقه که با حواسپرتی نماز می‌خواند است، این که نمی‌تواند مقابل آن بایستد.

حالا اگر دفاع از کلمه توحید بصورت مطلق واجب باشد، خاصه بزرگانی که نس فتوایشان این است که بدون اینکه هیچ شرطی از شرایط قید آن باشد، و ظاهراً در باب کلمه توحید هم آقایان متفق هستند بر این مطلب آن وقت ما سؤال می‌کنیم آیا لشکر را با شرح صدر برای کفر می‌توانیم بار آوریم تا از ایمان دفاع کند، این یک فرض، فرض عقلی آن را که می‌توان کرد، مثل فرض شریک الباری بگوییم وادار کنیم که سربازهای ما هم بروند مشغول عرق خوری و زنا کاری لکن منظم و در شکل ارتشهای بلاد کفر تا اینکه به آن تمحض برسد، یا اینکه خیر کفر با کفر نمی‌- جنگد، محال است که این اگر آن غلظت را پیدا کرد به نفع شما بجنگد می‌شد گفت بر علیه شما کودتان می‌کند، اینکه شرح صدر برای کفر پیدا کرد، تاریکی پیدا کرد برای شما ابزار نیست، برای آن چیزی ابزار است که محور تنظیم رشد آن شده است، محور توسعه او شده محور شرح صدرش، همان کارائیش شده است، محال است.

- با ابزار پرورش کفر نمی‌توان ترویج ایمان نمود

با ابزار پرورش کفر بتوانید ترویج ایمان کنید عمر بن الخطاب رو به عمر بن عبدود نمی‌ایستد که خودش را به کشتن بدهد، باید برابر عمر بن عبدود که غلیظ در کفر است استوانه ایمان علی بن ابیطالب(ع) ظاهر شود، این هم که حضرت به عمر فرمود که تو به جنگ ایرانیها نرو، بعضی ها فکر می‌کنند که حضرت به عمر را می‌شناخت که این همان است که جلو خیبر فرار کرد این اگر برود آنجا در عین خلیفه بودن می‌گریزد وقتی فرار کرد لشکر اسلام شکست می‌خورد. به او گفت تو مثل قطب آسیاب همین جا بمان اگر حضرت یک کم احتمال می‌داد که این برود به

طرف کفر برای ایمان می فرستادش. دید که او چند بار امتحان داده حالا برود لشکر اسلام سرشکسته می شود و

برگردیم

۵ - در صورتی توسعه ایمان پیدا می شود که قصد قربت در همه امور پیدا شود

وسعه ایمان اگر بخواهد پیدا شود باید به عنوان ثانوی قصد قربت در همه امور جاری شود این که گفتیم عنوان

ثانوی نقضی آن بوده و حلی آن عنوان اولی است.

و صلی الله علی محمد و آله

## جلسه: ۲۸

فهرست:

- اصل بحث: تعمیم قصد قربت در تمامی افعال بر اساس دیدگاه حوزه و مبنای اصالت ولایت
- الف - وجوب تعمیم قصد قربت از باب مقدمه دفاع از کلمه توحید
- برای مقابله با شدت کفر، شدت ایمان در همه افعال قلبی، ذهنی و عینی لازم است
- اگر کفر در توسعه است مسلمین برای دفاع، عناصر شدید در ایمان لازم دارند
- لازمه دفاع قصد قربت است، لذا به عنوان مقدمه واجب، می شود
- ۱ - همه علما و عرفای اسلام در پسندیده بودن قصد قربت الهی اتفاق نظر دارند
- ۲ - رعایت قصد قربت در هم امور در زندگی اثر دارد
- ۳ - انسان می تواند بفهمد که با چه قصد کارهای خود را انجام می دهد
- ۴ - استحباب در امور به معنای مستحسن بودن و مناسب با بندگی خدا داشتن است
- ۵ - آیا می توان وجوب قصد قربت را به همه امور تعمیم داد
- ۶ - وجوب قصد قربت در همه امور در مقام شدت فرض عقلی دارد
- ۷ - علم و قدرتی که بدون تزکیه پیدا شود خطرناک است
- ۸ - ترک مستحبات و عمل به مکروهات قدرت تصمیم گیری را در انسان ضعیف می کند
- ۹ - عدم قدرت تصمیم گیری به معنای حاکم نبودن بر رابطه است
- ۱۰ - انسان در مواجهه با موضوعات اگر در منزلت پائین تری باشد تحت رابطه قرار می گیرد
- ۱۱ - اگر قدرت روحی و ذهنی و عینی در مجموعه در منزلت بالا نباشد انسان به تردید می افتد
- ب - توسعه قصد قربت بر اساس اصالت الولایه
- ۱ - توسعه امری ضروری
- ۲ - علت حرکت جدای از توسعه نیست
- ۳ - توسعه تأثیری برای انسان و مجموعه ضرورت دارد
- نمی شود کسی قصد قربت نداشته باشد
- معنای تقرب چیست

- قربت یعنی پیدایش حالتی در انسان که او را در منزلت برتری قرار دهد
- قرب و بعد به معنای دوری و نزدیکی فیزیکی نیست بلکه به معنای شدت و ضعف کیفیت است
- انسان کار بدون غایت انجام نمی‌دهد و غایت هم خارج از ابتهاج نیست
- وصول به بهجت به معنای پیدایش قربت است
- رابطه لذت و قربت (توسعه)
- لذت از امور روانی است
- اگر مراقبت نباشد حرص به دنیا افزایش می‌یابد
- امور مباح بی اثر و بدون اقتضاء نیست
- بنابر ارتکازات موجود فعل بدون انگیزه و قصد نیست
- ابتهاج جدای از غایت نیست
- لذت مقصد نیست ولی جدای از مقصد هم نیست
- لذت میرز توسعه است
- حقیقت لذت به معنای مجری توسعه دوست شدن و از طریق توسعه دوست توسعه خود را دیدن است
- ابتهاج یا حیوانی است یا ملکوتی
- در توسعه است که قابلیت تکلیف پیدا می‌شود
- ج - در صورت حقیقی بودن جامعه رشد در آن موضوعیت دارد
- قدرت افراد جدای از قدرت جامعه نمی‌تواند توسعه پیدا کند
- توسعه تطرق احتمالات
- نظام اجتماعی است که زمینه نظم اجتماعی را فراهم می‌آورد
- ولایت است که در مراتب مختلف از باب قیام به حق ایجاد مبتلا به می‌نماید

## بسمه تعالی

اصل بحث: تعمیم قصد قربت در تمامی افعال بر اساس دیدگاه حوزه و مبنای اصالت ولایت

بحث جامعه بود در بحث جامعه گفته شد

الف: وجوب تعمیم قصد قربت، از باب مقدمه دفاع از کلمه توحید

هر گاه دفاع از کلمه توحید متوقف به تعمیم وجوب قصد قربت باشد، هر چند بصورت تدریجی از باب مقدمه واجب، به عنوان ثانوی واجب می‌شود، یعنی اگر امروز فلان رده از نظامی‌ها فقط بیست دقیقه قصد قربت می‌کنند، تدریجاً ۳۰ دقیقه و ۴۰ دقیقه تا یک سادعت و دو ساعت شود و مراتب حضورشان مرتب بیشتر شود و حضور اگر مستحب است واجب شود کم کم وجوب در تمامی افعال قلبی، ذهنی و عینی بیشتر شود، گرچه مانند تمرینات ورزشکارها تدریجاً صورت گیرد

- برای مقابله با شدت کفر، شدت ایمان در همه افعال قلبی، ذهنی و عینی لازم است

تا اینکه این فرد یک انسان قرص و محکمی شود و بتواند در مقابل آن کسی که غلظت شدید دارد بایستد. چگونه است وقتی که یکی از امور مهم مسلمین زمین می‌ماند، واجب کفایی می‌شود مانند اینکه مسلمین ناوایی نداشته باشند یا عالم نداشته باشند. در این صورت واجب کفایی می‌شود که افرادی بروند تا آن امر زمین نماند.

- امر دفاع تعطیل بردار نیست

امر دفاع هم، امری نیست که تعطیل بردار باشد

- اگر کفر در توسعه است مسلمین برای دفاع عناصر شدید در ایمان لازم دارند

اگر کفر در توسعه است و عناصر شدیدی لازم دارند که شرح صدر لاسلام داشته باشند تا بتوانند در برابر کسانی که شرح صدر للکفر دارند بایستند.

- لازمه دفاع قصد قربت است لذا به عنوان مقدمه واجب، واجب می‌شود

این در یک رتبه از استدلال است که به حسب نقض است یعنی به خاطر دفاع این امر واجب می‌شود، و خوب این مطلب ناشی از وجوب دفاع است. روی موازین موجود فقهی نیز مطلب تمام شده است، یعنی اگر واجب اهمی بود، از باب مقدمه آن ممکن است چیز دیگری واجب شود.

#### ۱ - همه علما و عرفای اسلام اتفاق در پسندیده بودن قصد قربت الهی دارند

لا ریب فیه که علمای اخلاق در هر مرتبه‌ای، چه آن زمانی که گرایش به متن اخبار بیشتر بوده و چه زمانی که دقت‌های عقلی را در فهم اخبار بها داده‌اند، در کل یقین حاصل می‌شود که کسی تردیدی ندارد در اینکه اگر انسان تمام کارهایش را لله انجام دهد پسندیده است. لسان آیات و روایات هم این مطلب را کاملاً به صورتهای مختلف حتی بالاتر از قصد قربت، حتی بسم الله گفتن را، مستحب بودن اینکه انسان هر کاری را که می‌خواهد شروع کند با بسم الله شروع کند و یاد خدا را مرتباً، چه در حال قیام چه در حال قعود و چه در حال خوابیدن (و علی جنوبهم) داشته باشد، یاد خدا بودن و متوجه حضرت حق بودن و برای خدا تلاش و کوشش کردن و محور محبت‌ها را محبت خدا قرار دادن یعنی استحباب قصد قربت به معنای نیکو بودن، نه مستحب منصوب در مورد خاص. یک مطلب است که به صورت عام در نظر شرع مستحسن است یک وقتی می‌گویید مستحب است که استکان را به قصد قربت درون سینی بگذارم می‌گوییم خیر، اینجا روایتی نداریم. و کتاب را این طرف هم بگذارید، روایتی ندارید. ولی یک وقت می‌گویید هر کاری که می‌کنم، نظمی که می‌دهم قصد قربت داشته باشم ذکر، یاد و توجه داشته باشم و در همه چیز جانب خدای متعال را رعایت کنم.

#### ۲ - رعایت قصد قربت در همه امور در زندگی اثر دارد

می‌گویند در کارهای اثر هم دارد؟ می‌گویید، البته که اثر دارد، اگر یک جوری کتابهایم را بچینم که به رخ هم حجره‌ای ام بکشم با قصد قربت نمی‌سازد ولی یک جوری هم می‌شود چید که مراجعه به آن سهل باشد ولو خیلی هم قشنگ شود مثلاً همه مجلداتی که قطع آن وزیری یا رحلی و یا بغلی است همه اش کنار هم قرار نمی‌گیرد ولی سهل است برای مراجعه، یا از جهت دیگری مورد دقت قرار می‌گیرد می‌گویم برای حفظ کتابها خوب است که هم اندازه‌ها



را کنار هم بگذارم تا کمتر در معرض هوا باشد، حالا آیا هم‌رنگها را هم کنار هم بگذارم؟ اگر هم‌رنگها را کنار هم قرار دهم یک جلوه ای پیدا می‌کند و مناسب با ابزاری است در برابر کسی که آنها را می‌بیند.

۳- انسان می‌تواند بفهمد که با چه قصد کارهای خود را انجام می‌دهد

اینها راب شر می‌تواند بفهمد که به چه قصد این کار را می‌کند، بعضی از قصدها هم هستند که در نظر شارع ممدوح نیست، قصد اینکه با جلال و جمال به رخ هم حجره‌ای و هم‌کلاسی‌اش بکشد خوب نیست ولی قصد اینکه مطالعه اش سهل شود یا کتابهایش از آسیب حفظ شود قصد خوبی است. آدمی می‌تواند با قصد قربت همه این کارهایش را انجام دهد.

نقل شده است از بعضی بزرگان که گفته اند ما در بیست سال از عمرمان نه فقط کار حرام و مکروه انجام نداده ایم، که کار مباح هم انجام نداده‌ایم، الا مستحب از همین باب است نه اینکه استحباب دانه دانه روی افعال آمده باشد یعنی جهت راجع الی الله را ملاحظه کرده ایم و مستحسن بودن اینکه کار برای خدا انجام می‌گیرد یک مناسبتی را در آن رعایت کرده ایم که

۴- استحباب در امور به معنای مستحسن بودن و مناسبت با بندگی خدا داشتن است

به نحوه ای آن مناسبت با بندگی سازگار است

۵- آیا می‌توان وجوب قصد قربت را به همه امور تعمیم داد؟

آیا می‌شود گفت که این تعمیم را روی وجوب بیاوریم و بگوییم توسعه وجوب و گسترش وجوب لازم است؟ امروز ده‌ها فعل واجب است فردا بیشتر تا بشود و پس فردا سی تا، تا اینکه فعلی نماند الا اینکه واجب باشد یا حرام، یا نمی‌شود؟ از باب مقدمه دفاع برای یک عده ای که لازم است باشد قبلاً گفت که می‌شود، چنین چیزی گفت

۶- وجوب قصد قربت در همه امور در مقام ثبوت فرض عقلی دارد

یعنی به عنوان ثانوی فرض عقلی چنین چیزی را می‌شود ملاحظه کرد ثبوتاً، فرض واجب شدن و توسعه و گسترش دامنه وجوب، فرض عقلی اش نفی نمی‌شود هر چند در مقام اثبات و اثبات اینکه این موضوع خارجاً هم ما

مواجه شدیم با مطلبی که همه کارهایمان واجب باشد این خیلی بحث دارد ولی ثبوتاً در فرض عقلی‌اش، اینکه وجوب سراسر افعال را بگیرد ولو آن فرض، فرض نادر الوجودی باشد، امتناع عقلی برابری نیست (به لسان حوزه). البته در پاورقی عرض کنیم، علمای اخلاق آن استحبابی که می‌گفتیم بی شک خوب است در سیر پرورشی و مراحل پرورش کانه امری لازم، (حال واجب نگوئید)، لازم اخلاقی که ترکش موجب از دست رفتن مکارم اخلاقی می‌شود، دانسته‌اند و صریحاً در بعضی موارد گفته‌اند که ترکش به خطر است از قبیل اینکه بارها از امام شنیده‌اید که تحصیل که می‌کنید هر یک قدم که برای تحصیل بر می‌دارید دو قدم تزکیه کنید و علمی که بدون تزکیه پیدا شود خطرناک است.

#### ۷- علم و قدرتی که بدون تزکیه پیدا شود خطرناک است

قدرتی که بدون تزکیه پیدا شود خطرناک است. و ملاحظه می‌کردید که نه تنها لازم می‌دانستند بلکه ترکش را هم خطرناک می‌دانستند. گفته‌اند که اگر علم با تزکیه نباشد حجاب می‌شود، همچنین سایر علمای اخلاق هم که ملاحظه کنید ورود و اشتغال به دنیا و امثال ذلک را بدون تهذیب و تزکیه خطرناک می‌دانند زیرا نس با عالم دنیا است و انس با عالم دنیا را منتهی می‌دانند به اینکه کم انسان را ضایع کند و قدرت انجام واجبات کم سلب شود.

#### ۸- ترک مستحبات و عمل به مکروهات قدرت تصمیم‌گیری را در انسان ضعیف می‌کند

می‌گویند اگر کسی ترک مستحبات کرد و مکروهات را عمل کرد کم کم نفسش جوری می‌شود که در اختیار دین قرار نمی‌گیرد، درست است که واجب نیست آنها، ولی اگر انسانی شدید که همه مستحبات را ترک کردید و مکروهات را عمل کردید روزی که می‌خواهید تصمیم بگیرید بر واجبی، قدرت تصمیم‌گیری ندارید نه اینکه نسبت به امور دنیایی هم قدرت ندارید، قدرت تصمیم‌گیری یک کافر دارد ولی هرگز مانند بسیجی جلوی تانک نمی‌رود، پهلوان هم هست و از نظر کشتی گرفتن زورش زیاد است و از لحاظ تصمیم گرفتن بر کافر فاسد قدرت تصمیم‌گیری دارد که تصمیم بگیرد توی گوش کسی بزند ظلمی کند، فحشی بدهد و بایستد و دعوا کند این تصمیم‌گیریها را دارد ولی تصمیم صحیح نمی‌تواند بگیرد، تصمیم موافق نظر شرع در مراحلی که تصمیم‌گیری آن خطیر و سنگین باشد

نمی‌تواند انجام دهد و این مطلب را خیال نکنید که چطور ممکن است؟ هر کدام از ما به یک سطحی که برسد قدرت تصمیم‌گیری نداریم. حتی ممکن است آدم قدرت کشته شدن داشته باشد ولی یک مطلب سنگین جهانی یک طرف بیاید و یک مطلب سنگین جهانی طرف دیگر بیاید که بزرگی اش زیاد باشد، یعنی آدم مؤمن برای حق کشته شود برایش راحت تر است تا اینکه در یک تصمیم‌گیری اذن بدهد که ده هزار نفر کشته شوند و اذن برایش راحت تر است تا اینکه در یک تصمیم‌گیری اذن بدهد که ده هزار نفر کشته شوند و اذن ندادنش هم مواجهه با مطلب دیگری باشد، یک تهدید عظیمی که از کافر غلیظی آمده و شما این طرف و آن طرف قضیه را می‌بینید ولی به جمع‌بندی و تصمیم نمی‌توانید برسید و مردد می‌مانید، سعی می‌کنید تصمیم را به عهده دیگران بیندازید، اینکه انسان سعی کند تصمیم را به عهده دیگران بیندازد از چیست؟

۹ - عدم قدرت تصمیم‌گیری به معنای حاکم نبودن بر رابطه است

معنایش این است که بر آن رابطه حاکم نشده، این مثال را توضیح می‌دهیم. اگر این ضبط صوت را باز کنند و برگردانند تا صدا را دوباره تکرار کند هیچ تغییری در مفاهیم صحبت نمی‌تواند انجام دهد و سیاق کلمات را عوض نمی‌کند، این‌ها که پاراگرافی در کنار چه پاراگرافی چه مقصد و مفهومی را برساند، این را نمی‌تواند عوض کند همان را تکرار می‌کند، حتی کلماتش را هم نمی‌تواند تصحیح کند، ضبط صوت خوب بودن به این است که صدا را خوب و صاف ضبط کند و صاف هم تحویل دهد نه اینکه خوب بودن این باشد که مانند یک مصحح بیاید کلماتش را از نظر املائی یا انشایی یا مفهومی اصلاح کند.

۱۰ - انسان در مواجهه با موضوعات اگر در منزلت پایین تری باشد، تحت رابطه قرار می‌گیرد

این را می‌گویید که تحت قانون و رابطه عمل می‌کند، آدم هم اگر موضعش نسبت به موضوعی که با آن مواجه است برتر نباشد و پایگاه و منزلتش پایتتر از آن باشد این، تحت رابطه قرار می‌گیرد و قدرت تصمیم‌گیری ندارد، منزلت چگونه بالا قرار می‌گیرد؟ آیا به این است که آدم خیلی درس بخواند؟ نه، بلکه به این است که قدرت روحی، ذهنی و عینی شما بالا برود، اگر قدرت روحی بالا نرود، و قدرت ذهنی تنها بالا برود یعنی عالمی باشد که قدرت

جولان ذهنش زیاد است و ابداع احتمالات مختلف می‌تواند بکند ولیکن قدرت روحی تسلط بر موضوعی که با آن مواجه شده ندارد، منزلتش، منزلت حاکمیت بر این نیست یا اینکه قدرت روحی‌اش بالا باشد، قدرت ابداع احتمالات و جمع بندی نداشته باشد، یا قدرت عینی نداشته باشد.

۱۱- اگر قدرت روحی و ذهنی و عینی در مجموعه در منزلت بالا نباشد انسان به تردید می‌افتد

اینها موری است که او را به تردید می‌رساند ولی اگر بر مطلب مسلط و مهیمن باشد می‌تواند تصمیم بگیرد. برای اینکه انسان مهیمن بشود باید بر یک کارهایی مواظبت داشته باشد و رشدهایی را مواظبت داشته باشد تا به قدرت روحی لازم برای آن کار برسد، چگونه می‌گویید اگر بخواهید چتر باز شوید لازم است که فلان ورزشها را انجام دهید و اگر انجام ندهید و با چتر از بیست متری بیفتید، پیدا است که اگر نمی‌رید حتماً مجروح می‌شوید، ولیکن یک چتر باز خودش را از بیست متری پایین می‌اندازد، سالم می‌ماند تازه می‌تواند راه بیفتد، مسلسل دست بگیرد و جنگ کند، شما می‌گویید چه مدت و چه کارهایی را باید انجام دهید تا عضلات و ماهیچه‌ها و اعصاب و استخوانها و جریان خون را متناسب با این منصب و فعل و قدرت تحرکی در بیاورید برای دفاع از بیضه اسلام شما می‌گویید یک چنین چیزهایی لازم است، تا اینجا که بحث کردیم ظاهراً بنابر ارتکازات موجود حوزه هیچ جای اشکالی نیست

ب- توسعه قصد قربت بر اساس اصالت الولاية

۱- توسعه امری ضروری است

از اینجا یک قدم بالاتر می‌رویم، جای دقت است و نمی‌شود به سرعت پذیرفت یا رد کرد. اگر در مفروضمان در

مقدمات شناختن زمان و مکان، توسعه ضروری باشد یعنی

۲- علت حرکت جدای از توسعه نیست

حتماً علت حرکت نمی‌تواند از توسعه جدا باشد معنای کمال طلبی را که در بعضی از بیانات ذکر می‌کند با ضروری

بودن توسعه یک تفاوت اجمالی دارد که قبلاً به آن اشاره شده است و گفته ایم که آیا علت پیدایش جامعه مدنی

بالتبع بودن انسان یا کمال طلبی انسان است یا مجموعه است.

- توسعه تأثیر برای انسان و مجموعه ضرورت است

و توسعه تأثیر برای مجموعه و انسان ضروری است، و بعد در یک نظام قرار بگیرد با کمال طلبی یک فرقی داشته که قبلاً بیان شده است. به نحوه دیگر همین مطلب در این دوره بحث به عبارت دیگر همین مطلب اشاره می‌کنیم به توصیف معنی قصد قربت که در جلسه قبل هم اشاره شد، در جلسه قبل گفته شد.

- نمی‌شود کسی قصد قربت نداشته باشد

نمی‌شود کسی قصد قربت نداشته باشد و خیلی زود هم گذشتیم و گفتیم

- کفار قصد قربت للدنیا دارند و مسلمانها قصد قربت لمرضات الله

که کفار قصد قربت للدنیا دارند و مسلمانها هم قصد قربت لمرضات الله دارند و قربه الی الله کار می‌کنند.

- معنای تقرب چیست؟

می‌خواهیم ببینیم قربت چیست برای قربت چه توصیفی دارید؟ نزدیک شدن به دنیا با خدای متعال یعنی چه؟ باید بحث توسعه را که قبلاً در بحث زمان و مکان کردیم، و گفتیم از بحثهایی است که مما لا محیص منه و چاره‌ای از آن نیست باید بتوانید در موضوع بحث فعلی (جامعه) نشان بدهیم و بگوییم آن اصلی فلسفی از آثار و لوازم التزام به آن این است که در تعریف جامعه اینگونه صحبت کنیم، و در تعریف انسان و قربت اینگونه توصیف کنیم لوازم بحث توسعه انسان شناسی و جامعه شناسی تان بیان کنید

- قربت یعنی پیدایش حالتی در انسان که او را در منزلت برتری قرار دهد

اگر گفته شود که پیدایش حالتی در موضوع مورد بحث، (که انسان است و بعداً نظام ولایت و جامعه، ایجاد شود که او را در منزلت برتری قرار دهد یعنی موضوع را تبدیل کند وقتی تبدیل شد آن وقت در آن جهت اشتداد پیدا کرده، شدت، در هر جهتی که باشد یعنی قرب در همان جهت حاصل شده است، در جهت خدای متعال باشد، حالتی پیدا شود که هم توسعه تأثیرش بالا باشد و هم جایگاه و منزلتش بالاتر رود، در آن جهت اشتداد پیدا کرده است آن وقت

می‌توان گفت نزدیکتر شده ضعف و شدت در جهت خاص پیدا کرده، ضعفش به معنی دوری و قدرت و شدت آن به معنای قرب است.

- قرب و بعد به معنای دوری نزدیکی فیزیکی نیست بلکه شدت و ضعف کیفیت است

که دوری و نزدیکی آن، دوری و نزدیکی فیزیکی یعنی جای دو شیء نمی‌شود، پیدایش دو کیف می‌شود ضعیف باشد یا قوی، تناسبش بیشتر باشد یا کمتر، توضیح بیشتر در این باب عرض کنیم. فرض می‌کنیم.

- انسان کار بدون غایت انجام نمی‌دهد و غایت هم خارج از ابتهاج نیست

اگر شما بگویید انسان کار بدون غایت انجام نمی‌دهد یعنی نمی‌خواهد به مقصدی برسد این مقصد هرگز خارج از ابتهاج نیست حتی در دفع ضرر به یک آسودگی خاطر از یک امر مخوف می‌رسید، شما حتماً در هر مقصدی نحوه لذت و ابتهاجی را دارید.

- وصول به بهجت به معنای پیدایش قرب است

وصول به آن بهجت معنی پیدایش قرب را می‌دهد و مبرز پیدایش قرب است. چگونه؟ می‌گویید شما به شئون مختلف لذتهای مادی می‌رسید مقصدی دارید به نظر ابتدایی می‌آید که شما به مقصدتان و به آن لذت رسیدید و گذشت و فرد مجدداً گرسنه شدید مثلاً تلاش شد و فلان خوارک را تهیه کردیم و از خوردن آن یک لذت و ابتهاجی بردیم.

- رابطه لذت و قرب (توسعه)

- لذت از امور روانی است

ولی اگر کمی دقت کنیم می‌توان گفت که لذت از امور روانی است و راحت نمی‌توان گفت که حظ از طعام فقط مربوط به جسم بوده است، بلکه حظ و ابتهاج روحی هم بوده است.

- اگر مراقبت نباشد حرص به دنیا افزایش می‌یابد

و لذا می‌گویید اگر اکتفا به حداقل بکنیم و بسم الله نگوییم و حلال نباشد و (قیود دیگر) در نظام پرورشی حرص به دنیا در انسان زیاد می‌شود، برای اینکه لذت، لذت مادی نشود، باید بسم الله بگویم، و ... و اولویتها را ذکر می‌کنیم، بعد می‌گویید آیا برای این میوه وقت صرف کنم یا به مشکل فلان کس که چهار بچه مریض هم دارد برسم که خرجی هم ندارد، یا رعایت فلان شخص را بکنم، و خلاصه شروع به بیان اولویتها می‌کنید، وقتی هم میوه را آوردند، هنگام تناول میوه را نعمت خدا می‌دانید که هست و شکر هم می‌کنید، و در کل این امور مرتب به پرورش خودمان توجه داریم و دنبال این مطلب هستیم که ابتهاج مادی غالب نشود و در نتیجه فراموشی برای انسان حاصل شود، سعی می‌کنیم که از آینه نعمت دست منعم را ببینیم، البته اگر کسی همه این جهات را با حفظ شئون رعایت کند، آلودگی او به دنیا و ضرر دنیا به او کمتر می‌شود. حال سؤال مهم این است که چرا اینگونه است؟ چرا بی طرف نیست؟ امور مباح نه مصلحت در الزام دارد و نه در ترک چرا باید مواظبت نمود که نیفتد.

- امور مباح بی اثر و بدون اقتضاء نیست

جواب آن ایناست که شیء بی اثر و بی اقتضاء نیست، نمی‌توان گفت مباحات مطلقاً بی اثرند، نمی‌توان تأثیر آن روی روح و جسم و فاعلیت را انکار نمود، اثر امور مباح روی همه تعمیم گیریهای انسان هست.

برادر حسینی: اگر مصلحت دارد چرا حکم مباح روی آن آمده؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هنوز به پرداختن اشکال نرسیدیم اصل مطلب این است که اثر را نمی‌توان انکار کرد، البته این سؤال که چرا اثر به مرتبه بلوغ و جوب آن از جمع ادله استفاده شود، و قابل بررسی است فعلاً یک بحث نقضی داشتیم که از باب مقدمه و جوب بحث دفاع از شخص یا اشخاص می‌توان فرض و جوب برای همه کارها باشد و در فرض ثبوت قابل قبول است.

فرض دیگر اینکه ببینیم ابتهاج یعنی چه؟ و چه چیزی را تمام می‌کند.

- بنابر ارتکازات موجود فعل بدون انگیزه و قصد نیست

بنابر ارتکازات حوزه فعل بدون انگیزه و قصد نیست و جزء علت پیدایش شیء علت غایی است است، انسان عاقل کاری را که انجام می‌دهد برای رسیدن به مقصدی است حتی در نفس بازی کردن، مثلاً بخواهد ورزش کند یا رفع خستگی کند حتماً غایتی را ذکر می‌کند.

- ابتهاج جدای از غایت نیست

به غایت که می‌رسد بگونه ای ابتهاج در آن هست حال کسی ما؟؟؟ دارد و خودش را شکنجه می‌دهد، اما از شکنجه خودش لذت می‌برد، حال هر نوع لذتی ولو بیمارگونه، یا جوکی هندی است که از ریاضت لذت می‌برد که یک نحوه لذت است یا لذت ریاضیات اسلامی است که لذت صحیح معنوی دارد، بنابراین لذت و ابتهاج قطع شدنی از ثمره و غایت نیست. البته انسان لذت را نمی‌پرستد، گفتیم لذت جدا شدنی نیست

- لذت مقصد نیست ولی جدای از مقصد هم نیست

نه اینکه لذت مقصد است

- لذت مبرز اشتداد و حضور فاعل در منزلت دیگر است

لذت مبرز اشتداد و شدت نفوذ و مبرز شدت فاعلیت است، و مبرز حضور فاعل در منزلت دیگر است

- لذت مبرز توسعه است

مبرز توسعه است، البته التفات به این لذت بد است، عبادت برای لذت صحیح نیست حالت معنوی را نباید دوست داشت، حالت معنوی برای انسان بت شود، خدا را باید پرستید نه قرائت خوب حمد و سوره را، در حالت روحی هم انسان نباید غرق شود که عجب است و ابتهاج به عجب عمل را باطل و مادی می‌کند که ابتهاج به عجب، ابتهاج خود است، اما عبادت از لذت سخن گفتن با خدا و خضوع برای او خارج نیست. انسان خدمت بزرگی می‌رود عرض حال می‌کند، همه حواس او جمع به او بزرگ است ولی خوش هم هست، این خوش بودن از انسان جدا نیست، هر چند التفات ندارد، وقتی غرق صحبت کردن با آن بزرگ است، بدنبال این است که جواب این حرف را چه می‌خواهد بدهد، یا چگونه دستور العمل برای کار خود بگیرد، مواظب است که او چه فرمان می‌دهد، وقتی بیرون آمد متوجه



می‌شود که غیر از این که دستورالعمل گرفته حال خوشی هم داشته که تا بیست سال بعد هم حالات خود را یاد می‌کند ولو خوشی که انسان متوجه به آن نداشته

- حقیقت لذت به معنای مجری توسعه دوست شدن و از طریق توسعه دوست توسعه خود را دیدن است  
لذت مال توسعه نفوذ است، که این توسعه نفوذ اگر با تولی به ولی بالاتر باشد به معنای لذت مجری واقع شدن برای توسعه دوست که از طریق توسعه دوست، توسعه خوش را دیده، در گذشته می‌گفتیم فاعلیت شخص تعلق دارد به فاعلیت مولی که مولی در فاعلیت این، فاعلیت کند تا عبد به تبع توسعه مولی، توسعه پیدا کند و نماینده مولی در جایگاه خودش قرار بگیرد. در مورد سلمان گفته شد، که جعل هواه هوی علیاً، میل خود را تابع میل علی بن ابیطالب علیه اصلوه و السلام قرار داده بود. اگر گفتیم میرز توسعه ابتهاج است

- ابتهاج یا حیوای و یا ملکوتی است

این ابتهاج گاهی حیوانی است و گاهی ملکوتی، الهی باشد ملکوتی است، حیوانی باشد، مادی و استبکاری است.  
حال ببینیم آیا می‌توان گفت که این ابتهاج واجب است ملکوتی باشد؟ حداقل شارع در موارد خاصی اعلام وجوب کرده و در بعضی موارد نصی در مورد وجوب نرسیده یا نمی‌توان گفت؟ مثلاً در نماز و روزه صریحاً بیان شده، قصد قربت را هم در مواردی شارع فرموده و در یک دسته از امور قصد قربت را بیان فرموده است، البته استحباب قصد قربت به نحو عام بیان شده و بنحو خاص در بعضی از امور گفته شده، ولی نمی‌خواهیم از عمومات و اطلاقات برای مطلب استفاده کنیم، بلکه یک پله بالاتر

- قصد قربت از شئون توسعه ولایت الهیه است

می‌خوانیم بگوئیم از شئون توسعه ولایت است، مثلاً بچه تا وقتی مکلف نشده ولی در سن تمیز است هر کاری برای او مباح نیست و توبیخ و تشویق دارد، ولی قبل از تمیز در سن دو ساله توبیخ و تشویق خیلی محدودی دارد، اگر بدون لباس وارد مجلس شد، نمی‌توان گفت چون هتک عفت مجلس کرد، باید حد تعزیر بر او جاری کرد ولی می‌توان به او گفت زشت است، بنابراین در مراحل رشد

- در توسعه است که قابلیت تکلیف پیدا می‌شود

و توسعه است که قابلیت تکلیف پیدا می‌شود ادنی مرتبه آن تمیز است، بعد هم می‌آییم به سن رشد رسید ولی در سن رشد هم یک سری تکالیف به عهده اونست، مثلاً پدر اگر ولایتاً برای او زن بگیرد در سن ۱۴ - ۱۵ سالگی و به او بگوید برو دنبال کسب، و کسبهایی که مهارتهای عقلی لازم داشته باشد، پولی دارد، پدر می‌گوید دسته چک باز کن و بعد برو با شرکتهای خارجی قرارداد ببند و مشاور هم بگیر، می‌گویند اینکار را نکن چون در سن رشد نیست، می‌گوید پول که دارد، یک مشاور هم که دارد، کار را انجام می‌دهد و می‌گویند اگر مشاور او را گول زد می‌تواند بفهمد؟ هنوز که رشد پیدا نکرده است بالغ هست، ولی رشید نیست، و لذا این تکالیف به عهده او نیست.

ج - در صورت حقیقی بودن جامعه رشد در آن موضوعیت دارد

همین گونه که فرد رشد دارد جامعه هم رشد دارد، البته اگر جامعه اعتباری باشد فقط افراد رشد دارند، ولی بنا به بحثهای گذشته واضح شد جامعه یک موجود حقیقی است مثل نظام جاذبه کیهانی که علت شب و روز است، جامعه هم همین گونه است.

- قدرت افراد جدای از قدرت جامعه نمی‌تواند توسعه پیدا کند

و توسعه پذیر است و قدرت افراد جدای از قدرت جامعه توسعه یاب نیست. در مباحث بعد از تجهیز ذهنی، به آن طرفی که انسان متمرکز است تطرق احتمالات می‌آید ولی نسبت به جانبی که غافل است تطرق احتمالات نمی‌آید، مثل اینکه من الان اینجا نشسته‌ام و پشت سرم را نمی‌بینیم ولی این طرف اطاق را می‌بینیم ولی شما آن طرف را نمی‌بینید.

توسعه تطرق احتمالات

تمحض خاطر و تمرکز ذهن، تطرق احتمالات در یک دامنه را توسعه می‌دهد، ولی در یک دامنه دیگر موجب غفلت می‌شود، مباحثه و دادو ستد هایی که می‌کنید تدریجاً جوانبی که معلوم نبوده مشخص می‌شود، عین همین و دقیقتر می‌گوییم رشد ذهن تنها نداریم رشد دوست داشتن هم داریم رشد دوست داشتن فردی که ممحض در حالات

خود بشود تنها نداریم بلکه رشد دوست داشتن و حرص در شکل اجتماعی آن هم داریم که بسیار وسیع تر و خطرناک تر است، مثال: نظمی را که در اروپا ذکر می‌کنند حتماً علت دارد، فعلی است که دارای کیفیت که دارای مناسبت با فاعل هم هست، نمی‌توان گفت بدون هیچ علت صادر می‌شود، اینگونه نیست که این نظم نتیجه زحمت روحی تک تک افراد باشد مثل عرفای ما که زحمت روحی کشیدند تا مثل ساعت منظم شدند، و نمی‌توان گفت که همه افراد زحمت نکشیدند.

- نظام اجتماعی است که زمینه نظم اجتماعی را فراهم می‌آورد

بلکه نظام اجتماعی آنها زمینه چنین نظمی را درست کرده، و پرورش نظم توسعه قدرت هم می‌آورد و چنین توسعه قدرت به نفع خود افراد است و قوی تر می‌توانند کار کنند.

- ولایت است که در مراتب مختلف از باب قیام به حق ایجاد مبتلا می‌نماید

اکنون می‌گوییم ولایت در مراتب مختلف آن مبتلا به مشخص می‌کند و ابتلای به وجوب را ایجاد می‌کند نه از باب دفع دشمن، بلکه از باب قیام به حق.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین



فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: جامعه

دوره: سوم

تاریخ: ۷۰/۷/۱۷

## جلسه: ۲۹

فهرست:

مقدمه:

- الف - قصد قربت به منزله روح جهت داری علوم است
- ب - قصد قربت الی الله از لوازم حقیقی بودن الهی است
- ج - وجوب مقدمی قصد قربت الهی الله برای دفاع از کلمه توحید از باب مقدمه واجب
- ۱ - تحلیل فلسفی قصد قربت
- الف - قصد قربت به معنای اشتداد است
- ب - قصد قربت به معنای توسعه رضا در همه خصوصیات ظرفیت است
- ج - رابطه قصد قربت و ابتهاج و انقباض
- ابتهاج نتیجه توسعه فاعلیت است
- انقباض کوچک شدن منزلت فاعلیت است
- «اضطراب» و «انقباض» برای کسی که به رضای خدا دلخوش است بی معنی است
- انتحار نتیجه انقباض شدید و محدودیت در ظرفیت و فاعلیت شخص است
- انبساط همان توسعه فاعلیت در میدان تمایلات است
- حقیقت ابتهاج به توسعه فاعلیت مولی در فاعلیت عبد است
- کسی که محکوم اسباب و لذات مادی است دائماً مضطرب است
- ابتهاج علامت تقرب است
- ابتهاج الهی (ابتهاج به رضوان) معرف توسعه فاعلیت الهی است
- ابتهاج به رذائل معرفت توسعه مادی است
- ۲ - اگر توسعه ضروری باشد قصد قربت در امور اجتماعی واجب می شود
- الف - نظام فاعلیت اجتماعی یعنی نظام ولایت (جامعه) موضوعی حقیقی است
- ب - تغییر عناوین موضوعات درونی نظام نتیجه توسعه نظام ولایت است
- ج - میل به حرکت در هیچ میدانی قفل شدنی نیست
- د - عدم وجوب قصد قربت برابر با توسعه ولایت غیر الهی است

هـ - موضوع فاعلیت در میدان فاعلیت‌های اجتماعی «نظام ولایت» است  
 و - توسعه نظام ولایت به معنای بالا رفتن شدت تأثیر آن است  
 ز - بالا رفتن شدت تأثیر یعنی ایجاد حوادث به نفع نظام ولایت است  
 ح - امام توسعه تأثیر نظام اسلامی را در تاریخ ایجاد فرمودند  
 - امام خمینی سکان دار پیدایش حوادث جهانی به نفع اسلام بودند  
 - شکست نظام الحادی کمونیستی نتیجه حرکت امام بود  
 - انحراف در وجدان بشری یا شدیدترین مغالطه تاریخ (قبول نظام الحادی کمونیستی به عنوان پرچم‌دار مبارزه با آمریکا در سطح جهانی)

- انقلاب اسلامی موجب ارتقاء وجدان بشری شد
- حرکت امام موجب شکستن این مغالطه و اصلاح جهت گیری بشری شد
- شکستن نظام‌های الحادی نتیجه تغییر جهت گیری حیات بشری است
- ۳ - پی آمدهای عدم وجوب قصد قربت
- الف - در صورت عدم وجوب قصد قربت الی الله توسعه نظام اسلامی توسعه‌ای تورمی است
- ب - توسعه تورمی نمایش توسعه است نه حقیقت توسعه
- ج - توسعه الهی با قصد قربت مادی نمی‌سازد
- نگرش تجریدی علت تعلق به مادیات نمی‌گردد
- تعلق به دنیا موجب تفاخر می‌شود
- د - از توسعه تورمی حیات از ولایت الهیه بر نمی‌آید
- ۴ - در نظام اسلامی توزیع اختیارات باید متناسب با توسعه قدرت نظام الهی باشد
- الف - حرکت توسعه‌ای یعنی حرکتی فعال (نه انفعالی)
- ب - حرکت توسعه‌ای نظام اسلامی موجب می‌شود کفار به عنوان ثانوی بیفتند
- ۵ - هر سه گونه تعیین مبتلا به
- الف - تعیین مبتلا به با نگرش تجریدی
- ب - تعیین مبتلا به با روش مجموعه نگری
- ج - تعیین مبتلا به با روش اصالت الولایه
- آینده در تعیین تکلیف فعلی اصل است
- ایجاد حوادث به نفع اسلام محور تعیین مبتلا به است
- ولایت ثبوتاً و اثباتاً تعطیل بردار نیست
- تقابل دو نظام الحادی و الهی موجب توسعه یکی و عقب نشینی دیگری است

- اگر ولایت اسلامی انسانها را سرپرستی نکند دچار ولایت کفار خواهند شد
- سرپرستی امت با بالا رفتن وزن مخصوص نظام اسلامی در سطح جهانی ممکن خواهد شد.
- ۶- تحلیل موضوعات در رابطه با شدت و ضعف نظام در سطح جهانی ممکن خواهد شد
- الف - عدم قدرت نظام موجب ناتوانی در تغییر سنتها است
- ب - تمایلات همیشه به طرف قدرت بالاتر جریان می‌یابد
- خلاصه بحث
- الف - مبتلا به نظام اصل در تعیین تکلیف و مبتلا به است
- ب - قصد قربت تکلیفی الهی بر گردن عباد است





## بسمه تعالی

- مقدمه

الف - قصد قربت به منزله روح جهت داری علوم است

مقدمتاً اشاره می‌کنیم که بحث وجوب قصد قربت به منزله روح جهت دار بودن علم و تصرف است، و می‌خواهیم حساسیت آنچه الان بر آن تأکید داریم مورد توجه برادران قرار گیرد این بحث اگر تمام شد (با یاری خداوند متعال)، یعنی معلوم شد که بدون قصد قربت ولایت، توسعه پیدا نمی‌کند، و توسعه ولایت هم لازم باشد، مناسبات آن که از جمله جهت داری علوم است تمام می‌شود، البته مناسبات آن را بعداً خواهیم گفت و طبیعی است که مناسب با جهت وجوب قصد قربت در یک جهت امری است که در غیر آن (نظام) نیست و بعد هم نظام تصرفات با همه خصوصیات آن روشن خواهد شد.

ب - قصد قربت لله از لوازم حقیقی بودن جامعه الهی است

فعلاً اشاره ای شد که حقیقی بودن جامعه منوط به این است که قصد قربت ت مام شود، و الا اگر بنا باشد که قصد قربت لله نباشد، بلکه قصد قربت للدنیا باشد و در عین حال نظام ولایت الهیه باشد، دل درگروه محبت دنیا باشد ولی جزء ارکان و تشکیلات الهی باشد، این به معنای غیر حقیقی بودن جامعه است. ولی اگر توزیع قدرت به معنای توزیع ولایت باشد، یعنی منصب خاص نسبت خاص از ولایت الهیه لازم دارد، به معنای اینکه نظام ساختاری دارد و گزینشی، هر کسی را در هر کدام از این جایگاهها نمی‌توان قرار داد، که این منوط به حقیقی بودن جامعه است، که قصد قربت هم در آن لازم می‌باشد اینجا اشاره شد که این مطلب مرتبط با قضایا است، بلکه از ارکان و زیربنای اساسی مطلب در امر جامعه است.

اگر جامعه اعتباری نباشد (که به نظر مانیست) این خصوصیات که از آن برخوردار است باید ملاحظه نمود.

اکنون بعضی از خصوصیات انسان شناسی و جامعه شناسی آن را که در اینجا لازم است به آن می‌پردازیم و لکن توصیف کامل آن را در جای خودش مطرح است می‌نماییم.

به نظر ما جهت از اموری است که از حرکت جدا شدنی نیست، و لذا مسئله قصد قربت و اشتداد را باید بشناسیم، یعنی تغییر زمان و مکان در موضوعی بنام جامعه را برای خود جامعه باید بشناسیم و علت تغییرات آن را بیان کنیم.

ج - وجوب قصد قربت الی الله برای دفاع از کلمه توحید از باب مقدمه واجب

قبلاً گفته شد که آیا می‌توان گفت قصد قربت در هم افعال جاری است؟ در بحث نقضی گفتیم، ثبوتاً نه اثباتاً، از باب مقدمه واجب اگر لازم باشد می‌توان گفت، یعنی اگر دفاع از کلمه توحید متوقف به توسعه قصد قربت باشد به عنوان مقدمه واجب، قصد قربت واجب می‌شود، یعنی اگر برای واجبی مقدمه ای اثبات شد که آن مقدمه سبب عقلیه دارد و بدون آن نمی‌توان به ذی المقدمه رسید به فتوای همه فقها آن مقدمه واجب می‌شود. فعلاً در جهت نقضی بحث نمی‌کنیم.

۱ - تحلیل فلسفی قصد قربت

بلکه به تحلیل فلسفی قصد قربت می‌پردازیم.

الف - قصد قربت به معنای اشتداد است

گفتیم قصد قربت به معنای اشتداد است، اشتداد به معنای شدت در جهت که برابر است با شدت تعلق، برابر است با شدت حب برابر است با توسعه ظرفیت (همه عبارات اخری همدیگر است تا معنا واضح شود) توسعه ظرفیت در جهت برابر است با توسعه نسبت، قبلاً نسبت ضعیف تر بوده الان شدیدتر شده است.

ب - قصد قربت به معنای توسعه رضا در همه خصوصیات ظرفیت است

اگر بخواهیم ملموس تر بیان کنیم به معنای توسعه رضا در همه خصوصیات ظرفیت است، و تمام ظرفیت مستغرق در رضا باشد.

ج - رابطه توسعه و ابتهاج و اضطراب

و گفتیم توسعه جدای از ابتهاج نیست

- ابتهاج نتیجه توسعه فاعلیت است

و ابتهاج را هم به توسعه فاعلیت معنا کردیم،

- انقباض کوچک شدن منزلت فاعلیت است

یعنی اگر منزلت فاعل کوچک شود احساس حزن و اندوه می‌کند، می‌گوید نفسم بند آمد، منزوی شدم، قدرتها از من سلب شد، که این را انقباض می‌گوییم، تاجری که تا دیروز صاحب اعتبار بوده، چک او هیچ برگشت نداشته و مثل اسکناس بر می‌داشتند اگر روی کاغذ عادی هم یادداشت می‌کرد به او اعتماد کرده و پول می‌دادند ولو مبلغ زیاد باشد. اگر ورشکست شود و اعتبار او از بین بورد خود او هم اگر همراه چک برود به او اعتماد نکرده و از او شناسنامه می‌خواهند و به او اشکال می‌کنند که مثلاً چرا امضایت با قبل فرق کرده است، شخص دارای اعتبار با ایهام و اجمال هم اگر قبول ضمانت کند می‌پذیرند (ولی بی اعتبار خیر) این بالا بودن قدرت در یک بخش کوچک است.

همین فرد اگر ورشکست شود از اعتبار ساقط است.

یک نفر که از لحاظ اقتصادی در مضیقه افتاده بود یک موقع می‌گفت که زن و بچه ام نیز دیگر مرا تحویل نمی‌گیرند، می‌گفت این مطلب از (ورشکستگی) برای من سخت تر است با اینکه الان نان زن و بچه ام را می‌توانم بدهم با چشم بی‌اعتنایی به من نگاه می‌کنند. گانه او را محجور می‌دانند و صحیح می‌دانند که او را اداره کنند این فرد انقباض پیدا کرده یعنی خیلی غصه دارد.

- اضطراب و انقباض برای کسی که به رضای خدا دلخوش است بی معنی است

البته اگر شخصی فی سبیل الله مشغول کار باشد و علی بصیره پا به جایی بگذارد که و قدرت فعلی خود را فدای اسلام کند، احساس انقباض نمی‌کند معصومین صوات الله علیهم اجمعین در انزوا قرار می‌گرفتند، اما هرگز احساس انقباض نمی‌کردند، از بزرگان هم قدرت ظاهری سلب می‌شد ولی احساس انقباض نمی‌کردند، به رضای خداوند دلخوش بودند که برای خدا، فدا می‌دهند، مثل معلول و جانبازی که دست او قطع شده و مثل اینکه دست خود را به

اسلام داده. یعنی الان اسلام یک دسته اضافه دارد - واقعاً هم اضافه دارد- واقعاً کارایی یک مکتب در عینیت بالا رفته است دست به بدن شخص نچسبیده ولی به پیکر اسلام چسبیده و توسعه قدرت اسلام حاصل شده، اینجا فرد احساس انقباض نمی‌کند ولی در جایی که اتکاء الی الله نباشد بلکه تکیه شدید به اسباب داشته باشد، امور مادی بر او فشار می‌آورد و انتحار می‌کند.

- انتحار نتیجه انقباض شدید و محدودیت در ظرفیت و فاعلیت شخص است

مثلاً می‌گویند فلان تاجر بعد از ورزشکستگی خودکشی کرد، به این معنا است که انقباض شدید برای فاعلیت اقتصادی او حاصل شده است قدرت تحرک اقتصادی از او سلب شده، و این به منزله سلب ظرفیت است، و ظرفیت فاعلیت او محدوده شده است و لذا نتوانسته تحمل کند و خودکشی کرده است.

- انبساط همان توسعه فاعلیت در میدان تمایلات است

مقابل این انقباض و گرفتگی، حالت انبساط است، موضوع انبساط اعم از اینکه فاعلیت تصرفی خارج باشد، یا فاعلیت تمثلی باشد یا فاعلیت تحقق حالات و نظام حساسیتها سه درکی که برای فاعل پیدا می‌شود ابتهاج دارد، البته ابتهاجهای روحی خیلی برتر است، اگر بگوییم هر سه روحی هستند، باید بگوییم برای روح موضوعات متعددی قابل فرض است، گاهی موضوع ابتهاج روح عینی است، گاهی امری ذهنی و گاهی امری است روحی از قبل ابتهاج به اوصاف، ابتهاج به علوم او ابتهاج به اشیاء گاهی هم منزلت ابتهاج بالاتر است، اینکه گفتیم موضوع درک مختلف است، یعنی موضوع درک سه چیز است ولی اصل ابتهاج مربوط به آنها نیست، اصل ابتهاج مربوط به خود فاعلیت است نفس فاعلیتها در نظام حساسیتها انبساط پیدا می‌کند، و این توسعه در میدان تمایلات برای نفس ابتهاج دارد.

- حقیقت ابتهاج به توسعه فاعلیت مولا در فاعلیت عبد است

یک پله بالاتر می‌گوییم این ابتهاجهایی که نسبت به موضوعات مختلف (چه عینی چه ذهنی چه روحی) هست طریق هستند و فاعل نباید به طریق توجه داشته باشد (چون) تعلق فاعل به فاعل بالاتر و توسعه فاعلیت فاعل بالاتر در میدانهایی که این فاعل دوم برای جریان فاعلیت او طریق واقع شده، می‌باشد گفته می‌شود رضا الله رضانا، رضای خدا

را می‌خواهم، یعنی فاعلیت او در فاعلیت من توسعه پیدا کند، و حقیقت ابتهاج حقیقی (نه ابتهاجی که کنه آن اضطراب است) به این است که بوسیله تولی به مولی، مولی ولایت در توسعه فاعلیت انسان نسبت به خودش و منازل مادون خودش بکند، و ابتهاج از این طریق حاصل می‌شود، این است که محکوم است و در آن خلل نیست،

- کسی که محکوم اسباب و لذات مادی است دائماً مضطرب است

و الا اگر انسان بخواهد خودش را ذیل و پست تر از ماده قرار دهد و محکوم لذات و اسباب نماید، مرتباً به اضطراب کشیده می‌شود و دوام و استقرار ندارد با توجه به اینکه سرعت تغییرات اشیاء مادی بلحاظ نازل بودن آنها از سرعت انسان بیشتر است و زمان آنها هم زمان مادون است و طبیعی است که زمان مادون برای مافوق، اضطراب در آن اصل باشد ولی زمان مشرف و بالاتر که زمان معصومین و اولیاء نعم علیهم السلام است عروه وثقی و ریسمان محکم می‌شود و عبد به جریانی تعلق دارد که رکن وثیق است.

برادر حسینی شاهرودی: آنجا انقباض و انبساط متناسب با خودش را دارد یاخیر؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در امور مادی دارد

برادر حسینی شاهرودی: در غیر امور مادی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حتی انبساط دارد منتهی انبساط او به بسط ولایت مولا در ولایت خودش است، یعنی ابتهاج او حقیقی است چون نحوه نفوذ و توسعه آن نسبت به مادون، نحوه توسعه است که به تبع توسعه مولا در مادون حاصل شده است.

برادر پیروزمند: آیا ابتهاج با قرب بیک معنا است

- ابتهاج علامت تقرب است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ابتهاج علامت قرب است مثلاً می‌گویید کیفیت شدید ابتهاج که به منزله کیف

و حالت، نسبت به نفس شدت است که توسعه فاعلیت می‌باشد.

- ابتهاج الهی (ابتهاج به رضوان) معرفت توسعه فاعلیت الهی است

توسعه فاعلیت الهی را به ابتهاج الهی و ابتهاج به رضوان می‌شناسیم

- ابتهاج به رذائل معرف توسعه مادی است

ولی توسعه مادی را به ابتهاج به رذائل می‌شناسیم، شخص مغرور است و از غرور خود مبتهج که این ابتهاج مادی است یا عجب دارد به عجب خود مبتهج است که این هم ابتهاج مادی است.

ولی شخص متولی به ولایت علی بن ابیطالب صوالت الله علیه آله الطاهرین است که ابتهاج او الهی است. شخص اندهگین در مصائب اهل بیت است و نفرت دارد از کسانی که نسبت به اهل بیت ظلم کردند، چنان منقبض شده که گویی به خود این شخص مصیبت رسیده است، در زیارت عاشورا می‌خوانیم که خدایا به من مثل کسانی که به آنها مصیبت رسیده اجر عطا فرما.

اگر کسی چنین حالی داشته باشد و تمسک او به مولی زیاد باشد، قرب پیدا می‌کند یعنی از آن نفرتها بریده می‌شود و ظرفیت او ظرفیت سرور و توسعه اهل بیت می‌شود و در توسعه تاریخی ائمه علیهم السلام هم شریک می‌شود و حیات و ممات او حیات و ممات ائمه علیهم السلام می‌شود و با آنها محشور می‌شود. گفتیم اشتداد ضروری است، اگر اشتداد نباشد به معنای نفی حرکت است که ممتنع است، حرکت هم از توسعه جدا شدنی نیست، همان طور که حرکت نسبت بین دو شیء داریم حرکت در موضوع هم داریم.

پاورقی:

پرسش و پاسخ

برادر حسینی شاهرودی: غیر از حرکت آیا سرعت هم زیاد نمی‌شود؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: سرعت همیشه از لوازم کیفیات مکانی است وقتی موضوع می‌شود حرکت توصیف زمانی می‌شود ولی اگر دو وصف اثر روی هم بگذارند حرکت توصیف مکانی می‌شود البته از باب مثال گفتیم دو وصف و الات. تیر نفوذ امور بر هم که در یک نظام وجود دارند حرکت و سرعت و مسافت را نشان می‌دهند.

فعلاً در صورت توسعه بحث داریم (انتهای پاورقی)

۲- اگر توسعه ضروری باشد قصد قربت در امور اجتماعی واجب می‌شود

اگر توسعه ضروری باشد می‌توانیم بگوییم که در هر گونه حرکتی قصد قربت واجب است چون هر گونه حرکت فعلی ربط به توسعه دارد البته در امور فردی نمی‌توانیم بگوییم ولی در امور اجتماعی قصد قربت ضروری است نه از باب عمومات ادله بلکه از باب توسعه نظام ولایت الهیه، چون یک سری کارهایی است که موضوع آنها خود نظام فاعلیت اجتماعی است.

الف - نظام فاعلیت اجتماعی یا نظام ولایت (جامعه) موضوعی حقیقی است

نظام فاعلیت اجتماعی یا نظام ولایت خود موضوعی است که حقیقت دارد که بحث آن قبلاً شده، الان هم اشاره ای می‌کنیم از باب مثال می‌گوییم مثل جاذبه که امری است حقیقی که با چشم دیده نمی‌شود ولی با آثار می‌توان آن را شناخت.

گفتیم که علاقه‌ها به هم حول یک محور پرستش می‌باشد و یک نحوه اطاعت و فرماندهی و فرمانبری و یک نحوه نفوذ اراده و یک نحوه پذیرش و اینکه افراد اراده خود را تابع اراده دیگری قرار میدهند که قابل انکار نمی‌باشد، البته کسانی که علت گرایش به جمع را نظم می‌دانند قائلند اگر جامعه نباشد امنیت نیست و در نتیجه زندگی اجتماعی میسر نیست بنابر قول کسانی تمایل به کمال و علت رو آوردن به زندگی اجتماعی می‌دانند، نظم را هم لازم می‌دانند ولی اگر گفتیم توسعه فاعلیت فرد تابع توسعه نظام است.

ب - تغییر عناوین موضوعات درونی نظام نتیجه توسعه نظام ولایت

یعنی بگوییم اگر نظام ولایت توسعه یافت موضوعاتی که در درون نظام هست عوض می‌شود و نسبت تأثیر آن تغییر می‌کند نمی‌توان گفت افراد توسعه فاعلیت پیدا نکنند و نمی‌توان گفت در توسعه فاعلیتشان قصد قربت لازم نیست، (قربت الی الله و الاصل قربت تمام شد که یا قربت للدنیا و یا قرب الی الله حتمی است یعنی فعل بدون مقصد حاصل نمی‌شود) و نمی‌توان گفت فکر و خیال حرکت نکند و برخورد نکنند، در عالم تمشل پیشرفت نداشته باشید.

ج - میل به حرکت در هیچ میدانی قفل شدنی نیست

میل به حرکت را نمی‌توان قفل کرد و طبیعی است که این حرکت واقع می‌شود هم حرکتهای روحی واقع می‌شود هم حرکتهای عینی.

د - عدم وجوب قصد قربت برابر توسعه ولایت غیر الهی است

اگر بگوییم در حرکت قصد قربت واجب نیست به این معنا است که نظام ولایت الهی باشد ولی نظام ولایت غیر الهی توسعه پیدا کند یعنی تمایلات و پرستش دنیا حور محور دیگر کارائی پیدا کند، مردم نماز و روزه درست بخوانند ولی محصولات مصرفی و الگوی مصرفی آنها الگوی مصرفی غرب باشد الگوی مصرفی عینی که اقتصادی است و مصرف ذهنی که علوم باشد و مصرف روحی هم که پسند باشد غیر الهی باشد (که مسئله پسند را بعداً خواهیم گفت). گفتم که نظام حتماً وجود دارد فاعلیت در میدان تمایلات که در درون انسان است و با فاعلیتهای دیگری که در نظام حساسیت او حضور پیدا کرده اند (همینطور که در نظام تمثیل حضور پیدا می‌کنند در نظام حساسیت شما هم حضور پیدا می‌کنند)

ه - «موضوع فاعلیت» در میدان فاعلیتهای اجتماعی «نظام ولایت است

همچنین فاعلیت در میدان فاعلیتهای اجتماعی وجود دارد و موضوعی به نام نظام ولایت اجتماعی هم هست

و - توسعه نظام ولایت به معنای بالا رفتن شدت تأثیر آ، است

توسعه پذیر هم هست زمانی توسعه پیدا می‌ند که شدت تأثیر آن بالا رود هم در داخل هم در خارج هم در برابر

نظام کفر هم در طبیعت

ز - بالا رفتن شدت تأثیر یعنی ایجاد حوادث به نفع ظلم ولایت الهی

یعنی ایجاد حوادث به نفع جهت ولایت اسلامی باشد البته حادثه‌های اجتماعی پیدا می‌شود ولی به نفع نظام ولایت الهی پیدا شود اخبار فتوحات اسلام را مرتباً خبر دهد حالا چه در میدان فرهنگ باشد چه در میدان سیاست و



چه در میدان اقتصاد باشد نسبت تأثیر نظام بشریت و تاریخ تحولات جهانی به نسبت عظیمی تحت تأثیر نظام اسلامی است ولایت الهی سکان دار و فرمانده پیدایش حوادث است.

- امام خمینی رضوان الله تعالی علیه توسعه تأثیر نظام اسلامی را در تاریخ ایجاد فرمودند

- امام سکان دار پیدایش حوادث جهانی به نفع اسلام بودند

انصافاً حضرت آیت الله امام خمینی رضوان الله تعالی علیه تحت فشار شدید قرار گرفت و یک ضعفهائی که در داخل وجود داشت چه از رحانیت که مطلب را التفات نمی کرد (البته اقشاری از آنها) و چه اقشاری که از کارشناسها که نمی توانستند بفهمد و چه عده ای از مردم که حرص بر آنها غالب شده بود که در مجموعه ایشان را مجبور به صلح کردند و نه صلح، بلکه پذیرش اینکه جنگ نباشد، لکن ایشان در تاریخ بشر اثر گذاشت.

- شکست نظام احلادی کمونیستی نتیجه حرکت امام بود

یعنی حتماً اگر کسی فهم تحلیل تاریخ باشد کمونیستی را آقای خمینی شکست داد یعنی جمهوری اسلامی توانست پرچمداری مقابله با آمریکا را از روس بگیرد اما با کمترین بها این کار صورت گرفت. در روسیه مخالفین نظام کمونیستی می گویند ۱۲۰ میلیون کشته داده اند در حالی که هفتاد سال حاکم بودند و اما موافقین نظام کمونیستی می گویند نود میلیون کشته داده اند، الجزایر حدود دو میلیون کشته داد یعنی قبلاً می گفتند یک میلیون از ۶ میلیون و بعد وزیرش آمد و صحبت کرد که نه بیش از این حرفهاست ما از ۱/۸۰۰ میلیون کشته صورت دادیم، اینها این همه کشته دادند، اما ایران را که حساب کنید کشته خیلی کمتر داده که قابل قیاس با این کشته ها نیست یعنی بنا به قولی که الجزایر یک میلیون کشته داده باشد از ۶ میلیون و بنا به قول دو میلیون کشته می شود از هر شش تائی دو نفر کشته شدند که اگر به آن نسبت بخواهیم از ایران کشته ها را حساب بکنیم جمع کشته شما از دویست هزار نفر بیشتر نمی شود از بیست میلیون حساب کنید ببینید چقدر می شود شما از بیست میلیون بگیرید دویست هزار تا یعنی از هر صدتائی یک نفر و آنها از هر شش تائی دو تا یعنی هر سه تائی یکی آنگاه اثر تاریخی کار حضرت امام اینگونه شد که کمونیستی از میان رفت.

- شدیدترین مغالطه تاریخ یا انحراف در وجدان بشری (قبول نظام الحادی کمونیستی به عنوان پرچمداری مبارزه با آمریکا)

و این را ممکن است کسی سهل بگیرد و متوجه نشود ولی این مطلب واضح بود که کمونیستها مدعی بودند ما تنها راهی هستیم که کسی بخواهد زیر بار ظلم آمریکا نرود و بعدش هم وقتی رسیده کتاب می‌رستاد و این حرف را القاء می‌کرد و غضب مادی ملتها را برای می‌آشفته و بعد پشت میز مذاکره با آمریکا می‌نشست و از آمریکا باج می‌گرفت تا بتوان نان خودش ارباب جمعی خود را بدهد. همین که این قیام آغاز شد تاریخش را نگاه کنید تدریجاً ملت‌هایی که دست به قیام زدند به جای قیام کمونیستی.

- انقلاب اسلامی موجب ارتقاء وجدان بشری شد

قیام اسلامی کردند یعنی قبلاً توانسته بودند یک مغالطه‌ای ایجاد کنند که اگر کسی خدا پرست هست باید مظالم را قبول کند و اگر کسی بخواهد ظلم را نفی کند باید دست از خدا بردارد این شدیدترین مغالطه ابلیس بود که به وسیله شیاطین انس و جن واقع شده بود یعنی مغالطه وجدان و انحراف وجدان، وجدان بشری دچار یک خطای بزرگ شده بود. عدل وصف فعل حضرت حق است و هرگز از کفر در نمی‌آید. کفر استکبار از بی اطاعتی خداست و هرگز «عدل آن را» تحویل نمی‌دهد و لکن این مغالطه ای که پیدا شده بود در وجدان عمومی بشر در وجدان جهانی در باور و یافت جهانی شعر، منشاء این بود که خودشان را تسلیم کنند به آمریکا یا روسیه یعنی به یکی از دو ظلم و بحمدالله این مطلب تغییر کرد و حضرت امام ارتقاء در وجدان بشری ایجاد کرد.

- شکستن این مغالطه و اصلاح جهت گیری حیات بشری حاصل کار امام بود.

حاصل کار ایشان ارتقاء وجدان بشری بود یعنی جهت گیری حیات بشر را اصلاح کرد بوسله این مطلب اگر دقت کنید معنایش این است که تمایلات عمومی بشر نظامش تغییر پیدا کرد، دیگر چشم و امیدشان به سازمان ملل و شورای امنیت جهانی نیست.

تغییر جهت گیری حیات بشری موجب شکستن نظامهای الحادی است

وقتی تغییر پیدا کرد طبیعی است که حوادث جهان پیدا شود به تبع تغییر و ارتقاء در وجدان بشریت و نظام کمونیستی را بشکند و نظام آمریکا هم بزودی می‌شکند. انشاء الله این مطلب که حضرت امام چکار کرده اند، توسعه تأثیر نظام اسلامی را در تاریخ ایجاد کرده یعنی حوادث تاریخی به نفع کلمه توحید ایجاد شود، دین قبلاً در منشور سازمان ملل به عنوان، احترام به عقاید از آن یاد می‌شود یعنی آنکه می‌گوید خدا راست است احترامش کنید و آنکه می‌گوید دروغ است احترامش کنید یعنی فرقی ندارد و تأثیری ندارد ولی در نظم نوین جهانی در ماده هشت آن می‌نویسند «هماهنگ کردن اعتقادات» یعنی اینکه احترام به دین به درد نمی‌خورد اینکه از دین کاری بر نمی‌آید و نمی‌تواند روبروی دیگری بایستد از بین رفته است و باید مدیریتش را به دست گرفت، اینکه دین مطرح شود در جاهای مختلف به عنوان یک قدرت عظیم نه به عنوان یک کالای تاریخی مل موزه های هزار سال قبل که فلان دانشمند تعریف از آن کند و ما هم در منبرها خوشحالی بکنیم و بگوییم فلان یهودی گفته است که خدا هست یا فلان مسیحی گفته است که اسلام چنین و چنان است آنگاه دلخوش هم باشیم الفضل ما شهدت به الاعداء ... که دین به درد موزه ها می‌خورد مانند کاشی هائی که از زیر خاک در می‌آوردند اسلامی را که کفار اعلام می‌کردند که ما آنقدر آن روز منزوی کردیم در موزه های تاریخ که نمی‌توانید قدرت عملکرد سیاسی آن را ببینید و عملکرد سیاسی ندارد، مسلمین همه مدیریت سیاسی شان بدست ما هست این آمد بیرون و کمونیست را به موزه های تاریخ فرستاد.

این مطلب بکه توضیح داده شد برای این بود که حس کنید که مسئله نظام ولایت و موضعگیری آن و ایجاد حادشه های تاریخی یعنی چه.

### ۳- پی آمدهای عدم وجوب قصد قربت

الف - در صورت عدم وجود قصد قربت الی الله توسعه نظام اسلامی توسعه‌ای تورمی است  
 حال اگر بگویید که قصد قربت در موضوعی به عنوان نظام ولایت لازم نیست، توسعه قدرت نظام می‌شود توسعه تورمی

ب - توسعه تورمی نمایش توسعه است نه حقیقت توسعه

توسعه تورمی یعنی چه؟ شما تورم پولی را می‌بینید که یک نظام بانکی دارید و آن نظام چرخش اعتبارات را سازماندهی می‌کند ولی اگر این چرخش اعتبارات نتواند منشاء بالا رفتن قدرت واقعی اقتصادتان شود پوچ می‌شود اگر توانست شدت روانی لازم و شدت ذهنی لازم و شدت تحرک یعنی لازم اقتصادی فرهنگی سیاسی را همراه داشته باشد آنگاه شدت چرخش پول نتیجه اش قدرت است، البته باید همیشه این چرخش پول متناسب داشته باشد با آن شدت چرخش یعنی با الگوی تولید توزیع مصرف تان در بخش اقتصاد در یک زیر مجموعه ولی کل اقتصادتان در یک مجموعه بزرگتر فرهنگ و فرهنگ در یک مجموعه بزرگتر سیاست اگر دلبستگی‌ها، تحرک روانی، توسعه تحرک روحی، مناسب باشد با آن چرخش، مولد قدرت باشد، پول شما سنگین می‌شود اگر مولد قدرت نباشد بلکه قدرت نما باشد می‌شود مثل ارتشی که در زمان رضا خان که دو ساعت هم نتوانست در برابر روس بایستد و می‌شود مثل لشکر سعودی که همین که صدام حمله کرد به آمریکا متوسل شد.

شما سؤال می‌کنید که لشکر کفر چگونه است که آنچه تورمی نیست، خوب در آنجا در جهت پرستش خودش است.

### ج - توسعه الهی با قصد قربت مادی نمی‌سازد

اگر شما قصد قربت را قربت مادی کرده و از آن توسعه الهی خواستید معنایش این است که قدرت غرور به دنیا بشود پتانسیل و نیرو و انرژی به دفاع از آن آخرت این عوض است و به این چرخ دنده نمی‌خورده اینکه این آقای تاجر محترم شدید شده در معاملات تجاری دنیائی که گفته شده به او که لازم نیست قصد قربت جزء عملت باشد این یک ضرر جزئی به او خورده ولو اینکه بگویید موجب رفتن به جهنم او نباشد، این تاجر انسان پولداری است ولی اینگونه نیست که خاضع باشد برای اهل علم کما هو یا خاضع باشد برای آن کارگرش یا فرد فقیر، شما باید با یک لطایف الحیلی با این تاجر نشست و بخرواست کنید که به او بر نخورد و او هم خودش را مانند بسیجی به شما تحویل نمی‌دهد البته داخل تجار بعضی هستند که کتاب مکاسب و اخلاق، می‌خوانند و مواظبت بر تهذیب دارند آنگاه می‌بینید که اخلاقشان به نسبت فوق پیدا می‌کند صرفعمل به واجبات و ترک محرمات برای این تاجر اخلاق نمی‌آورد

همین طور که برای این عالم هم اگر صرف عمل به واجبات و ترک محرّمات باشد آن عملش برایش غرور می‌آورد و این تاجر هم مالش برایش غرور می‌آورد، اگر حل نکند این کار را ر آمد آخرتی خود، مبتلا به اخلاق رذیله می‌شود هر چند بگوید خلاق رذیله در این حد معفو عنه است اگر نگوییم که واجب محرّماتی منجر می‌شود و بگوییم معفو عنه است

- نگرش تجریدی ملت تعلق به مادیات است

و الا اگر کار این تاجر را از حیثیات مختلف نبرید از هم و کار این عالم را حیثیات مختلف آن را از هم جدا نکنید نگوید که این کار علم به ما هو مطلوب است ولو قصد قربت نباشد نگوید این کار تجارت مطلوب است به ما هو مطلوب است ولو قصد قربت نباشد یک چیز دیگر هم بگوید و بگوید که اگر کسی صبح تا غروب همش دنیا شد «لا تجعل للذین اکبر همنا و لا مبلغ علمنا» آنگاه اثر دارد در وضعیت پرورشی او.

تعلق به دنیا موجب تفاخر می‌شود

نگوید تفاخر به علم یا مال حرام است و اگر این همش شد از آثارش تفاخر است من حیث لا یشعر تفاخر می‌کند و کم کم ملکه اش می‌شود و کم کم تفاخر به اصطلاحات برای عالم و تفاخر ابتهاج به اموال و تجمل و تشریفات برای آن تاجر مثلاًص یک مجلسی می‌گیرد برای ازدواج دخترش که مخارج پاکتهای هدایا هشتاد هزار تومان باشد یا از این قبیل مخارج حال آیا اینها همه شأن این آقا است اینها سمش تجمل و تفاخر نیست اگر اینها شأن او باشد پس اگر بخواهد تفاخر کند چکار باید بکند پشت بلند گو برود و بگوید من تفاخر می‌کنم بر شماها، اینجور که نیست.

د - از توسعه ترومی حمایت از ولایت الهیه بر نمی‌آید

این توسعه ترومی از آن حمایت از ولایت الهیه بر نمی‌آید اگر واقع شد در نظام ولایت یعنی اگر گفتیم مناصبی که در نظام ولایت هستند به غیر قصد قربت می‌توانند سر منصب بنشینند و امر و نهی بکنند این آقایان قدرت دعوا کردن با نفس شان را پیدا نمی‌کنند خوب شما اینها را بر مناصب قدرت نشانده اید.

۴ - در نظام اسلامی توزیع اختیارات باید متناسب با توسعه قدرت نظام الهی باشد

نظام و نمودار و چارت اداری نظام ولایت شما، نظام توزیع اختیارات است برای توسعه قدرت

الف - حکومت توسعه ای حرکتی است فعال نه انفعالی

توسعه قدرت یعنی ایجاد حوادث به نفع اسلام نباید بگذاریم حوادث به نفع کفر ایجاد بشود حرکت ما حرکتی فعال باشد و حرکت کفار حرکتی انفعالی باشد هر روز ما نیفتیم به عنوان ثانوی بلکه کفار مبتلا به عنوان ثانوی بشوند.

ب - حرکت توسعه ای نظام اسلامی موجب می شود کفار به عنوان ثانوی بیفتند

مگر آنها هم عنوان ثانوی دارند؟ بلی آنها هم یک نظامی بر اساس دنیا پرستی برای خود درست می کنند و ضوابطی درست می کنند و اگر برای آنها هر روز بحران شود و بخواهند درست می کنند و ضوابطی درست می کند و اگر برای آنها هر روز بحران شود و بخواهند دست از ضوابط خودشان بردارند نه اینکه برای ما هر روز بحران شود و ما بخواهیم دست برداریم از ضوابطمان. آنها بگویند در تنگنای شرایط عینی واقع شدیم و مجبور شدیم فلان چیزی را که تصویب کرده بودم امروز خلاف آن انجام دهیم نه اینکه بالعکس ما چنین کنیم.

۵ - سه گونه تعیین مبتلا به

حال بحث را با سه مطلب جمع بندی می کنیم

الف - تعیین مبتلا به نگرش تجربیدی

۱ - شناختن مبتلا به از طریق تجربه حیثیات و مشاهده تکلیف مکلف نسبت به هر حیثیت مستقل از سایر مکلفین

ب - تعیین مبتلا به با روش مجموعه نگری از پایگاه فردی

۲ - ملاحظه مبتلا به نظام و محور قرار گرفتن آن نسبت به تشخیص مبتلا به فرد

ج - تعیین مبتلا به با روش اصالت اولایه

۳ - ملاحظه توسعه در آینده چه برای فرد و چه برای نظام

- «آینده» در تعیین تکلیف فعلی اصل است

یک مسئله مسئله آتیه است به لحاظ زمان تقسیم می‌کنیم و دیگر اینکه زمانش را یکی بگیریم ممکن است کسی ادعا کند که ما می‌توانیم اگر یک کارهایی را باید الان انجام دهیم که در زمان آینده فوت نشود تکلیف از ما، تکلیف این است که همیشه آینده را ملاحظه کنیم و مصلحت رسیدن به آینده را برای شناختن مبتلا به لحاظ قرار دهید، مثل کسی که در امور مباحه الان اقدام می‌کند و مقدمات مفوته را که در ظرف پیدایش تکلیف انجام تکلیف بتواند بدهد از الان شروع به گرفتن گذرنامه دور بعد برای رفتن به حج می‌دهد تا در موسم حج بلیط و گذرنامه و نوبت خاصی همراه با تمکن ابرار داشته باشد آنگاه بگوییم یک تکلیف های محرز فعلی داریم این تکالیف را بخاطر تکالیف آینده از آن بگذر این قبول نیست و فقهاء بر آن اشکال می‌کنند می‌گویند تکالیفی که الان فعلی است نمی‌شود آنها را رها کرد اگر امور مباحه‌ای باشد می‌تواند انجام داد برای آینده برای نظام هم عین همین مطلب را می‌توان گفت که توسعه قدرت در آینده شما باید مبتلا به فعلی را انجام دهید مبتلا به یعنی چیزی که فعلاً به او مبتلا هستید.

اما دین تراحم، گاهی اولین چیزی را که در تراحم باید ملاحظه نمود تراحم با موضع ولایت است گاهی می‌گویید موضع ولایت اصلاً طرح نیست تراحم بین احکام است یعنی ولایت را جزء احکام نمی‌گیرد گاهی رکن در پیدایش همه تکالیف می‌دانید یعنی می‌گویید تحققاً نمی‌شود بدون قدرت هیچ فعلیتی را برای هیچ تکالیفی دانست برای تکالیف فردی مثلاً نماز نیم ساعت دیگر بر شما واجب می‌شود اگر قدرت داشته باشید قدرت شرط اولیه است، قدرتی که مبتلا به درست می‌کند و خود قدرت در نظام پیدا می‌شود و بریده از نظام نیست، ممکن است کسی بگوید قدرت در نظام پیدا نمی‌شود و اختیار برای افراد به نسبت باقی است.

- ایجاد حوادث به نفع اسلام محور تعیین مبتلا به است

یعنی حادثه سازی هم برای فرد پیدا نمی‌شود، ولی ایجاد حوادث به نفع اسلام مبتلا به را مشخص می‌کند، یعنی مبتلا به نظام این است که چه موضعی بگیریم که فکر به انفعال بیفتد و فعالیت مانند تر شود، یعنی قدرت نظام الهی توسعه پیدا بکند، چون توسعه امری است ضروری حادثه، پیدا می‌شود، یا به نفع اسلام است یا به ضرر اسلام، یا ایجاد

عنوان ثانوی برای ما می‌کند و بحران برای ما می‌آورد و به نسبت ولایت کفر را داخل نظام ما می‌آورد، لازم نیست کفر تهاجم بکند.

- ولایت ثبوتاً و اثباتاً تعطیل بردار نیست

ولایت اثباتاً تعطیل بردار نیست، نه فقط ثبوتاً، لازم نیست دنبال موردی بگردیم که آنها هجوم آوردند و دفع آن متوقف به قصد قربت باشد، ثبوتاً و اثباتاً جامعه و ولایت وجود دارد.

- تقابل دو نظام الهی و الحادی با هم سبب توسعه یکی و عقب نشینی دیگری است

نهایت یا ولایت ما بر آنها توسعه پیدا می‌کند یا ولایت آنها بر ما موضع هم یک چیز است و دو چیز نیست ربط بین دو ولایت ما و آنها را قطع نکنیم نیست، آنها بر ما اثر دارند ما هم بر آنها اثر داریم ما جنس تولید می‌کنیم آنها هم جنس تولید می‌کنند، ما فکر تولید می‌کنیم آنها هم فکر تولید می‌کنند ما تعلقات سیاسی تولید می‌کنیم آنها هم تعلقات سیاسی، در هر حال بشر هستند بخواهید یا نخواهید؟؟ نسبت تأثیر تاریخی که دارید در هر لحظه یا شما ایجاد حوادث جهانی می‌کنید یا آنها، حوادث جهانی مثل حوادثی که در خانه هست در مملکت هست تعطیل بردار نیست (خاصه در شرایط موجود جهانی خیلی واضح است که حوادث هست و اینگونه نیست که بگوییم یک گوشه آن را می‌بریم و منفصل کنیم، سابقاً اگر جنین حرفی می‌زدیم می‌گفتند رفت و آمدها را تحریم می‌کنیم صحبت رفت و آمد تنها نیست صدای شما به همه جا می‌رسد، صدای آنها هم به شما می‌رسد، شما بگو رادیو خارج گرفتن حرام، می‌گویم شما به هر حال از خرید و فروش و فکر و غیره همه را نمی‌توان کنترل کرد، شما اگر از طریق ایجاد حوادث و طریق ولایت نتوانید سرپرستی را روی دوستانان نگه دارید اگر ولایت شما قدرت این را نداشته باشد، بعد قدرت این را هم ندارد که بگوید تماس هم نگیرید، بچه زوری می‌خواهد بگوید من تحریم میکنیم، تحریم رساله‌ای یا تحریمی که محققات بتواند پیاده کند بتواند پیاده کند به این معنا است که قدرت این را داشته باشد که توسعه دوستان خودش را دوست داشته باشد، و سرپرستی رشد آنها را بدست داشته باشد و الا

- اگر ولایت اسلامی انسانها را سرپرستی نکند دچار ولایت کفار خواهند شد



اگر سرپرستی رشد آنها را بدست نداشته باشد طبیعتاً ولایت کفار سرپرستی آنها را بدست می‌گیرد.

- سرپرستی امت با بالا رفتن وزن مخصوص نظام الهی در سطح جهان ممکن خواهد شد

اینکه بتواند دوستانش را نگه دارد چگونه می‌تواند انجام بدهد، اینکه وزن مخصوص این در نظام جهانی بالا باشد.

۶ - تحلیل موضوعات، در رابطه با شدت، و ضعف نظام در سطح جهانی ممکن خواهد شد

بنابراین هرگز بی‌حجابی را از موضع غرائز جنسی تحلیل نمی‌کنیم، نه اینکه واقعیت ندارد یا راه حل برای آن نباید

داد، خیر ولی شما موفق نمی‌شود سنن اجتماعی را تغییر بدهید، در شکل روابط اجتماعی، و موفق نمی‌شوید نحوه

تمایلات سرپرستی کنید و در راه صحیح بیاورید یعنی نه موفق می‌شوید که قانون درست بگذارید ممکن است بعضی

از بزرگان صحبت از متعه بکنند ولی نمی‌توانید راه بیندازید، کراهت اجتماعی آن را نمی‌توانید بردارید بهترین دلیل که

نمی‌توانید برداریم اینکه اول خودتان نمی‌توانید حمل کنید، می‌گویید اگر عمل کردیم و جاهت اجتماعی از بین می‌رود

و در نتیجه نمی‌توانیم برای اسلام خدمت کنیم.

الف - عدم قدرت نظام موجب ناتوانی در تغییر سنتها است

یعنی قدرت تغییر سنت را ندارید، قدرت تغییر جریان میل در سنت جدید ندارید چرا؟ چون قدرت سیاسی کم

شده‌است، وقتی رزمندگان از این طرف رودخانه به آن طرف رفتند، نرخ پول ایران در دنیا گران شد روزی که شما در

حمله غلبه می‌کردید، موهای زنها پوشیده می‌شد طبیعی است که از نظر روحی تحت تأثیر قرار بگیرند، قدرت شما

سعه پیدا کند.

ب - تمایلات همیشه بهطرف قدرت بالاتر جریان می‌یابد

تمایلات در ظرف جدید جریان پیدا کند، ظرفیت می‌لها فرمی را می‌گیرد که شما به آن جهت می‌دهد، زور سیاسی

شما کم شود تمایلات روی آن طرفی می‌چرخد که دارای زور است همین قدرت که آمریکا به خلیج فارس آمد

توسعه قدرت ظاهری شما به نسبتی، کم شده است، حالا شرایط بد شد ما کاری نداریم، تقصیر صدام بود کار نداریم،

کار به این داریم که دختری که بی حجابی او بیشتر می‌شود آمریکا را قدرتمند می‌شناسد اگر شما را قدرتمند بشناسد با حجاب می‌شود هم ریشه در امور سیاسی دارد، هم فرهنگی، هم اقتصادی، در اقتصادی یک بخش آن غرائض است.

- خلاصه بحث

الف - مبتلا به نظام اصل در تعیین تکلیف و مبتلا به

بنابراین موضوعی که عرض می‌کنیم این است که توسعه توری اگر به درد توسعه قدرت نظام نخورد، مبتلا به نظام اصل می‌شود در تشخیص تراحم و اگر قصد قربت هم نباشد، به صورت تکلیفی، آثار وضعی در توسعه قدرت ندارد، بالا رفتن آثار وضعی قصد قربت به این است که آثار تکلیفی اول باشد و الا صورت قصد قربت می‌شود نه خود قصد قربت

ب - قصد قربت تکلیفی الهی برگردن عباد است

بلکه خود قصد قربت آن است که مکلف خودش را ملزم ببیند و بر خودش واجب بداند که قصد کند که قربت الی الله کار کند و الا اگر بگویید من قصد قربت می‌کنم برای پیدا شدن این حالت این قصد قربتی که برای پیدا شدن این حالت است این حالت را برای او نمی‌آورد مثل نماز صبح که شما بگویید قصد قربت می‌کنم که آدمی بشوم که منظم کار بکنم می‌گوییم این قصد قربت برای منظم کار کردن است نه قصد قربت الی الله.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

## جلسه: ۳۰

فهرست:

مقدمه: وجوب تکلیفی قصد قربت

الف - اگر موضوع قصد «آثار» قرار گیرد تقرب الی الله نیست

ب - آثار باید به تبع قصد قربت حاصل شود

ج - اگر قصد قربت الی الله نباشد توسعه تورمی خواهد شد

- اصل بحث: وجوب تکلیفی توسعه قصد قربت

۱ - تحلیل قصد قربت بریده از توسعه اجتماعی (به شکل فردی) صحیح نیست

- تحلیل تبعات قصد قربت از دید توسعه تأثیر نظام ولایت

- تأثیر فاعلیت بر خارج بریده از تأثیر آن بر نظام فکری و نظام حساسیت نیست

- فاعلیت فقط یک اثر (بر روی خارج) ندارد

- تأثیر اول فاعلیت بر نظام حساسیت و اوصاف روحی است

- تأثیر مرتبه دوم فاعلیت بر نظام فکری است

- تصرف در خارج مرتبه سوم فاعلیت شخص است

- هر سه مرتبه از تأثیر با هم وقوع پیدا می‌کند

- مراتب نظام فاعلیت چون در نظام ولایت حاصل می‌شود از هم جدا شدنی نیست

- تغییر قصد قربت تغییر زاویه دید شخص است

- تغییر، قصد، تغییر نظام حساسیت و نظام فکری و عینیت را به همراه دارد

۲ - توسعه تورمی

- اگر متناسب با بالا رفتن کارایی ابزار، شدت روحی بالا نرود توسعه تورمی است

- توسعه تورمی در بحران نتیجه معکوس می‌دهد

- بحث قصد قربت همان بحث تمایلات در جهت است

- اشتداد حاصل شده در توسعه تورمی ظاهرش به نفع نظام و باطنش به نفع دشمن است

۳ - نسبت فاعلیت به توسعه و پرستش

- الف - معنای فلسفی اراده در دستگاه ما همان ایجاد است  
- انسان می‌تواند اراده نکند  
- طلبها (اراده‌ها) به هم نسبت دارند و حتماً محور دارند  
- کف «نفس» نیز به نوعی طلب و اراده است  
ب - اراده محوری تولی شخص به ولی است  
- اراده محوری کیفیت پرستش را مشخص می‌کند  
ج - توسعه حول محور پرستش واقع می‌شود  
د - نتیجه: توسعه قدرت برای فرد محال است مگر در نظام ولایت  
ه - قربت همان اشتداد حول اراده محوری (تولی) است  
- توجه به اثر (در قصد قربت) با تولی به ولایت نمی‌سازد  
۴ - وجوب تکلیفی تولی به ولایت  
الف - تولی به ولایت محور ساز است  
ب - تولی فطرتاً واجب لازم است و قابلیت ترک ندارد  
ج - کیفیت تولی بسته به نوع فاعلیت شخص است  
- قدرت فرد در تولی به مولی توسعه پیدا می‌کند  
- در تولی به ائمه نار حیوانیت شدید می‌شود  
- مکتبهای باطل نتیجه تولی به ولایت طاغوتی است  
۵ - وجوب توسعه وجوب محوری در نظام مبتلا به هاست  
- در ارتکازات حوزوی وجوب شکر منعم حکم محوری است  
- اگر مبتلا به حکومت محور تکالیف نباشد نتیجه‌اش سلطه کفار است  
- بدون حکم محوری برای تعیین اولی و اهم، احکام قابلیت اجرا ندارند  
- نتیجه عدم رعایت مصلحت نظام موضع گیریهای نفعالی است  
- نتیجه موضع‌گیری انفعالی پذیرش موضوعات نظام کفر است  
- اگر ایجاد موضوعات جدید بدست نظام اسلامی باشد و کفار در موضع انفعالی باشند موضوعات جدید فعلاً قابل

تصویر نیست

- عدم وجوب تکلیفی قصد قربت موجب عدم تحقق ولایت الهیه است  
تحقق نظام با بسیجی بودن و فداکاری در نظام تولی و قصد قربت فقط ممکن است  
- جمع بندی بحث وجوب توسعه قصد قربت  
۶ - اشاره به شرعی بودن وجوب تکلیفی تولی به ولایت

و جوب عقلی قصد قربت نتیجه مباحث نظام ولایت است

- ادله شرعیه نیز دلالت بر وجوب قصد قربت دارند

- سؤال و جواب

الف - در صورت عدم تولی به ولایت الهی واجب و حرام قابل درک نیست تقیه بر اساس تولی به ولایت عملی

است که توسعه تورمی نظامهای طاغوتی را به همراه دارد

ب - منزلت افراد در نظام ولایت بستگی به میزان قصد آنها دارد

ج - موضوع اراده، نحوه قصد و منزلت تصمیم گیری بهم ربط دارند

د - تنظیم همه کارها متناسب با نظام ولایت با وجوب توسعه قصد قربت حاصل می شود

ه - توسعه قصد قربت اصل در توسعه نظام اسلامی است



## بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين ...

- مقدمه

الف - اگر موضوع «آثار» قرار گیرد تقرب الی الله نیست

بحث وجوب قصد قربت بود گفته شد اگر برای قصد قربت آثار وضعی ملاحظه شود آیا می شود گفت مکلف به لحاظ آثارش قصد قربت را انجام دهد نه به لحاظ وجوب تکلیفی قصد قربت؟ هر گاه آثار را مطلوب قرار دادید، قصد قربت به اثر می شود نه قصد قربت الی الله اگر قصد قربت باید موضوعش قربت الی الله باشد نباید «توجه» و «موضوع قصد» آثار باشد.

ب - آثار باید به تبع قصد قربت حاصل شود

آثار باید به تبع قصد قربت حاصل شود هر چند در تحلیل مطلب ما معنی قربت را به معنای پیدایش کیف جدید و توسعه و تناسب و به معنای شدت محبت و شدت تعلق به فاعل را در تحلیلش بیان کردیم و گفتیم کارائی هم دارد.

ج - اگر قصد قربت الی الله نباشد توسعه تورمی خواهد شد

اگر قصد قربت پیدا نشود توسعه تورمی به درد حمایت از اسلام نمی خورد لذا از نظر آثار لازم شد که ما یک

همچنین اثری را لازم داریم.

برادر حسینی شاهرودی: این توسعه تورمی هیچ به درد نمی خورد یا نسبت به مراتب بالا فرق دارد...

- تحلیل قصد قربت بریده از توسعه اجتماعی (به شکل فردی) صحیح نیست

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: معنایش این است که به شما بگویند مثلاً بلند گو بسازید یا لوله کشی آب کنید یا خیابان کشی کنید درانجام اینکارها می توانید بگویید اگر قصد قربت نداشتید، در بلند گو صحبت نمی شود کرد و صدای ما را پخش نمی کند یا اگر لوله کشی را بدون قصد قربت انجام دادیم بگویم آب درون لوله جاری نمی شود و

یا اگر آب جاری شد دیگر با آب این لوله نمی‌شود وضو گرفت این توضیحی که می‌دهیم عنایت کنید تا مطلب روشن شود مثلاً اگر کسی بدون قصد قربت شبکه برق رسانی را درست کرد آیا لامپش روشن نمی‌شود و اگر روشن شد زیر نورش نمی‌شود قرآن خواند؟ آیا بدون قصد قربت اینها آثار وضعی ندارند؟ این مطالب را اگر از توسعه اجتماعی بریده ببینیم و به شکلی فردی آن را ملاحظه کنیم دچار یک چنین غفلتی می‌شویم.

- تحلیل تبعات قصد قربت از دید توسعه تأثیر نظام ولایت

ولی اگر در شکل توسعه تأثیر نظام ولایت و حکومت در جامعه آن را ببینیم طور دیگری است این مطلب یعنی چه؟ (آب که جاری می‌شود) (خیابان اسفالت می‌شود) (برق هم که آمده و لامپها را روشن می‌ند)

- تأثیر فاعلیت برخارج بریده از تأثیر آن بر آن نظام فکری و نظام حساسیت نیست

پس چرا نمی‌شود قصد قربت کرد؟ ما عرض می‌کنیم عین همین خیابانی که در خارج هست یک خیابانی در ذهن کشیده می‌شود که نظام فکری شماست و یک خیابان هم در نظام حساسیتهای شما کشیده می‌شود یعنی فاعلیت شما فقط روی خارج اثر ندارد.

- فاعلیت فقط یک اثر (بر روی خارج) ندارد

نمی‌شود گفت که فاعلیت شما فقط یک اثر داشته باشد من می‌خواهم فعلی را انجام بدهم ولی فقط اثر خارجی اش وجود پیدا کند این نمی‌تواند وجود پیدا کند علاوه بر اینکه در جای خودش گفتیم که

تأثیر اول فاعلیت بر نظام حساسیت و اوصاف روحی است

اول خیابان در نظام حساسیتهای و اوصاف روحی و اخلاق شما کشیده می‌شود

- تأثیر مرتبه دوم فاعلیت بر نظام فکری است

بعدها در نظام فکریتان واقع می‌شود

تصرف در خارج مرتبه سوم فاعلیت شخص است

فاعلیت شما در رتبه سوم تصرف در خارج می‌کند



- هر سه مرتبه از تأثیر با هم وقوع پیدا می‌کند

تصرفتان اول به وسیله قصد حاصل می‌شود یعنی سه تا مطلب با هم وقوع پیدا می‌کند مراتب نفوذ فاعلیت چون در نظام ولایت حاصل می‌شود از هم جدا شدنی نیست

فاعلیت شما نمی‌تواند این سه تا مطلب را که تکویناً به اداره فاعل بالاتر مربوط به هم ایجاد شده اینها را تجزیه کند و ببرد بگوید می‌خواهم آب لوله کشیده بشود و شبکه برق رسانی درست بشود ولی اثر در نفس من نکند و مثل روز قبل باشم که از اینها استفاده نمی‌کردم، این شدنی نیست، چون در نظام فاعلیت هستید و سهمی از تأثیر را دارید و فاعلیت شما این قدر اطلاق ندارد که همه چیز را بتوانید از همه جای عالم ببرید و قطع کنید، حالا فاعلیت انجام گرفت هو در خارج هم آن شبکه آب یا برق ساخته شده بدون قصد قربت.

- تغییر قصد قربت تغییر زاویه دید شخص است

یک نکته لطیفی را عرض می‌کنم که بگذریم از این مطلب که نفس قصد قربت عوض بشود در دیدن امور و ملاحظه محور و ارکان تغییر پیدا می‌کند.

تغییر قصد، تغییر نظام حساسیت و نظام فکری و عینیت را به همراه دارد

یعنی مهندسی یک شبکه آب رسانی خاص را می‌پسندد و یک مهندس دیگری یک نوع دیگری از شبکه آبرسانی را می‌پسندد و آن پسند و آن نظام حساسیت در نظام فکری اثر خودش را می‌گذارد و هماهنگ نظر می‌دهد بعد به عینیت هم که رسید می‌گوید اگر من مهندسم تشخیص می‌دهم این کار را باید کرد حال توجه کنید که یک وقت می‌شود در خیابان کشی مراکز پرورش روحی و مراکز نظام پرورش جامعه را اصل و محور قرار بدهید یک وقت می‌شود مراکز قدرت، مراکز تجاری، مراکز فحشاء را، تا کدام نحوه دید از کدام زاویه به طرف کدام مقصد ملاحظه گردد.

می‌گوییم بریده نمی‌شود کار عینی از کار ذهنی و کار قلبی و جامعه مثل یک ماشین است که این ماشین در قسمتهای مختلفش آدمیزاد قرار دارد این کارخانه در جاهای مختلفی آدمیزاد قرار دارد.

اگر متناسب با بالا رفتن کارائی ابزار، شدت روحی بالا نرود توسعه تورمی است  
این آدمها اگر متناسب با بالا رفتن کارائی ابزار، شدت روحی شان در آ، جهت بالا نرود

- توسعه تورمی در بحران نتیجه معکوس می دهد

گاهی معکوس عمل می کند و گاهی هم کارائی ندارد کجا معکوس عمل می کند؟ در بحران و درگیری، موقع بحران ترس وجود او را فرا می گیرد.

- توسعه تورمی در وضعیت عادی هم کارائی ندارد

کجا کارائی ندارد؟ آنجائی که بحران نیست و وضع عادی است، و ماشین فلج است.

- نسبت تأثیر از مجموعه انسان له علاوه امکانات است

یعنی در حقیقت مجموعه امکانات و انسان است که روی هم می توانند نسبت تأثیر بسازند اگر سنگر بسیار خوبی داشته باشیم ولی سنگربان بسیار بدی هم داشته باشیم نمی توانید از آن سنگر به نفع هدف استفاده کنید سنگربان بد کیست؟ سنگربانی است که شدتش بالا رفته ولی نه در جهت مطلوب شما بلکه در جهت طلب دیگری است که آن طلب فاسد است ماشینی که بنزین نداشته باشد از کار می ایستد و کارائی ندارد و می گویند دیگر قدرت کار کردن ندارد چون سوخت و انرژی ندارد.

- بحث قصد قربت همان بحث تمایلات در جهت است

الان اشاره فقط می کنم ولی بعد توضیح مفصل می دهیم که انرژی جامعه که تمایلات عمومی است بحثش در همین قصد قربت است یعنی اشتداد میل، و اشتداد فاعلیت محقق نمی شود اگر تمایلات در جهت نباشد.

- اشتداد حاصل شده در توسعه تورمی ظاهرش به نفع نظام و باطنش به نفع دشمن است

چرا به آن توسعه تورمی گفتیم؟ برای اینکه اشتدادی حاصل شده ظاهر و پوسته اش مال شماسست ولی باطنش مال دشمن شماسست ارتشی که یک شدتی دارد که به نفع آن مقصد و نظام نیست بلکه دستوره های پرورشی اش و نظام پرورشی اخلاقی اش به طرف یک اخلاق و یک ارزش دیگری است خوب طبیعی است که علیه آن پرورشی که در

آن رشد یافته حرکت نمی‌کند حالا هر چند شما برایش ابزار درست کنید این به اصطلاح مثل چیزی که بازتاب پیدا می‌کند وقتی آن را پرتاب می‌کنید، بر می‌گردد به طرف خودت این توسعه اش تورمی است حالا باز می‌گردیم به اصل بحث در مورد وجوب قصد قربت است. انسان دارای اراده و فاعلیت است نمی‌شود انسان اراده و فاعلیت نکند.

- معنای فلسفی اراده در دستگاه ما همان ایجاد است

اراده یعنی چه؟ اراده یعنی به فاعلیتش ایجاد ربط می‌کند بین خودش و غیر یعنی نفوذ و توسعه پیدا می‌ند از طریق ربط به غیر

اراده به معنای ساده‌اش اراده، ای قصد یعنی قصد کرد و به معنای تعریف فلسفی اش یعنی ایجاد کرد توسعه خود را در غیر، ایجاد می‌کند، ربطش را، ایجاد می‌کند نفوذش را، ایجاد می‌کند، حضورش را در غیر البته غیر گاهی در مرتبه نظام حساسیت است گاهی در مرتبه نظام تمثل است و گاهی هم در مرتبه عینیت است، البته بحث نظام فاعلیت واضح است سر جای خودش که تغییر بدون فاعلیت ممتنع است.

- انسان نمی‌تواند اراده نکند

انسان نمی‌تواند طالب نباشد مرید نباشد، اراده نکند

- «کف نفس» نیز به نوعی طلب و اراده است

یک وقت است که اراده بر «کف» می‌کند یعنی «خویشتن داری»، باز اراده کرده یک مطلب دیگری را که به لحاظ

اراده آن مطلب دارد این «کف» را می‌کند

- طلبها (اراده‌ها) به هم نسبت دارند

۲ - حتماً محور دارند

آن اراده ای که محور قرار می‌گیرد تولی شما به ولی است.

- اراده محوری تولی شخص به ولی است

تولی شما به ولی محور قرار می‌گیرد یعنی پرستش شما

- اراده محوری کیفیت پرستش را مشخص می‌کند

کیف پرستش می‌شود مختلف باشد یعنی پرستش کنید، ملکوتی بپرستید و پرستش کنید ولی حیوانی بپرستید، آن طلب محور قرار می‌گیرد و بقیه خواستها حول آ، واقع می‌شود بنابه بحثی که قبلاً درباره توسعه شده، این مطلب واضح می‌شود که

- توسعه حول محور پرستش واقع می‌شود

مطلب واضح می‌شود که حول محور پرستش توسعه واقع می‌شود هم برای فرد هم برای جمع

- نتیجه: توسعه قدرت برای فرد محال است مگر در نظام ولایت

بنابراین توسعه قدرت برای فرد محال است مگر در نظام ولایت حال یک مثال ساده می‌زنیم اگر شما به تنهایی در یک بیابان باشید و بخواهید این بلند گو را تنها درست کنید باید ذوب فلز را خودت به تنهایی ایجاد کنی و فلز هم انواع مختلفی دارد چون در این بلند گو یک فلز که بکار نرفته و الی آخر و به تنهایی بخواهید ابزار این کار را هم بسازی، خوب این کار شدنی نیست و ممتنع است بر فرض هم اگر ساختید نه یک دانه ضبط صوت و میکروفن بلکه چندین ضبط صوت و میکروفن و رسانه و تلفن هم ساختی حالا به چه کسی می‌خواهی تلفن بزنی و برای چه کسی می‌خواهی سخنرانی کنی نسبت تأثیر شما چطور می‌خواهد بالا رود؟ توسعه تمایلات شما چطور ممکن می‌شود؟ توسعه طلب شما چطور ممکن می‌شود؟ شما در طلب تولی می‌توانید یک همچنین کاری را انجام دهید.

شما می‌گویید انسان بدون قصد قربت نمی‌تواند باشد.

- قربت همان اشتداد حول اراده محوری (تولی) است

یک محور اصلی داریم که همه قصدها حول آن قصد قرار می‌گیرد آن محور معنی توسعه را برای شما معنا می‌کند، «قربت» به اشتداد در آن جهت و آن تولی، واقع می‌شود یعنی بالا رفتن توسعه نفوذ شما ممکن نیست.

- توجه به اثر (در قصد قربت) با تولی به ولایت نمی‌سازد

مگر حول محور خاص. حالا ببینیم این کلمه وجوبی را که برای قصد قربت می‌گوییم می‌تواند وجوب تکلیفی هم پیدا کند گفته شد که اگر توجه به اثر باشد، و نه توجه به مقصد، و نه تولی به ولایت، این توسعه تورمی می‌شود یعنی مولا را نخواسته اید شما یعنی خدا را نخواسته اید شما به قول معروف خرما را خواسته اید اگر شما نماز خواندید به قصد اینکه تمحض ذهنت بالا رود این که خدا را نپرستیده اید حتی اگر نماز بخوانید به قصد حال خوشی در نماز این حال خوشی را زیارت کرده ای این کاری به لقاء الله ندارد، آدم از اینجا بلند شود برود مشهد آنجا بگوید حال خوش پیدا کنیم، زیارت حال خوشی را باید تبریک گفت نه زیارت وجود مبارک امام رضا علیه السلام را ولی اگر با انکسار بروی آنجا یعنی کوچکی کنی «مبتهجی» ولی ابداص به ابتهاجت عنایت نداری تولی به مولا و تولی به ولایت او اصل برایت است و برایت حاصل می‌شود آن حالات و ابتهاجها، ولی گریزانی از اینکه به آنها التفات پیدا کنی هر وقت نفس می‌خواهد ملتفت به حال شود با عجز به امام معصوم (ع) نگاه میکنیم و می‌گوییم من را بیرون نکن چه بکنم از این نفس مریض که در حضور شما غفلت از شما دارد، مرگ طیب مریضش را بیرون می‌کند به خاطر اینکه مریض، مریض است بلکه طیب مریضش را معالجه می‌کند.

می‌گویید «قصد تک» تو راقصد کردم نمی‌گویید خودم را قصد کردم یا حال خودم را قصد کردم انشاء الله تعالی اول کار هم وقتی وارد حرم می‌شوید التفات به خود ندارید بلکه التفات به آقا دارید طبیعتاً وقت برگشتن تجلد در حضور مولا هم بی ادبی است.

آدم یک چیز دیگری است ولی به یک جلد دیگری ظاهر شود یک صفت نفس را بپوشانید با زور یک صفت دیگر، این کار نزد غیر مولا خوب است ولی در نزد مولا خیلی بی ادبی است می‌خواهی در نزد مولا اظهار وجود کنی که بگویی «منم»، مگر مولا نمی‌داند تو چه هستی.

برای مثال اگر شخص محترمی مثل حضرت آیت الله خامنه‌ای بیاید منزلت ما و از قضای فلک مشغول یک کاری باشیم که لباسمان کثیف و دست و صورت ما آغشته به لجن باشد سعی می‌کنیم فرار کنیم تا ایشان ما را نبیند اگر بدتر باشد یعنی انواع بیماریهای پوستی هم داشته باشیم و لباسمان هم کثیف و پاره باشد می‌گوییم نه امروز آقا ما را نبیند

اگر دیوار منزل هم شیشه‌ای باشد که هر کجا برویم ایشان ما را ببینند دیگر فرار کردن معنی ندارد بلکه انکسار و حاضر شدن جا دارد حالا اگر مولای شما که امام معصوم است که کنه باطنی و صورت برزخی شما را می‌بیند. در مقابل ایشان دیگر تجلد معنا ندارد بلکه با بیچارگی باید گفت، که آقا اما شما، همانطور که در زیارت جامعه به ما یاد دادید که شما را ثنابگوییم هستید اما اگر از وضع حال ما می‌پرسید «ما سراسر احتاجیم»

برادر حسینی شاهرودی: آن وقت عبادت برای بهشت و جهنم طبیعتاً وقتی آن را لحاظ کنیم نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این بهشت و جهنم را اگر بعد از تکبیر و تصبیح بیاورید یک معنا دیگر دارد اگر وقتی می‌گویید الله اکبر قصد این باشد که انگورهای بهشت اگر این چه الله اکبر است! پرستش که برای انارهای بهشت واقع نمی‌شود یک وقتی که بعد از اینکه تکبیر گفتی خدا را خالق دانستی می‌گویی من محتاجم یک وقت سبحانه الله می‌گویی خدا را تسبیح می‌کنی یک وقت می‌خواهی بهشت و جهنم را تسبیح کنی در صورتی که بهشت و جهنم را نمی‌شود تسبیح کرد خدا خالق است و شما او را می‌پرستید و راز و نیاز می‌کنی و می‌گویی و ارزقنی الجنة، می‌گویی «پناهم بده از آتش» پناه از آتش باید خواست ولی نه اینکه مقدم بر اقرار به توحید آن را بخواهی درست است که بهتر است که کسی برسد به رتبه ای که دیگر پناه از آتش هم نخواهد و بهشت را هم نخواهد و اختیارش را تسلیم مولا کند این هم مرتبه بالاتر است که خدا انشاء الله تفضل کند که آدم را برساند به رضوان و لکن این به آن معنا نیست که در آن مرتبه پایین «پرستش بهشت» صحیح باشد، پرستش باید برای خدا واقع شود و نه برای غیر او البته آدمی که ضعیف است خدا را می‌پرستد بعد حوائجش را هم می‌پرستد، این که می‌پرستد به خاطر بهشت یا ترک از عذاب و امثال ذلک این به آن معنا نیست که نفس توحید را معتقد نباشد و بگوید خدا شریک دارد یا اینکه برای اینکه خدا بدشت نیاید و جهنم نبرد ما را ... می‌گوییم خدا یکی است.

- تولی به ولایت محور ساز است

همچنین چیزی که معاذ الله نمی‌گوید سپس اصل قضیه را باید توجه کرد که تولی به ولایت یک مطلبی است که محور درست می‌کند یک باید اصلی شما دارید به آن می‌گویید و خوب شکر منعم یک و خوبی آنجا دارید می‌گویید اگر این و خوب عقلی نباشد و خوبهای شرعی برای فرد حجیت پیدا نمی‌کند.

تولی فطرتاً واجب و لازم است و قابلیت ترک ندارد

حال اگر ما بگوییم که تولی فطرتاً واجب است یعنی قابلیت ترک ندارد

- کیف تولی بسته به نوع فاعلیت شخص است

کیف تولی است که قابلیت ترک پیدا می‌کند به این کیف یا آن کیف البته اذعان به این که و خوب شکر منعم هم هست یعنی واجب است شکر منعم این به صورت تکوینی حاصل می‌شود اما شما می‌توانید بیوشانیدش سپس صحیح است بگوییم این و خوب، و خوب فطری است حرکتی که واقع می‌شود و کیفیتی که ظاهر می‌شود در باطن نفس و خوب فطری است مثل اینکه آدم نمی‌تواند بگوید من چشم ندارم ولی می‌تواند چشمش را روی هم بگذارد واقع می‌شود چه شما بخواهید چه نخواهد گاهی می‌شود چشمش را روی هم بگذارد، در همه مراتب هم نمی‌تواند چشم خود را روی هم بگذارد، شکر را برای خودش در فاعلیت نازله ای که دارد لازم می‌داند کفران را نسبت به خودش باطل می‌داند، نمی‌تواند همه مراتب آن را قید بزند می‌تواند بوسیله دخالت در موضوعات کفران کند.

- قدرت فرد در تولی به مولی توسعه پیدا می‌کند

برگردیم، می‌خواهیم بگوییم و خوب تولی به ولایت مولا در توسعه قدرت انکار ناپذیر است، چه در قدرت مادی الحادی و ولایت طاغوت چه در طاغوت چه در ولایت الهی، قدرت فرد در تولی به ولایت مولا توسعه پیدا می‌کند تولی هم مراتب مختلف دارد از مرتبه محبت قلبی تا مرتبه نظام تمثل تا مرحله تصرف در عینیت.

- در تولی به ائمه نار حیوانیت شدید می‌شود

در تولی به ائمه نار حیوانیت شدید می‌شود، اراده شما غلظت نفوذ در اوصاف نفس پیدا می‌کند.

مکتبهای باطل نتیجه تولی به ولایت طاغوتی است

در تولی به مولای طاغوت مغالطه‌ها و مکتبهای باطل درست می‌شود راههای شیطننت و افساد درست می‌شود و در آن تولی است که پرتگاههای مخوفی برای بشریت درست می‌شود که نسلها را در خود غرق می‌کند مثل مکتب کمونیستی و امثال آن نظیر سرمایه داری با تمام خصوصیاتش (که اینها را در مرحله تمایلات مفصلتر بیان می‌کنیم). در تولی به ولی الهی، و پرستش و محبت از تزکیه روحن توسعه نظام حساسیت، برهان، نظام تمثلی، ابزار خدمتگذاری به مولا پیدا می‌شود، توسعه فاعلیت تمثلی و توسعه تصرف شما در شکل اجتماعی را بوجود می‌آورد.

وجوب توسعه وجوب محوری در نظام مبتلا به ها است

سؤال این است که اگر وجوبی که محور برای وجوبها و تعیین مبتلا به ها باشد لازم نباشید دقیقاً مثل این است که بگوییم نظام اجتماعی و ولایت لازم نداریم، یک وجوب محوری لازم دارید

- در ارتکازات حوزوی حکم محوری وجوب شکر منعم است

چگونه در اعتقادات می‌گویید وجوب شکر منعم یک وجوب است، یک وجوب عینی هم شما لازم دارید حول آن وجوب سرپرستی واقع می‌شود و الا تشمت می‌شود. کثرت اموری که با آن مواجه هستید اگر بریده دیده شود، می‌گویند تکالیف روی موضوعات خود که عناوین کلیه است رفته است، نماز و روزه واجب است، حکم وجوب روی عنوانی رفته است که موضوع این حکم است، یک لحظه این طرفتر که نگاه کنید می‌گویید بعض موارد ممکن است حفظ نفس محترمه با اقامه صلاه در وقت در بعض موارد اتفایه تراحم پیدا کند، بعد می‌گویید اهم در نزد شاعر حفظ نفس است ولو صلاه از وقف خارج شود.

- اگر مبتلا به حکومت محور تکالیف نباشد نتیجه اش سلطه کفار است

حالا ما عرض می‌کنیم اگر تردید توسعه قدرت محال است برای مسلمین حاصل شود مگر اینکه مبتلا به حکومت را محور قرار دهید، اگر قرار ندهید نه اینکه حکومت رها می‌شود جامعه حتماً حکومت دارد می‌شود شما حاکم باشد می‌شود کفار حاکم باشند، قدرت توسعه پیدا می‌کند می‌شود به نفع پیاده شدن احکام باشد و می‌شود بر علیه آن باشد.

آیا با این حرف معنی مبتلا به احکام زیر سؤال می‌رود؟



- بدون حکم محوری برای تعیین اولی و اهم، احکام قابلیت اجرا ندارد

خیر بر عکس اگر یک محور وجود نداشته باشید آن وقت پیاده شدن احکام زیر سؤال است، اگر حوادث به نفع توسعه قدرت اسلام ایجاد شود و مبتلا به بر اساس ایجاد حوادث به نفع اسلام تفسیر شود، آن وقت در یک فضای جدید قرار می‌گیرید که تازه می‌شود به عناوین کلی نگاه کرده و دید کدام مصداق آن مبتلا به است.

نتیجه عدم رعایت مصحلت نظام موضع گیری های انفعالی

و الا مجبورید مرتب مواجه با عنوان ثانوی باشید چون حوادث به نفع کفار می‌شود آنها فعال می‌شوند و شما انفعالی

- نتیجه موضع گیری انفعالی پذیرش موضوعات نظام فکر است

بعد مجبور می‌شوید موضوعات جدیدی که درست می‌شود و به خواست شما نبوده است را به صورت مختلف بپذیرید، بعضی را به عنوان ثانوی، بعضی را ترکیب عقود درست کنید، مثلاً بانک موضوعی است خصوصیات و نحوه کار آن از موضوعات مستحدثه است، یکی می‌گوید با این شرایط تمدن نمی‌شود بانک نباشد باید حتماً باشد، لذا بیائید، مضاربه را با وکاله با مصالحه ترکیب کنید و از ترکیب آن سود ثابت را در آورید، کس دیگری می‌گوید در موضع انفعال که هستیم اگر اسم آن را عنوان ثانوی نمی‌گذارید، حداقل اسم آن را شرایط ثانوی بگذارید.

اگر ایجاد موضوعات جدید بدست نظام اسلامی باشد و کفار در موضع انفعالی باشند موضوعات جدید فعلاً قابل

تصویر نیست

بگویید اگر ایجاد موضوعات جدید بدست ما بود و کفار گیر می‌افتادند که مثلاً قرض الحسنه که در نزد کفار رواج ندارد چه کنیم؟ آنها مجبور می‌شدند یک کاری کنند که جریان پولیشان بر اساس قرض الحسنه باشد، این دو شکل است و آن برای ما قابل تصویر نباشد، مگر قبل از اینکه هواپیما درست شود اگر کسی سؤال می‌کرد اگر هواپیما در فلان ارتفاع فلان دستگاهش خراب شد چه کند؟ می‌گویید اصلاً موضوع آن نیست یا چنین مسئله‌ای داشته باشد

عدم وجوب تکلیفی قصد قربت موجب عدم تحقق ولایت الهیه است

سؤال مهم این است که اگر بنا شد قصد قربت همان تمایلات باشد (که زیربنای پیدایش جامعه است) اگر تمایلات در عینیت محور الهی پیدا نکند، و وجوب و حکم الهی پیدا نکند که نمی‌تواند این نظام کار کند. معنای وجوب یعنی طلب خاصی که قابل ترک نیست (همان معنایی که می‌فرمایند) این طلب خاصی که اجازه ترک ندارد اگر روی نفس قصد نخورد به طرف خدای متعال یعنی وجوب قصد قربت، اگر در محوری ترین امر جامعه قرار نگیرد نظام ولایت تحقق پیدا نمی‌کند.

تحقق نظام با بسیجی بودن و فداکاری در نظام تولی و با قصد قربت فقط ممکن است

چند مثال می‌زنم، بعضی با کج سلیقگی نه تنها حضرت آیت الله خامنه‌ای که که امام (رض) را هم ولی قانون می‌دانستند، یعنی قصد عبادت در اطاعت ایشان لازم نیست، یک نظمی برای جامعه لازم است، اگر بسیجی‌ها می‌خواستند اینجوری از امام (رض) اطاعت کنند می‌رفتند کشته می‌شدند؟ وقتی ایشان می‌گفت واجب است آنها واجب می‌دانستند؟ وجوب آن را یک وجوب عرفی می‌دانستند که سعی کنید قانون شکنی نشود. فرق دارد که انسان چیزی را طریق قرار دهد برای یک هدفی که خودش تمیز می‌دهد و رهبری آن را بدست خودش می‌داند با وقتی که تولی و اطاعت از آن را بر خودش لازم می‌داند و خدای متعال را عبادت می‌کند، مثل آن را بزعم (معذرت می‌خواهم) شما اگر در نماز سنی‌ها شرکت کنید و تقیه نماز بخوانید، با جماعت همراهی می‌کنید، و با موضوع همراهی قصد قربت دارید اما مرید امام جماعت نمی‌شوید، اگر وقتی برگشتید نماز را احتیاطاً تکرار نکنید مرید او هم نمی‌شوید، (هر چند مراجع هم تکرار را لازم ندانسته باشند). اما وقتی در نماز جماعتی شرکت می‌کنید که به امام آن ارادت دارید حالت روحی شما حتماً بگونه دیگری است.

جمع بندی بحث وجوب توسعه قصد قربت

برگردیم، وجود قصد قربت، اگر دیدیم که:

۱ - قصد قربت آثار وضعی دارد ۲ - این آثار وضعی ممتنع است مگر اینکه وجوب تکلیفی بیاید ۳ - بین وجوب

تکلیفی‌ها یک وجوب تکلیفی محوری دارید، در امر تولی به ولایت اجتماعی که اگر این نباشد سایر قدرتها ممکن

نیست، آن وقت باز هم می‌شود در امر وجوب آن اشکال کرد یا خیر؟ به این باز می‌گردد که جامعه امر واقعی باشد یا خیر و توسعه هم ضروری باشد یا خیر. بنابر مبنای می‌توانید بگویید وجوب قصد قربت در او امر حکومتی محور قرار می‌گیرد و توسعه یاب هم هست.

وجوب فعلی قصد قربت نتیجه مباحث نظام ولایت است

و این وجوب ولو ابتدائاً عقلاً اثبات می‌شود و ابتدائاً به نظر می‌آید آیات و روایات هر چه پیدا شود ارشادی است، چون ما در سیر بحث خود قصد قربت ابتهاج، اراده، توسعه، نفوذ فاعلیت را تحلیل کردیم و بعد به نظام پرداختیم اینکه باید یک همچین اشتداد الهی واقع شود، بعد هم وجوب تکلیفی را لحاظ کردیم معنی آن شد یک وجوب عقلی، و جزء مستقلات عقلیه مثل وجوب شکر منعم که عقل واجب می‌داند.

ادله شرعیه نیز دلالت بر وجوب قصد قربت دارند

لکن با توجه به اینکه تعداد آیات و روایاتی که عبادت غیر خدا و ولایت غیر خدا را نفی می‌کند باز هم می‌شود گفت وجوب قصد قربت ارشادی است یا اینکه خیر دلائل زیادی وجود دارد به شکل‌های مختلف ادله وجوب عبادت از تعاون بر بر و نفی اثم و ... البته خود اینکه از اینها ادراک وجوب بشود یا خیر، بر یک نظام فکری استوار است که چگونه نسبت بین ادله را ببیند ظهور لفظی است نصف است و غیر ذالک را ملاحظه کند در مجموع بعید نیست این ادعا که اگر تفحص شود وجوب عبادت به ولایت هم می‌خورد و ولایت اجتماعی هم در وجوب ها رکن هست یعنی این امر خارج از آن امر هم نیست که شواهد آن بعد بحث می‌شود.

برادر حسینی شاهرودی: خود قصد قربت هم یک عمل است که به افعال می‌خورد آیا تسلسل نمی‌شود؟

استاد حسینی: بحث اینکه وجوب قصد قربت تکلیفی است یا وضعی، مال همین جاست که گاهی وجوب را به لحاظ آثار وضعی می‌خواهیم که این اشکال بر آن است ولی اگر گفتید وجوب را به خاطر لحاظ اثر تکلیفی آن می‌خواهیم چنین نیست.

برادر محسنی: بر مبنای ولایت دیگر تراحم در احکام معنا ندارد؟

در صورت عدم تولی به ولایت الهیه واجب و حرام قابل درک نیست

استاد حسینی: نه فقط تزامم معنا ندارد بلکه اتکاء یعنی تولی انجام همه تکلیفها همینطور که به شکر منعم هست تحققاً به بالا رفتن قدرت ولایت اجتماعی است، یعنی همان طوری که اگر شما تولی به ولایت الله نداشته باشید نمی‌توان گفت که شما واجب و حرام را درک می‌کنید اگر وجوب شکر منعم از نظر منطقی برای شما تمام نباشد که گفته شد که این طور نیست عین همین مطلب در مسئله ولایت و نظام است شما به وسیله یک وجوب هست که قدرت بر همه وجوبهای دیگر پیدا می‌کنید، کسی خیال نکند که مبتلا به فردی او جدای از مبتلا به اجتماعی او واقع می‌شود مبتلا به فردی او ارتباط با نظام ولایت دارد، «تقیه» بر اساس تولی به ولایت عملی است که توسعه تورمی نظامهای طاغوتی را به همراه دارد.

لذا شما در زمان ولایت طاغوت تقیه را واجب می‌دانید یعنی عمل تورمی خود را برای سنی‌ها بگذار ولی کنه دل خود را تولی به ولایت وجود مبارک حضرت موسی بن جعفر قرار بده ولو زندانی باشد لذا اشتداد پیدا می‌کنی نسبت به حب به ایشان و اینکه امر ایشان را جاری کنی، امر ایشان این است که فعلاً گفته اند به لحاظ ظاهری موافقت با آنها کن ولی شما که به وسیله عملتان دنبال قوی تر شدن این معلون‌ها نیستید دنبال فرصتی هستید برای نابودی آنها و محور ولایت شما ولایت معصوم است یعنی او هست که معین می‌کند محور مبتلا به شما در امور مختلف چیست؟ برادر پیروزمند: در نظام اجتماعی تنظیماتی که صورت می‌گیرد افراد مقدار صرفه و نفع خود را در نظر می‌گیرند و توسعه هم برای افراد واقع می‌شود و لازم نیست افراد بفهمند که باید قصد قربت داشته باشند؟

منزلت افراد در نظام ولایت بستگی به میزان قصد قربت آنها دارد

استاد حسینی: هر گاه مردم بگویند نفع در این است که اینگونه عمارت بسازیم یا پارچه بخریم و بعد هم نفع هم می‌کند و ثروتمند می‌شود و قدرت اقتصادی و اعتبار اقتصادی و نفوذ فاعلیت اقتصادی یا سیاسی و فرهنگی او بالا می‌رود حال می‌گویند لزومی ندارد که این فرد قصد قربت داشته باشد تا وقتی که قصد قربت به این فرد نرسیده

منزلت او در آن دستگاه بالا نیست، یک موقع منزلت تولی پیدا می‌کند منصب او منصب سیاست‌گذاری اقتصادی می‌شود یک وقت منصف او منصب تاجر است.

- موضوع اراده، نحوه قصد و منزلت تصمیم‌گیری به هم ربط دارند

البته اراده و نحوه تصمیم‌گیری و منزلت تصمیم‌گیری آنها هر سه با هم ربط دارد مثلاً شما نماز می‌خوانید موضوع کار شما ظاهراً نماز است و لکن علی بن ابی طالب نماز را یک چیز دیگر می‌داند تا شما و نحوه اراده و حالاتی که برای ایشان پیدا می‌شود نحوه دیگری است نحوه اراده و نحوه قصد و ارتباط ایشان به این فعل با شما فرق دارد و منزلتشان هم در دستگاه مولی فرق دارد توسعه نفوذ گاهی است که می‌فهمد این کاری که می‌کند با اسلام چه اثری دارد؟ گاهی می‌گویند تجارت شما چه ربطی به اسلام دارد؟ شما می‌گویید خمس و زکات می‌دهم و اگر بگویید خود مواد اولیه پشم و نخ چه ربطی به اسلام دارد گاهی بعضی افراد می‌گویند قالیچه برای نماز درست می‌کنم و میداند عملش ربطی دارد و گاهی ربط عملش را با نظام ولایت اجتماعی می‌تواند تمام کند.

تنظیم همه کارها متناسب با نظام ولایت با وجوب توسعه قصد قربت حاصل می‌شود

درباره ژاپن گفته می‌شود که هر ژاپنی یک خانه را خانه خود می‌داند و یک خانه بزرگتر را شرکتی که در آن کار می‌کند و خانه بزرگتری را کشورش می‌داند و هر گاه توجیه شود که مصرف او در خانه مضر به شرکت یا کشورش باشد مصرفش را تقلیل می‌دهد یعنی تنظیم می‌کند زندگی و معیشت خود را متناسب با نظام ولایت اینگونه که شد نظام ولایت جا پیدا می‌کند و هر قدر این جا پیدا کردن توسعه پیدا کرد یک منزلت این است که ارکان حکومتی فعالیتشان با قصد قربت و متناسب باشد و یک منزلتی به سپاهی و بسیجی اداریه تا جایی که همه کشور یک پارچه می‌شود.

برادر پیروزمند: پس در توسعه قصد قربت اصل نمی‌شود؟

«توسعه قصد قربت» اصل در توسعه نظام اسلامی است

استاد حسینی «توسعه قصد قربت» در توسعه اصل می‌شود البته بعداً توضیح خواهیم داد بحث قصد قربت در میدان

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

تمایلات و سپس قابلیت‌ها و فاعلیت‌ها را.

## جلسه: ۳۱

فهرست:

- مقدمه

- پیدایش قوانین به نفع نظام ولایت است

- اصل بحث: بیان تشریح در دستگاههای مختلف فکری

- عقل نظری درباره هستی و احکام آن بحث می‌کند

- باید آغازین از عقل عملی نشأت می‌گیرد

- موضوع درک وجدان، ارزش و بایدها و نبایدها است

- وجوب شکر منعم حکم عقلی عملی است

- الف - بیان تشریح بر اساس اصالت ماهیت

- تغییر وجوب شکر منعم بر اساس اصالت ماهیت، عمل متناسب با اقتضاء ذات است

- بر اساس اصالت ماهیت اقتضاء، پایه بایدها و نبایدها است

- ب - بیان تشریح بر اساس اصالت وجود

- تفسیر شکر منعم بر اساس وجود همان رعایت کمال است

- ج - بیان تشریح بر اساس اصالت فاعلیت

- شکر منعم بر اساس نظام فاعلیت همان تولی به ولایت است

۱ - مراتب شکر

- ثناء بالسان و نعمت اولین مرتبه شکر است

۲ - شکر عملی

- مرتبه بالاتر از شکر اطاعت از مولی است

- معنای دقیقتر شکر عملی این است که شخص قدرتش را در توسعه مدح مولی قرار بدهد

۳ - شکر نعمت اراده

- نعمت اراده بالاترین نعمتها است

- شکر نعمت اراده همان تولی به ولایت تولی مولی در مراتب افعال خارجی افعال ذهنی، افعال روحی است

- تولی به ولایت مولا در مرتبه کمال اخلاص
- مراتب شکر منعم برابر با مراتب نمایندگی مولا در منزلت است
- طرف فاعلیت، شیء ثابت نمی تواند باشد
- طرف فاعلیت باید فاعلیت باشد
- د - کیف تولی به ولایت مولا
- ۱ - تولی به ولایت مولا از طریق فاعلیت تبعی
- اگر فاعل تصرفی تعلقش را به فاعل تبعی قرار بدهد از فاعل تبعی پست تر خواهد شد
- ۲ - تولی به ولایت مولا از طریق جهت بالاتر
- اگر فاعل تعلقش به فاعل بالاتر باشد با کیفیات تحت تصرفش از پایگاه تولی ارتباط برقرار می کند
- تشریح طریق تولی به ولی بالاتر است
- تشریح از دیدگاه مولی علیه به معنای طریق تولی عبد است
- از دیدگاه مولا تشریح طریق احسان مولا به عبد است
- تفسیر باید و نباید در شکل سرپرستی و پرستش
- تشریح همان طریق تولی و هم طریق خارج شدن از تولی را نشان می دهد
- حرمت و وجوب ناظر به خود عبد است
- تشریح (ایجاد مشقت نیست) احسان بزرگی است
- وجوب تکلیفی به معنای یک ارشاد نیست
- کمال اخلاص له در تعبد به تشریح است
- اخلاص برای حق واقع نمی شود مگر به دستور
- بالاترین شکر نعمت خالص ترین عمل است
- عمل خالص بدون دستور از طریق مولا قابل تحقق نیست
- فقط تولی به ولایت الله است که دائماً توسعه یاب است
- تولی از طریق کیفیات تحت تصرف شکننده است
- شفاعت از شئون تولی در نظام تکوینی عالم است
- ۵ - وجوب به چه معناست
- تفسیر از وجوب به میدان سیر به طرف قرب تحلیل جدید از بایدها است
- تشریح بالاترین انعام مولا به بندگان است
- مقدار تبعیت افراد از شرع به میزان ایمان آنها بستگی دارد
- و - جمع بندی از مباحث گذشته



- ۱- در نظام ولایت اجتماعی و جوب چگونه است
- ۲- آیا توسعه قدرت نظام به پذیرش است
- ۳- آیا به اوامر حکومتی و جوب می خورد یا نه
- ۴- آیا و جوب اوامر حکومتی با قصد قربت است یا بدون قصد قربت
- ۵- و جوب قصد قربت در مقام ثبوت (مقامف رض)
  - و جوب قصد قربت از باب مقدمه دفاع
  - و جوب قصد قربت از باب و جوب شکر منعم
  - توسعه پرستش خدای متعال لازمه و جوب عقلی پرستش (شکر منعم) است
  - برای تحقق زمینه پرستش حضرت حق (قصد قربت) واجب است
- ۶- و جوب قصد قربت در مقام اثبات (تحقق)
  - بحث اثباتی لزوم توسعه قصد قربت همان پرورش افراد برای مناصب نظام است
  - پرچمدار نظام بودن فقط با تقرب الی الله ممکن است
  - توجه به آثار حرمت تکلیفی دارد
  - توسعه قصد قربت از نظر کیفی (نسبت خالص تر) نیز لازم است
  - کیفیت دستورالعمل ها در مراتب مختلف رشد عوض می شود
  - آیا اگر در سیر توسعه مستحبات واجب شود به معنای دخالت در تشریح است



## بسمه تعالی

- مقدمه

- پیدایش قوانین به نفع نظام ولایت

بحث ما درباره زیربنای جامعه است برای بفهمیم که تأثیر جامعه و ولایت در علم و ادراک چقدر و چطور است؟ که این امر در مراتب مختلفی برای نظم امور مسلمین ضروری است. مبسوط این را در جایگاه مباحثی که در آینده ذکر می‌شود توضیح داده می‌شود بعدها واضح می‌شود که پیدایش قوانین در علوم تجربی و ارتباط بین انسانها با هم و ارتباط تعاریف و معرفتها همه و همه و نهایتاً کیفیات متأثر از نظام فاعلیت است، نهایت در رتبه تامل کل فاعلیت جهان و در رتبه خاص و بخشی از آن در قسمت نظام ولایت اجتماعی است این را بعدها مبسوطش ذکر خواهد شد. فعلاً در مبانی پیدایش جامعه هستیم که گفتیم جامعه ابتدائاً حقیقی است و تعلقاتی و مبدأ پیدایش آن می‌شود حالا این تعلقات را به گونه‌های مختلفی، مقدمه‌هایی برای آن گفتیم که یکی از مقدماتش بررسی قصد قربت و ابتهاج بوده که در این جلسه مقدار بیشتری توضیح داده می‌شود.

اصل بحث: بیان تشریح در دستگاههای مختلف فکری

- عقل نظری، درباره هستی و احکام آن بحث می‌کند

گاهی است که فرض می‌کنیم عقل نظری درباره هستی صحبت می‌کند و در مورد احکام و لوازم آن بحث می‌کند و کاری ندارد به اینکه چه چیز دارای ارزش است چه چیز

- بر اساس اصالت ماهیت اقتضاء، پایه‌بایدها و نبایدها

بر اساس این اقتضا که انجام دادن شایسته یا ناشایسته است. به شما باید یا نباید می‌گوید. سؤال می‌کنیم که شایسته است را بر چه اساس می‌گوییم، می‌گوید انسان را عاقل خلق کرده ام اگر خمر بخورد زوال عقل می‌شود خلاف فطرش پیدا می‌شود شایسته برای آدم این نیست که خودش را از آنچیزی که به او دادم لا ابالی بکند، و آن را ضایع کند. دو ساعت یا پنج ساعت غیر عاقل باشد من به تو عقل دادم کانه تو را کامل آفریدیم ماهیت انسان ماهیتی

است که کمالش به داشتن عقل استت و نقصانش به این است که دارای عقل نباشد کسی که دیوانه باشد ناقص است  
حالا برای دو ساعت خودت را ناقص نکن این امر خلاف ماهیت توست این امر اول:

و سائر دستور هم همینگونه اقتضائی برای آدم دارد این فرضی است که شما کمال را در تعریف اقتضا رعایت  
نمی‌کنید.

ب: بیان تشریح بر اساس اصالت وجود

- تفسیر شکر منعم بر اساس اصالت وجود همان رعایت «کمال» است

یک فرض دیگر این است که کمال را رعایت کن. بگو نوشیدن خمر برای رسیدن به قربت مناسب نیست نماز  
خواندن و روزه گرفتن برای رسیدن به قرب مناسب است. در اینجا یک حرکتی را لحاظ کردید و حکم را گرفتید که  
شکر منعم اطاعت را لازم می‌آورد.

ج: بیان تشریح بر اساس اصالت فاعلیت

- شکر منعم بر اساس نظام فاعلیت همان تولی به ولایت است

گاهی می‌گویید اصلاً معنای شکر منعم را دقیقتر بیان کنید بر اساس نظام فاعلیت شما چه معنایی برای شکر منعم  
دارید؟ با مثال این را آغاز می‌کنیم تا به ذهن تقریب شود تا اینکه کاملاً اصل مطلب روشن شود.

هر گاه عمل متناسب با یک رابطه زیبا، یک احسان، خدای متعال به شما انعام کرده، چیزی را به شما داده است که  
این زیبایی برای فعل اوست. حالا شما پاسخ و عکس العملی که می‌خواهید داشته باشید این را با کفران یعنی زشتی  
عمل و نازیبا جواب نده. با عکس العمل نامتناسب جواب نده. او کار زیبا انجام داد شما هم متناسب با او در حد  
قدرتی که دارای کار زیبا انجام بده. سؤال می‌کنید چه کاری انجام دهم که زیبا باشد؟ می‌گویید که به او نعمت بدهم؟

۱ - مراتب شکر (شکر لسانی)

- ثناء با لسان و اعتراف به نعمت اولین مرتبه شکر است

جواب می‌دهید که خیر، بلکه رابطه‌ای که با او داری در حد اعتراف و صحبت کردن با اوست. برابر احسان و انعامی که او کرده است شما فعل او را مدح کن مدحی که می‌کنی این فعل شماسست در سخن گفتن متناسب با فعلی که او انجام داده است ناسپاسی نکن، انکار نکن، نگو: این که حقم بوده است و نگو که بدهکار هم هستی. نگو که: چیزی که ندادی. فعل او را درباره خودت مدح کن، ثنا کن.

## ۲ - شکر عملی:

- مرتبه بالاتر از شکر اطاعت از مولی است

گاهی یک مقدار بالاتر می‌گوییم که فقط با زبان هم نیست. نعمت را آن طوری مصرف کن که او صلاح می‌داند می‌گویی: چکار کنم در جواب می‌گویی: مالی را که به تو داده در راه حلال صرف کن در راهی که او گفته (فی سبیل الله) خرج کن می‌گوید که ثناء با لسان یک مرتبه از شکر در اعتراف است لکن شکر عملی بالاتر است لکن نکند که به زبان شکر کنی و در عمل کفران بورزی در سبیل غیر مراد. مثلاً: فردی با فرد دیگر همراه است وقتی در حضورش است تشکر می‌کند بعد در حین کاری دشمن او می‌آید و می‌گوید می‌خواهم ضربه بزنم می‌گوید این پول را بگیر و زودتر ضربه را بزن می‌گویند عجب! این آدم منافقی است این در حضور می‌گفت نعمتی را که شما فرستادید به ما رسید فرضاً حواله صد هزار تومان رسید اما در خفا دشمنش می‌گوید در ضربه زدن به مولا من احتیاج به قطعه یدکی موتور دارم می‌گوید این پول را بگیر برای تهیه قطعه یدکی.

این ثناء باللسان معنی شکل را تمام نمی‌کند با عمل و فعلت هم در راه مولا (فی سبیل الله) مالت را خرج کن خرج بده که در عزای دوستان مولا مردم گریه کنند و یا مجلس جشن برای دوستان مولا بگیرد تا در خوشحالی او مردم نیز خوشحال باشند دوستانش را مدح کن. مجلس روضه بگیر عزای دوستان مصائب مولا را بر پا کن بر علیه کفر مالت را خرج کن با مالت با دشمنان مولا بجنگ، بگو چرا کفران می‌ورزید؟ مدح مولا را نشر بده، قدرتت را در توسعه مدح مولا قرار بده.

- معنای دقیقتر شکر عملی این است که شخص قدرتت را در توسعه مدح مولی قرار بدهد

این مرتبه را علمای علم اخلاق ذکر کرده اند، که انسان قدرتش را در راه خدا خرج کند و صرف کند این شکر

عملی است

۳- شکر نعمت اراده:

- نعمت «اراده» بالاترین نعمتها است

حالا نفس اراده را چکار بکنید؟ نفس اراده که اعظم نعم است. می گوئید نفس اراده را در اطاعت از مولا خرج کردن است اگر نفس اراده در اطاعت خرج شد شکر در اراده را انجام داده اید. همانطور که درباره مال گفتند شکر در اراده و شکر در فاعلیت هم همینطور است.

- شکر نعمت اراده همان تولی به ولایت مولی در مراتب افعال خارجی، افعال ذهنی، افعال روحی است

اطاعت یعنی چه: یعنی در فعل تولی به ولایت مولی داشتن اگر این تولی تولی ظاهریه باشد یعنی ظاهر عمل بر

ولای مولا باشد، یا اینکه در باطنش اراده هم، در مرتبه افعال خارجی، در مرتبه افعال ذهنی

- تولی به ولایت مولا در مرتبه کمال اخلاص

و هم در مرتبه افعال روحی و اخلاص تولی باید باشد تا اینکه نفس تمایلات منقلب شود تولی به ولایت مولا در

منزلت کمال اخلاص له باشد و تا آنجا ببری

برادر حسینی شاهرودی: اراده اینجا موضوع قرار می گیرد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: موضوع برای شکر، شکر اراده چیست؟ شکر فاعلیت و اختیار چیست

- مراتب شکر منعم برابر با مراتب نمایندگی مولی در منزلت است

گاهی به صورت ساده برخورد می کنیم می گوئیم که شکر مکلف بودن این است که تکلیف را اطاعت کند گاهی

هم شکل مکلف بودن پرستش می شود کمال اخلاص است. این که بخواهی مجرا واقع شوی این که شما در منزلت

خودت نماینده مولا شوی اگر چنین چیزی واقع شد این مطلب بر اساس نظام فاعلیت مطلب علیحده ای و وجوب

شکر منعم مطلب علیحده دیگر.

در جلسه قبل گفتیم که وجوب شکر منعم امری است فطری، یعنی چه؟ یعنی فطرتاً وجدان این حکم را می‌کند یعنی حکم وجدانی است، حکم فطری است.

- طرف فاعلیت شیء ثابت نمی‌تواند باشد

یک قدم بالاتر می‌گوییم اصلاً فاعلیت طرفش که شیء ثابت نمی‌توانست واقع شود و الا سکون در فاعلیت پیدا می‌شد.

- طرف فاعلیت باید فاعلیت باشد

فاعلیت باید طرف تعلقش فاعلیت باشد تا حرکت ممکن شود یعنی حرکت به سکون قابل تعریف نیست. حرکت موضوع و حد اولیه است برای تعریف خود حرکت و کیفیت. یعنی کیفیت به تبع حرکت حاصل می‌شود.

د - کیفیت تولی به ولایت مولا

۱ - تولی به ولایت مولا از طریق فاعلیت تبعی

پس بنابراین فاعلیت موضوعاً به فاعلیت بالاتر تعلق دارد.

- اگر فاعل تصرفی تعلقش را به فاعل تبعی قرار بدهد از فاعل تبعی هم پست تر خواهد شد

نهایتاً گاهی است که این فاعل نحوه تولی به مولایش از طریق کیفیاتی که تحت تصرف او می‌باشند یعنی در نظام فاعلیت انواع اطعمه و اشربه ایجاد شده است این فاعل مثل گوسفند مد نظر خودش و مقصد نهائی خودش و طرف فاعلیت خودش را در نظام فاعلیت این ابتهاجات مادی از یک کیفیات خاص را مد نظر خود قرار می‌دهد در اینجا شخص تولی به ولایت مولی در نظام فاعلیت پیدا کرده طرفش هم کیفیت مستقر و ثابت نیست بوسیله نفس فاعلیت این شخص تغییر می‌کند چون در فاعلیت تبعی است مرتبه‌اش نازل است. فاعلیت تصرفی آمده است مقصود و طریق پرستش خودش را فاعلیت تبعی قرار داده است فاعلیت تصرفی انسان بود. و فاعلیت تبعی حویان و جماد بود. خودش را عاشق مثلاً این طوطی یا طعام قرار داد و حالا هم همه زندگی اش را حول این عشق و تمتعات مادی قرار داده در نتیجه این آم به دلیل اینکه آنها متصرف فیه این شخصی است و آنها هم تغییر می‌کند نه اینکه یک کیفیت ثابت

باشد آنها هم یک جریانی است در نظام فاعلیت تغییر دارد. فاعلیت این شخص از جهت مرتبه و زمان بالاتر بود به یک جریانی که از جهت مرتبه و زمان و مکان نازلتر بود تعلق پیدا کرد. اخس از آنها می شود از رحمت هم دور می شود از آن ظرفیت انسانی هم که به او داده بودند خودش را ساقط می کند ولی اگر این شخص تولی به ولایت مولا پیدا کرد. جهت حرکتش جهت ارتقاء به منزلت بالاتر می شود.

۲- تولی به ولایت مولا از طریق جهت بالاتر

- اگر فاعل تعلقش به فاعل بالاتر باشد با کیفیات تحت تصرفش از پایگاه تولی ارتباط برقرار می کند

اگر این شخص تولی به ولایت بالاتر پیدا کرده باشد و در یک جهت بالاتری قرار گرفته باشد با اکل و شرب هم ارتباط دارد ولی از پایگاه تولی ارتباط دارد. چگونه؟

- تشریح طریق تولی به ولی بالاتر است

شارع تشریح فرموده و می فرماید که رابطه شما با اشیاء چطور باشد با افراد چطور باشد با من مولا چطور ارتباط پیدا کن این تشریح مولا برای تولی اش طریق می شود، نگاه که بکنیم می گوئیم.

- تشریح از دیدگاه مولی علیه به معنای طریق تولی عبد است

تشریح مولا طریق تولی عبد است.

- از دیدگاه مولا تشریح طریق احسان مولی به عبد است

از آن طرف که نگاه کنیم می گوئیم که طریق احسان مولا به عبد است به کدام عبد طریق احسان است، مگر به کفار احسان نمی کند چرا به آنهایی که خودشان پست تر از حیوانات کردند در منزلت پست از حیوانات به آنها انعام می کند دور از رحمت خودش. به کسانی که به ولایت مولا تولی پیدا کرده اند در منزلت بالاتر از ملک متناسب با نحوه تولی احسان می کند وقتی که به مولی در منزلت ملکوتی تولی پیدا کردند و مولا هم احسان کرد.

- تفسیر باید و نباید در شکل سرپرستی و پرستش



اکنون وقتی که باید و نباید می‌گویید همه را در شکل سرپرستی می‌بینید خدا را بوسیله ناز خوانند و روزه گرفتن، بوسیله عبادت کردن می‌پرستد و خدای متعال به او احسان می‌کند از طریق این احکام.

س: در اینجا دیگر باید نداریم بلکه محور داریم که در هم افعال جریان دارد.

ج: تعریف جدید از باید را رعایت کنید

- تشریح هم طریق تولی و هم طریق خارج شدن از تولی را نشان می‌دهد

حالا وقتی که خدا را می‌پرستید یعنی شکر منعم را به جا می‌آورد تولی به ولایت ولی می‌کند ولی هم به او انعام می‌نکند و طریق تولی را به او انشان می‌دهد و طریق خارج شدن از تولی را هم نشان می‌دهد. فاعلیت او که از بین نرفته است اگر بخواهی همراه صالحین بیائی این راهش است اول مطل بارشادی آن را توجه کنید: شایسته است برای تو که اینجا بیائی اگر این را نخواهی آن طور است. اگر آن طرف بروی ناشایسته است للذین احسنوا برای آنهایی که کار خوب انجام می‌دهند و زیادتیر می‌دهیم اما کسانی که کار بد انجام می‌دهند جزاء آن کار را فقط می‌گیرند. عدل است. چیزی را که خداوند متعال ظلماً به گنهکار وارد نمی‌کند.

- حرت و وجوب ناظر به وضع خود عبد است

حرمت و وجوب ناظر به وضع خود عبد است و هو غنی عن العالمین اگر بخواهید اتومبیل آتش نگیرد باید اینگونه لوله را ببندید اینگونه انجام دهید تا ماشین آتش نگیرد اگر این کار را انجام ندهید، آتش می‌گیرد اگر این عمل را انجام دهید خودتان را به بدترین عذاب انداختید اگر آن کار را انجام دهید باعث نجات خودتان می‌شوید اگر تزکیه کنید اگر سعی کنید بدست می‌آورید اگر خلاف هم سعی کنید باز از آن طرف بدست می‌آورید.

- تشریح (ایجاد مشقت نیست) احسان بزرگی است

کسی که دنیا را بخواهد به او می‌دهیم و کسی که آخرت را هم بخواهد به او می‌دهیم این وجوبی که می‌کنند گاهی تکلیف و مشقتی از ناحیه مولا بر عبد دیده می‌شود گاهی است که این وجوب احسان بزرگی است این مثل درجه نشان می‌دهد اینجا درجه خطر است مثلاً در ماشین درجه آمپر نشان دهنده وضعیت طبیعی یا غیر طبیعی است

حواس شما جمع باشد اگر بیش از این اندازه شد برای ماشین ضرر دارد به استهلاک افتادید. اینجا آمد روی درجه دیگر این را به منزله ارشاد و اخطار می‌توانید ملاحظه کنید و عقاب را ضرورت خود این مرتبه ای از منزلت که ما به تو دادیم وارد این شدی آب و هوای برزخ که خورد آتش می‌گیری.

سیر، سیر توسعه است، عقاب تجسم اعمال خودت است، تازه احسان می‌کند، احسان فوق احسان می‌گوید (خداوند) اگر برگشتی می‌بخشم. قدرت ایجاد دارم، خالقم می‌توانم حسنات را به سیئات تبدیل بکنم و سیئات را نیز به حسنات تبدیل بکنم. اگر قدرت اسلام بدست افتاد وارونه زدی همه را حبط می‌کنم نمی‌توانی در یک منزلتی قرار بگیری که دیگر دست کسی بالای دستت نباشد، بگویی که من علم دارم و عمل هم کردم و در یک منزلت بالائی قرار گرفتن حالا می‌توانم ضربه بزنم و مولا هم کاری نمی‌تواند بکند. نه اینکار را نمی‌توانی بکنی.

حالا اگر با زاری و تضرع افتادی می‌گویی همه عمر را باختم، می‌گوید (خداوند) همه عمرت را به تو بر می‌گردانم. دست او در این توسعه باز است، دست او بسته به قوانین توسعه نیست. بعداً هم خواهیم گفت که در فاعلیت حکومت مطلقه دارد. (مطلقه نه به این معنا که تجریدی نگاه بکنی و بگویی پس ظلم هم می‌کند یا نه؟). ولی دست تو به این قوانین و وسایل بسته است، از راه احسان راه هم گذاشته، گفته که اگر رسیدی به این جا و پایت به سنگ خورد، و سرت به دیوار خورد دماغت کوبیده شد و دلت شکست، اگر خواستی برگردی در زمانی که من به تو مهلت داده ام همه را برایت بر می‌گردانم، از وجود مبارک حضرت صادق(ع) سؤال کردند که معنای خیر الغافرین چیست؟ حضرت فرمود غافر کسی است که می‌بخشد. شما مثلاً صد هزار تومان بدهکار هستید در مال طرف تصرف خلافت کردید طرف می‌بخشد. یک کسی دیگری هم هست بالاتر کار می‌کند به اندازه مال هم به طرف بر می‌گرداند کانه شما طلب کار بردید، شما صد هزار تومان را از او تلف کردید، طرف می‌بخشد که هیچ، صد هزار تومان هم به شما می‌دهد این می‌شود خیر الغافرین، یک وقتی گناه را می‌بخشد، یک وقت یبدل الله سیئات بالحسنات، سیئات را ثواب می‌دهد و عجیب است که اثر در تمام عالم هم می‌گذارد. یعنی این آدم اثر در توسعه صحیح پیدا می‌کند، این آدم اثر پیدا می‌کند، سهمیم در توسعه توحید می‌شود و مؤثر واقع می‌شود.

- وجوب تکلیفی به معنای یک ارشاد نیست

تا اینجا به ذهن می‌آید که بنابراین وجوب تکلیف یک ارشاد شد ولی از اینجا یک قدم بالاتر می‌گذاریم.

- کمال «اخلاص له» در تعبد به تشریح است

می‌گوییم کمال اخلاص له، در تعبد به تشریح است نه در نظر به آثار

- «الزام» لازمه تعبد به تشریح است

تعبد به تشریح لازمه‌اش، الزام است ولی کنه اش لطف است التفات و لطف است نه اینکه خیال کنی، الزام از قبیل

الزام موالی عادی است، وقتی که خدا را از مخلوق منزّه می‌کنی، امر و نهی را هم منزّه می‌کنی از آن چیزی که برای

مخلوق هست، وقتی می‌گویی او غنی از عالمین هست، نه امر و نهی از قبیل موالی و عبید است که از مخلوقات

هستند.

- اخلاص برای حق واقع نمی‌شود مگر به دستور

چون اخلاص برای حضرت حق واقع نمی‌شود مگر به الزام مگر به دستور، ارشاد باید به لسان دستور باشد حداقل

در بعضی از موارد و در بعضی از موارد به لسان طلب باشد، مستحب است یعنی دوست میدارم، مکروه است یعنی

دوست نمی‌دارم، پس اصلاً تحلیل در نفس تکلیف و ربطش به شکر اینگونه شد.

- بالاترین شکر نعمت خالص ترین عمل است

که بهترین شکر، خالص ترین عمل است خالص ترین فاعلیت در تولی است

- عمل خالص بدون دستور از طرف مولی قابل تحقق نیست

خالص ترین در تولی نمی‌تواند بدون دستور فرمان تحقق بشود، اگر گفتند شما روزه گرفتی بدنت سالم می‌ماند،

اگر روزه نگرفتی مریض می‌شود، مثل یک دکتر که می‌گوید برای سلامت روزه می‌گیرم، این که شکر مولی نگردی،

این که راجع به خودت می‌شود. وقتی که می‌گویی چون او واجب کرده است روزه می‌گیریم یعنی فاعلیت او را در

فاعلیت خودت می‌پذیری و تعلق به فاعلیت او پیدا می‌کنی، جدای از اینکه این سلامتی آور است عنایت ثانی است به

سلامتی آور بودن است بلکه این را از ذهن خارج می‌کنی چون او گفته حالا مانعی نیست، اگر او گفته بود برو جهات نمی‌گفتم به جهادی روم به شرطی که دست و پایم زخم نشود یا خدای نخواست بیفتم سر زانویم زخم بشود می‌گویند آقا برگرد در زیر زمینی خانه ات باش، جهاد رفتن برای این است که برود و جاننش را تقدیم بکند، اطاعت آن است که به طرف چیزی می‌رود که خواست او را درخواست خودش بخواهد نه اینکه این کیفیت خارجی را توجه داشته باشد.

#### پاسخ به سئوالات

آقای حسینی: این مکانیزم را نهایت تمام می‌کند ولی تمام نمی‌کند ضرورتاً این طور باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر گفتید فاعلیت مورد تعلق نمی‌تواند قرار بگیرد طرف تعلق می‌خواهد، محور می‌خواهد، یعنی بدون تولی فعل محقق نمی‌شود، آن وقت گفتید نحوه تولی، تولی کفار که حیوانی است یا تولی، توالی الهی است که ملکوتی است این که اصل فاعلیت بدنبال تولی است کسی انکار نمی‌کند.

- فقط تولی به ولایت الله است که دائماً توسعه یاب است

اما این که این تولی اگر به بدنبال تولی به ولایت الله بود توسعه پذیر مستمر در تاریخ می‌شود و الا شکننده می‌شود.

- تولی از طریق کیفیات تحت تصرف شکننده است

می‌شود آدم به این شیء تولی پیدا بکند تا زمان تصرفش نسبت به این، بعد آن موضوع عوض می‌شود چون این یک جریان در یک نظام فاعلیت است، آن هم بدنبالش شکسته می‌شود حالا شکل شکسته شدنش مختلف است، یک وقت است می‌گویید تئور یا این علم عوض می‌شود، یک وقت می‌گویید این محصولات رفت یک محصولات دیگری آمد. یک وقت می‌گویید که این جهت گیری از این عالم رفت به عالم دیگر و شکسته شد، معلوم شد که این جهت گیری، جهت گیری مستمر در توسعه نیست (لیکن آن جهت گیری مال متألّهین می‌گویید مؤثر در توسعه است. آیا بعد از این عالم هم مؤثر در توسعه است. ظاهراً به حسب خیلی از منابع مذهبی آنها هم ارواح مؤمنین در خیرات و نازل شدنشان مؤثر هستند یعنی هم شما به آنها کمک می‌کنید و هم آنها به شما کمک می‌کنند و در نهایت

- شفاعت از شئون تولی در نظام تکوینی عالم است

در نهایت شاید شفاعت را در پایان مطلب که از شئون تولی در نظام تکوینی عالم بشود ملاحظه کرد که الان هم وجود دارد نه اینکه اینها قیامت وجود داشته باشد، الان هم به شفاعت وجود مبارک نبی اکرم و ائمه طاهرین(ع) شما هم به خیرات توفیق پیدا می‌کنید و خیرات از شما قبول می‌شود و همراه شما هست.

خوب به ولایت ولی عادل در توسعه تولی پیدا کردید، حالا وجوبی که می‌خواهید از چه سنخی است، اینگه می‌گویید تعریفی که ما داریم می‌کنیم، پیدایش وجوب را نشان می‌دهد، وجوب را چه تعریفی می‌کنید؟

۵ - وجوب به چه معناست؟

آیا طلب مولی مع النع من ترک اسمش را وجوب می‌گذارید؟ این را ما عرض کردیم که هر گاه که فاعل بخواهد در فاعلیتش به ولایت ملکوتی تولی پیدا بکند اگر طریق برایش نفرستند این نمی‌تواند این تولی را انجام بدهد.

تفسیر از وجوب به میدان سیر به طرف قرب تحلیل جدید از بایدها است

تحلیل جدیدی که از وجوب خدمتتان عرض می‌کنیم این است که برای آن، میدان سیر به طرف قرب می‌دهند، حالا که امر می‌کنند، الزام مع المنع من الترتک می‌کنند شدت تولىش طریق پیدا می‌کند، اگر آن وجوب نبوده فقط اخطار بود. اینجا برایت ضرر دارد و اینجا برایت نفع دارد، می‌گفتیم که این تازه وقتی می‌خواهد تولی پیدا بکند تولی از طریق اشیاء است که خدا در پرستش می‌کند، شبه کفار، کفار هم درجه به درجه دارد یکی از نفت یک خاصیت می‌خواهد یکی دیگر از نفت صد تا خاصیت می‌خواهد یکی نفت برایش عزیز است، چرا می‌گوید آقا بشکه‌ای این قدر دلار است کویت می‌گوید می‌خواهم نفت بفروشم، جنس بخرم می‌پرسد به چه کار می‌آید می‌گوید من کار ندارم می‌گوید پولش به درد من می‌خورد، می‌گویند قدیم چند می‌فروختند می‌گوید قدیم خیلی ارزان تر می‌فروختند، ارزش واقعی این چقدر است؟ می‌گوید در بازار دنیا چقدر می‌خرند. می‌گویند در بازار شاید دزدها دست به دست هم داده باشند می‌گوید من دیگر از آن سر در نمی‌آورم. من این سرم می‌شود که به کفار نفت بروشم و بخورم یک کس دیگری است که این را ارزش اقتصادی اش را در دستگاه خود کفار می‌فهمد، یک کس دیگری است که در آزمایشگاه نسبت تأثیر

آن را در همه ضاعی می‌بیند. همه اینها مفتون یک ماده هستند فردی که ماده پرست باشد، همه اینها هم تعلق به کیفیت دارند ولی مراتب مختلف کیفیت است، حالا اگر اینجوری بود که واجب و حرام نکرده بود و مستحب و مکروه نکرده بود رضای خودش را نگفته بود بلکه گفته بود اگر رفتی سراغ این، اینجوری می‌شوی، شما وقتی تبعیت می‌کردید از خاصیت اشیاء تبعیت می‌کردید نه اینه تبعیت از مولی می‌کردید.

حکم، اگر شما تبعیت بکنید بلکه علل، علت انشاء، به فرض دست یافتن گر تبعیت بکنید به خاطر انانیت نفس از علت حکم اطاعتی برای مولی واقع نشده، تولی به ولایت الله واقع نشده، تولی وقتی واقع می‌شود که بگوید چون تو دوست می‌داری. من فاعلیت تو را در فاعلیت خودم نسبت به این شیء می‌خواهم، دوست می‌داری انجام می‌دهم دوست نمی‌داری انجام نمی‌دهم.

گفتند وجوب مبارک سیدالموحدین با سلمان، دست سلمان گرفتند و به بهشت بردند بعد به سلمان گفت اینجا چطور است؟ گفت خوب جایی هست، آیا اینجا می‌مانی؟ گفت آقا شما چطور؟ حضرت گفت من باید بروم مشغول کارها بشوم. گفت من هر جا که شما بروید می‌روم. رضای مولی را در فاعلیت خود خواستن.

- تشریح بالاترین انعام مولا به بندگان است

بزرگترین انعام به آدم فرستادن تشریح است شرع و تکالیف است، این را دوست می‌دارم انجام بدهی آن را دوست نمی‌دارم انجام بدهی. این در نزد من خیلی بد است، آن در نزد من خیلی خوب است در این شدت داشته باش

- پاسخ به سؤال

- مقدار تبعیت افراد از شرع به میزان ایمان آنها بستگی دارد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سطوح مردم در یک منصب نیستند برای بعضی کیفیت را به صرف نظر مولی خارج می‌کنند. قدرت خلاص از آن دارند. وقتی که گفته شد که مردم رزق حسن را از انگور و خرما دارند یک عده عرق خوری را ترک کردند. یک عده قبل از اینکه خدا بگوید لا تقربوا الصلواه و انتم سکارا همین که گفتند رزق حسن بعضی گفتند ما رزق حسن نمی‌خواهیم، مکروه در نزد مولی، در نزد اینها مثل حرام کارگر است، حرمت الله که

دیگر خیلی بالاتس یک وقت لسان مولا لسان ارشاد است این سختتر از تکلیف است لسان مولی، لسان بیان علت است، این علت را برای اینکه به این علت ترک کند نمی‌گیرد، برای اینکه مشاهده کننده سخنش را در اطاعت، آنرا می‌گیرد. او گفته لانه مسکر، این می‌گوید الحمد لله رب العالمین خدای متعال این را گفته پس هروئین و غیره که سکر می‌آورد مطلقاً دست نخواهم زد. صرف احتمال اینکه بگوئید مولی دوست نمی‌دارد، در آن منجز می‌شود ولی برای بعضی منجز نمی‌شود.

و - جمع بندی از مباحث گذشته:

۱ - در نظام ولایت اجتماعی و خوب چگونه است؟

حالا برگردیم یک نکته کوچکی هم اینجا اضافه بکنیم. و آن عبارت از این است که ببینیم آیا ربطش به مسئله

ولایت در نظام اجتماعی هم همینطور هست یا نه؟

۲ - آیا توسعه قدرت نظام به پذیرش ولایت است

یعنی توسعه قدرت به این است که قصد و میل، نظامش عوض بشود، نظام تمایلات اجتماعی عوض بشود و

پذیرش ولایت بشود یا نه؟

۳ - آیا به اوامر حکومتی و خوب می‌خورد یا نه؟

و در این صورت و خوب باز به اوامر حکومتی می‌خورد یا نه؟

۴ - آیا و خوب اوامر حکومتی با قصد قربت است یا بدون قصد قربت

و خوبی که می‌خورد با قصد قربت است یا بدون قصد قربت آخر جلسه قبل یک اشاره ای کردیم و حالا توصیف

کوچکی می‌کنیم و تمام می‌کنیم و آن عبارت از این است که یک مقام ثبوت داریم یعنی مقام فرض و یک مقام اثبات

داریم یعنی مقام تحقق.

۵ - و خوب قصد قربت در مقام ثبوت (مقام فرض)

ثبوتاً آیا عقل می‌تواند به الزام و خوب قصد قربت؟

- وجوب قصد قربت از باب مقدمه دفاع

شما قبلاً می‌گفتید در شرایطی که جزء مقدمات قصد قربت شرعی باشد، مثل دفاع بله در غیرش نه. بنابه بحث گذشته معلوم شد که در غیرش هم بله. به دلیل یک حکم واجب عقلی که وجوب شکر منعم بود.

- وجوب قصد قربت از باب وجوب شکر منعم

در جلسه قبل گفتیم وجوب شکر منعم، ایجاب می‌کند در مواردی که توسعه پرستش ممکن نیست الا با وجوب قصد قربت، عقلاً انجام داده باشد، فرقی با آن عقلاً واجب شدن در پاسخ اول این بود که وجوب مقدمی اول از آثار و لوازم یک وجوب شرعی است در مسئله دفاع ولی این از آثار و لوازم یک وجوب عقلی در پرستش خدای متعال است.

- توسعه پرستش خدای متعال لازمه وجوب عقلی پرستش (شکر منعم) است

که وجوب عقلی پرستش خدای متعال از لوازم آن توسعه پرستش و ولایت شد. آقا چرا می‌گوی اینجا قصد قربت واجب است (در مقام ثبوت) می‌گوید برای اینکه قطعاً پرستش غیر خدا جایز نیست حرمت دارد، توسعه پرستش دنیا مخالفش هست توسعه پرستش خدای متعال اگر در یک مناصب خاصی رکن برای تحقق پرستش شد نه به صورت نفی ای و نقض کفر بلکه برای تحقق پرستش در عینیت.

- برای تحقق زمینه پرستش حضرت حق (قصد قربت) واجب است

واجب است که در خارج محقق بشود. یعنی زمینه پرستش حضرت حق در خارج واجب است ایجاب بشود.

برادر حسینی: این مقده در حقیقت صغری قضیه است نه کبری

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پرستش کبری است و در اینجا عقلی تما شد و شکر منعم واجب شد. به

خلاف اولین وجوبی را که اثبات کردیم وجوب شرعی بود، دومی وجوب عقلی است.

- وجوب توسعه قصد قربت از لوازم یک حکم عقلی اعتقاید (شکر منعم) است



این در مقام ثبوت بود که فرض دارد و نه قیاس و نه استصلاح نه استحسان و نه دینامیزم قرآن پیش می‌آید و نه اینکه بدعی بشود و چیزی کم و یا زیاد بشود. حکم عقل اعتقادی حکم می‌کند.

۶- وجوب قصد قربت در مقام اثبات (تحقق)

حالا آیا خارجاً یعنی اثباتاً چه جوری است

- بحث اثباتی لزوم توسعه قصد قربت همان پرورش افراد برای مناصب نظام است

اثباتاً گفتیم توسعه وجوب قصد قربت در جریان توسعه اثبات می‌شود.

یعنی روز اول، یکی، دو تا، ده تا مقام اگر دارا باشند و مرتباً رشد بکنند. التزام خودشان را گسترش بدهند مثلاً اول کار اگر ۱۷ رکعت نماز در شبانه روز برای خودشان واجب می‌دانند و ترکش را حرام می‌دانند و می‌دانند پرورش اینها ممکن نیست مگر اینکه وارد در سیر سلوک و تهذیب و مراقبه و محاسبه بشوند، مراقبه و محاسبه که علما در جای دیگر می‌گویند مستحب است برای این

- پرچمدار نظام بودن فقط با تقرب الی الله ممکن است

آقا که نمی‌تواند این پرچم را یا این قضا را یا این سرلشکری سپاه را داشته باشد نمی‌تواند این کار را بکند مگر اینکه این سیر عرفانی را داشته باشد.

گفتیم ابتدائاً این سیر عرفانی واجب می‌شود مثل سیری که در سایر کارهای نظامی می‌گویند این سرباز باید برود دوره چتر بازی را ببیند.

- توجه به آثار حرکت تکلیفی دارد

بعد اشاره کردیم که حواستان باشد اگر به لحاظ خاصیت و آثار شد دیگر آن اثری را که می‌خواهند نمی‌آورد، رشدش و توسعه اش تورمی می‌شود، خوب بنا شد که خودش را به اطاعت خداوند تبارک و تعالی ملزم بکند، می‌شود در این جا گفت که حرمت تکلیف دارد چون آثار وضعی بدست نمی‌آید الا به التزام تکلیفی که امروز توصیف

بیشتری داده شد. حالا اول پنج تا مقام لازم بود بعد در جریان توسعه حکومت شما لازم می‌آید ۱۵ نفر داشته باشد بعد ۲۰ نفر بعد ۳۰ نفر توسعه یاب از نظر تعداد تا از نظر کمی به همه جامعه برسد.

- توسع قصد قرب از نظر کیفی (نسبت خالص تر) نیز لازم دارد

کیفیتاً هم قبلاً در مراحل سیر سلوک نسبت به حضور در صلوات می‌کنیم مستحب است ولی برای سالک چطور؟ استاد اخلاق می‌گفت اگر سیر الی الله باشد واجب است که حواسش جمع باشد. خدا رحمت کند آقای خمینی رضوان الله تعالی علیه، روایاتی را می‌نویسد و نقل می‌کند که اگر نماز که بدون حضور باشد اصلاً نفع به شما نمی‌رساند البته نه اینکه هیچ نفعی نرساند یعنی نمازی که مثلاً فقط مانع می‌شود که شما کافر نشوید این یک نماز است این هم تنهی عن الفحشاء و المنکر است و لیکن از یک منکر خاص کفر جلوگیری می‌کند ولی از شرک خفی ابتداءً جلوگیری نمی‌کند از فسق ابتداءً جلوگیری نمی‌کند. یک مقدار بهتر نماز خواندن یک مقدار فسق و شرک در اعمال را از بین می‌برد. یک مقدار بهتر خواندی انشاء الله تعالی شرک در فکر را هم از بین می‌برد و بعد قلب را هم از بین می‌برد.

- کیفیت دستور العمل‌ها در مراتب مختلف رشد عوض می‌شود

کیفیتش هم که سیر به طرف توسعه است و وجوب بیشتر می‌شود بنابراین احکام اخلاقی که به اصطلاح بر حسب مدارک حتماً در احکام فردی است و شما در احکام واجب نمی‌توانید بیاورید. بلکه نسبت به بعضی صریح در این است که خلاف است مستحب را واجب بکند.

سؤال جلسه:

- آیا اگر در سیر توسعه مستحبات واجب شود به معنای دخالت در تشریح است؟

ولی در جریان توسعه که ملاحظه اش بکنید می‌شود گفت که در بعضی از جاها فرض وجوب آن در بعضی از مراحل سیر فرض وجوبش پیدا می‌شود.

آیا این دخالت در تشریح است یا نه، که این مطلب در جلسه آینده انشاء الله توضیح داده خواهد شد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

## جلسه: ۳۲

فهرست:

- مقدمه: وجوب قصد قربت

۱ - وجوب «وجوب» قصد قربت عقلی است

- مبدأ همه وجوبها، وجوب شکر منعم است

- وجوب قصد قربت همان وجوب تبعیت از شرع است

- اگر قصد قربت واجب نباشد توسعه نظام تورمی خواهد شد

- بازگشت فعل و قصد اگر به نفس باشد موجب پرستش نفس و خود بزرگ بینی است

- لازمه عدم توجه به آثار، مکلف بودن به وجوب شرعی قصد قربت است

پاورقی

توصیف ارشاد به حکم عقل بر اساس علیت

- اصل بحث: تشریح

۱ - وجوب قصد قربت غیر از «تشریح محرم» است

- وجوب قصد قربت غیر از واجب شدن موضوعی است که عنوان وجوب ندارد

- احکام التزامی حاصل کار اصولی بر روی ادله است

- در باب تزاحم، «مقام عمل» در احکام التزامی مؤثر است

۲ - تکلیف که همان کیف جریان قدرت است با نفس «قدرت» تزاحم پیدا نمی‌کند

الف - بدست داشتن رهبری حوادث «در موضوع اقامه» اصل «قدرت» را معین می‌کند

ب - تشخیص مبتلا به بدون توجه به امر «اقامه» و «نظام» شرع را نردبان سلطه کفر می‌کند

- شرعی که نردبان سلطه کفار شود همان «اسلام آمریکائی» است

ج - موضوع بحث وجوب قصد قربت عینیت خارجی است

- موضوع اسم برای چند چیز است

- موضوع احکام منطق تجریدی

- موضوع احکام تکلیفی کلی

- موضوع احکام عملی عینی (عینیت خارجی)

- د - تعیین مبتلا به (کیف جریان قدرت) بریده از قدرت نظام، ع بادت غیر خدا است  
 - عدم محاسبه آثار عمل موضع گیری انفعالی را در پی دارد
- ۳ - تدافع و ترافع موضوعات به معنای رهبری حوادث، اصل عملی است که توسعه یا تضییق می بخشد «تعبد» را  
 موضوعا، نه حکما
- الف - حکم کلی احکام التزامی قلبی مربوط به همه زمانها است  
 ب - احکام تعبدی عینی، متناسب با توسعه است  
 ج - «تشخیص اولویت» و «تعیین اهم» در تراحم بدون محور ممکن نیست  
 - پاورقی
- تعیین محور برای تشخیص اولویت در احکام به معنای علت یابی احکام نیست بلکه علت یابی افعال است  
 - «اقامه احکام کلی» با عمل کردن در چارچوب احکام تفاوت دارد  
 - «لزوم» اتیان احکام مستحبی در مقام عمل به نفع اسلام به معنای تشریح نیست  
 - احکام التزامی احکام حاکم بر جریان رشد است  
 - احکام عملی عینی خارجی احکام رشد هستند  
 - خروج از بحران و توسعه قدرت اسلام بازگشت عناوین اولیه را به همراه دارد  
 - اوامر سلطانیه از قبیل اوامر توصلیه نیست

## بسمه تعالی

مقدمه: وجوب قصد قربت

۱- وجوب «وجود قصد قربت» عقلی است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بحث ما در این بود که آیا ثبوتاً (در عالم فرض) مانعی ندارد که قصد قربت ایجاب بشود عقلاً

- مبدأ همه وجوبها وجوب شکر منعم است

گفتیم که مبدأ همه وجوبها وجوب شکر منعم است ه عقلی است و این حاکم بر وجوب قصد قربت است در حقیقت وجوب «وجوب قصد قربت» عقلی است در آنجائی که شرع گفته باشد.

- وجوب قصد قربت همان وجوب تبعیت از شرع است

وجوب تبعیت از شرع عقلی است به این دلیل که خود آن وجوب را تحلیل کردیم شد وجوب قصد قربت. یعنی خود آن وجوب عقلی تبعیت اگر با دقت عقلی در آن نظر کنیم می شود «وجوب شکر» «وجوب قرب» «وجوب قصد تولی به ولایت الله».

- اگر قصد قربت واجب نباشد توسعه نظام تورمی خواهد شد

ابتدائاً گفته شد که این وجوب اعم از وجود توصلی و تعبدی است. بعد عرض کردیم اگر عقلاً قصد قربت و قصد تعبد واجب نباشد توسعه تورمی می شود (حداقل در فرض) تحققاً هم عرض کردیم که وجوب توسعه قصد قربت یعنی امروز ۱۰ تا عمل لازم است با قصد قربت باشد و فردا ۲۰ تا و روز بعدش ۳۰ تا

- بازگشت فعل و قصد اگر به نفس باشد موجب پرستش نفس و خود بزرگ بینی است

البته بدون نظر و توجه به آثار وضعی قصد قربت بلکه توجه اش به تکلیف باشد یعنی اگر کسی نماز را برای ورزش جسمی و یا روحی انجام دهد برایش نفعی ندارد حالت بندگی را در شخص بالا نمی برد حالت عجب به فعل

را بالا می‌برد بازگشت فعل اگر به نفس باشد پرستش نفس، خود بزرگ بینی یا فعل بزرگ بینی را می‌آورد بزرگ دیدن خود و یا فعل توسعه تورمی را به همراه دارد و توسعه ولایت الهی قصد باید متوجه خدا باشد قصد تعبد بکند.

- لازمه عدم توجه به آثار مکلف بودن به وجوب شرعی قصد قربت است

قصد تعبد به این است که وجوب تکلیفی «نه آثار وجوب» در باب قصد لازم باشد یعنی شخص، مکلف به قصد کردن باشد و به لحاظ اینکه مکلف است قصد کند نه به خاطر اینکه قصد قربت آثاری دارد و از این باب عرض کردیم که نفس تکلیف یا رحمتی است و یک سعه ای است برای رشد. حالا این که نفس تکلیف هم یک سعه ای است برای رشد بر اساس «قاعده لطف» هم اثبات می‌شود بر این اساس هم اثبات می‌شود اما تفاوتش از زمین تا آسمان است، این قصد قربت را در احکام حکومتی هم راه می‌دهد چون شما نفس ماهیت تکلیف و تعبد را و نسبتش را به عباد و وجوب تعبد را بحث کردید.

پاورقی: توصیف «ارشاد به حکم عقل» بر اساس علیت

امر ارشادی را که عرض کردیم مثل آمپر ماشین است علتش این است که ارشاد به حکم عقل است خوب وقتی که ارشاد به حکم عقل شد حکم عقل از کجا صادر می‌شود؟ جریان علیت است جریان علیت در مفاهیم عقلی همان گونه است (در مبانی حوزه) که جریانش در کیفیات خارجی عالم، لذا صحیح است که بگوییم برای ماهیت دو فرد است یک فرد ذهنی و یک فرد عینی واقعی خارجی - و بعد بگوییم که احکامی که در مفاهیم ذهنی صادر می‌شود عین احکامی است که در خارج جریان دارد و تخلفی ندارد، اگر گفتید «حکم ارشادی» ریشه اش بر می‌گردد به همان کار «آمپر» ماشین. اینجا اگر آمپی انفجار است، احتراق است عقربه اگر به این درجه رسید ماشین واشر سر سلیندر می‌سوزاند. اگر امر و نهی مشعر به ژنین چیزی باشد چنین می‌شود که ارشاد به حکم عقل است و حکم عقل هم همان جریان علیت در مفاهیم است و در رتبه سوم هم بگویید این جریان همان جریان علیت در کیفیات خارجی است مثل اینکه درجه آمپر به حد قرمز رسیده است عقل می‌گوید اگر جلوتر بروی آتش می‌گیری در واقعیت هم آتش می‌گیری خبر هم ارشاد به همین است پس بنابراین نظر سطحی به حکم ارشادی این است که عقل هم می‌فهمد دیگر مثال ما

(تمثیل حکم ارشادی به درجه ماشین) درست فهمیده نمی‌شود. عقاب اگر برای گناه از آثار وضعیه باشد بیان ارشادی شارع مثل همان عقربه ماشین می‌شود. ما اشاره به اینگونه مباحث را کافی می‌دانستیم.

پایان پاورقی

- اصل بحث: تشریح

۱ - وجوب قصد قربت غیر از «تشریح محرم» است

حالا ببینیم که اگر گفتیم قصد قربت واجب است این تشریح نیست هر زمانی یک چیزهایی واجب می‌شود و یک چیزهایی مستحب یا مباح یا مکروه و یا حرام تا ببینیم قلم تشریح دست چه ولی ای است خصوصاً اینکه گفتیم وجوب باید توسعه پیدا کند سؤال از تشریح سؤال محکمی می‌شود چند مطلب است که تدریجاً حضورتان عرض می‌شود.

- وجوب قصد قربت غیر از واجب شدن موضوعی است که عنوان وجوب ندارد

یک مطلب این است که «وجوب قصد قربت» غیر از واجب شدن موضوعی است که عنوان مستحب بر آن هست مثلاً نماز شب خودش مستحب است ولی آیا کسی می‌تواند بگوید قصد قربت هم در آن مستحب است یا نه، بگوید اصلش که مستحب است این مثل این است که در هر رکعتی ۴ سجده بکند و بگوید که اصلش که مستحب است دیگر کم و زیاد شدن سجده هایش مهم نیست می‌گویند اگر می‌خوانی نماز شبی را که شرع گفته است بجا آوری در هر رکعتی دو سجده دارد. اضافه کردن سجده تشریح است اگر بگوید قصد قربت نمی‌کنم (توصلی بجا می‌آورم) باز می‌گویند نمی‌شود می‌توانی این مستحب را به جا نیآوری ولی اگر بجا آوردی قصد قربت حتماً باید باشد «ریا» نماز را باطل می‌کند. چهار سجده در هر رکعت نمی‌شود این در باب تعبدیات که قصد قربت درش شرط است و احياناً ریا در نماز ممکن است از جهت دیگری حرام باشد، این اشاره به این است می‌شود قصد قربت در کاری لازم باشد ولی خود آن کار واجب نباشد، هر چند ممکن است بعضی از مستبحات به وجوب تکلیفی ایجاب شود.

- احکام التزامی حاصل کار اصولی بر روی ادله است

حالا ببینیم واجب شدن یک مستحب یا حرام شدن آن چگونه می‌شود عرض می‌کنیم که شما یک عمومات دارید و یک قواعدی که به وسیله آنها دلیل را تخصیص می‌زنید می‌گویید درست است که این روایت وارد شده است اما شمولش به مصادیق معارض اطلاق یا عموم فلان دلیل یا قعه است می‌گویید شمولش ضیق می‌شود بحث عام و خاص را مطرح می‌کنید. در مقام التزام اینگونه عمل می‌شود و نتیجه اش هم احکام التزامی است. آیا در مقام عمل چگونه است، آیا «مقام عمل» هم التزام آور است همانگونه که قواعد اصولی سعه و ضیق در احکام را نتیجه می‌دهد. آیا مقام عمل هم می‌تواند مواردی را وارد و یا خارج کند یا مقام عمل صرفاً مقام تطبیق است و اینجنین کاری بالمره از آن نمی‌آید.

- در باب تراحم «مقام عمل» در احکام التزامی به احکام مؤثر است

در باب تراحم مسلم است که مقام عمل هم در التزام تصرف می‌کند یعنی می‌گوییم اگر نجات غریق با نماز تراحم پیدا کرد و در صورت اقدام به نجات شخص نماز قضا می‌شود واجب است نجات شخص یعنی التزام به این لازم است که اگر چنین موردی اتفاق افتاد واجب است ترک نماز و نجات غریق. چون حفظ نفس اهم است در نظر شارع، و یا مثلاً اگر خواندن نماز سبب قتل شخصی شود متلزم باشد که این حرام است قتل مسلم است نباید اتفاق بیافتد این در مورد تراحم.

۲- تکلیف که همان «کیف جریان قدرت» است با نفس «قدرت» تراحم پیدا نمی‌کند

حالا آیا ممکن است حکمی با نفس قدرت بر تکلیف تراحم پیدا کند شکی نیست که قدرت از شرائط عامه تنجیز تکلیف است کما اینکه علم از شرائط عامه نتجز تکلیف است. تکلیف هست اما چون مکلف نیم داند منجز نمی‌شود حتمی و قطعی برای او نیست اگر درمقدماتش مقصر نباشد معاقب هم نیست در امر قدرت هم اگر به فعل و مقدماتش توانا نباشد مکلف نیست حالا ببینیم تکلیف که «کیف جریان قدرت» است می‌تواند با نفس «قدرت» تراحم پیدا کند یا نه، منهای مطلق قدرت که اصلاً فرض «اقتضاء» و «انشاء» نیست یعنی وقتی که می‌گویید «قبح عقاب بلا بیان» و «تکلیف ما لا یطاق» ممتنع است، قرض قدرت می‌کنید و می‌گویید «تکلیف ما لا یطاق»، فی مطلق قدرت را



نمی‌کنید و الا اصلاً لحاظ تکلیف نمی‌شود تکلیف انجام یک فعل یا ترک آن است اگر مطلقاً قدرت نفی بشود اصلاً کاری انجام نمی‌گیرد.

الف - بدست داشتن رهبری حوادث در «موضوع اقامه» اصل «قدرت» را معین می‌کند.

حالا خوب عنایت کنید که اگر ایجاد حوادث کلی در موضوع اقامه، بدست داشتن رهبری حوادث در موضوع اقامه، اصل قدرت را معین می‌کند، اگر رهبری ایجاد حوادث به دست دشمن باشد شما به حالت انفعالی بیافتید دیگر حکومت حکومت دشمن است. مبتلا به ها به نفع دشمن معین می‌شود حالت انفعالی شما یعنی زمینه فعالیت دشمن شما و فعالیت دشمن شما یعنی نهایتاً فعل شما به نفع دشمن تمام می‌شود بحث در موضوع اقامه است که یک امر حکومتی است در موضوع اقامه اگر گفتید رهبری توسعه به دست دشمن باشد شما در حالت بحران هستید یک وقت می‌گویید باید چگونه ای تصمیم گرفت و عمل کرد که از حالت بحران خارج شد یک وقت هم چگونه ای عمل می‌شود که مرتباً بحران شدیدتر می‌شود و فرض برای نحوه برخورد با حوادث بیشتر نیست مرتباً به بحران جدید افتادن یعنی استقبال از منزوی شدن و استقبال از توسعه نفوذ و حضور ولایت کفر یعنی سلطه کفار آن هم نه در امور جزئی (سلطه کفار را می‌شود در شکل معامله یک شخص مسلم با یک شخص کافر ملاحظه کرد و گفت در این قرارداد دست مسلم زیر سنگ کافر است و می‌شود در امور اقتصادی گفت این مجموعه انسانها دستشان زیر سنگ این مجموعه کفار است مرتبه بالاتر لحاظ سلطه کفار در امور فرهنگی است و بالاتر این است که در صیانت سیاسی دستمان زیر سنگ کفار باشد یعنی نظام دستش زیر سنگ نظام کفر است یعنی تولی به ولایت کفر پیدا شده است)

ب - تشخیص مبتلا به بدون توجه به امر «اقامه» و «نظام» شرع را نردبان سلطه کفر می‌کند

به امتناع عقلی پذیرش تولی به ولایت کفر، هرگز تعبد به ولایت کفر پذیرفته نخواهد شد قصد قربت به کفر و دنیا و عمل خالصاً لوجه الکفر برای اینکه شخص بخواهد مبتلا به را مو به مو عمل کند و متشرع باشد دلیل بر این است که شخص مبتلا به را غلط فهمیده است تشخیص موضوع مورد ابتلا در امر اقامه را باید درست توجه کرد. نمی‌شود گفت که در حوادث من این جوری مبتلا به را تشخیص می‌دهم که باید تعبد به شرع داشت.

- شرعی که نردبان سلطه کفار باشد همان «اسلام آمریکایی» است

ولو اینکه این تعبد نردبان سلطه کفار شود اسلام آمریکایی دقیقاً همین است. هر گاه شروع نردبان کفر شد نفاق می‌شود، نفاق آنجائی است که شرع نردبان سلطه کفر شود، ظاهر قضیه شرعی است اما کنه آن الحادی است. شرع به نفع الحاد حل می‌شود، البته اگر عناوین را از تغییر و از تصرف و هدایت تغییر به نفع اسلام ببرید حتماً هیچ گونه می‌شود البته ممکن است از کسی همه اینها سر بزند جاهل به موضوع باشد و تغییر و تصرف را بفهمد عناوین را بریده و مجرد از عینیت لحاظ کند خیال کند این عناوین از قبیل عناوین ذهنی است که موضوع احکام است و تکلیف هم نداشته باشد.

ج - موضوع بحث و جوب قصد قربت عینیت خارجی است

- موضوع اسم برای چند چیز است

«موضوع» م و ض و ع اسم برای چند چیز است در چند جا

- موضوع احکام منطق تجریدی

یک وقت موضوع، موضوع منطق تجریدی یا نظری است مفاهیمی که در منطق از آن بحث می‌کند. یک مفهوم نظری را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند و می‌گویند مثلاً المفهوم اما کلی و اما جزئی. در این جمله موضوع ما همان کلمه مفهوم است. حالا تعاریف آنها درست است یا غلط کاری به آن نداریم.

- موضوع احکام تکلیفی کلی

گاهی موضوع، موضوع یک حکم تکلیفی است موضوع یک زمان است. شما می‌گویید اقم الصلوه وجوب رفته روی اقامه صلوه یا در صل صلوه اللیل می‌گویید امر صل رفته روی نماز شب. حالا صلوه لیل یک عنوان کلی است اما نه نظری مثل مفهوم کلی نیست. نامی است که صادق است بر میلیاردها نماز شب یک نحوه حرکات خاصی را اسمش را گذاشته اند صلوه اللیل این عنوان عنوانی است کلی و موضوع است برای یک امر

- موضوع احکام عملی عینی (عینیت خارجی)

موضوع گاهی یک وضعیتی است عینی و خارجی آنچه را که ما درباره اش بحث می‌کنیم این سومی است برای این مریض چه دوائی خوب است. برای این وضعیت فعلی تورم چه چیزی مناسب است. این روز ۲۸ مهر ۷۰ وضع مسلمین چگونه است نگاه به عینیت دارد، این غیر از آن دو موضوع قبلی است در این موضوع شما می‌خواهید نسبت به یک واقعیت خارجی موضع گیری کنید می‌خواهید به این مریض د و ا بدهید یا می‌خواهید برای این وضعیت اقتصادی تصمیم بگیرید تصرفی می‌خواهید بفرمایید از ناحیه حضرت حق ممتنع است بت پرستی ترخیص شود و گفته شود می‌توانی ۱۸ دقیقه در شبانه روز خدا پرست باشی (نماز بخوانی با قصد تعبد) بقیه اش یا ۱۸ دقیقه هم برابر فلان بت سجده کن یا ضریب معین کنند، بگویند  $18\frac{1}{2}$  دقیقه را بت پرستی کن، پرستش غیر خدا ممتنع است عقلاً جعل شود، تولی به ولایت کفر، پذیرش محبت آنها و پذیرش شأن آنها و جریان ولایت آنها هم ممتنع است پذیرفته شود، پذیرفتن توسعه کفار عقلاً ممتنع است به برهان شکر منعم که گفته شد، و شرعاً ممتنع است به ادله شرعی فراوانی که الا نعبد الا اياه، به غیر خدا عبادت نکنید.

د - تعیین مبتلا به (کیف جریان قدرت) بریده از قدرت نظام، عبادت غیر خدا است

سؤال می‌شود چگونه غیر خدا عبادت می‌شود، اگر مبتلا به را بریده از توسعه سنجیدیم، می‌گوییم پذیرش ولایت کفر در تولی و سرپرستی شما این در شکل انفعالی محقق می‌شود، می‌شود شما از آن غافل باشید نه اینکه توسعه به معنای تعبد نباشد، توسعه تعبد است چرا؟ چون تکلیف کیف جریان قدرت است، اگر لازم باشد در جلسه آینده این کیف جریان قدرت را بیشتر توضیح می‌دهیم، در هر حال یک قدرتی داریم و آن قدرت به نحوه ای جاری می‌شود تولی یک نحوه ای واقع می‌شود، توسعه نفوذ فاعلیت یک نحوه ای واقع می‌شود، این همان لسان پرستش است

- عدم محاسبه اثار عمل موضع گیری انفعالی را در پی دارد

پس ممکن است موضوع را بگونه ای تشخیص دهیم که دشمن مرتب حالت توسعه فاعلیت پیدا می‌کند، توسعه نفوذ پیدا بکند و ما هم مرتباً عقب نشینی کنیم و بگوییم مبتلا به من این هست کاری به آثار آن ندارم، شرع گفته است

این گونه عمل کن، البته ساحت شرع منزله است این است که اینگونه گفته باشد، شرع را بد متوجه شده است، یا اینکه مطلب را بگونه دیگر نظر کنیم، بگوییم موضع گیری باید بگونه ای باشد که رهبری حوادث به نفع مسلمین باشد، به معنای اینکه رفع و پیش گیری کنیم آن توسعه نفوذ کفر را، از چه راهی؟ از طریق دفع کفر موضعی گرفته من باید موضع او را دفع کنم، ولی چنان موضعگیری در مقابل او می‌کنم که نه فقط این کاری که او کرده برطرف می‌شود، قدم دوم هم به من نمی‌تواند حمله کند، و راه دوم او هم بسته شده است، با همین دفع، راه دوم به نفع من باز شد یعنی حادثه را توانستم رهبری کنم، خدا رحمت کند حضرت امام(ره) در قضیه هشت نفری که می‌گفتند حرفهایی که این(۸) نفر می‌زنند رادیو اسرائیل هم نمی‌گوید، آن اعضایی که باید در پارلمان ایران دفاع کنند و ملت ایران را علیه دولت آنها تحریک کند و دولت آنها سقوط کند، این را بردند در دستگاه آمریکا و رئیس جمهور بعدی آمریکا در تزلزل افتاد و خودشان گفتند که آقای خمینی(ره)، در دو انتخابات ما دخالت کرده، و دو رئیس جمهور ما را به تزلزل انداخت، این به این معنا است که آن یک نقشه کشیده بود و آمده بود و (امام) کاری کرد که نه فقط هجوم او را دفع کرد، رفع هم کرد، یعنی آنها را برد در موضع ضعف و خودش را در موضع قدرت برد، رهبری حادثه به نفع اسلام باشد موضعگیری برابر حوادث بگونه ای باشد که ایجاد حادثه بدست اسلام باشد، کفر در عنوان ثانوی بیفتد البته کفر هم در عنوان ثانوی می‌افتد، چون کفر عنوان اولی اش توسعه قدرت خودش است و همه ضوابطی را که می‌گذارند بر آن اساس است، آنجائی که مجبور می‌شود دست بردارد به عنوان تاکتیکی دست برداشته، استراتژی او نبود که دست بردارد مجبور شد، دست بر دارد و بر خلاف استراتژی عمل کرد، رهبری حوادث یعنی توسعه قدرت در اقامه، مگر اقامه را می‌توان از توسعه قدرت در اقامه منفک کرد؟ اگر نمی‌توان منفک کرد نمی‌تواند منفک شود واضح می‌شود که توسعه قدرت در اقامه اصل در توسعه هست، حال اگر توسعه قدرت در اقامه مبتلا به را معین کرد، اوامر حکومتی هم در موضوعاتی (یادتان باشد) که موضوع فعل حکومت است، حول این محور تنظیم می‌شود.

۳ - تدافع و ترافع موضوعات به معنای رهبری حوادث، اصل عملیاست که توسعه یا تضییق می‌بخشد «تعبد» را

یعنی تدافع و ترافع موضوعات، به معنای رهبری حوادث اصل عملی است که توسعه یا تضییق می‌بخشد تعبد را

موضوعاً نه کماً

الف - حکم کلی احکام التزامی قلبی مربوط به همه زمانها است

حکم کلی احکام التزامی قلبی مال همه زمانها است و آن همان است که از کلمات بدست می‌آید، نه یک واو کم و

نه یک واو زیاد.

ب - احکام تعبدی عینی، متناسب با توسعه است

احکام تعبدی عینی متناسب با توسعه است، توسعه قدرت محور می‌شود، البته قدرت اقامه، اقامه رهبری کلمه

توحید، اگر شما ایجاد را به دشمن بسپارید، امر اقامه، اقامه باطل می‌شود، هر چند شما خیال کنید که متمسک شدید

در این فرع جزئی به انجام یک تکلیف شرعی یعنی در یک از فروع موفق شدید،

ج - «تشخیص اولویت» و «تعیین اهم» در تراحم بدون محور ممکن نیست

به عبارت دیگر اگر تراحم را در باب افعال فردی ملاحظه کنیم که در یک زمان یک فرد یک کار را می‌تواند انجام

دهد، این یک گونه است مثلاً ۵ دقیقه به قضاء شدن وقت نماز است و بچه هم که در آب افتاده اگر بخواهیم در

بیاورم ده دقیقه طول می‌کشد بنابراین نماز قضا می‌شود، می‌گویند نماز نخوان برو این را در بیاور، و لکن حکومت

مبتلا به های زیادی دارد در آن واحد، یعنی یک نظام است، افرادی مشغول کار هستند هماهنگ، برای محقق شدن یک

چیزی، تراحم اولویتها با هم دیگر، به دو شکل می‌توان لحاظ کرد، به یک شکل که محور نداشته باشد، بگوییم همه

حاکام محترم است، می‌گویند تعیین اولویت چه کنیم می‌گویید بگردیم در لسان شارع بینی اولویتها بر چند دسته

هستند فرضاً بگوییم اولویتها بر ده دسته هستند، بعد ببینیم در رده یک چند ح کم است، بگوییم مثلاً دویست تا حکم

است، رده دوم ۱۵۰ حکم، رده سه ۳۰۰ اولویت است، می‌شمارید و می‌آید پایین و بعد یک نسبت درست می‌کنید

بین همه اینها بگو اگر رده یک با اینها مواجه شدند رده یک پیروز، ولی اگر رده دو باشد تا چند تا باشد با چند تای از

آن، مثلاً اگر سه تای از رده دو با ضریب فنی سیصد بشود و یکی از رده یک دویست باشد رده دو برنده است تا آخر

کار، می‌گوییم محور وزن چیست؟ می‌گویید جعفل شارع امر شارع، می‌گوییم این امر شارع می‌خواهی مفسر تحلیل باشد یا نه؟ می‌گویید ما کاری به علت احکام نداریم که تحلیل کنیم، تعبد به قول شارع داریم، می‌گوییم در مقام عمل هستی نه مقام التزام، تعبدی بودن یک مطلب است و تصرف کردن یک مطلب دیگری است در تصرف می‌خواهید چه کار کنید؟

پاورقی:

از باب مثال یک وقت می‌گویید، فلز آهن و سرب و ... وزن آنها این قدر است، و حجم آنها هم این قدر است، هر یک سانتیمتر مکعب سرب این قدر وزن دارد، یکی از اینها را هم شاخص برای وزن کردن قرار می‌دهی، و مرتب شروع به گفتن وزن می‌کنیم و یک سانتیمتر گچ این قدر وزن دارد، سنگ این قدر است (و ... گاهی می‌گویید اینها که گفتند فایده ندارد و برای من نتیجه ندارد، شما یکی از اینها را شاخص قرار دادید و بعد هم اینها را سنجیدید، تحلیل نکردید که اصل سنگینی چیست، می‌گویید سنگینی اصلش چیست یعنی چه؟ اینجا صحبت از جاذبه و حرکت است و بعد هم وقتی این را پیدا کردم معنای سبک و سنگین شدن را می‌توانم بفهمم (پایان پاورقی)

- تعیین محور برای تشخیص اولویت در احکام به معنای علت یابی احکام نیست بلکه علت یابی افعال است)

می‌گویید آن را برای چه می‌خواهی بفهمی ما که از علت احکام نمی‌خواهیم سر در بیاوریم می‌گوییم علت فعل خودمان را بفهمیم نه علت احکام را، می‌گویید یعنی چه؟ می‌گوییم چگونه در امور جزئی مثلاً می‌پرسند، چرا خانه اجاره کردی یا خریدی؟ برای کار خودت دلیل می‌آوری و می‌گویی بصراف است که خانه اجاره ای بنشینم و پول را با آن کاسی کنم یا کسی ممکن است بگوید دست از تجارت و مضاربه بردارم و خانه ای بخرم و در یک اطاق آن بنشینم و بقیه را اجاره بدهم صرفه بیان می‌کنی (افعال) وزن نزد انسان دارند، تحلیل دارند انسان طبق ضوابط شرع عمل را انجام می‌دهد ولی در آن چارچوب ما فاعل هستیم، حوادث جزئی را مایلید به نفع خودتان حل کنید، می‌گویید حرام که انجام نم‌دهم اگر حادثه حرامی انجام دادم حق دارید بگویید نه؟ می‌گوییم علت افعال جزئی در چارچوب عمل به شرع بیان می‌کنید و معین می‌کنید این کار شخصی و فردی است.

- «اقامه احکام شرع» با عمل کردن در چارچوب احکام تفاوت دارد

آیا حکومت را هم همین گونه بگوییم، بگوییم در چارچوب احکام شرع شما فعالیت کن یا حکومت می‌خواهد اقامه احکام شرعی بکند، فرض این است که تا قدرت نداشته باشد اقامه نمی‌تواند بکند، توسعه قدرت اگر مال کافر شد، اقامه مال کافر می‌شود نه مال ولی که متصدی مسلمین است، توسعه قدرت باید مال اسلام باشد تا معنای اقامه دست شما باشد یعنی رهبری حوادث اگر دست شما نباشد اقامه محقق نمی‌شود، اقامه به نفع آنها، اقامه آنها است در درون خودتان در شکل و فرم اسلامی، اگر کفار توسعه قدرت داشتند، جایی باقی نمی‌گذارند.

نتیجه: اینکه عین حکم و جوب شکر منعم که محور همه وجوب‌ها و مبنای همه وجوب‌ها است، در مقام تحقق ضروری است که ولایت توسعه پیدا کند و محور باشد در تعیین مبتلا به مبتلا به را زمانی می‌توان گفت مبتلا به دوست اسلامی است که قدرت را به نفع اسلام و بر علیه قدرت کفر تعیین کنید.

- لزوم اتیان اعمال مستحبی در مقام عمل به نفع اسلام به معنای تشریح نیست

حال می‌گوییم آیا مستحب در مقام عمل به نفع اسلام واجب شد یا تشریح شد؟ تشریح آن است که تاریخی باشد، التزام به یک وجوب در تاریخ، احکام حاکم بر جریان رشد غیر از احکام تولی و احکام رشد است.

- احکام التزامی احکام حاکم بر جریان رشد است

احکامی که فقیه بدست می‌آورد احکام حاکم بر جریان رشد است، التزام تاریخی به آن داریم.

- احکام عملی عینی خارجی احکام رشد هستند

ولی احکامی که در نفس اقامه واقع می‌شود احکام رشد هستند که جریان توسعه را بدست دارد.

- خروج از بحران و توسعه قدرت اسلام بازگشت عناوین اولیه را به همراه دارد

در پایان بگوییم شکی نیست که قدرت اسلام وقتی توسعه پیدا کرد، تدریجاً همان مستحب به مستحب و دن و

واجب به واجب بودن و مکروه به مکروه بودن و مباح به مباح بودن و حرام به حرام بودن باز می‌گردد هر چند مردم

متلزم باشند از شدت تقوا ترک مستحب نکنند، یعنی هر گاه شما در موضع سلطه نسبت به کفر قرار گرفتید آن وقت فضای طبیعی عمل به احکام پیدا می‌شود، موضع سلطه جهانی.

– اوامر سلطانیه از قبیل اوامر توصلیه نیست

بنابراین امر و نهی را که تصرف کنیم معنای تشریح نمی‌دهید و اگر کسی غفلت کند تو هم تشریح می‌کند، هر چند التزام به قصد قربت در اوامر حکومتی است یعنی اوامر سلطانیه از قبیل اوامر توصلیه مطلقاً نیست، به همان دلیل که وجوب شکر منعم را گفتیم، هر چند شرعاً اگر معنای حکومت را تولی به ولایت ملاحظه کنیم، در تمام مراتب، واضح می‌شود که توسعه پرستش برای کفر شرعاً داده نشده.

و صلی الله علیه و آله محمد و آله الطاهیرین



## جلسه: ۳۳

بسمه تعالی

مقدمه: فلسفه عمل

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم اصل بحث درباره تنظیم امور مسلمین بود، و یک سری مباحث شامل وحدت و کثرت و علیت و اختیار، زمان و مکان و فاعلیت و ولایت بحث شد و گذشت. و بعد از آن بحث علم و ادراک به میان آمد و بر اساس نظام ولایت بحث علم و ادراک در بخش انسان شناسی آن تقریباً ولو اجمالاً تمام شد.

در بحث جامعه شناسی آن قبل از ورود به بحث تمایلات و معنای میل در مقدمه ای وارد شدیم و به تحلیل اموری در ارتباط با ارتکازات پرداختیم.

البته در دوره قبل که نظام ولایت مبنا نبود بحث در اعتبارات هم داشتیم ولی الان سطح بحث در نفس ربط بین جعل و میل هست و ادق از آن دوره، هر چند مطالعه آن بحث ها هم خوب است و لکن بحث فعلی در حقیقت و کنه اقتضاء و طلب (خصوصاً در شکل اجتماعی اش) است. و این بحث ها بسیار زیربنائی تلقی می شود نسبت به اصل جامعه (هر چند تمثیلی آغاز شده) به عبارتی در بحث اعتبارات (دوره قبل) معنای جعل هم گفته می شد ولی این که جعل برای چیست؟ یا نفس طلب و مید قدرت در آن دوره بحث نمی شد ولی در این دوره سعی بر بررسی جوانب وجوب قصد قربت و «قصد قربت و ابتهاج» و امثال ذلک است و البته رابطه اش با ارتکازات را مورد توجه قرار می دهیم. طبیعتاً در آن دوره ارتکازات فلسفی مقابل بود ولی در این دوره چنین نیست. یعنی اگر در آن دوره بحث در اعتباری یا حقیقی بودن داشتیم، بحث از اعتباری و حقیقی بودن مفاهیم پیش می آمد و خلاصه درگیری بحث با فلسفه

بود. البته اشاره ای به قصد قربت هم شد ولی بحث کامل آن که حقیقت آن چیست یا رابطه اش با ابتهاج بر مبنای جدید چیست انجام نشد. اما در این دوره (سوم) اساس و محور

- در بحث «وجوب توسعه قصد قربت» جایگاه تکلیف و قوانین اجتماعی روشن می‌شود

بحث در این قسمت است و بر اساس این بحث می‌توان تکلیف آور بودن و مهمتر از آن جایگاه قوانین اجتماعی را نشان داد در آن دوره نهایت امر اعتباری یا واقعی بودن بود و لکن رابطه واقعی بودن جامعه با مبانی دیگر روشن نبوده. به همین دلیل در این دوره فی الجمله نظر به ارتکازات و این که رابطه بین تعبد به احکام شرع و احکام حکومتی چیست ضروری تر می‌شود.

در این دوره یک بحث درباره جعل عقلی قصد قربت بوده و این که آیا ثبوتاً قصد قربت را به استقلال عقل و بر اساس مقدمات عقلی می‌توان تمام کرد؟

نتیجه گرفتیم که فرض وجوب تعبدی به چیزی بر اساس حکم عقل قابل پذیرش است (در مقام ثبوت).

در مقام اثبات هم بررسی کردیم و نتیجه گرفتمی که، توسعه وجوب قصد قربت در جریان توسعه عینیت قابل ملاحظه است و اثباتاً هم این وجوب تمام شد.

اصل بحث: ۱ - رابطه توسعه قصد قربت با احکام تشریحی

حال ببینیم این بحث بر اساس ارتکازات موجود چه اشکالی بر آن وارد است؟ و رابطه اش با احکام تشریحی چیست؟

الف - برای عموم مردم «موضوع شناسی» عرفی است

یک مطلبی که در جلسه قبل گفته شد، یک دید بریده دیدن موضوع شناسی بوده یعنی انطباق عرفی عناین کلی بر موضوعات و عقل هم واسطه در تشخیص باشد که این یک نوع است و برای عموم مردم هم (مادام که حاکم حکمی نکرده باشد) آنچه تکلیف را منجز می‌کند همین است. یعنی عموم مردم (کسانی که متصدی امر ولایت نبوده و

مسئولیتی در این باره ندارند) تا وقتی که ولی فقیه فرضاً نگفته مردم پول خودتان را در بانک بگذارید. باید خودش ببیند عنوان ربا صدق می‌کند یا خیر. ولی طبیعتاً اگر ولی فقیه امر کرده حداقل جای یک طرح سؤال باقی می‌ماند.

ب - مجموعه نگری در موضوع شناسی (بررسی لوازم توسعه) برای ولی و حکومت ضروری است ولی سؤال در مورد خاص حکومت است و مطلب نسبت به کسی که سرپرستی جریان توسعه را دارد چگونه است؟ یعنی کسی که متصدی دفعی است که موضع قدرت کفار را رفع بکند، نسبت به او چگونه است؟ گفته شد که اگر سرپرستی به صورت مجموعه ملاحظه نکند و کوتاه بیاید توسعه به نفع جبهه مقابل (کفر) می‌شود.

- ابزار مجموعه نگری فقط برای ولی فراهم است

البته سرپرستی ابزار این مجموعه نگری را در اختیار دارد ولی افراد معمولی چنین ابزاری ندارند. مثلاً یک کاسب یا حتی عالمی قدرت درست کردن الگوی آماری یا کنترل وضع و آمارگیری و محاسبه وضعیت موجود مسلمین در ابعاد مختلف و محاسبه وضعیت کفار و غیره را ندارند.

- برای مجموعه نگری «مدل» ضروری است

ولو یک عالم مدل و دستگاه توصیف او الهی باشد و احکام توصیفی شرع را در اختیار داشته باشد و آن را به مدل هم تبدیل کرده باشد. یعنی کل معارف (احکام تکلیفی و توصیفی و ارزشی) را در دست داشته باشد و آن را تبدیل به یک دوربین برای مطالعه

- علاوه بر مدل، ابزار بررسی عینیت نیز ضروری است

عینیت هم کرده باشد ولی زوم کردن این دوربین نسبت به عینیت بدون اثر نمی‌شود. یعنی مثلاً دستگاه آماری وسیعی در شئون مختلف لازم است تا امر گیری و جمع بندی شود و بعد اطلاعات کیفی و کمی در ابواب مختلف که عینیت را برای ما مشخص می‌کند لازم است، و اینها در دست عالم نیست و این آقای عالم به غیر از قسمت هائی که حکومت نظر داده نمی‌تواند نظر مجموعه ای به امور داشته باشد، اگر علم آن را هم داشته باشد، ولی نظر کردن به عینیت ابزار و مقدمات عقلی خودش را لازم دارد.

۲- آیا نظر به عینیت و تغییر آن در جریان توسعه استصلاح است

سؤال حالا این است که، اگر حکومت می‌خواهد نظر به عینیت کند و آن را در جریان توسعه تغییر دهد، مبتلاء به استصلاح و مصلحت اندیشی نمی‌شود؟

الف - استصلاح بیان حکم مورد است بوسیله مصلحت اندیشی نسبت به همان مورد و بدون نظر به کلمات شارع اگر کسی بخواهد حکمی را نظر کند بدون نظر به کلمات، بلکه با یک مصلحت اندیشی نسبت به یک مورد، حکم درباره همان مورد بیان کند، این استصلاح است. پس استصلاح نظر به مورد و صلاح اندیشی عقل درباره همان مورد است، و البته حکمی هم که می‌دهد یک احکم التزامی است. مثلاً علمای اهل تسنن بعد از ملاحظه موارد و مصلحت اندیشی حکم می‌دادند این یک قاعده بود برای تمام قضات و در همه زمانها.

ب - محاسبه آثار عمل به احکام جزئی و توسعه قدرت اسلام غیر از استصلاح است

اما در این بحث، صحبت از نظر به مورد نیست، بلکه بحث درباره نظر به قدرت نظام و مزاحمتش با یک مورد است نه اینکه بهتر است این موضوع دارای حکم حلیت یا حرمت باشد بلکه این موضوع که حکم حلیت و یا حرمتش بر اساس کلمات شرع معین شده است حالا عمل به آن مزاحم است با حفظ جریان توسعه قدرت اسلام. و قلم حکم این که ولایت کفر هم باطل است عقلاً و شرعاً مطلبی تمام شده است.

پس مورد، مورد تزامم عمل کردن به حکمی درباره توسعه قدرت با عمل کردن به حکم دیگری از احکام جزئی است.

پس اگر احکام همه اش فرعی شد معنای جزئی بودن چیست؟

ج - موضوع «اقامه» و «ولایت» از همه موضوعات احکام جزئی اهم است

یک احکامی درباره حکم کل نظام مسلمین است. یعنی مسئله «اقامه» و «ولایت» موضوعاً آن اهم است. (اگر چه حکما هم در نزد شارع اهم است که بعداً بحث می‌شود) اگر گفته شد اقامه (موضوعاً) نمی‌تواند تحت یکی از موضوعات فرعی در بیاید. (این قسمت مهم است و عنایت کنید)

د - طرح موضوع «ولایت» در ذیل عناوین و موضوعات جزئی غلط است

گاهی مسئله ولایت را در بعضی از کتب علمای بزرگ (شکر الله مساعیهم) مثل شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه. در ذیل عنوان مکاسب محرمه و بحث ولایت ولی جائز می‌آوردی. یعنی در ذیل بحث کسب و درآمد حلال و حرام بحث از این می‌شود که اگر انسان مستخدم یک دولت جائز شود، پول آن، حلال است یا حرام؟

این بحث، اصولاً بحث ولایت نیست. و البته در آنجا هم محدوده ولایت را در سرپرستی افراد بی سرپرست و سرپرستی اموال خاصی که متعلق به مسلمین است ذکر می‌کنند و بالاتر از آن را می‌گویند دونه خرط القتاه

۳ - عدم درک صحیح از ولایت کسی که حکومت را وارد فروع فقهی کند اصول اعتقادات را خوب نفهمید است لذا یک «فقیه نیست حق فقاوته یا «مؤمن نیست حق ایمانه» این یک گونه برخورد است که مسئله حکومت را در ذیل مسئله ضوابط

- ثمرات غفلت از موضوع ولایت و اقامه

الف - الاصل عدم الولاية

استخدام طرح کنیم و بعد هم محدوده آن را بنابر «الاصل عدم الولاية ما ورد فی النص» این گونه تعیین کنیم. یعنی بنا به این اصل، انسانها آزاد هستند و کسی حق امر و نهی کردن به دیگری را ندارد مگر آن که خدای متعال فرمان به اطاعت بدهد و اول اطاعت خود خدا (عقلا و شرعا) واجب است و بعد اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سپس ائمه طاهرين صولاه الله عليهم اجمعين تا برسد به مقداری که درباره ولی عادل گفته شده است، اما در دید دیگری این سؤال است که، این گونه برخورد به معنی مکاسب است و نه استخدام و اصل معنای استخدام روشن نیست تا چه رسد به معنا کردن حکومت!

ب - محدود دیدن موضوع ولایت و حکومت

و درباره عملکرد اقتصادی حکومت هم چنین گفته می‌شود که میدان عملکرد آن و بخشی از منابع طبیعی (انفعال) و بخشی از درآمد سرانه (خمس و زکواه) است. مثلاً اوقاف و اموال بدون وارث را هم اضافه کنند و در فصل

خصوصیات هم مسئله قضا مطرح می‌شود اما سرپرستی برای چه کسی؟ برای محجورین و بی عقل ها و در مورد بقیه هم مردم زندگی می‌کنند و سرپرستی لازم نیست. و البته اگر مسلمین هم خودشان (جمعاً) حاضر به زندگی کردن تحت ولایت فقیه شدند لزومی به بر عهده گرفتن فقیه نیست و یا فقیه عدول را نایب قرار دهد و یا اصولاً عدول اداره کنند ولی فتوا را از فقیه بگیرند، این اداره عدول یعنی چه؟ مثلاً در باب قضا بر اساس قوانین حقوقی اسلام نظر بدهند و اداره (در این دید) امری ماورای این نیست و اموری هم که مورد نیاز مسلمین است میزان عقلاء است. مثلاً جاده کشی و امورات دیگر هم منوط به احتیاجات است و آن را هم عقلاء معین می‌کنند!

و البته (در این دید) حصون و لشکر هم لازم است و جندها برای ایجاد امنیت هم لازم است - امنیت را هم باید ایجاد کرد

ج - ندیدن سرپرستی توسعه

ولی در این دید، سرپرستی توسعه مطرح نیست.

پاورقی: (در این دید گفته می‌شود سرپرستی توسعه بدست حضرت رب العالمین است! و ما هم این را قبول داریم که سرپرستی متعلق به رب است ولی کفار لامذهب سرپرستی را دخالت می‌دهند و با نفوذ قوت آنها، زیاد می‌شود! و یا مثلاً با ابزار و اسبابی در خلیج فارس می‌آیند و بجای این که ما آنها را بترسانیم (ترهبون به عدوالله و عدوکم) آنها مسلمانان را می‌ترسانند و از نظر اخبار هم تمام عالم را احاطه می‌کنند و بقیه از جعل خبر و دروغ سازی، خبرسازی می‌کنند. یعنی خبر را به گونه ای تنظیم می‌کنند که خبر به نفع خودشان ایجاد می‌شود یعنی سرپرستی پیدایش حوادث به نفع خودشان را انجام می‌دهند) پایان پاورقی

حالا بنا به اصل عدم الولایه و این معنای حکومت، طبیعتاً این بحث که قدرت حکومت مزاحم با احکام باشد یا نباشد

د - بی معنی شدن مصلحت نظام و در نتیجه جا نداشتن شورای مصلحت نظام

بی معناست و از لوازم این دید (متعارف) در عمل حق درست کردن شواری مصلحت را ندارند و این که «کل احکام نمی‌تواند با مصلحت نظام تراحم پیدا کند بی معنا بود.

– اقامه با قدرت اقامه موضوعاً قابلیت تراحم ندارند

در اینجا دو مطلب باید توجه شود، گاهی می‌گوییم تراحم پیدا می‌کند و اهم است (که این بحث ابتدائی در مبنای جدید بود) ولی گاهی می‌گوییم موضوعاً موضوعش قابلیت تراحم ندارد. نه این که تراحم پیدا می‌شود و بعد از آن اهم را مقدم بر مهم قرار بده، بلکه «اقامه» (موضوعاً) با «قدرت اقامه» نمی‌تواند تراحم پیدا کند. و به این تراحم یک مورد و مصداق با مورد دیگری گفته نمی‌شود.

– تراحم «اقامه با قدرت اقامه» تراحم شیئی با نفس خود آن شیء است

یعنی اقامه با قدرت اقامه موضوعاً قابلیت تراحم ندارد. اصولاً آیا منهای قدرت اقامه، اقامه ای هم هست که بگوییم بین آنها تراحم پیدا می‌شود؟ آیا شیء تراحم با نفس خودش می‌تواند پیدا کند؟! یعنی مصلحت اقامه عین توسعه اقامه است یعنی عین قیام در برابر ولایت کفر است. سرپرست اگر نتواند حادثه سازی کند اقامه ای نکرده است. یعنی اگر رهبری حادثه سازی و جریان حوادث بدست این ولی نباشد، مسلم بدست ولی دیگری است. چون حادثه که تعطیل بردار نیست.

پاورقی: (مثل این که گفته می‌شود انسان خالی از اکوان نیست. انسان بدون اراده نمی‌شود. وقتی حتی اراده بر تفریح

هم می‌کنید، اراده ای کردید و به هر حال یک حال و فاعلیتی خواهید داشت.) پایان پاورقی

پس اقامه موضوعاً بدون توسعه قدرت لحاظ نیست.

– اقامه محور تشخیص موضوعات احکام است

و لذا اقامه محور برای تشخیص موضوعات احکام قرار می‌گیرد.

همانگونه که در جلسه قبل گفته شد، موضوعات یا به عنوان کلی ای گفته می‌شود که احکام کلی الهی ناظر به آنهاست و یا منظور از موضوعات یا به عنوان کلی ای گفته می‌شود که احکام کلی ناظر به آنهاست و یا منظور از

موضوعات مصادیق خارجی است و گفته شد موضوع سه قسمت است موضوع در امور نظری مثل مفاهیم، موضوع حکم دستوری و دیگری موضوع خارجی یعنی مصداق خارجی و

- کم و زیاد کردن احکام از مبتلا به های حکومت است

این مصداق خارجی (آنهم در مبتلا به های حکومت) بدون ربط با مسائل دیگر نمی شود. پس اولاً، موضوعات خارجی با هم ارتباط دارند بر اساس منطقی که امور را مرتبط می بیند یعنی مثلاً خرید و فروش شما همانگونه که اثر بر سود و زیان خودتان دارد، اثر بر توسعه قدرت پولی کشور هم دارد و این خرید و فروش فردی مرتبط با قدرت مالی کشور است و اقتصاد خرد با اقتصاد کلان مرتبط است و بالعکس و ثانیاً (علی فرض عدم قبول این مبنا) شما می گوید مبتلا به حکومت الان این است که فلان حکم را کم یا زیاد کند و می گوید اگر چنین نکند، قدرت اقامه و رهبری حوادث را نخواهد داشت.

موضوعاً مصادیق مبتلا به شما و مصادیق مبتلا به نظام رابطه اش با هم قطع و بریده نیست یکی از دو نحو می توانید تشخیص موضوع دهید یا تشخیص موضوعی که صرفه اش به جیب دشمن اسلام برود و او بتواند او قوی تر شود و اقامه باطل بکند مرتباً شما به عنوان ثانوی بیافتید.

ه- عدم قدرت تشخیص بحران

وضعیت بحران شود، البته بحران را گاهی آدم خودش می فهمد و گاهی هم نمی تواند بفهمد، چطور می شود

نمی فهمید؟ می گوید

- چرا بانک را از عناوین ثانویه نمی بیند

که از سه عقد چهار یا پنج عقد شرعی بانک را درست کنم ولی خود بانک چطور بوجود آمده بود که شما خواستید از چهار تا یا پنج تا حکم به هم دیگر آن را بسازید؟ چرا به این نمی گوید عنوان ثانوی؟ می گوید نه این

لازمه پیشرفت بشر است این چه رقم پیشرفت است؟ این پیشرفت و حادثه را شما را ایجاد کردید

- چرا تغییر قانون مالک و مستأجر عنوان ثانوی است اما سرقتی، اعتبارات، موافقت اصولی لازمه نظم است



اگر بگویند به عنوان ثانوی قانون مالک و مستأجر یک ذره کمتر یک ذره بیشتر یا قانون مالکیت زمین کمتر و بیشتر یا قانون فلان ... یک کم این جوری یا اونجوری فریاد می‌زند می‌گوید خلاف شرع شد.

و - عدم تحلیل صحیح از موضوعات جدید مثل اعتبارات، پروانه کسب، موافقت اصولی

ولی موضوعات جدیدی می‌آید و سنخ زندگی مسلمین یک سنخ دیگری می‌کند اما خبری نیست مسئله سرفعلی مسئله پروانه کسب موافقت اصولی اعتبارات بانک می‌آید مانع یک عده می‌شود که دسته‌ای از مشاغل را دارا باشند شما می‌گویید نظم لازم دارد نظام. ماشین که آمده اگر قانون رانندگی نباشد تصادفات زیاد می‌شود جان در خطر می‌افتد شک در حلیت‌ش هم نمی‌کنید اما این موضوع از کجا آمده این برای ما بحرانی هست یا نیست اصلاً قابل طرح نیست برای ما چرا اینها قابل طرح نیست؟ این غفلت است دیگر ممکن است گفته شود که، آن ادله که مانع است گفته است بله موضع انفعال بیفتید و مطلوب شارع در زمان غیبت همین است. این یکی از مطالبی است در آینده به آن می‌پردازیم حالا ببینیم آیا وقتی وضع بحران را تفسیر کنید به قید زدن به آزادی قیمت گذاری و به این عنوان ثانوی، شرع آزاد گذاشته است ولی موافقت اصولی را نگوید شرع آزاد گذاشته بگوید آن نظم می‌خواهد اعتبارات بانکی را نگوید شرع گفته آنکه محتاج تر است، بگوید نظم می‌خواهد، آن وقت کسی که نمی‌تواند پول به بانک برگرداند اعتبار ندارد، چرا پول قرضش بدهم، اینکه ذمه مسلم حترم است دلیل نمی‌شود باید اعتباری هم داشته باشد، اعتبارش را هم طبق یک فرمول بانک معین می‌کند.

ز - موضع گیری انفعالی و در نتیجه پذیرش موضوعات مستحدثه کفار به عنوان موضوعات اسلامی

حال اگر بگوییم حوادثی را که آنها ایجاد می‌کنند هم در نوع مصرف هم در نوع ارتباطات هم در نوع اطلاعات هم در نوع پرورش و آخرش مردم شدید حسابگر در دنیا می‌شوند آن کسی که شدید نباشد در دنیا از اعتبارات اداره خارج است، حوادث را طوری درست می‌کنیم که آن که عادلتر است برود منزوی شود آن که خیلی وقت نمی‌گذارد برای تہذیب، آن مرد میدان می‌شود. کفار این طور می‌کنند اگر ولایت کفر باشد این طوری می‌شود اگر ولایت کفر باشد، شما هم یک نحو تہذیب را ترویج بفرمایید که تہذیب فردی باشد آن وقت مہذبترین

- منزوی شدن افراد مهذب از مدیریت صالح و سداد مسلمین

منزوی ترین از نظر مدیریت صالح و سداد مسلمین می شود یعنی بر خلاف نظر شرع

- پرسش و پاسخ

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال ببینیم بیانی که جناب آقای حسینی فرمودند آیا می تواند موضع عقلی

داشته باشد؟

- شرع اعراض از خدا را برای یک لحظه هم نمی پذیرد

ما می توانیم بگوییم خدای متعال الذن داده که در یک دوران بت پرستیم. یا این ممتنع است یعنی اگر شما می گوئید

آیاتی را به ظاهرش نمی توان تمسک کرد «وجاء ربک و الملک صفأً صفأً» می گوئید جاء به معنای جسم معنا ندارد که

سنی ها معنا می کنند و می گویند خداوند در روز قیامت می آید و ساق پایش را از عرش بیرون می آورد و مردم می بینند

مچ پایش را شما که چنین نمی گوئید. شما می گوئید که معنا ندارد اخذ به متشابه در مقابل محکم، می گویند محکم

چیست؟ می گوئید «قل هو الله احمد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد» ما عرض می کنیم در احکام

توصیفی، شناختن احکام زمان که الحمد لله اجتهد نفرمودید. حالا اگر می فرمودید و ثمره اجتهادتان این طور می شد

که باید در زمان غیبت بت پرستی کنیم می گفتیم لا یرضی لعباده الکفر حال اگر کسی این جور بگوید که

ط - عدم قدرت تحلیل از عدل و ظلم در احکام حکومتی

عدل و ظلم در زمان غیبت در احکام حکومتی نداریم. در قیامت هم محاسبه ای نداریم اگر به گوش بچه ای زدی

سرخ شد، دیه بده، اگر خواستی با یهودی معامله ای کنی و او خواست در قرار داد برای فروختن یک قالیچه قدیمی

کلاه سرت گذارد اشکال دارد چون «لن یجعل الله للکافرین علی المسلمین سییلاًک» ولی اگر خواست حضور در همه

حیثیت سیاسی یعنی در نفس اراده ات تصرف کند بگو اینجا جای «لن یجعل الله» نیست! بگو اینجا حساب و عقاب

ندارد، با کدام دلیل آیا با تمسک به فروع می شود اصول را قید زد؟ قواعدی که در اینجا ذکر می کنیم قواعد توصیف

اصول این است نه فروع. لذا موضوعاً مقدم است به حکماً. در بیان تراحم حکمی است که کسی می تواند این تراحم را

ایجاد کند نه در تراحم بین اصول و فروع اگر گفتیم حکومت از احکام اصولی است، اصول عمل است معنا ندارد که اصول عمل با فروع عمل تراحم داشته باشد.

۴- اهمیت ولایت - ولایت به همان قاعده لزوم بعثت اثبات می‌شود

شما به همان قاعده ای که لزوم بعثت را تمام کردید «ارسال رسل» و ضرورت تشریح را تمام کردید «نبوت خاصه و عامه» آن دلیل در معنای ولایت و امامت هم حکومت می‌کند.

- دلیل ولایت و حکومت از استقلال عقلیه است لذا در کهنش قید بردار نیست

اگر گفتید دلیل از مستقلات عقلی است و قید بردار نیست در کهنش آن را چه می‌کنید چون از اصول دین است می‌گوید نمی‌شود گفت در عدل و ظلم برای یک امور جزئی عقاب دارد ولی عدل و ظلم برای اینکه اموال یک ملت را تحت سلطه کفار قرار دهید این حساب و کتاب و عقاب ندارد، فکر یک ملت را تحت سلطه قرار می‌دهد این عقاب ندارد، روحایت یک ملت و شدتشان و توسعه روحیشان را تحت سلطه قرار دهید عقاب ندارد. آن کسی که حکومت را وارد فروع فقه می‌کند اصول اعتقادات را متوجه نشده است لذا یا فقیه نیست حق فقاهاسته، یا مؤمن نیست حق ایمانه کسی که قائل به حکومت نباشد. عنایت به این مطلب که ما از روایات در می‌آوریم نظرتان درباره اصول است یا فروع

- بحث از ولایت یک بحث اصول یاست همپای رسالت

اصلاً موضوعاً موضوع بحث جایش در فروع نیست آنچه را که شما ذکر می‌کنید این است که در اصول دین هم منزلتش را می‌آورید همپای رسالت می‌آید بعد از توحید که می‌خواهید شروع کنید

- ولایت و رسالت ابزار ربوبیت و انعام حضرت هستند

اول ربوبیت الهیه را ذکر می‌کنید، به دلیل ربوبیت الهیه نبوت و قیامت را ذکر می‌کنید، توحید ثابت می‌شود بسیار خوب عالم را خلق کرده قیامت خلق کرده بریده بریده که نمی‌شود هر که کار خوب کرد به او اجر دهند، خوب چرا عالم را خلق کرد چرا قیامت به عنوان یکی از مراحل باشد؟ استغفرالله. سری که درد نمی‌کرد چرا دستمال ببندند؟ عالم

را چرا خلق کرد که آنجا آتش روشن کند. شما می‌گویید برای ربوبیت است، و رسالت از ابزاری است که انعام می‌کند، اصلش در یک حکم است:

موضوعاً حکم جزء فروع دین است یا موضوعاً جزء اصول عملی دین است؟ حکومت جایش موضوعاً کجاست؟  
- پرسش و پاسخ

برادر حسینی شاهرودی: بله ما قبول می‌کنیم که در اصول است ولی ما دو تا قاعده اصول اعتقادی داریم: یکی اینکه بت پرستی حرام است، که خود این را به دو گونه می‌توان تفسیر کرد:

۱- بت پرستی که خدا منع فرموده

۲- بت پرستی که خود خدا امر فرموده

فرضاً اگر خود خدا گفته بود به این بتها سجده کنید مثل قضیه ملائکه نسبت به آدم آیا آنجا آنها آدم پرستی کردند؟  
- کیفیت داشتن، پرستش حضرت حق غیر از آن پرستش غیر خدا است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس حضرتعالی که رو به کعبه سجده می‌کنید، به خانه کعبه سجده می‌کنید؟  
(ج: نه به خدا سجده می‌کنیم.) اگر موضوع را دقت نکنی همین طور می‌شود خانه کعبه طریق پرستش خداست اما بت پرستی قطع پرستش از خداست یعنی هر گاه کسی نفس کعبه را بپرستد مشرک است کافر است هر گاه خود این خانه را مستقل از خدای متعال سجده کند نجس است هر گاه این را واسطه در پرستش قرار بدهد چون گفته یعنی چه؟  
یعنی او را می‌پرستم این کیف و طریق است. (ج: بله همین است) بسیار خوب نگو بت پرستی را خدا بگوید بگو کیف پرستی خودش را معین کند یعنی توسعه اعراض.

اعراض از خودش را خدا امضاء نمی‌کند یعنی هر چه را بیاوری اعراض از اوست.

برادر حسینی شاهرودی: ولی به موضع انفعالی افاده در آن حد نیست که ...

- اعراض از حضرت حق هرگز منسوب به حضرت حق نخواهد شد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اعراض از حجیت حق معنا ندارد منسوب به حضرت حق شود غفلت است اگر کسی چنین گوید، در یک مورد هم نداریم که کنه فعل اعراض از حقتعالی باشد و مأمور به باشد. آقا شما در این یک کار در عمرت مأموری از من روی برگردانی. استغفرالله تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً آن وقت به کی روی کنم. آیا شما می‌توانید طریق معین کنید؟

– بخشش در غفلتها و کوتاهی‌ها غیر از اجازه دادن اعراض از خدا است

غفلت داشته باشی غذاب نمی‌کنم می‌توانید معین کنید؟ بگوئید شما صبح تا شب نظر به آب به قند به چای به ... می‌کنید، غفلت می‌کنید نظرتان الهی نیست خدای متعال گفته از شما نمی‌گیریم عذابتان نمی‌دهم این مثل این است که به (گوسفند) بگویند از تو نماز خواندن نمی‌خواهیم این را در بالاتر که حتماً می‌خواهند یعنی حتماً از آنها که یک «ما» نظر الیه به نظر الرحمه منذ خلق» آنها هم نظر رحمت نمی‌کنند به این عالم یک نظر هم نخواهند کرد ولی خوب من ضعیف نظر رحمت می‌کنم به این عالم خدا هم از من نمی‌گیرد نه اینکه واقعاً اعراض را امضاء کرده باشد تسامح را بخشیده اند غفلت را بخشیده اند اعراض را بخشیده اند امر به اعراض یک مورد هم نمی‌توانید پیدا کنید.

برادر حسینی شاهرودی: آن مورد کلی همان است که می‌فرمایید منتهی در مصداقش که ما این را اعراض می‌بینیم یا نمی‌بینیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این یک عینک می‌خواهد.

برادر حسینی شاهرودی: درست است که شما آن جنبه‌های اصلح‌دارش را می‌بینید از آن طرف مکن است صد تا هم مفسده داشته باشد که ما نمی‌توانیم روی همین حساب امر رویش نرفته، امر روی نقطه مقابلش رفته.

– درنهی از تولی به طاغوت (فلسفه عمل) شرعاً و عقلاً تردید نیست

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما صحبتیمان این است که امر رفته است صحبتیمان این است که اگر در فروع دنبالش بگردی امر نرفته و اگر در اصول بگردی امر رفته، در نهی از تولی به ولایت طاغوت تردیدی نیست. در نهی از سلطه کفار بر مسلمین تردیدی نیست. عدم تبعیت از آنها آن قدر آیات و روایات دارد که جای بحث نمی‌گذارد. بلکه

گاهی شما می‌گویید که رابطه مان با اهل تسنن چطور باشد آن وقت روایات تقیه هست. وحدت کلمه مسلمین خواسته شده است یعنی گاهی می‌گویید که چنان فشار بکشیم اگر دیگر هیچ کس باقی نماند که این طور نیست خیلی جاها اینکه شما از آیات و روایات چطور استفاده کنی: بگویی احکام واقعیه و ولایت حقیقیه حضرت ولی عصر مطلوب است.

- حکومت در زمان غیبت اقامه ظاهرین عدل و قسط است

یا اینکه نه شما در زمان غیبت قطعاً ولایت حقیقیه حضرت ولی عصر را نخواهی توانست همین طور که در استنباطت به ادراکات خودت مکلف هستی (که احکام ظاهریه می‌شود با قیودی که بعداً خواهیم گفت) در حکومت هم همین است. حکومت ظاهریه عدل را داریم ولی در همین حکومت ظاهریه‌اش می‌شود گفت چون معصوم حضور ندارد نماز را ول کن وقتی حضرت تشریف آورد می‌خوانیم روزه هم وقتی حضرت آمد. حالا کی گفته عمل به احکام ظاهری خوش باشد. این مدت زنگ تفریح

- پرسش و پاسخ

برادر پیروزمند: اینکه توسعه قدرت و توسعه اقامه، محور تعیین احکام فردی قرار گیرد این مطلب درستی است منتهی برای روشن شدن رابطه احکام التزامی و احکام حکومت این سؤال هنوز باقی است که شاخصه اینکه اقامه واقع شده است و توسعه واقع شد چیست؟ چه چیزی کیفیت توسعه اقامه را معین می‌کند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله ابتدائاً بحثی داشتیم که آیا استصلاح می‌شود یا نه موضوعاً موضوع حکومت بالاتر است این گفته شد.

آیا اقامه احکام به معنای قیاس یا تأویل یا دینامیزم قرآن می‌باشد؟

حال باید دید عین همین مطلب هست در باب قیاس و هکذا در باب تأویل.

آما آیا این دینامیزم قرآن می‌شود یا نه؟ این بحثی است که جلسه آینده به آن می‌پردازیم، و ببینیم که آیا اولو از موضع حکومت و در احکام حکومت دینامیزم قرآن می‌شود یعنی حکومت عینیت می‌شود. یعنی مث لدو تا (بلا

تشبیه) شطرنج‌باز ولی مسلمین مثلاً مهره‌هایی را که کافر می‌گذارد این هم یک مهره می‌گذارد که او بشکند و دفع کند حمله او را و رفع هم کند که راه آینده اش را ببندد آیا این غرضتان است آن وقت چه ربطی به دین و تعهد به ولایت ولی و التزام به شرع دارد؟ انشاء الله بعد صحبت می‌کنیم که آیا حکومت عینیت می‌شود بر ولایت؟ ولو ولی حاکم است در جریان عینیت و لیکن اقتضاها و آثار عینی عمل، آثار عینی اصل می‌شود؟ خلافاً با آن چیزی که در جلسه قبل گفته بودیم که تعبد آن است که حتی نظر به آثار و اقتضاهای وضعی احکام هم نداشته باشیم. قصد قربت آنجائی است که تمسک به امر مولا باشد حالا هم فهمیدیم که این مردم باید حرف حاکم را واجب بدانند و به قصد قربت انجام دهند آنجائی هم که امر کرد باید اینجا قصد قربت کنند و از عبادت امت و باید عبادت بدانند، حال خود حاکم در نفس آن عمل حکومتی چه می‌کند؟ آیا حاکم در نفس عمل حکومتیش متعبد است و متولی است به احکام شرع و مولای بالاتر از خودش که تشریح کرده یا اینکه اینجا ترخیص است؟ این بحثی است که خواهد آمد.

اما قیاس:

- کشف عقلی احکام و سرایت دادن یک حکم از یک مورد به مورد دیگر قیاس است

قیاس به معنای کشف علت احکام کشف علت عقلی و سرایت دادن یک حکم از یک مورد به مورد دیگر با بیانی

که عرض شد روشن شد که:

قصدمان این نیست که در مقام بیان حکم بر آئیم نسبت به موضوع و مورد خاصی یعنی نمی‌خواهیم بگوییم حکمی

فرعی علت جعلش چیست یعنی نمی‌خواهیم بگوییم علت نجاست یا حرمت خمر چیست؟ اگر ما گفتیم در مقام عمل

چنین کنیم چون مزاحم است با یک موضوع بالاتری که موضوعاً نمی‌تواند با این مزاحم داشته باشد و او با این مزاحم

داشته باشد یعنی نمی‌تواند حرمت خمر با موضوع اقامه مزاحم کند.

برادر حسینی شاهرودی: یعنی حکومت اصولی است.

- حکومت موضوع ساز است چه حکومت الهی چه حکومت طاغوتی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی حکومت است که موضع را مشخص می‌کند چطور است که می‌گویید اگر آدم مریض شد هنگام موت یا ضرر شدید، حفظ بدن واجبتر است این یعنی دو حکم فرعی داریم یکی حفظ بدن و یکی حرمت تکلیفی شرب خمر و بروی هم قرار گرفته می‌گویید یکی، دیگری را کنار می‌زند حرمت تکلیفی شرب خمر برداشته شد هر چند آثار وضعیتش در سکر بر جای خود هست. می‌گوییم با حکومت این طور نیست، حکومت موضوعاً رفع می‌کند تکلیف را، یعنی کانه صحیح است بگوییم که:

منزلت اقامه منزلتی است که موارد را معین می‌کند. موضوعاً مورد سازی است. یا این مورد سازی و مصداق سازی را کافر می‌کند یا این را ولی عادل می‌کند حکومت موضوعاً حوادثی که ایجاد می‌کند فقط حوادث سیاسی نیست مبتلا به ها را مشخص می‌کند، آنوقت شما به عنوان تک فرد حتماً ملتزم به احکام کلی هستید قیاس هم نمی‌کنید، عنوان را هم پیاده می‌کنید ولی چه حکمی را پیاده می‌کنی؟ آن حکمی که موضوعش پیاده شده است نه آن حکمی که موضوعش مفروض است، حکمی که موضوعش مفروض ذهن است که وجود خارجی ندارد تکلیف هم برای شما ندارد، خیلی فرقا است بین اینکه بگویی: من علت حکم را پیدا می‌کنم و حکم جدیدی می‌دهم و ملتزم به آن می‌شوم و می‌گوییم این حکم الله است با بین موردی که می‌گویی: موضوع و مصداقی که مبتلا به من است در یک مجموعه رفتار معین می‌شود و یک محوری دارد.

و صلی الله علی محمد و آله



## جلسه: ۳۴

فهرست:

- مقدمه: شکل ساده دینامیزم در مقام استنباط
- «دینامیزم قرآن» تعبدش به لوازم کلمات وحی متأخر از التزامش به آثار و لوازم حسی واقع می‌شود
- دینامیزم با پیش داوری های حسی وارد استنباط از کلمات می‌شود
- در مبنای ما (اصاله الولایه) بیان شد که استنباط از کلمات یا ابزار مناسب خودش یعنی علم اصول انجام می‌شود
- اصل بحث
- «شکل پیچیده دینامیزم یا استفاده از فلسفه حاکم بر دینامیزم در مقام عمل اجتماعی
- ۱ - طرح شبهه
- الف - شبهه اشتراک از اینجاست که هر دو (دینامیزم، اصاله الولایه) از حکم عملی‌ای دفاع می‌کنند که قدرت عملکرد بیشتری دارد
- ب - هر دو امور حسی را در عملکرد معیار صحت قرار می‌دهد هر چند در روش بکارگیری مختلف باشند
- «دینامیزم» روش حسی را در استنباط بکار می‌گیرد اما «اصاله الولایه» در عمل و تحقق عینی احکام کلی
- ج - حاصل عملی بکارگیری روش حسی در امر «اقامه» سقوط در پرتگاه دینامیزم است
- ۲۳ - پاسخ ابتدائی
- تفسیر ما از انسان، جامعه، جهان و چگونگی پیدایش علوم با آنها متفاوت است
- طرفداران دینامیزم علم را مستقل از انگیزه می‌دانند
- ما می‌گوئیم با عوض شدن «جهت حکومت» توسط حاکم، تمایلات اجتماعی در آن جهت شکل یافته و در نتیجه «جهت علوم» نیز به نحو اجتماعی عوض می‌شود
- ۳ - طرح شبهه به شکل دقیق‌تر
- الف - آیا لحاظ توسعه قدرت و علت یابی افعال همان استغنا از وحی و نهایتاً شکل بسیار پیچیده‌ای از دینامیزم نیست
- آیا پیدا کردن احکام عمل بوسیله محاسبه آثار عمل بی‌نیازی از احکام تکلیفی (استغنا از وحی) را نتیجه می‌دهد
- ب - آیا عقل در کیف پرستش و روش توسعه قدرت محتاج به کلمات وحی نمی‌باشد
- ج - چه معیاری در نظر حاکم اصل است کلمات وحی با توجه به عینیت و شرائط
- ۴ - پاسخ به شبهات مطروحه
- مقدمه ۱ - حکومت اصل در عمل است
- اشیاء (محصولات اجتماعی) موضوعات افعال انسانها هستند
- علت ابتلاء به حکم خاص موضع‌گیری حاکم است زیرا توسعه مبتلا به ها ضروری است

- حکومت یعنی حاکمت بر «جهت» جریان توسعه  
 - موضوع مورد ابتلاء گاهی اشیاء خارجی و گاهی قوانین اجتماعی یا مفاهیم ذهنی و گاهی حساسیتهای روانی است  
 - رهبری حوادث ابتدائاً در نظام حساسیتهای و سپس در قابلیتها و فاعلیتها است (بنابراین حکومت اصل در پیدایش مبتلا به هاست)

مقدمه ۲ - موضوع تکلیف حاکم «توسعه برتری اسلام» است

- توضیحی درباره فرق بین حفظ برتری و توسعه برتری

اصل پاسخ:

- اگر لحاظ آثار عمل در تشخیص وظیفه دینامیزم است لحاظ آثار کلمات در مقام استنباط (روش اصولیین) هم دینامیزم خواهد شد

- چرا فهم در استنباط احکام حجیت داشته باشد اما در جریان و اقامه حجیت نداشته باشد  
 - اینکه قدرت حکومت بر تاریخ برای غیر معصوم نیست بدین معنی نمی باشد که تکلیف نسبت به اجتماع نیز برداشته می-

شود

- موضوع تکلیف و مردم (بجز والی) ایجاد حوادث نمی باشد لذا در مبتلا به تابع حاکمند

- طرح یک شبهه: چرا حاکم به یک حکم (برتری اسلام) مکلف است

- پاسخ شبهه: می گوئیم قدرت اسلام (یک حکم) ضامن جریان یافتن بقیه احکام و قدرت اعتقادات (مجموعه احکام) است

- در تحقق خارجی و برخورد با عینیت قواعدی وجود دارد (آثار) که ناچاراً باید محاسبه شود (دقت در اطاعت)

- ملاک حجیت در بکارگیری روش عقلی در «استنباط» عیناً در موضوع «اقامه» نیز موجود است

- اگر در استنباط «دلیل عقلی» جای «تعبد» می نشیند عین همین مطلب در امر اقامه نیز جاری است

## بسمه تعالی

بحث درباره این بود که آیا این نحوه که بیان شد که متعبد باشند مردم به فرمان ولی و حاکم، آیا قیاس، استحسان، تأویل و یا دینامیزم قرآن هست یا نه؟ در این موضوع، تأویل از چیزهایی است که دقت نظر بیشتر لازم دارد که بعد به آن می‌پردازیم اما اول وارد بحث دینامیزم می‌شویم.

- مقدمه: شکل ساده دینامیزم در مقام استنباط

- «دینامیزم قرآن» تعبدش به لوازم لکلمات وحی متأخر از التزامش به آثار و لوازم حسی واقع می‌شود.

حالا ببینیم دینامیزم قرآن چه می‌گفت؟ خلاصه حرف دینامیزم قرآن این بود که علم و ادراک بشر به وسیله تجارب، در آن تغییر حاصل می‌شود. به دنبال این تغییرات، فهم از کتاب و سنت عوض می‌شود و احکام را به نحو دیگری می‌فهمید. حاصل این سیر این بود که معنای تعبد و التزام به کتاب در نزد او عوض می‌شد، عوض اینکه به لوازم این کلمات، متعبد باشد تعبدش به لوازم این کلمات، متأخر می‌شد از التزامش به آثار و لوازم امور حسی یعنی آزمایشگاه بر ادراکاتی که طریق استنباط قرار می‌گیرد، حاکم می‌شد، کلمه آزمایشگاه را فقط برای یک اتاق و سالن نبرید، که سالن تشریح باشد یا سالن آزمایشگاه فیزیک یا شیمی و امثال ذلک. بلکه در عملیات اجتماعی هم، آن هم یک آزمایشگاهی هست که کنترل، آمارگیری و جمع‌بندی دارد. می‌گویند فلان قانون آزمایش شد و علت تحرک بیشتر یا کمتر یا جهت گیری چنین و چنان در بین مردم شد. مثلاً می‌گویند نرخ ربا را بالا بردیم. آزمایش کردیم، حجم پول بانک این قدر افزایش یافت. یا پایین آوردیم، این قدر پایین آمد یا سهام را اینکار کردیم، این اختیار را کم کردیم شرکتهای سهامی اینگونه مورد استقبال قرار گرفت یا آن گونه شد این هم آزمایشگاه.

- دینامیزم با پیش داورى های حسی وارد استنباط از کلمات می‌شود

و بالجمله معنایش این است که ادراکات حسی بشر بر ادراکاتی که از کلمات دارد حاکم شود اول یک پیشداوری درست بشود بعد با این پیشداوری بیاییم برای استنباط، این دینامیزم بود.

در مبنای ما (اصال الولاية) بیان شد که استنباط از کلمات با ابزار مناسب خودش یعنی علم اصول انجام می‌شود

ما به الاشتراک و ما به الاختلاف را اول بگوئیم، یعنی نحوه ورود اشکال را بیان کنم در نحوه ورود کسی نمی‌گوید که شما علوم حسی را بر استنباط احکام مقدم قرار می‌دهید زیرا این مطلب واضح است که اگر کسی بگوید این هم مثل کار دینامیزم است یعنی شما هم امور حسی را در استنباط احکام کلی اصل قرار می‌دهید این مطلب ظاهراً، با صحبت‌هایی که کرده ایم مطلقاً سازگاری ندارد بلکه گفتیم احکام کلی عمل (احکام رساله) با ابزار متناسب خودش (علم اصول) استنباط می‌شود نگفتیم به جای علم اصول از علوم حسی استفاده کنید. یا علوم حسی را در مقدمات علم اصول دخالت بدهید، همچنین چیزی را ما نگفته ایم. از این جهت با دینامیزم مختلفیم و واضح است که فرق دارد.

– اصل بحث: شکل پیچیده دینامیزم یا استفاده از فلسفه حاکم بر دینامیزم در مقام علم اجتماعی

ممکن است برای کسی شبهه پیدا شود در فلسفه ای که حاکم بر دینامیزم هست یعنی فلسفه حسی بر دینامیزم حاکم است، یعنی آثار حسی در صحت و سقم اصل قرار می‌گیرد و روش حسی است، یعنی صحت را به حس منسوب کردن است نه آنکه در فهم از کلمات صحت را منسوب به تبادر و انبساط (که در علم اصول طرح می‌شود) بکنیم.

#### ۱ – طرح شبهه

الف – شبهه اشتراک از اینجاست که هر دو از حکم عملی ای دفاع می‌کنند که قدرت عملکرد بیشتری دارد آیا چه حکمی صحیح است؟ (کسی که قائل به دینامیزم باشد می‌گوید) حکمی که در عمل عینی قدرت عملکرد بیشتری دارد. شما هم در این کار مشترکاتی دارید.

ب – هر دو امور حسی را در عملکرد معیار صحت قرار می‌دهند هر چند در روش بکارگیری مختلف باشند می‌گویید: حاکم نظر کند به آثار وضعی و عینی و در جریان توسعه بر اساس تشخیص خودش نسبت به ایجاد حوادث عمل کند. معنایش این است که امور حسی را معیار صحت قرار داده است. آثار وضعی را معیار عمل قرار داده است. در روش مشترکید یا دینامیزم، هر چند که در بکارگیری روش مختلف باشید.

– «دینامیزم» روش حسی را در استنباط بکار می‌گیرید اما «اصاله الولایه» در عمل و تحقق عینی احکام کلی

بکارگیری روش را قائلین به دینامیزم در استنباط حکم و احکام کلی عمل به کار می‌گیرند، شما این روش را در استنباط احکام کلی عمل بکار نمی‌گیرید. ولی در اقامه و حکومت کار می‌گیرید.

ج - حاصل عملی بکارگیری روش حسی در «امر اقامه» سقوط در پرتگاه «دینامیزم» است

حاصل عملی و نتیجه اش از نظر اینکه بر آن اشکال هست، هر دو مشترکند.

یعنی بر هر دو اشکال است. شما چه بگویید که من روش حسی را در احکام کلی عمل به کار می‌گیریم و قائل می‌شوم که در مسافرت چون اتومبیل یا هواپیما آمده دیگر نماز قصر نخوان و تمام بخوان چه بگویید شرایط اداره و ولایت را در امر اقامه بوسیله روش حسی تشخیص می‌دهم. پس موضوع بکارگیری روش حسی یک ما به الاختلافی دارد برای تعیین حکم که بنا بر مباحثی که گفته شده ما مثل آنها روش حسی را به کار نگرفته و نمی‌گیریم و جای همچنین شبهه ای نیست بلکه تأکید کردیم که روش متناسب با استنباط احکام کلی الهی از کلمات باید باشد و آن روش، روش حسی نیست. مواد در اینجا باید کلمات باش. این ما به الاختلاف ما. و لکن آنجا که شبهه این هست که کار شما هم شبیه دینامیزم می‌شود برای کسی که ابتدائاً بخواهد نظر بدهد این است که شما به موضوع و امر اقامه با لوازم حسی نظر می‌کنید.

۲ - پاسخ ابتدائی

الف - تفسیر ما از انسان، جامعه، جهان و چگونگی پیدایش علوم با آنها متفاوت است

یک پاسخ ابتدائی بر این حرف هست که گفته شود. نه فرق ما با دینامیزم در بکارگیری روش حسی از چند جهت است اول اینکه آنها غیر از آنکه موضوع کارشان احکام کلی عمل هست یعنی رساله دیگری غیر از این رساله موجود می‌خواهند استنباط کنند (نظیر آن رساله ای که فرقانی ها داشتند)

- طرفداران دینامیزم عمل را مستقل از انگیزه می‌دانند

آنها علم را مستقل از انگیزه فرض می‌کنند و لذا انگیزه های علوم را برایش جهت الهی و الحادی قائل نیستند حال آن که ما قائل هستیم آنها قانونمندی حاکم بر جهان یعنی قانون حاکم بر انسان و جهان را به این می‌دانند که آدمب

خواهد رفاهش را به حداکثر برساند یعنی غایت علوم امری است که بر اساس قانونمندی طبیعی حاصل می‌شود. برای اینکه آدم بخواهد معضلات را حل کند و جریان رشد معضلات را جهت بدهد باید رفاه طلب باشد نهایت اینکه رفاه نه در شکل خودکامگی فردی مربوط به سرمایه داری، بلکه رفاه به معنای توسعه تحرک بشر در تاریخ بنابراین علمی که آنها حاکم می‌کنند، به نظر ما علمی است که در دستگاه ولایت کفار حاصل شده است.

– ما می‌گوییم با عوض شدن «جهت حکومت» توسط حاکم تمایلات اجتماعی در آن جهت شکل یافته و در نتیجه «جهت علوم» نیز به نحو اجتماعی عوض می‌شود

یعنی به نظر ما می‌آید که یک جهت گیری در جامعه وجود دارد که حاکم و ولی بر «آن جهت» حکومت می‌کند یعنی مظهر تمایلات الحادی چه کسی است؟ اغز عمر و ابوبکر گرفته تا امروز که بوش و مستکبرین هستند. یعنی کسانی که میل به دنیا دارند می‌روند دنبال بوش، و بوش مدعی است که من تمایلات شما را حاصل می‌کنم و خودش، به نوبه خودش این تمایلات را شدت می‌دهد. چگونه؟ انگیزه ای که پیدا می‌شود برای حل مشکلات، مشکلات را در سیر بالاتر بردن رفاه می‌بینند آن وقت می‌آیند دانشمندان، تا مشکلاتی که در این راه طرح می‌شود حل کنند. ولی ما قائل هستیم که حکومت ما، اولاً: به طرف توسعه تقوی حرکت می‌کند. ثانیاً: در توصیف عالم، حس را اصل قرار نمی‌دهد می‌آید حقایقی را که در عالم وجود دارد، اصل قرار می‌دهد. ثالثاً: علوم و کارشناسی هم که حاصل می‌شود اسلامی هست. یعنی چه؟ یعنی چیزهایی که در اسلام دارای ارزش است و صحیح است که انسان مطلوب قرار دهد. علوم هم که آنها را مطلوب قرار می‌دهد و چیزهایی که رذیله است آنها را طرد می‌کند، پس علم شما یک فرقی پیدا کرد که می‌گویید انگیزه یکی مادی و انگیزه یکی الهی است. آن حرفی که قائلین به دینامیزم قرآن می‌گفتند تبعیت از علمی بود که مقاصد آنها، مقاصد مادی بود. شما می‌گویید که مقاصد الهی دارید. علاوه بر این می‌گویید آنها از توصیفهای مادی شروع می‌کردند ما از توصیفهای حقیقی شروع می‌کنیم، همه اینها قبول.

۳- طرح شبهه به بیانی دقیق تر

الف - آیا لحاظ توسعه و علت یابی افعال همان استغنا از وحی و نهایتاً شکل بسیار پیچیده‌ای از دینامیز نیست؟

لیکن ینبغی الاشکال. که این توصیفهای شما الهی شد، مقاصد هم الهی شد، ولی معیار صحت شما، توسعه قدرت مادی شده است. یعنی چه؟ یعنی بعد از آن قلت و قلت ها، بعد از اینکه شما بگویید ما با دینامیزمی ها اختلاف داریم. می‌گویند: در چه چیز؟ می‌گویید: اول، در بکارگیری روش. دوم، در هویت خود روش در مقاصد و مبادی آن سوم، باید با دین سازگار باشد، این قید را اضافه می‌کنید.

سؤال دیگری داریم. اینکه می‌گویید به مصلحت، قدرت نظام است بعد از اینکه تمام قوت فکریتان را بکار انداختید به علل احکام دست پیدا نمی‌کنید، که بتوانید متکفل رشد بشر بشوید.

- آیا پیدا کردن احکام عمل به وسیله محاسبه آثار عمل بی نیازی از احکام تکلیفی (استغنائی از وحی) را نتیجه

نمی‌دهد

بعد از آن، آیا استغنائی از وحی در کار هست یا نه؟ (حداقل در احکام عمل) و زمانی که می‌گویید من قدرت را بالا می‌برم در بالا بردن قدرت مأمور هستم که متکفل حوادث بشوم. این امر چه رابطه ای با شرع دارد؟ حالا معیارها را هم چندین قید به آن زدید. ما هم به آن قیدها در منزلت خودش احترام می‌گذاریم قید زدید که مقاصد ما پرستش خدای متعال باشد و مادی نباشد. قبول می‌کنیم نور علی نور خیلی جهت گیری را عوض می‌کند. ولیکن در راه پرستش محتاج وی هستید یا نه؟ قید زدید که احکام توصیفی در شناختن شرایط اصل باشد آیا با اصل قرار دادن آنها محتاج احکام تکلیفی هم هستید یا از آنها مستغنی هستید؟

پس موضع بحث اشکالی است بر این مطلب که «موضوع حکومت اصل در عمل است» آیا دینامیزم می‌شود یا نه؟ دینامیزم به معنای ابتدائی آن (که مربوط به مجاهدین خلق «منافقین» بود) بسیار راحت نفی شد، آنها می‌خواستند احکام کلی عمل را بدست بیاورند گفتیم ما احکام کلی عمل را به روش اصولیین بدست می‌آوریم اشکال دوم این بود که شما اتحاد در روش دارید. گفتیم ما مقصدمان و مبادی توصیف و ابزار کنترل صحت مان یکی نیست و نفی کردیم.

ب - آیا عقل در کیف پرستش و روش توسعه قدرت محتاج به کلمات وحی است یا نه

سؤال دیگر این است که وقتی عقل با تمام قامت بلند شده برای پرستش خدا تا راه برود و قدرتش را بالا ببرد. آیا کیف طریق و چگونه جلو بردن هم محتاج رسول هست یا نه؟ و آیا بنا بر بیان قبل که گفتیم حکومت اصل در عمل است چگونه می‌شود؟ اگر بگوییم مردم نسبت به حاکم تعبد به وجوب داشته باشند همه حرفها درست است و لکن خود حاکم چگونه؟ و او مسئول چه چیزی است؟ تفاوت آن با دینامیزم ظاهراً واضح شده است.

ج - چه معیاری در نظر حاکم اصل است کلمات وحی یا توجه به عینیت و شرائط

اما آیا اصل در نفس عمل حاکم توجه و تمسک به کلمات تولی است، یا آنکه توجه به عینیت و شرایط است؟ اگر توجه او مطلقاً به شرایط باشد باید گفت این یک گونه بسیار پیچیده تر از همان دینامیزم است، یعنی استغنا از وحی و رسالت، (البته خیلی دقیق تر از دینامیزم) آنها راحت می‌رفتند و متدلوزی علوم دانشگاهی را می‌آوردند. شما آن متد و هدف آن را می‌شکنید و آن قدر آن را به مطالب صحیح نزدیک می‌کنید که اصولاً موجب اشتباه می‌شود و خیال می‌شود که واقعاً کار اسلام است. اشکال در چیست؟

پاسخ:

مقدمه ۱: حکومت اصل در عمل است

مقدمتاً توضیح مختصری در معنی حکومت می‌دهیم (که ممکن است این را بعداً تقویت کنیم و این اشکال را دفع کنیم).

مقدمتاً معنی اصل بودن در عمل را به صورت بسیار ساده بیان می‌کنیم. موضوع حکومت به معنای، حکومت بر تعیین شرائط ابتلاء است.

- اشیاء (محصولات اجتماعی) موضوعات افعال انسانها می‌باشند

یعنی اشیائی که موضوعات فعل شما هستند محصول عمل اجتماعی است و این محصول عمل اجتماعی به وسیله نظام اجتماعی و جهت گیری حاکم پیدا می‌شود. یعنی معنای دینامیزم حوادث می‌شود رهبری مبتلا به ها. در اصل



عمل به مبتلا به آیا شما دچار دنیامیزم نمی‌شوید؟ تقلید می‌کنید و حکم رساله را بر عنوان مبتلا به خود پیاده می‌کنید.

ولی چه چیزی شرایط عمل شما را اینگونه ساخته است؟ موضع گیری حکومت.

- علت ابتلاء مکلف به حکم خاص موضع گیری حاکم است زیرا توسعه مبتلا به ها ضروری است

و همین موضع گیری علت ابتلاء به این حکم یا آن حکم می‌شود. علت پیدایش این موضوع یا آن موضوع می‌شود، و این موضوعات را در جریان توسعه نمی‌توان حذف کرد. اگر حاکم بر جریان پیدایش حوادث حکومت نکند چون جریان حوادث رشد خودش را کرد. اگر حاکم بر جریان پیدایش حوادث حکومت نکند چون جریان حوادث رشد خودش را دارد، حکومت کفربر او حاکم می‌شود. این گونه نیست که بگویید جامعه بدون حکومت نمی‌شود یعنی موجب هرج و مرج می‌شود این مطلب درست است و این یکی از منافع جزئی حکومت است.

- حکومت یعنی حاکمت بر جهت جریان توسعه

ولی حکومت یعنی حاکمت بر جریان توسعه، موضوعات عوض می‌شوند چه بخواهیم چه نخواهیم، ادراک بشر نیز رشد می‌کند چه بخواهیم چه نخواهیم ادراک بهم ارتباط دارند با هم حرف می‌زنند و به هم منتقل می‌شوند چه بخواهیم چه نخواهیم. یعنی مفاهمه و نفوذ فاعلیت در ادراکات واقع خواهد شد. چیزهای جدید پیدا می‌شود اگر شما حاکم بر جریان توسعه نباشید، آن کافری که رعایت شما را ندارد حکومت بر جریان توسعه پیدا می‌کند، موضوع حاکمیت شرایط رشد، توسعه و ابتلاء است.

- موضوع ابتلاء گاهی اشیاء خارجی است، و گاهی قوانین اجتماعی و گاهی مفاهیم ذهنی و گاهی حساسیتهای

روانی است

موضوع ابتلاء اگر عوض شد شما مجبورید حکم دیگری بیاورید و پیاده کنید. و این دست شما نیست. سؤال این است که شما تا کجا پیش می‌برید، من می‌گویم مبتلا به به معنای ابتدائی آن موضوعات افعال است که به معنای اشیاء است. بعد از آن تدریجاً می‌گویید غیر از اینکه ضبط صوت و ماشین و جاده که از اموری است که استفاده می‌کنید، قوانین خاصی را برای راهنمایی و رانندگی، ارتباط و غیر ذلک رعایت می‌کنید، قوانین انسانی را هم ذکر می‌کنید.

به هر حال مبتلا به شما گاهی به معنی اشیاء خارجی است. گاهی روابط انسانی و گاهی مبتلا به شما مفاهیم ذهنی است و گاهی هم حساسیتهای روانی است. زمانی برای یک نفر خیلی مهم است که رنگ اتاقش چگونه باشد، گاهی این مهم نیست و در اولویت زندگیش نیست، مثلاً فلان پسر یا دختر ۱۶ ساله‌ای که داخل منزلی شده است برایش خیلی مهم است نقش و نگار آن منزل ولی بچه کوچکترین فلان بازیچه و سباب بازی توجه او را جلب می‌کند. بزرگترها هم آیا نظام حساسیتهایشان مختلف است؟ و آیا موضوع حساسیت آنها عوض می‌شود؟

ما الان چقدر نسبت به گرانی حساس هستیم و از آن طرف چه اندازه به موضعگیریهای استکبار حساس هستیم؟ برای اینکه فلان دستگاه کفار در امور فرهنگی فلان مسئله ریاضی را ساخت، کسی را می‌بینید که رنگش برافروخته شده به علت اینکه یک فرمول ریاضی را کشف کرده اند. جایی که اصولاً، کسی از آن ناراحت نمی‌شود و اگر هم بشنود شاید خوشحال بشود که آن فرمول ریاضی کشف شده و بشر رشد می‌کند. ممکن است کسی بگوید از همین راهها هم اسلام ثابت می‌شود و از همین راهها هم برای ما آنها خمر حمالی می‌کنند، آیا کسی ممکن است که غصه دار شود که خدایا چه کنیم یا قدرت محاسبه شیطنتی درست شد که به درد محاسبه عمل صالح و تقوا نمی‌خورد به کار محاسبه تحریک به طرف آخرت نمی‌خورد به فرض محال می‌گوییم نه اینکه اینها را به صورت واقعی بگویم به درد بالا بردن قدرت سیاسی مسلمین نمی‌خورد به درد بالا بردن اقتصاد مسلمین نمی‌خورد به درد این می‌خورد که مسلمین را توی کوچه بن بست گیر بیاورند و خرد کنند، این را مثل علم محاسبه در فساد می‌بیند که به درد عمل صالح نمی‌خورد قائل است ریاضیات اسلامی و غیر اسلامی دارد به فرض محال وقتی ریاضیات کشف می‌شود می‌خواهد عزا بگیرد یا یک فلسفه پیدا می‌شود در قلبش دود می‌پیچد این یک رقم است کسی دیگر هم هست که اگر روزی فهمید بقالی سر کوچه آب به شیر اضافه کرده است اوقاتش تلخ است که غش در معامله است و مالش حرام کانه همه اوضاع مسلمین به هم ریخته ملاحظه می‌کند در کفر فرد می‌رود که ماست هایی که از این می‌خرند به حساب ماست خالص است و این ماست چند درصدش آب است اگر بدانند آب در ماست هست قصد انشاء هم ندارند آیا منتقل می‌شود یا نه؟ حق استفاده دارد یا نه؟ عزا می‌گیرد برای این مطلب یا مثلاً خیلی خیلی دلش شور می‌زند که فلان

مذهب باطل دارد رشد می‌کند چند نفر اضافه شده در ده سال گذشته ۱۲۶۴ نفر اضافه شده کل آنهم زیر یک میلیون است می‌پرسیم اینها قدرت عملی هم دارند در برابر اسلام؟ می‌گویند نه آنکه قدرت عمل دارد پهلوان میدان است می‌زند و می‌برد آن چگونه است؟ جواب می‌دهد: آقا آنها را ول کن آنها که به عهده ما نیست به عهده ما این است که فعلاً این ککی که آمده پشتم را می‌گردد این را من بکشم و لکن آنکه بمب روی خانه‌ها می‌ریزد این مسئله ای نیست.

- رهبری حوادث ابتدائاً در نظام حساسیتها و قابلیتها و فاعلیتها است بر این حکومت اصل در پیدایش مبتلا به

(هاست)

این موضوع حساسیت عوض شدن به معنی عوض شدن شرائط فاعلیت در غایت امر است و ایجاد حوادث ابتدائاً در نظام حساسیت ها واقع می‌شود که بعدها خواهیم گفت تمایلات است. بعد در قابلیت و فاعلیت ها است اینکه بگوییم حاکمت بر شرائط، یعنی حکمت بر نظام تمایلات شرایط ابتلاء آنجائی نیست که حتی مسئله تشخیص مبتلا به باشد ساده اش این است که در خارج شی‌ای بینیم و بگوییم که مبتلا به ما فعلاً این شی‌ای است یک کمی پیچیده ترش ادراک از مبتلا به است یک کمی دقیق ترش این است که حالاتی که تمایلات شماسست این یعنی شرایط را دارد به معنای مطلقش با تفصیلی که عرض کردیم نه با ارتکازات متعارفی که درباره ابتلاء و مبتلا به است.

سیر مطلب بدین ترتیب بود که اول بحث کردیم درباره دینامیزم و بعد گفتیم شکل آن دینامیزم نیست چند پله بالاتر گفتیم که در بکارگیری روش هم با آنها متحد نیستیم بعد گفتیم اصل روش آنها حسی محض است ما در روشمان هم در موادش هم در جهت آن و هم در خود معیار صحت همه اینها را ما اصلاح کردیم ولی آمدیم نگاه کردیم در یک فلسفه‌ای که استغنا از وحی است هر دو به یک جا می‌رسند یا به دو جا در این قسمت مقدمه ای قرار دادیم که روشن شود معنای حاکمیت بر شرائط چه می‌باشد معنای حاکمیت بر شرائط هم سه رتبه را آمده حالا سؤال را دوبار تکرار می‌کنیم که آیا معنای استقلال از وحی و استغنا از وحی در مسئله حکومت هست یا نه معلوم شد که توسعه قدرت را حکم برای خودش نمی‌خواهد یعنی این حاکم، حاکم بر شرائط است و لکن برای چه؟ و در جهت

چه؟ قدرت چه کسی توسعه پیدا کند گفتیم قدرت اسلام توسعه پیدا کند، نه قدرت شخص حاکم نه فقط قدرت رسیدن به شهوات نیست بلکه قدرت خود حاکم هم نیست.

– مقدمه: موضوع تکلیف و وظیفه حاکم توسعه برتری اسلام است و نه توسعه خود

موضوع تکلیف در امر حکومت برتری است، حاکم یعنی برتر. برتری اسلام در امور جامعه و وظیفه حاکم است حالا آیا حفظ برتری یا توسعه برتری؟ قطعاً توسعه برتری بنا به بحثهایی که گذشت می‌توان گفت جریان توسعه وجود دارد حاکم حفظ برتری می‌کند و می‌توان گفت که حاکم توسعه برتری در جامعه را باید متکفل باشد.

توضیحی درباره فرق بین حفظ برتری و توسعه برتری

فرق بین این دو این است که حفظ برتری به این است که اگر مثلاً کافر یک پله آمد بالا حاکم باید یک پله بالاتر باشد که البته لازمه این هم توسعه است ولی این کافی نیست ضریب توسعه را باید بیشتر کند یعنی کافر مرتباً در ضیق برود و نسبت تأثیرش مرتباً کم شود نظر اول این بود که شما مسلط باشد و این تسلط را حفظ کن موضوعات کفار عوض می‌شود تو هم موضوعات را عوض کن متناسب با مسابقه ای که با او داری مثال سرعت ماشین او ۱۰۰ کیلومتر شد باید سرعت ما ۱۲۰ شود او به ۱۲۰ رسید ما باید به ۱۴۰ برسیم همانطور الی آخر ولی بنابر نظر دوم موضوع توسعه در کار است باید او را مرتباً عقب برانی غیر از اینکه خودمان به جلو می‌دیم او به انزوا برود و ما برتری توسعه پیدا کنیم توسعه پیدا کنیم در این صورت «برتری» موضوع توسعه می‌شود اگر گفتیم «توسعه برتری اسلام» یعنی «توسعه برتری تقوا و خداترسی»، «توسعه برتری تهذیب» آن هم نه در شکلی که موضوعات فردی باشد بلکه موضوعاتش اجتماعی نیز باشد اینجا نزدیک است که دل آدم راضی شود و بگوید بیشتر از این دیگر لزومی ندارد همین قدر خوب است اگر توسعه برتری تقوا است تبعیت از رسالت است، دیگر چه می‌خواهی که می‌گویی این حکومت چه ربطی به رسالت دارد تقوا را هم که طریقهش را عمل به احکام می‌دانی و پیدایش حب بیشتر نسبت به خدای متعال و اعراض از دنیا اگر این حکومتی را که تصویر می‌کنی یا همچو هنوری از آن بیاید دیگر لازم نیست بازخواست کنی از او که معیار کارت چیست

اصل پاسخ: اگر لحاظ آثار در تشخیص عمل اجتماعی دینامیزم است ملاحظه آثار کلمات در مقام استنباط هم دینامیزم خواهد شد

ولی باز هم اشکال سر جای خود باقی است، اشکال این است که موضوع شما توسعه برتری اسلام شد، یعنی توسعه قدرت به نفع فرد نبود نه فقط به نفع کفر نبود به نفع شخص یا مسلمین بدون قید اسلام نبود توسعه قدرت قیدش اسلام بود حالا حوادث را حاکم چگونه ایجاد می‌کند؟ آیا حوادث را به وسیله نظر کردن به کلمات ایجاد می‌کند یا آیا به وسیله نظر کردن به آثار و لوازم عینی یا آیا به وسیله نظر کردن به هماهنگی آثار غیبی و ذهنی و روحی به هر حال یا به وسیله نظر کردن به آثار وضعی یا به وسیله نظر کردن به کلمات و تعبد به آنها عینی این سئوال را در یک قدم ما رد می‌کنیم به استنباط می‌گوییم احکامی را که مجتهد به وسیله علم اصول استنباط می‌کند از کتاب و سنت به او وحی می‌شود یا حجت ظاهری برایش پیدا می‌شود آنجا دینامیزم هست که عقل استغنا از وحی دارد.

- چرا «فهم» در استنباط احکام حجیت داشته باشد و موجب استغنا از وحی نباشد اما در اجرا و اقامه حجیت نداشته باشد

در فهم از کتاب و سنت حتی اخباریین فهم را مطلقاً کنار نمی‌گذارند. و فهم را به کار می‌گیرند صحیح است؟ ولی اگر این عقل در لوازم عقلی بین خطاب های شارع ملاحظه کرد تولید اشکال می‌کند یعنی باید با دقت اهتمام به امتثال نکنیم؟ اگر اهتمام به امتثال شد بد است، اگر سهل انگاری در تبعیت شد خوب است عقل حکم می‌کند که تسامح بر امتثال مطلوب نیست استفراغ وسع و به کارگیری جمیع قدرت عقلی در فهم دستور مولی باشد باشد، باید بکارگیری فهم مستنبط هم که حکم ظاهری است به دست می‌آید و حجیت دارد چگونه است که آن استنباط ظاهری حجیت داشته باشد ولی این حکومت ظاهری حجیت نداشته باشد، مثلاً مالک اشتر در ليله الهير شمشیر می‌زد و به درک واصل می‌کرد آن کفار به ظاهر مسلمان را، و وجود مبارک مولا هم شمشیر می‌زد مالک به حضرت عرض کرد دیشب شما تکبیر می‌گفتید من هم تکبیر می‌گفتم شما هزار و یکی من هزار تا. حضرت فرمودند ولی من هفتاد نسل پشت آنها را می‌دیدم اگر در یکی از آنها خیری وجود داشت شمشیر را بر می‌گرداندم.

اینکه قدرت حکومت بر تاریخ برای غیر معصوم نیست بدین معنی نمی‌باشد که تکلیف نسبت به اجتماع نیز برداشته شود

حالا سؤال می‌کنم در موضع اگر آدم نتوانست هفتاد پشت کافر را ببیند و حکومت بر تاریخ کند اصل تکلیف بر حکومت رها می‌شود یعنی مالک بگوید چون نمی‌توانم هفتاد نسل را ببینم احتیاطاً وارد جهاد نمی‌شوم بگذار تا لشکر معاویه غلبه کند یا اینکه می‌گویید اگر وجود مبارک علی بن ابیطالب (ع) است که باید حوادث را ببیند تا آخر کار و موضع گیری کند متناسب با توسعه اسلام در کل تاریخ بسیار خوب اگر حکومت اجتماعی است نه حکومت تاریخی برای یک دوره کوچک هم هست شما باید قصدتان این باشد که قدرت خودتان همتان نباشد قدرت را به نفع اسلام بخواهید و موضوعتان هم توسعه برتری اسلام است و این موضوع هم با هیچ یک از احکام جزئی موضوعاً قابلیت تراحم ندارد چون موضوعی است شرائط و ابتلا ساز و کلیه احکام ناظر به ورد ابتلاء هستند نهایتاً فی مقام عمل یعنی احکام ناظر به یک موضوعات و عناوین کلی است که در مقام عمل مکلف باید این عنوان کلی را تطبیق دهد به مورد مصداق مبتلا به خود.

موضوع تکلیف مردم (بجز والی) ایجاد حوادث نمی‌باشد لذا در مبتلا به تابع حاکمند

به مکلف به تنهایی بدون حکومت نگفته اند بیا موضوع ساز باش آنجائی هم که مقدماتی از او می‌خواهند که انجام دهد من باب مورد ابتلا به است خلاف حکومت که حاکم است بر ایجاد شرائط و رهبری حوادث. حکومت ظاهری شرائط ساز است، حجیت ظاهری احکام هم تکلیف را معین می‌کند آخر این ابعاد شرائط چه شد؟ نظر به آثار یعنی ادراک از آثار وضعیه علت تعیین موضوع است یا آثار وضعیت علت نیست عهده به کلمات است شخص حاکم نظر به کلمات دارد یک بار در باب استنباط اصول اعتقادات بنابر بیان قبلی که استنباط در اصول هم ابتدائاً مقدماتش عقلی انجام می‌گیرد بعد به صورت تفصیلی آن از خود کتاب و سنت در می‌آورد مثل عالم برزخ آیا حاکم می‌تواند در جهت گیری و اعمال آن کاری را بکند که اصول اعتقادات اصل نشود در جریان توسعه کیفیتش چگونه است؟ کیف ارتباط مردم با اصول اعتقادات احکام عمل است یک اهم و مهم در نزد شارع هم وجود دارد حالا حاکم اهم و مهم در نزد

شارع را رعایت بکند، چگونه؟ مبتلا به را به کفار بدهد درست کند آن وقت رعایت کند؟ این که مبتلا به من کدام است یا کدام نیست صحبت ما درباره همین است می‌دانم ماء اولی از اعراض و اعراض اولی از اموال این یک احکام کلی است و لکن مبتلا به من چیست آیا مبتلا به من کل این احکام است؟ یا نظام احکام است؟ یا یک حکم؟ و حول آن یک حکم من مسئول هستم نزد مولی.

طرح یک شبهه: چرا حاکم فقط به یک حکم (برتری اسلام) مکلف است

مگر می‌شود همه احکام را تعطیل کرد الا یک حکم آن هم برتری اسلام بر غیر اسلام و عملاً همه آن احکام وسیله شود برای این یک حکم شما در باب اجتهاد، موضوع فعالیت ذهنتان کلمات است در اینجا موضوع فعالیت شما برتری اسلام است اسلام را هم با همین معارفی که با اجتهاد فهمیده می‌شود و احکامی که با توجه در به کارگیری اجتهاد در احکام تکلیفی و به کارگیری اجتهاد در احکام توصیفی بر فرض اینکه گفتیم که این سه حکم را اجتهاد کرده معین کرده و یقینی کرده و به شارع هم نسبت داده است در باب اجتهاد چگونه در حجیت مطلب تمام می‌شود، می‌گویید موادش باید این کلمات باشد ابزارش هم باید ادراکات عقلی باشد که منطبق استناد است به آن ابزار تکیه می‌زنید از این کلمات استنباط می‌کنید اتکا می‌کنید به علم اصول و استنباط می‌کنید از این کلمات این فرمانها را پاسخ شبهه: می‌گوییم قدرت اسلام (یک حکم) ضامن جریان یافتن قدرت بقیه احکام و قدرت اعتقادات (مجموعه احکام) است.

حالا اگر کسی گفت که در باب حکومت ظاهریه هم عیناً همین طور است قدرت اسلام را بالا ببرند یعنی قدرت همین احکام معارف و احکام تکلیفی و احکام توصیفی بالا ببریم به چه وسیله؟ به وسیله نظر کردن به آثار، در آنجا مگر نگاه نمی‌کردید به انسباق و عدم انسباق مگر نمی‌گفتید دلالتی اثبات می‌کند که اگر ما مکلف هستیم تکلیف فوق طاقت نداریم رسول به لسان قوم حرف می‌زند و لذا وقتی می‌رویم به سراغ کلمات عرب می‌بینیم وقتی می‌گویند صل چه متبادر می‌شود به ذهن، صوموا چه منسبق می‌شود عرف چه نظری دارد و چه می‌فهمد عرف آن وقت چه کاره بود

این عقل و عرفی را که جمع می‌کردید تا نهایتش اصول را می‌ساختید حجیت هم دارد عقلاً و می‌گفتید نمی‌شود شرع بگوید این برای تو حجت نیست.

- در تحقق خارجی احکام و برخورد با عینیت قواعدی وجود دارد (آثار) که ناچاراً باید محاسبه شود (دقت در اطاعت)

حالا مثلاً اگر زمان معصوم باشد مالک را گذاشتند در مصر عهدنامه هم به او دادند حالا مالک نمی‌تواند با فهم خود از آن استفاده کند؟ و حکومت کند آن وقت شرایط را نگاه نمی‌کند، (چرا می‌تونست حکومت کند و شرایط را هم نگاه می‌کرد)

وقتی هم حاکمی یک اصول و قواعدی می‌دهد و گفته می‌شود سعی کن اینها را پیاده کنی حالا اگر ما گفتیم توسعه قدرت برای شخص حاکم و نظام حکومت منهای اسلام اصل است اشکال شما وارد است وقتی برای حکومت برای ای باشد که موضوعاً نفس قدرت در آن اصل است باید ادراکات عقلی باشد که منطق استاد است به آن ابزار تکیه می‌زنید از این کلمات استنباط می‌کنید اتکا می‌کند به علم اصول و استنباط می‌کنید از این کلمات این فرمانها را پاسخ شبهه: می‌گویید قدرت اسلام (یک حکم) ضامن جریان یافتن قدرت بقیه احکام و قدرت می‌زنید از این کلمات استنباط می‌کنید اتکا می‌کند به علم اصول و استنباط می‌کنید از این کلمات این فرمانها را پاسخ شبهه: می‌گویید قدرت اسلام (یک حکم) ضامن جریان یافتن قدرت بقیه احکام و قدرت اعتقادات (مجموعه احکام) است.

حالا اگر کسی گفت که در باب حکومت ظاهریه هم عیناً همین طور است قدرت اسلام را بالا ببرند یعنی قدرت همین احکام معارف و احکام تکلیفی و احکام توصیفی بالا ببریم به چه وسیله؟ به وسیله نظر کردن به آثار، در آنجا مگر نگاه نمی‌کردید به انسباق و عدم انسباق مگر نمی‌گفتید دلایلی اثبات می‌کند که اگر ما مکلف هستیم تکلیف فوق طاقت نداریم رسول به لسان قوم حرف می‌زند و لذا وقتی می‌رویم به سراغ کلمات عرب می‌بینیم وقتی می‌گویند صل چه متبادر می‌شود به ذهن، صوموا چه منسب می‌شود عرف چه نظری دارد و چه می‌فهمد عرف آن وقت چه کاره بود



این عقل و عرفی را که جمع می‌کردید تا نهایتش اصول را می‌ساختید حجیت هم دارد عقلاً و می‌گفتید نمی‌شود شرع بگوید این برای تو حجت نیست.

- در تحقق خارجی احکام و برخورد با عینیت قواعدی وجود دارد (آثار) که ناچاراً باید محاسبه شود (دقت در اطاعت)

حالا مثلاً اگر زمان معصوم باشد مالک را گذاشتند در مصر عهدنامه هم به او دادند حالا مالک نمی‌تواند با فهم خود از آن استفاده کند؟ و حکومت کند آن وقت شرایط را نگاه نمی‌کند، (چرا می‌توانست حکومت کند و شرایط را هم نگاه می‌کرد)

وقتی هر حاکمی یک اصول و قواعدی می‌دهد و گفته می‌شود سعی کن اینها را پیاده کنی حالا اگر ما گفتیم توسعه قدرت برای شخص حاکم و نظام حکومت منهای اسلام اصل است اشکال شما وارد است وقتی برای حکومت برای ای باشد که موضوعاً نفس قدرت در آن اصل است سؤال شود برای چه بگوییم برای نقش قدرت یا وقتی می‌گوییم قدرت اسلام، قدرت این اعتقادات

ملاک حجیت در بکارگیری روش عقلی در استنباط عیناً در بحث «اقامه» موجود است

آیا می‌شود گفت همین قدر که عقل سعی می‌کند البته طبیعتاً عقل با همه خصوصیات که ما در جای خودش گفتیم یعنی تولی به ولایت مولی در نظام حساسیت‌ها و نظام تمثیل و نظام فعالیت‌های عینی و الی آخر.

آیا می‌شود گفت که این دینامیزم است؟ یا نه حجیت دارد عقلاً همان طور که حجیت داشت عقلاً استنباط ملاک حجیت در آنجا عیناً در اینجا موجود است، می‌توان این را گفت یا نه؟

برادر حسینی: یک فرقی دارد آنجا یک محدوده ای یک محوری دارد فرض کن ظاهر یک امری است که مثلاً ما به دلیل یقینی آن را محور قرار دادیم ولی اینجا فهم برتری معیار ندارد بر می‌گردد باز هم به خود حاکم چون بر می‌گردد به خود حاکم مثل این است که قید اسلام را نیاورده ایم اگر شما چهارچوبی بدهید یقینی که در آن چهارچوب فهم و توصیفاتش در آن باشد درست می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یکی از سئوالات این است که آیا این ظاهری که ما می‌گوییم حجت است که شما طرح می‌کنید که ظاهر چهارچوبه ای دارد چهارچوبه اش به انسان بر می‌گردد یا به وحی.

برادر حسینی: به یک یقینی بر می‌گردد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یقین درست اما آیا این یقین یقینی است عرفی فطری

برادر حسینی: به هر حال هر ما به الغرض باید بر گردد به ما به الذات

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این یقینی که شما می‌گویید چیست اگر می‌گویید از کلمه صل امر یقینی است

منسبق می‌شود که فرق دارد با اینکه کسی نهی کند بگوید لا تصل

برادر نجفی: این کلمات ظواهری دارد که ظنی هستند ظن هم حجت نیست ما باید به هر دلیلی یقین برای ما

حاصل شود که این ظن که از ظواهر حاصل می‌شود حجت است یعنی به دلیل آن یقین ما می‌گوییم ظن حجت است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسیار خوب یعنی یک علم داریم یک دلیل علمی داریم شما می‌گویید که آن

این راتمام می‌کند در مقدمات انسداد.

اگر در استنباط دلیل عقلی جای تعبد می‌نشیند عین همین مطلب در امر اقامه نیز جاری است

سؤال من از شما این است که آن دلیل عقلی تکی جای کل تعبد می‌نشیند یا نه بلی یعنی حجیت ظاهر به یک

برهان عقلی تمام می‌شود عین همان مطلب در اینجا هم هست.

برادر حسینی شاهرودی: اینکه می‌گویید خلاف ضروری هست یا نیست آیا به ادراک از کلمه بر می‌گردد یا نه درک

از کلمه آیا بوسیله عقل است یا وحی؟ معیار عقل است یا اینکه چیزی غیر از عقل است؟

برادر حسینی: نهایت عقل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما کار با آن نهایت داریم، حجیت ظاهریه اجتهاد، عین آن بلکه اقوی در

حکومت ظاهریه وجود دارد نمی‌گوییم حکومت واقعی حکومت واقعی که تاریخی است و در مورد نیست گرچه

نیست گرچه لسان آن مورد است، حکومت مواعی به معنای این است که این مهره را قبل و بعد آن را بفهمد و بتواند

در مورد آن تصمیم بگیرد، اگر کسی چنین موضعی بگیرد تأثیر عمل او تاریخی است، موضع گیری او حل معضل روز یکشنبه نیست، حل یک گره در کل تاریخ است، در جلسه آینده بحث می‌کنیم ولی فرق آن با دینامیزم روشن شد.

#### سؤال نامفهوم

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ضابطه عمل اگر احکام باشد و نظر به مبتلا به نداشته باشد که مبتلا به را کافر می‌سازد، اصل صحبت این است که حاکم مبتلا به را می‌سازد، ضابطه عمل افرادی که تحت حکومت هستند، همان احکام است، ولی اینکه می‌خواهد با تصمیم گیری شرائط ابتلا را عوض کند اینکه گفتیم اصل در علم است، به این معناست که احکام گاهی در پیاده شدن آنها (این حکم کلی و موضوع هم کلی، و مصداق مورد ابتلاء را عمل می‌کنیم سؤال می‌کنیم مورد ابتلاء چگونه است، این ابتلاء را چه کسی درست می‌کند گر چه تطبیق عرفی است، ولی چرا من مبتلا به به این شدم؟ (این مهم است)

و صلی الله علی محمد و آله



۱۷۶۳

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع: تأثیر جامعه در علم

دوره: سوم

تاریخ: ۷۰/۸/۸

## جلسه: ۳۵

فهرست:

- حجیت عقل در استنباط از کلمات
- الف - حجیت استنباط عقل از ظاهر کلمات
- ب - حجیت استنباط عقل از طریق ملاحظه لوازم کلمات
- ۲ - حجیت عقل در پیاده کردن حکم
- الف - ادراک عقل از عینیت حجت است همانطور که معانی منسب عرفی حجیت دارد
- ب - مدل عینی بر اساس مقدمات شناخت آثار درست می‌شود
- علاوه بر عقلی بودن مدل عینی، پیش فرضهای آن هم مأخوذ از وحی است
- ج - همان طور که علم اصول مدل توصیف از کلمات است، این مدل عینی نیز مدل توصیف است که با مدل مطلوب تفاوت دارد.
- د - در علم اصول دقت در پیش فرضها مطرح نیست مدل عینی از طریق پیش فرضها ارتباط به دین دارد لذا از کار اصولیین قویتر است
- بذل جهد و نهایت کوشش ولی در شناخت وضعیت ضروری است
- هـ - سرپرستی حوادث و ملاحظه آثار وضعیت عینی و بکارگیری عقل در شناخت آن دینامیزم نیست بلکه قول به تطبیق احکام تحت شرائط کفار دینامیزم است
- ۳ - بررسی تأویل و رد آن شبیه در احکام حکومتی
- الف - تأویل ساده (قول خلاف ظاهر)
- ب - تأویل برای سرپرستی (نسخه دادن برای عمل)
- ۱ - استدلال متأولین در صحت تأویل:
- حجیت عقل به یقین است و یقین نیز حالت وجدانی فرد است
- کار عقلی وقتی به تنجز رسید به یافت وجدانی نزدیک شده است
- ۲ - استدلال فقها در رد تأویل:
- آقایان فقها می‌گویند تنجز حاصله برای ما قابل انتقال بدیگران است ولی یافت باطنی قابل انتقال نیست

سؤال جلسه: آیا دستور العمل اختلاقی تصرف در تشریح بوده و نسبت دادن آن به شارع بدعت محرم است؟ این مطلب چه نسبتی با قول حکومت بر شرائط دارد؟

## بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين ... بحث درباره این بود که آیا حکومت بر جریان توسعه دینامیزم است یا نه، که بنابر بیان جلسه گذشته واضح شد که ابتدائاً به معنی دینامیزم متعارف نیست و فرق دارد و نیز روشن شد که به معنای پیچیده تر آن هم دینامیزم نیست.

### ۱ - حجیت عقل در استنباط از کلمات

و کلام در این بود که روش اصولیین در استنباط احکام عقل حجیت دارد یعنی عقل بکار گرفته می‌شود تا از کلمات وحی احکامی بدست آید و به این کار عقلی دینامیزم گفته نمی‌شود، عقل برای فهم از ظاهر کلمات وحی حجیت است.

#### الف: حجیت استنباط عقل از ظاهر کلمات:

نمی‌شود گفت استنباط عقل از ظاهر کلمات حجیت نیست چون آثار کلمه را فقیه بوسیله انسباق و تبادل عرفی می‌فهمد و نمی‌شود که حجیتش محدود به استفاده از ظاهر کلام است.

#### ب: حجیت استنباط عقل از طریق ملاحظه لوازم کلمات

و لوازم کلمات برای او حجیت نیست، بلکه از طریق لوازم است که اثبات تخصیص و تقیید می‌کند یعنی در ملاحظه لازم این کلام با کلام دیگر می‌تواند استنباط کند. گاهی جمع بین کلمات، جمع عرفی ساده است، گاهی استنباط با یک تحلیل عقلی از لازمه کلمه حاصل می‌شود. مثلاً، در کلمه «ثمن العذره سحت و لا بأس ببيع العذره» جمع عرفی دارد یعنی آدم می‌تواند ملاحظه کند که فضولات یک دسته که نجس هستند چه حکمی دارد، و فضولات دسته دیگر چه حکمی، و بگوید در یکی نص و در دیگری ظاهر است. بعد تخصیص بزند جمع عرفی بکند ولی در مثل «امسح علی المراره ان هذا و شبهه يعرف من کتاب الله» حتماً جمع عرفی نیست و لازمه عقلی است، تفکیک بین مسح و تیمم به لازمه عقلی ملاحظه می‌شود. ولی در خود کتاب است «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» «یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر» می‌تواند بیاید اصل مسح را بردارد ولی اینکه تیمم را اثبات بکنید و مسح را بردارید یا

اینکه تیمم را بردارید و مسح را بگذارید لوازم عقلی را باید لحاظ کرد (توضیح بیشتری درباره این مثال می‌دهم) ظاهراً زراره خدمت امام معصوم (ع) شرفیاب شده، عرض کرده پایم زخم است چکار بکنم، مسح کنم یا نه، امام علیه السلام فرمودند مسح جبیره بگیر، یعنی یک پارچه تمیز روی زخم بینداز و روی پارچه رامسح کن، فرموده اند «امسح علی المراره» و مسح روی پارچه کن، بعد به او گفته اند این مطلب و امثال این را خودت می‌توانی از کتاب بفهمی. «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» حالا یک آیه دارد «فاغسلو و جوهکم و ایدیکم الی المرافق» «فامسحوا بروسکم و ارجلکم الی الکعبین» یعنی در وضو گرفتن صورت و دستها را بشوید و سر و پاها را مسح کنید، دستور به مسح پا داده‌اند، یک آیه دیگر هست که می‌فرماید در دین حرج نیست «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» اگر کسی بخواهد عرفی نگاه کند می‌گوید دردین سختی نیست حالا هم مسح پائی که زخمی است سخت است یعنی چرک می‌کند و ضرر می‌رساند و اگر بنا بود ده روز خوب شود دو ماه طول می‌کشد و چون گفته اند در دین سختی نیست پس بنابراین لازم نیست روی زخم مسح کنی، بلکه تیمم کن «فتیموا صعیداً طیباً»، ولی اگر بخواهد بیاید در شستن تقسیم کند که چه کارهائی انجام می‌گیرد، آب روی دست می‌ریزم، یک پا هست و یک مسح کردن، بگوید حکم مسح کردن بر روی پائی که زخمی است برداشته شده و لکن روی پارچه به چه دلیل مسح لازم نباشد و بعد اثبات بکند که یک بخش از کار عذر دارد نه همه کار، این نوع استنباط کردن قطعاً به لازمه عقلی کلام است این به لازم عرفی نیست تحلیل عقلی می‌طلبد «ان هذا و شبهه یعرف من کتاب الله» حجیت عقل را در لوازم تمام می‌کند، لوازم چه چیزی؟ لوازم کلماتی که رسیده است، پس اگر موضوع کار عقل کلمات باشد چه در شکل عرفی و ظاهر کلمات و چه در شکل لوازم، حجت است.

## ۲- حجیت عقل در پیاده کردن حکم

در جلسه گذشته عرض شد که عقل حجیت است در سعی و کوششی که برای پیاده کردن انجام می‌دهد، بنابراین موضوع کار مکلفها، تطبیق عنوان کلی بر مصداق است ولی موضوع کال ولی، که مصداق سازی است اگر بخواهد عنوان کلی را بر مبتلا به پیاده بکند (دو سؤال مطرح است) مبتلا به ای که کفار می‌سازند، این موضوع تکلیف



شماست یا نه؟ مقام، مقام ولایت است یعنی مقام تصرف در زمان و مکان است، بلکه ولی به نفع توسعه، مبتلا به می‌سازد نهایت اینکه توسعه قدرت نه برای شخص ولی و نه برای عموم مسلمین است بلکه برای اسلام است، توسعه قدرت اجتماعی خداوند است، چون ولی مقام نیابت خدا را در عالم تکلیف دارد و برای مکلفها زمینه بندگی فراهم می‌کند، قدرت خدا آیا محدود است؟ نه، توسعه قدرت اجتماعی خداوند به معنای با تقوی تر شدن مردم است، حال اگر گفتیم قدرت ولایت و سرپرستی الهی نه قدرت شخص سرپرست باید بیشتر شود.

الف: ادراک عقل از عینیت حجت است همان طور که معانی منسب عرفی حجیت دارد:

سؤال این است که همان گونه که ادراک عقل از ظواهر و لوازم حجیت دارد آیا ادراک عقل از عینیت حجیت دارد؟ ظواهر و لوازم که ابتدائاً مربوط به کلمات نیستند (خوب دقت کنید مطلب مهمی است) ظواهر کلمات در عرف چیست؟ وقتی گفته می‌شود انسباق، انسباق عرف عرب مقصود است نه اینکه یک عرف جدیدی اثبات شود. می‌گویید برای اینکه استنباط از کلام کنم معانی منسب عرفی حجیت دارد، کما اینکه لازمه عقلی را حجت می‌دانند یعنی علم اصول ابتدائاً نمی‌گوید امر و نهی به قید خدا پرستی دلالت بر وجوب یا حرمت دارد بلکه لازمه امر و نهی را به نحوی عام بیان می‌کند، همچنین لازمه ادات عموم چه چیزی است؟ چه بحث الفاظ باشد چه غیر آن، مباحثی است که در نظر اول، صحبتی از کلمات وحی یعنی آیات و روایات نیست. الفاظ خاصی را در ادبیات خاصی بررسی می‌کنید در این آیه و روایت می‌کنید عقلی می‌گوید، مردم برای مفاهمه کردن به یک قواعدی در عمل مفاهمه ملتزمند که آنها را به لازمه عقلی بدست می‌آورید که آن هم حجیت دارد با این بیان آیا آثار مطلقاً از حجیت می‌افتد، یا اگر آثار برای استنباط کیفیت توسعه جریان احکام مقدمه واقع شوند همان طوری که در کلمات عرب می‌گویید ادبیاتش برای فهمیدن و مفاهمه کردن در یک منزلت حجیت است یعنی اگر آن ادبیات نباشد نمی‌توانیم رجوع به آیات و روایات کنیم، یککسی که زبانش فارسی است و عربی نمی‌داند نمی‌تواند چیزی بفهمد بعد یک قدم بالاتر می‌گویید ادبیات تنها کافی نیست یک الفاظ خاصی است که یک خصوصیتی در دستور و فرمان دارد، گاهی موضوع فرمان را سعه و ضیق می‌کند با آنها شروع به صحبت کردن می‌کنید، وقتی که وارد تحلیل این کلمات شوید بر اساس انسباق و تبادر؟؟؟ این

را می‌فهمد در این کار عقلی که بر روی کلمات می‌کنید کلمات وحی یا کلمات دیگر مورد نظر نیست، بلکه بعد از آن، بحث از کلمات وحی می‌شود ابتدائاً مقدمه چه ادبیات عرب باشد چه مقدمه علم اصول باشد، نظر و دقت می‌کند که ببیند در مقام مفاهمه چگونه می‌شود به مطلبی یقین کرده حال در مقام پیاده کردن یک چنین مقدمه ای لازم نیست؟ (حتماً لازم است) آیا ملاحظه لوزم هر عمل و موضع گیری و اینکه هر مجموعه سازی عقلاً چه اثری و نتیجه‌ای دارد آیا این دینامیزم است؟!

ب: مدل عینی بر اساس مقدمات شناخت آثار درست می‌شود

مخصوصاً اگر در مقدمات توصیفاتان در توصیف از شرایط آمدید تلاش عقلی کردید برای احکام توصیفی، ارزشی و تکلیفی (خوب عنایت کنید) بر اساس مقدمات شناختن آثار، مدل درست کردید، البته آن را به شارع نسبت نمی‌دهید همانطوری که اول کار علم اصول را نسبت به شارع نمی‌دهید، علم اصول به عرف و عقل نسبت پیدا می‌کند، علم اصول یک مدل استنباط از کلمه هست، ولی مدلی است عقلی، کاری به شرع ندارد، به تحلیل عقلی تمام می‌شود، عقل می‌گوید تبادر علامت صحت است اگر انسباق و تبادر را بردارید مفاهمه محال می‌شود، من می‌گویم از آب یک لغتی را که یاد گرفته اید به ذهنتان متبادر می‌شود، آن شیء دارای سیلان با این خصوصیات، اگر بنا شد تبادر را بردارید و کاری به آن نداشته باشید یا اینکه تبادر باید شرعی باشد، تبادر شرعی باشد یعنی چه؟ جزء بحث و کار شرعی نیست در مقدمات یک کاری قرار گرفته و مقدمه عقلی است نه شرعی،

- علاوه بر عقلی بودن مدل عینی، پیش فرضهای آن هم مأخوذ از وحی است:

آن وقت آن وضعیت و آثار را توصیف کردید با تلاش عقلی البته در تلاش عقلیتان هم سعی کرده اید پیش فرضهای اولیه تان را از وحی اخذ کنید، چه در توصیف چه در ارزش و چه در تکلیف، یک سعی هائی کرده اید، تا آنجائی که عقل می‌تواند تبعیت از وحی بکند ولی کار، کار عقلی است. شما مکلفید بعد هم آن مقدمه برای شناختن وضعیت قرار گیرد و شما بعد از اینکه وضعیت را شناختید حاکمید که به نفع توسعه موضع بگیری.

ج: همان طور که علم اصول مدل توصیف از کلمات است این مدل عینی نیز مدل توصیف است که با مدل مطلوب تفاوت دارد:

حالا در توسعه می شود بحث کرد که آیا همان مدلی را که قبل از اینکه بگویید شناختم، همانطور می توانید برای پیاده شدن مقصد قرار بدهید؟ (که بعداً به این مطلب متعرض می شویم) یا اینکه آن مدل، مدل شناسائی است ولی مدلی نیست که بتوانیم به آن متمسک بشویم. برای پیاده کردن، مدل توصیف هست ولی مدل مطلوب نیست، فرق بین مدل توصیف و مدف مطلوب معلوم شد، علم اصول مدل توصیف استفاده از کلمات است این مدل سازی و نمونه سازی هم مدل توصیف از عینیت است که عقلی است (البته عقل تابع شرع) بحث ما یک فرق با آنجا دارد که چطور مدل تابع شرع است و لکن آیا برای مدل مطلوب هم چکار باید بکنیم این بحثی است که بعداً به آن می پردازیم فعلاً ببینیم آیا به این مطلب می شود گفت دینامیزم؟ حاکمی داریم آثار عینی هم حجت است یعنی تلاش عقلی در شناختن وضعیت حجت است برای چه کسی؟ برای حاکم، که چکار بکنند؟ موضع بگیرید وقتی که شناخت، هدف موضعگیری حاکم چه باشد؟ توسعه پرستش خدای متعال، تقوا، توسعه اسلام و دین در عینیت پیاده شدن مدل مطلوبی که بعداً صحبتش را می کنیم. اصل این کار موضوع سازی و حکومت بر شرایط نباشد با عمل مکلف مخلوط بشود که تطبیق عنوان کلی بر مصداق است این حکومت، حکومت بر شرایط است و حال اگر؟؟ آثار؟؟ تعریفی بشود که با بذل «جهد» و «وسع» باشد، در اسلامی تعریف؟؟ آین کار، عقلی حجت است و این کار عقلی ادق است از کاری که در علم اصول می شود که بعداً این مطلب را توضیح می دهیم.

د - در علم اصول دقت در پیش فرضها مطرح نیست مدل عینی از طریق پیش فرضها ارتباط به این دارد لذا از کار اصولیین قویتر است

یعنی علم اصول با پیش فرض کلمات کاری ندارند که آیا واقعاً پیش فرض پیدایش کلمات و تبادر کجا هست کجا نیست. و لیکن در اینجا در پیش فرض مدلتان دقت می کنید یعنی مدل به نسبتی ربط پیدا می کند به استنباط از دین و اگر نگوئیم تمام مدل از آنها می آید ولی به یک نسبتی مربوط است. به خلاف اینکه علم اصول در مقدمات

عملش که در نفس تبادر و انسباق، ادات عموم، مشتق و سایر مباحث که در اصول ذکر شده در نفس عملش کاری ندارد به نظر شرع و کاری هم ندارد که نظر عرف از کجا پیدا شده یعنی این کلمات از کجا پیدا شده، کاری ندارد ولی شما می‌گویید ما در شناخت وضعیت کار داریم که توصیفش از کجا پیدا شده، توصیفش را یک عاقلی که اسلام هم آن را عاقل می‌داند انجام داده است؟ یا اینکه توصیفش را کسی انجام می‌دهد که قرآن او راسفیه می‌داند قرآن می‌فرماید آنها را می‌گویند ربا مثل بیع است شیطان به آنها صدمه رسانده و آنها فریب خورده اند. قرآن می‌فرماید «الا انهم هم السفهاء» می‌فرماید کسی که در قلبش بیماری است در برابر سخن نرم یک زن به طمع می‌افتد. قرآن عقل و عقلا را معنا می‌کند ما هم متمسک به همان لسان شرع می‌شویم. در توصیف از عینیت، خاصه از جایی که از عظیم ترین امور است که آن امر عظیم ولایت است که شرایط ساز هم است حال آیا تسامح در موضوع شناسی را برای مکلف جایز می‌دانید؟ مکلف برای تطبیق عنوان کلی بر مصداق لازم نیست متخصص باشد همین قدر که اطمینان عرفی برایش پیدا شود کافی است دوره تخصص آشناسی لازم نیست ببیند تا بعد بگوید این آب، آب مطلق است یا آب مضاف، می‌گویند رنگ و بو طعمش تغییر نکرده، به ملاحظه عرفی هم تغییر نکرده، نه به مذاقه عقلی، به مذاقه عقلی و کارشناسی تغییر کرده حال این مکلف تسامح بکند، برای مکلفی که ولی نیست و تکلیف شرایط سازی را ندارد تسامح در شناختن موضوع، یعنی عرفی شناختن نه تخصصی شناختن در موضوعاتی که عرف خودش را صاحب نظر می‌داند، خودش را نیازمند؟ متخصص نمی‌داند کافی است.

برادر حسینی شاهرودی: ادله توسعه و پرستش نسبت به مکلفین هم هست منتهی در رتبه خودشان ...

- بذل جهد و نهایت کوشش ولی در شناخت وضعیت ضروری است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این رتبه خودشان تسامح است چون رتبه ایشان تبعیت از ولی شد آن مطلب حاصل می‌شود ولی اگر گفتند که این مکلف به صورت عادی کار خودش را می‌کند هر جا هم ولی امری کرد تبعیت از او امر ولی می‌کند آیا لازم است اهتمام داشته باشد بر اینکه برود پیدا کند و الا مبرء ذمه نیست می‌گویند نه ذمه اش بری است ولی اگر درباره خود ولی احتمال ضعیفی را بیاورید محتملش، محتمل توسعه ولایت کفر در مسلمین

است. «لن يجعل الله للكافر على المؤمنین سیلاً» اصلاً تولى به ولایت کفر که قبول نیست «لا یرضی لعابده الکفر» بسط فحشاء است، بسط کلمه باطل است. در این امری که بسیار خطیر است که «فما نوری به شیء مثل الولایه» در یک همچنین چیزی هم یک تسامحی هست یا نه، کمال بذل و سع است همان طوری که در باب اجتهاد و استنباط می گویند افتراء به خدا می شود. که اگر چیزی را اهتمام نکرده قبل از فحص و یأس؟؟؟ به اصول عملیه جایز نیست چرا؟ قبل از تفحصی در اینکه آیا قولی رسیده از شارع یا نه نمی توانید بگویید که چون لسان شارع به من؟؟ است پس اصل برائت جاری می کنیم، جستجو نکردی که ببینی رسیده است یا نه. نمی شود دو تا خبری که دیدید بدون ملاحظه مرجحات و بدون تفحص بگوئی اصل تخییر است یا احتیاط است می گویند چرا با دین اینگونه برخورد می کنی؟ می گوئید باید بذل «جهت» و «وسع» کامل شده باشد حالا شما بذل جهت و وسیع درباره شناختن موضوع در حد ممکن، انجام داده اید. وضعیت را توصیف اسلامی کرده اید. می گوئید اگر توصیف اسلامی را بسپارم دست کارشناس غیر اسلامی، طوری تعریف می دهد که احتمال خطر وجود دارد چون محتملش سنگین است وظیفه ام هست که دقت بکنم سعی می کنم پیش فرضها را در توصیف اسلامی قرار هم (که این مطلب در جای خود بحث دارد). یعنی اگر پیش فرضهای یک مدل همه اش حسی انتخاب بشود همه ارزشها و نسبتها حسی می شود، غیر از آن استکه بگوییم ما نتوانستیم ارکان این مدل را تغییر بدهیم و از ارتکازات الهی بیاوریم. مثلاً می گویند کلیاتی در اقتصاد، یا کلیاتی در اخلاق داریم این کلیات اگر در توصیف عینیت دخالت کند آن وقت می توان تجربه را وسیله پیاده کردن آن کلیات قرار داده ولی اگر این کلیات را کنار گذاشتیم یک کلیاتی دیگر که محصول فلسفه های مادی است بیاورند. یعنی در فلسفه روش علم وقتی مدل می سازند از ارتکازات آن جامعه اموری را به عنوان اصل انتخاب می کنند و برای آن قیدحسی بودن را ذکر می کنند آن امور محصول دستگاههای حسی می شود. یعنی مادی را به عنوان اصل برای تعریف مجدد و مبین وضعیت؟ صورت مادی می پذیرید. اکنون در اینجا چنین کاری نکرده اید و یک مدل اسلامی ساخته اید هر چند عقلی باشد و برای توصیف، این مدل عقلی را پیاده کرده اید، یعنی تلاش کامل عقل برای توصیف

امور، لذا می‌گوییم، این کار از کار اصولیین قویتر است نگفته ایم قوم عرب این کلمات را برایش این معنا می‌کنند و ادات عموم را هم مردم در مفاهمه اینگونه بکار می‌گیرند.

برادر پیروزمند: آنجا هم بایستی مثل این شود؟

حالا اگر نشود ما یک چیز را داریم تمام می‌کنیم که اگر بکار گرفتن عقل در عرفیات مثل مفاهمه و لوازم عقلی مفاهم عرفی حجت باشد در آنجایی که ما سعی کرده ایم پیش فرضها را هم اسلامی اخذ کنیم حجت نباشد؟ طریق اولی حجت است برای احراز شناخت آثار عینی و واسطه قرار می‌گیرد، همان طور که برای شناختن آثار کلمات مخاطب فهم عرفی اصل می‌شد مگر آثار کلمات در عرف نبود که در آنجا عقل معیار قرار می‌داد؟ اینجا هم آثار اشیاء است.

هـ - سرپرستی حوادث و ملاحظه آثار وضعیت عینی و بکارگیری عقل در شناخت آن دینامیزم نیست بلکه قول به تطبیق احکام تحت شرایط کفار دینامیزم است

آثار وضعیت عینی، کار عقلی است. این توصیف توصیفی است عقلی با معیاری عقلی برای شناسایی وضعیت برای توسعه اسلامی هم موضع گیری می‌کند، برای بالا رفتن قدرت دین در جامعه، ابداً نمی‌توان بدان نسبت دینامیزم داد ینبعی اشکال آخر.

آقای حسینی شاهرودی: آن وقت دینامیزم و تشریح را که دقت نمائیم در طرف دیگر یعنی در ناحیه قول به تطبیق دینامیزم می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قول به تطبیق می‌شود دینامیزم یعنی قول به تطبیق عنوان کلی بر جزئی تبعیت از ولایت جور می‌شود که ولایت جور به دلیل اینکه دنبال هدف مادی با روش مادی با پیش فرضهایی است که طبیعتاً آن تشریح می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله ای احسنت بارک الله. این حرفی که ایشان می‌زنند راست می‌گوید حالا من برای این مطلب یک شاهدی ذکر می‌کنم دقت کنید، هر چند آدم متأثر می‌شود ولو یقین دارم که کسانی که این کار را

می‌کنند قصد اینکه چنین چیزی واقع بشود را ندارند، حسن نیست بزرگانی که در خدمت؟ اسلام از ما سابق هستند را یقین داریم و در آن تردیدی وجود ندارد و لیکن در چندی قبل یک سمیناری برای مدیریت وقع شد که کسانی که نماینده حوزه و امور دانشگاهی بودند در آنجا حاضر بودند و عنوان کردند که بخش تجربی مدیریت مربوط به دانشگاه است، مربوط به حوزه نیست، این کار به اصطلاح عقب نشینی فرهنگی شاه سلطان حسینی است و علت شد که با اینکه یک جلسه مدیریتی بود که حدود دو سال برای مدیران، سازمانها و ادارات دولتی، مدیریت غربی را درست می‌دادند، اساتید دانشگاه خودمان درس می‌دادند شکالت می‌کردند که این اساتید خیلی قرص و محکم می‌گویند. اینها مربوط بهدین نیست امر سرپرستی و مدیریت یک موضوع علمی است و گاهی هم تحقیر می‌کرد عمل بسیج را، راست هم هست این مطلب که کار بسیجیها در چهارچوبه ارتشهای رسمی دنیا جائی ندارند.

استغفرالله. استغفرالله، استغفرالله... بلا تشبیه رفتار و عمل بسیج را مثل عمل سرخپوستهای آمریکایی می‌شناسند یعنی عمل مردمی که هیچ فهمی نداشته باشند و پر از عقده هم باشند و انتحارهایی بخواهد داشتند و بعضی اساتید دانشگاه این مطلب را قبل از جنگ هم القاء می‌کردند به یک عده که در مدیریت کارشناسی شما باید برای بالاتر رفتن رفاه در چهارچوبهای خاصی بجنگید، این که روی مین بروید بگویید به کربلا می‌رویم یعنی چه؟! جا ندارد اصلاً! کربلا کجا هست که اینها می‌خواهند به کربلا بروند؟!

برای یک کافر می‌گویند یک جنگی در ۱۴۰۰ سال قبل شده است افرادی طرفداری از حق داشتند می‌گویند اکنون تمام شده است اکنون برای چه می‌خواهند آنجا بروند؟! این قابل فهم برای آنها نیست برایشان ...

آقای حسینی شاهرودی: سپس مفاهمه مشترک نداریم حجیت عقل هم با اطلاقش دیگر آن موقع...؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: لسان در اجمال آن مشترک است ولی تبیین آن مشترک نیست، تبیینی و لسانی تفهیم آن است لذا احتیاج هم برای کسانی که پایین تر هستند. در مرتبه قدر متیقن در نزد خود است. یقین در مرتبه عالی تر را نمی‌توان به پایین تر منتقل کرد.

نتیجه مطلب این جور شد که سمینار مدیریتی که اخیراً در کیش و رامسر قرار دادند اساتید خارجی را برای تدریس آوردند. نه اینکه اساتید دانشگاه تهران بلد نیستند آن چیزهایی را که اینها می‌خواهند بگویند، مطلب را با تجلیل عنوان کردن؟ دلیل پذیرش حوزه شده است به دلیل عدم توجه به لوازم کار است حتی اگر کسی که نماینده حوزه در امور دانشگاهی بود اگر با تردید حرف زده بود گفته بود گرچه ما بالمره قائل نیستیم و دلیل کسانی که اینجوری می‌گویند درست نمی‌دانیم ولی البته نظرات دیگری هم هست، نظرات خیلی زیاد است، مختلف است، بعضی اینطور می‌گویند بعضی به نحو دیگری می‌گویند، هفت هشت نظر را گفته بود، بعد گفته بود در مثل این امور که بسیار مهم است لازم است دقت‌های خیلی بیشتری داشته باشیم، جای پا گذاشته بود غیر از این است که قرص و محکم بگوید که حوزه نظری ندارد مربوط به شما می‌شود. این عملاً همان دینامیزم منتقل می‌شود به تطبیق عنوان کلی به مصداق یعنی شناختن شرایط زمان و مکان تغییرش را آدم نشناسد، تغییر شرایط زمان و مکان را به رسمیت نشناسد. طبیعی است در امر لایت و سرپرستی باید؟ رسمیت شناخته بشود مسئله رشد و مسئله ولایت و سرپرستی و تصرف در زمان و مکان، رهبری پیدایش حادثه‌ها و ایجاد حادثه‌ها بایستی برسمیت شناخت شود آن هم ایجاد حادثه‌ها در چند سطح. یکی در سطح شرایط مادی عینی، یکی در سطح شرایط ارتباط انسانها با هم، یکی در سطح شرایط فرهنگی، یعنی در هر شرایط فرهنگی یک جور ابتداء احتمال پیدا می‌شود. (این مطلب را توجه داشته باشید) اگر شرایط فرهنگی یک جور دیگر شد اینچنین احتمالی ظاهر هم نمی‌شود و جا پیدا نمی‌کند حالا لازمه سوم این احتمال که وقتی خود احتمال طرح می‌شود فوراً نفی می‌شود این لازمه سوم آن را پیدا کردن، که دیگر معنی ندارد در فضای ذهنی پیدا شود در فضای ذهنی که خود احتمال به عنوان یک توهم گفته می‌شود؟ توهم ارزش و بهائی ندارد که بشود مبدأ حرکت و لوازم بعیده آن ملاحظه بشود. حالا ولایت در پیدایش حوادث فرهنگی و ولایت در پیدایش حوادث روحی، یعنی جریان تمایلات را تغییر دادن جریان ذهنیت را تغییر دادن، جریان عینیت را تغییر دادن، روابط انسانی را تغییر دادن همه اینها حکومت به شرایط می‌باشد.



یعنی ولایت فرهنگی، سیاسی، اقتصادی در خود تمایلات که بعداً انشاء الله تعالی می‌گوییم، ولایت می‌کند و در پیدایش حوادث بزرگی در تمایلات اجتماعی.

پس دینامیزم در اینجا نیست حالا یک اشکال باقی است.

### ۳- بررسی تأویل و رد آن شبهه در احکام حکومتی

در باب تأویل که آیا این تصرف تأویل می‌شود یا خیر؟ دقت نظری می‌خواهد که ببینیم خود تأویل چه هست و مشکله‌اش چه می‌باشد و آیا مربوط به این بحث می‌شود یا نه؟

الف - تأویل ساده (قول به خلاف ظاهر)

یک تأویل ساده ای داریم که بگوییم ظاهر کلام یک چیز است و شخصی آن را به مطلب دیگری تأویل و تعبیر می‌کند و می‌گوید از این کلام فلان دستور بر می‌آید، می‌گویند در ادبیات عرب از این کلام چنین چیزی بر نمی‌آید در لوازم عقلی آن نیز بر نمی‌آید، چگونه می‌فرمایید این مطلب از آن مطلب بیرون نمی‌آید.

گاهی است که قرینه خفیه ای وجود دارد که مردم عادی به دلیل تمحّض خاطرشان در یک جهات دیگری به آن قرینه التفات نمی‌کنند، حالا این آقای اخلاقی مهذب، به دلیل اینکه ریاضاتی کشیده است، یک حساسیتی در امور آخرتی پیدا کرده است، ضریب حساسیت او نسبت به اموری بالا رفته که از این قرینه نگذشته آن را راحت دیده و این قرینه را وقتی برای دیگری ذکر می‌کند، ولو عرفاً از این قرینه می‌گذرند ولی بعد از التفات می‌ایستند، خوب این را که نمی‌شود تأویل نام نهاد، این همان دقت در ظاهر است با یک ورع و تقوی، یک وقت نه، بر نمی‌آید، ذوقی از دل این آیه یا روایت می‌خواهد یک مطلب دیگری را بیرون آورد که در آنجا نیست دلالتی ندارد مثل تعبیر خواب، مثالش را برای شما بزنم، خواب یک چیز دیگری دیده است، خواب دیده بالای سرحوضی نشسته است معبر می‌گوید، علمت زیاد می‌شود یا متناسب با فرد می‌گوید مالت زیاد می‌شود یا توفیق طاعت پیدا می‌کند، هیچ کدام از اینها در آب نمی‌باشد، این یک تشبیه و تنزیلی برای آن مطلب با این آب می‌بیند یعنی مثلاً علم را منشاء یک گونه حیات می‌داند که متنازلش آب هم، منشاء یک گونه حیات دیگری است و یک ربطی بین این دو تا ملاحظه می‌کند و می‌گوید

علمت زیاد می‌شود، دیگری خواب مار می‌بیند، گزنده می‌بیند به او می‌گوید مال نصیبت می‌شود، یکی آب دیده می‌گوید مال نصیبت می‌شود آن را از قبل و بعد خواب این آدم می‌فهمد، این آدمی نیست که مال را در حلال صرف کند، ایمانش بوسیله این مال گزیده می‌شود، این مال برایش وبال است، مار را هم یک حیوان گزنده می‌بیند می‌گوید مبتلا به یک خطری می‌شوی برو صدقه بده، خوب این یک فرد آمده اینگونه گفته و به یک فرد دیگر که آمده گونه دیگر گفته، عین همین مطلب در باب تأویل است، اتفاقاً در قرآن هم کلام حضرت حق درباره خواب تأویل را ذکر کرده است. در سوره مبارک یوسف حضرت یوسف خواب دید که خورشید و ماه و ستارگانی بر او سجده می‌کنند تفسیر شد که پدر و مادر و برادرانش او را تکریم خواهند کرد و معزز خواهد شد، مربوط به چه موقعی بود؟ مربوط به موقعی که برادرانش توبه کرده بودند، ستاره بودند و حضرت یعقوب هم خواب دید که یازده گرگ به یوسف حمله کرده اند، آن صورت برزخی فرزندان خود را مربوط به موقعی دید که در حال گناه بودند و هجوم برده بودند برای کشتن و یا در چاه انداختن یوسف. خود حضرت یوسف هم خواب عزیز مصر را تعبیر کرد پس تعبیر و تأویل خلاف ظاهر است، نسبت به افراد مختلف مختلف است.

ب: تأویل برای سرپرستی (نسخه دادن برای عمل)

حالا می‌آییم سراغ اینکه تأویل برای سرپرستی چیست؟ نسخه و دستورالعمل است، شما یک عرفان اصطلاحی می‌خوانید اخلاق اصطلاحی می‌خوانید در اخلاق اصطلاحی نوعاً از آیات و روایات استفاده می‌شود و در آن تأویل نوعاً کم رنگ است، مگر در کتب متصوفه، در بیان مراحل سیر و سلوک و حرکت و توسعه روحی و رشد اخلاقی تأویل نوع اول که قرینه خفیه ای را ذکر می‌کنند می‌بینید این در عرفان اصطلاحی فقط در کتاب می‌باشد حالا می‌روید پیش استاد، استاد می‌گوید لازم است که شما روزه های قضا را بگیرید. به آقا نمی‌گوید روزه قضا، می‌گوید بهتر است که اول نمازهای قضا را مقدم بدارید، به یک نفر دیگری هیچ کدام از اینها را نمی‌گوید، می‌گوید سعی کنید روزی یک ساعت قبرستان بروید به آقای دیگری می‌گوید شما فلان ذکر را بخوان، همه اینها را هم ممکن است روایت برایش بخواند ممکن است یک عرافی که سنگین باشد نزد او که می‌روید روایاتی که مربوط به صوم است برای شما

می‌خواند، برای دیگری درباره صلاه رواراتی بخواند برای شخص ثالثی روایات مربوط به رفتن به قبرستان را بخواند و برای شخص بعدی روایاتی که درباره فلان ذکر است بخواند.

حالا به آقای استاد اخلاقی بگویید به چه دلیل شما به این آقا چنین گفتید.

#### ۱ - استدلال متأولین در صحت تأویل

- حجیت عقل به یقین است و یقین نیز حالت وجدانی فرد است:

می‌گویده همه حجیت عقل که گفتید به یقین بر می‌گردد و یقین حالت وجدانی فرد است می‌گوید من بر اساس ریاضاتی که کشیده‌ام می‌بینم که این عمل برای این فرد مناسب‌تر است. شما چگونه می‌بینی تناسب این کلام را به تبادر چگونه برای تو منسب به ذهن می‌شود چگونه احتمالات می‌آید و جمع بندی برای شما مستحضر می‌شود می‌گوید مستحضر شدن چیزی جز پیدایش حالت نفسانی یقین نیست.

- کار عقلی وقتی به تنجز رسید به یافت وجدانی نزدیک شده است

آن کار عقلی وقتی که به تنجز رسید تأکید می‌کنم وقتی کار عقلی به تنجز رسید معنایش این است که نزدیک به یافت وجدانی شده‌است با یافت وجدانی ضمانت می‌کنید و می‌گویید به عهده گرفته‌ام، من هم با یافت وجدانی به عهده می‌گیرم، این آقا هم اگر تولی به سرپرستی من دارد و برایش اطمینان شده است بسم الله و اگر اطمینان برایش حاصل نشده ما که نمی‌گوییم بروید مجبورش کنید.

#### ۲ - استدلال فقهاء در رد تأویل

- آقایان فقهاء می‌گویند تنجز حاصله برای ما قابل انتقال به دیگران است ولی یافت باطنی قابل انتقال نیست

آقایان فقهاء می‌گویند تنجزی که برای ما پیدا می‌شود از طرقی است که می‌شود نسبت و رابطه اش را به دیگران منتقل کرد آن حجیت بین این آیات یا روایات، بین جمع ادله که نسبت به حکم شارع در نزد من واقع شده است حال می‌آیم روی کرسی بحث خارج آنها را ارائه می‌دهم، شاگردان من هم می‌روند دقت می‌کنند و حجیت آن هم برای آنها حاصل می‌شود، مطلبی نیست که ملاک حجیت آن در نزد فرد باشد می‌تواند آن را به میدان بیاورد و بعد هم اگر

شاگرد توانست خدشه ای وارد کند که دلیل من را بشکنند من تأمل می‌کنم و نظرم را بر می‌گردانم، خدا رحمت کند مرحوم آیت الله بروجردی و همچنین سایر مراجع، مثالی که به ذهن من آمد ایشان بود، ایشان در بقاء تقلید بقر میت قائل به عدم جواز بقاء بود و بعد مرحوم آقا سید علی یشربی کاشانی آمد و با ایشان بحث کرد، در عرض مدت ده روز نظر ایشان را برگرداند، خوب ایشان هم خود را برگرداند، گفتند آقا رساله چاپ شده است فرمودند چاپ شده باشد، این مطلب را نشر بدهید.

بنابراین آقایان فقهاء می‌گویند قولی که حجتی داشته باشد و بشود آن حجیت را به دیگران هم انتقال داد، در معرض نظر عموم قرار داد این تمام است.

می‌گوییم لسان عرفی که کتاب مخاطبه می‌کرد این لسان عرف در عرف متخصصین هم این حرف قابل تفاهم هست و لکن آنچه را که ایشان می‌گویند من فهمیدم یا می‌فهمم حتی مرشد و قطب نزدیک او یک گونه دیگری می‌فهمد و لذا کار او را در پرورش افراد تخطئه می‌کند این چه نوع دیدنی است؟ این دیدن چگونه حجتی دارد؟ که ربط آن با تفاهم قطع است.

این تولی این آقا به شما برای چیست؟ چیزی که قابل تفاهم نمی‌باشد تولی او به شما باطل است و نسبتی هم که شما به شارع می‌دهید بایستی در مقدماتش تردید بفرمایید خاصه اینکه در مکاشفات دخالت دارد مقدمات به نظر همه فلاسفه یا استدلالی که الان عرض می‌کنم.

اما استدلال عقلی بر مطلب: به فرض که دیدن باطنی ممکن باشد باطن که یک سطح ندارد، سطوح مختلف دارد می‌گویید از کجا؟ می‌گوییم از خود همین آیه ای که در باره جناب یوسف و جناب یعقوب گفته شد هر دو باطن را دیده‌اند، این باطن مربوط به زمانی را دید و او باطن زمانی دیگر را مشاهده نمود، گاهی در زمان واحد این یک پرده اول را می‌بیند و او پرده دوم را، این چه حجیتی دارد؟ به چه حساب؟ چگونه می‌توانید این مطلب را تمام کنید؟

سؤال جلسه: آیا دستور العمل اخلاقی تصرف در تشریح بوده و نسبت دادن آن به شارع بدعت محرم است؟ این

مطلب چه نسبتی با قول حکومت بر شرائط دارد؟

انشاء الله تعالى در جلسه آینده همین مطلب را که مراتب مختلف دارد و هیچ دلیلی ندارد، بر اینکه شما نسبت به شارع بدهید و دیگر اینکه دستور العمل آیا تصرف در تشریح می‌شود و نسبت دادنش به شارع بدعت محرم است؟ یا نه؟ علاوه بر این چه نسبتی با قول به حکومت بر شرایط دارد؟ آیا می‌شود گفت که شبهه تأویل وارد می‌شود یا نه؟ انشاء الله تعالى در جلسه آینده.

وصلی الله علی محمد و آله محمد



## جلسه: ۳۶

فهرست:

الف: تأویل نظری (قول خلاف ظاهر)

۱ - تعریف تأویل نظری: قول به خلاف معانی عرفی یا لوازم عقلی از کلمات (یعنی ارائه معانی متناظر) بدون ملاحظه قرینه خفیه

۲ - کیفیت استنباط در تأویل نظری

- در فهم از کلمات ادارکات وجدانی اصل است

- عقل وسیله‌ای برای فهم است و کنه فهم به یافت وجدان است

- مراتب فهم به مراتب شدت و ضعف در یقین است

۳ - رد فقها بر تأویل نظری است:

- یافت وجدانی قابل تفاهم به غیر نیست لذا ملاک می‌خواهد

ب: تأویل عملی

۱ - تعریف تأویل عملی: نسخه دادن عملی متناسب با حال افراد برای پرورش روحی

۲ - استدلال

- اهل تأویل می‌گویند در مفاهمه لزومی به استفاده از کلمه نیست بلکه بوسیله القاء هم مفاهمه ممکن است

- برای سرپرستی فرد و رشد او نسخه دادن ضروری است همانطوری که برای یادگیری ادبیات نیز تمرین لازم است

- در امر پرورش روحی، شاگرد باید ملتزم به نسخه استاد و تسلیم وی باشد

- در نسخه مرشد دو حیث وجود دارد، یک حیث تناسب دستور با مولی علیه و یک حیث اعتماد مولی علیه به

مرشد

- برای سرپرستی علاوه بر نسخه دادن تنفیذ استاد هم لازم است تا اعتماد حین العمل حاصل شود

۳ - ادله فقها «شکر الله مساعیهم» در رد تأویل عملی

الف - نسخه عملی مرشد ملاک حجیت ندارد

ب - تصرف در روح دارای شرائطی است

۱ - ولایت باطنی و روحی فرد صرفاً منسوب به ائمه طاهریین(ع) است

- ۲ - علم حقیقی به تأویل کلمات صرفاً نزد ائمه اطهار(ع) است  
 - در علوم ائمه هیچ اختلافی وجود ندارد  
 ج - شدت اختلاف زیاد بین علماء اهل تأویل (در حد تکفیر) دلیل بر نداشتن معیار صحیح است  
 - اهل فن در این طایفه با هم قدرت مفاهمه ندارند  
 د - تدریجی الحصول بودن و تکامل داشتن برای یک مرشد هم معیار صحت می‌خواهد  
 ه - در تبعیت از مرشد هم حجتی وجود ندارد  
 و - دلیل شرعی برای سرپرستی مرشد وجود ندارد  
 ج: شبهه تأویل نسبت به حکومت  
 - توسعه قدرت تمایلات ایمانی مردم شبهه تأویل و کار اقطاب را در حکومت وارد می‌کند  
 ۱ - مشترکات حاکم و مرشد در نسخه دادن برای عمل  
 - در نسخه دادن برای عمل حاکم و مرشد یک کار را انجام می‌دهند  
 - نسبت شرعی بین صلاح‌دید حاکم و رشد ایمان مردم روشن نیست  
 ۲ - مقدمه پاسخ اشکالات وارده بر حکومت و رفع شبهه تأویل نسبت به آن  
 ۲ / ۱ - ضرورت نسخه برای عمل  
 - درمان روانی مریض با القاء روحیات مادی صحیح نیست و بالعکس شناخت صفات حمیده و رذیله در بیمارات  
 روانی بر اساس اخبار و نظام ارزشی هیچ فقهی منکر آن نیست  
 ۲ / ۲ - حجیت عقل در تنظیم دستور العمل:  
 - آثار محسوس و معقول درت حلیل روانی اصل است، وضعیت روحی را عقل کنترل می‌کند نه مکاشبات  
 - شاخص تکلیف آن است که ملاک حجیت، متناسب و متناسب با موضوع معرفی شود  
 - در ملاحظه آثار حسی، آثار فطری و آثار روحی، عقل حجیت است  
 ۲ / ۳ - حجیت عقل در تنفیذ دستورالعمل  
 - اجازه طیب برای بیمار عقلاً لازم و ضروری التزام عملی است و این به معنای سرسپردگی به طیب نیست  
 - اجازه در حد نسخه بودن (که جزمیت لازمه عمل را بیاورد) صحیح است نه اینکه مرشد خودش را معیار قرار

دهد

- سپردن نفس اختیار به هیچ کس صحیح نیست جز به معصومین(ع)  
 - تولی به حاکم و حکومت او به میزانی است که عقل حجیتش را امضاء می‌کند



## بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم، بحث درباره این بود که آیا شبهه تأویل را می‌توان به

کار حکومت نسبت داد یا خیر؟

الف: تأویل نظری (قول خلاف ظاهر)

اگر ما توجه داشته باشیم که تأویل دو بخش دارد: یک بخش نظری یعنی بخشی که در استنباط حکم جانشینی عقل می‌شود یعنی می‌گوییم ظاهر این روایت یا آیه یا این نصوص چنین است و لیکن تأویل آن امر دیگری است.

۱ - تعریف تأویل نظری: قول به خلاف معانی عرفی یا لوازم عقلی از کلمات (یعنی ارائه معانی متناظر) بدون

ملاحظه قرینه خفیه

یعنی کسی ادعا کند که بر خلاف ظاهر و آنچه که بوسیله لوازم عقلی از کلمات می‌توان بدست آورد، آیه یا روایت معنایش چنین است و قرینه خفیه را هم ذکر نکند، بلکه برای هر یک از خصوصیات کلمه، متناظر با آن، معانی دیگری، به جز مفاهیم عرفی و لوازم عقلی آن مفاهیم، ملاحظه کند. و تمثیل این مطلب عرض شد مانند تأویل که در تعبیر خواب بیان می‌شود.

۲ - کیفیت استنباط در تأویل نظری

- در فهم از کلمات ادراکات وجدانی اصل است

به این ترتیب معنی کردن کلمات، مفاهیم عرفی و لوازم عقلی آنها را اصل نمی‌داند بلکه ادراکات وجدانی را اصل می‌داند.

- عقل وسیله ای برای فهم است و کنه فهم به یافت وجدان است

و تمام آن کارهای عرفی و عقلی را وسیله ای می‌داند برای تحقق فهم، و کنه فهم را نیز «یافت وجدانی» تلقی

می‌کند. یعنی همه آنچه را می‌گویید منتهی به یافت وجدان می‌شود و این یافت وجدان برای افراد مختلف (که دارای

شدت و ضعف یقین هستند؛ مختلف است. و کسی که صاحب ولایت معنوی است ادراک دیگری دارد که معانی حقیقی این کلمات رامی داند.

- مراتب فهم به مراتب شدت و ضعف یقین بر می‌گردد.

ممکن است این مسئله با این بیان تأیید شود که کتاب هفت بطنی و هر بطن آن نیز هفتاد بطن دارد و این که حتماً کتاب و روایات و احکام تأویلی دارند که مثل آنها این است که همان گونه که برای این کلمات یک معانی عرفی و لوازم عقلی هست، خود آن مفاهیم هم در ارتباط با اصلاح وضعیت روح بشر دارای یک کیفیت خاصی و حقائق هستند و کسی که مدعی علم به تأویل است می‌گوید من حقیقت اینها را می‌بینم و تشخیص می‌دهم.

۳- رد فقها بر تأویل نظری

- یافت وجدانی قابل تفاهم به غیر نیست لذا ملاک می‌خواهد

این ادعا، از طرف فقها رد شده است، با این بیان که آنچه شما می‌بینید قابل انتقال به غیر نیست و آنچه در دست ما هست کلمات وحی است و کلمات ابزار مفاهیم است و آنچه که شما می‌گویید اگر به حد مفاهیم برسد قابل پذیرش است و اگر به حد مفاهیم نرسد و تبعیت از دیگری را بدون مفاهیم در تبیین مقصد مطرح کردید، این تأویل شما تمام نیست و حجتی ندارد.

قسمت دوم این است که، اهل تأویل معنای آیه یا روایتی را برای همه یکسان نمی‌بینند، بلکه می‌گویند معنی در شرائط و ظرف مختلف، مختلف است و برای هر کسی این آیه را متناسب با حال او، دارای معنای خاصی می‌دانند. مانند استخاره گرفتن که برای هر کسی متناسب با ذوق فرد مطالب گوناگونی به ذهن می‌آید.

ب: تأویل عملی

۱- تعریف تأویل عملی: نسخه دادن عملی متناسب با حال افراد برای پوشش روحی

و البته این مثال در منزلت نازله است و در منزلت بالاتر مثل این که، مریضی به دکتر امراض جسمی رجوع کند و دکتر با مشاهده طبع فرد و آثار آن یک نوع معالجه بر اساس طبع گرم فرد برای مثلاً سرماخوردگی، تجویز کند در

حالی که برای فرد دیگر که طبعش سرد است، برای همان سرماخوردگی، نوع دیگری از معالجه را اعمال می‌کند. مثلاً می‌گوید هفتاد نوع سردرد داریم و هر کسی یک نوع سردردی دارد و بر این اساس برای هر کدام یک نوع دارو می‌نویسد و نسخه‌ها متفاوت است. پس می‌گویند تأویل متناسب با حال است.

بنابراین یک نوع تأویل به صورت کلی درباره نظر دادن نسبت به احکام واقعیات و حقائق و یک نوع تأویل دیگر متناسب با نسخه دادن برای تهذیب وجود دارد.

## ۲ - استدلال

- اهل تأویل می‌گویند در مفاهمه لزومی به استفاده از کلمه نیست بلکه بوسیله القاء هم مفاهمه ممکن است حال، در تأویل نوع اول استناد اهل تأویل این است که ادراک برای کسی که کمال پیدا کرده به گونه ای دیگر پیدا می‌شود و لزومی هم بر مفاهمه نیست و هم برای خودش حجت است و هم برای کسانی که به او نزدیک بوده و از او پیروی می‌کنند، او القاء می‌کند و صرف القاء وی، آنها را رشد می‌دهد و بعد از القاء هم آنها رشد پیدا می‌کنند و قدرت فهم پیدا می‌کنند به این ترتیب او می‌تواند مفاهمه کرده و مطلبش را منتقل کند و لکن این امر، امر تبادر عرفی نیست.

- برای سرپرستی فرد و رشد او نسخه دادن ضرورت دارد همانطور که برای یاد دادن ادبیات نیز تمرین دادن لازم است.

درباره نسخه دادن هم می‌گویند برای سرپرستی فرد و رشد او، نسخه دادن لازم است. اگر کسی تحت سرپرستی قرار نگیرد رشد نمی‌کند. مثلاً چگونه است که برای رشد ادبیات استاد لازم است او درس و مشق می‌دهد و بعد تمرین و املاء و امتحان می‌گیرد و بعد از اینها دستورالعمل می‌دهد. این کار استاد ادبیات برای درس دادن و درس آموختن یک آدم بی سواد مناسب نیست. استاد هر روز درس و مشق و تمرین را متناسب با مراحل رشد فرد تغییر می‌دهد، مثلاً در روزهای اول کلمات ساده ای را می‌گوید ولی روزهای آخر کلمات سخت و بعید و دارای معانی پیچیده و کم کم کلمات اصطلاحی را می‌گوید و فرد را آزمایش می‌کند.

- در امر پرورش روحی شاگرد باید ملتزم به نسخه استاد و تسلیم وی باشد

پس این فرد در مراحل مختلف رشد، احتیاج به سرپرستی دارد و اگر ملتزم به نسخه استاد نباشد و معتقد به تسلیم بودن به استاد، در مرتبه ظاهریه نباشد و حرف استاد را قبول نکند و بگوید اطاعت امر تو به چه دلیل شرعی، واجب است، معلوم است که با سواد نمی‌شود و ادبیات یاد نمی‌گیرد. یاد گرفتند ادبیات منوط به این است که به دستور استاد ملتزم بوده و از آن تخطی نکند و تمرین او را انجام دهد و استاد هم مرتباً تمرین او را متناسب با سیرعوض می‌کند و اگر کسی به میل خودش بخواد کار کند معلوم است که خیلی فرق دارد با کسی که تحت نظر استاد کار می‌کند. چون اگر سر خود کار کند زحمتش زیاد می‌شود و یا اصولاً به بیراهه می‌افتد. و لذا برای بیراهه نیافتادن و ادیب شدن، به یک ادیب دلسوز و استاد نیازمند است.

این امر در علوم عقلیه، و حتی در امور روحی هم، جاری است ولی نهایتاً التزام به پذیرش در هر منزلت متناسب با همان منزلت است. التزام برای خواندن ادبیات و محبت شاگرد ادبیات نسبت به استاد در مراتب نازلی است و موضوع کار هم خیلی نازلتر است و لذا تبعیت و تسلیم بودنش به همان مقدار مهم است. اما اگر موضوع نفس اوصاف و تمایلات و اصلاح میل باشد، مسلماً سرپرستی بدون حب، ولایت، تولی، سرسپردگی و التزام روحی به ولی محقق نمی‌شود. و تنها در صورت التزام روحی و پیروی عملی است که دستورالعمل استاد و نسخه طیب مؤثر خواهد بود.

- در نسخه مرشد دو حیثیت وجود دارد، یک حیثیت تناسب دستور با متولی و یک حیثیت اعتماد متولی به مرشد در هر دستور العمل و نسخه دو حیثیت وجود دارد. یک حیثیت متناسب دستور با حال شخصی که تحت سرپرستی است و حیثیت دیگر، حالت تجزم و تولی شخص تحت سرپرستی نسبت به ولی و کسی که او را پرورش می‌دهد.

- برای سرپرستی علاوه بر نسخه دادن تنفیذ و اجازه استاد هم لازم است تا اعتماد حسین العمل حاصل شود یعنی استاد باید نسخه دهد و سپس تنفیذ کند و فرد هم باید نسخه بپذیرد و علاوه بر آن به ولایت نسخه دهنده تولی داشته باشد.

فرق است بین این امر و پیدا کردن نسخه در کتب اخلاقی که کسی آن را به شما دستور نداده و شما بخواهید خودتان را به آن دستور ملتزم کنید.

مثال دیگر، نسخه ای در کتاب طب امراض بدنی نوشته شده و شما این نسخه را خودتان با حال خودتان تطبیق می‌کنید، یعنی آثار و علائمی را در وجود خودتان می‌بینید در عین حالی که خودتان طیب نیستید و بنای بر عمل به آن نسخه می‌گذارید ولی یک وقت طبیعی است که بر آثار و علائم فرد مریض احاطه دارد و برای شما نسخه می‌نویسد و دستور می‌دهد. این نسخه تناسب شما (به میزان اطمینان شما به این دکتر) یقینی است و دارای اثر روحی در منضبت شدن است ولی آنجا که اعتمادتان ضعیف باشد مثل آن است که خودتان در کتاب، نسخه را دیده باشید.

البته درباره بیماریهای جسمی می‌شود التزام انسان شدید نباشد و در عین حال اثر هم بکند ولی درباره بیماری های روحی فقط نسخه و تناسب اعمال نیست بلکه اعتماد به آن اعمال هم لازم است و جزمیت حین العمل هم لازم است و این جزمیت جز با تنفیذ و تولی حاصل نمی‌شود.

تنفیذ یعنی اجازه دادن مرشد می‌گوید اجازه دادم این کار را بکنید مثل حاکمی که می‌گوید این دستور را برای مردم تنفیذ کردم و یا فرمان دادم. در این جا باید یک توسعه و تصرف روحی از ناحیه مرشد و یک تولی تسلیم بودن برای تصرف از ناحیه مولی علیه باشد تا اعتماد حین العمل حاصل شود و در عمل فرد یقین جاری شود. یعنی با این شرط کیفیت عمل بر ایصال روح مؤثر واقع می‌شود. پس در صورت وجود شرایط زیر است که سرپرستی صورت گرفته و رشد حاصل می‌شود.

۱ - استاد باید بصیر بوده و حالات و خصوصیات را ببیند ۲ - نسخه متناسب بدهد ۳ - نسخه را تنفیذ کند یعنی اجازه بدهد. ۴ - مولی علیه (کسی که تحت سرپرستی است) باید تسلیم بوده و به ولایت مولا تولی داشته باشد.

۳ - ادله فقهاء شکر الله مساعیهم در رد تأویل عملی

فقهاء شکر الله مساعیهم می‌فرمایند این مطلب دلیل شرعی ندارد.

الف - نسخه عملی مرشد ملاک حجیت ندارد

سرپرستی کردن و تأویل شما ملاک حجیت می‌خواهد

ب - تصرف در روح دارای شرایطی است

۱- ولایت باطنی و روحی فرد صرفاً منسوب به ائمه طاهریں(ع) است

این گونه تصرف هستی (یعنی ولایت تکوینی) و سپردن ولایت به غیر و تصرف غیر در او چند امر لازم دارد.

۲- علم خدایی و حقیقی به تأویل کلمات صرفاً نزد ائمه اطهار(ع) هستند

اولاً، به صرف ادراکات شما از کلمات مطلب تمام نمی‌شود. یعنی انبیاء و ائمه از واقعیات این احکام و تأویل آنها اطلاع دارند و با علم دیگری غیر از علمی که بوسیله عقل و حس حاصل می‌شود و علمی که با ریاضت و شهود بدست می‌آید به حقیقت امور می‌توان رسید که علم آن، نزد ائمه طاهریں(ع) هست. سپس علمی که ائمه دارند نه مربوط به علوم حسی و نه مربوط به علوم عقلی نظری و نه مربوط به امور ریاضات و مکاشفات است بلکه لدنی بوده و از جانب خداست. علم از جانب حضرت حق خود دارای معیار حجت و ملاک است. یعنی معجزه همراه آن است و معجزه در دست آنها هست.

- در علوم ائمه هیچ اختلافی وجود ندارد

یعنی برای ما حرف ائمه حجت است به دلیل معجزات و کراماتشان و برای خودشان هم حجت است به دلیل ارتباطشان با خداوند، و اصولاً وضعشان وضع دیگری است و خطائی در آنها نیست و علمشان مما لا اختلاف فیه و خطا ناپذیر است ولی در علم علماء اهل تأویل اختلافی است.

ج- شدت اختلاف زیاد بین علمای اهل تأویل (در حد تکفیر) دلیل بر نداشتن معیار صحت است

یعنی یک مرشدی چیزی می‌گوید و مرشد دیگری چیز دیگر و هر صاحب ریاضتی یک مطلبی را می‌گوید و گاه بین علماء اهل تحقق و امور روحی و ریاضات آن قدر اختلاف است که یکی از آنها دیگری را تکفیر می‌کند یعنی این عالم روحی در کتابش می‌نویسد آن عالم روحی دیگر زندیق است. شما به نسبت های اقطاب متصوفه به یکدیگر نگاه کنید. یکی می‌گوید او را به صورت حیوانات نجس العین و خوک دیدم و دیگری هم هکذا ولی در بین فقها، آخرین حد منازعات تغییر عبارات احوط و اقوی است و فوقش تغییر فتوی است ولی هیچ کدام یکدیگر را تجهیل نمی‌کنند که بگویند هیچ سوادى ندارد و مجتهد نیست و می‌گویند مجتهد است ولی در اینجا اشتباه کرده است و لکن در آنجا

بحث تکفیر است. حال بر فرض قبول که می‌گویید با عوام نمی‌شود مفاهمه کرد و کلمات را هم (علی فرض تسلیم) برای هر طبقه ای دارای یک معنا می‌دانید.

– اهل فن در این طایفه باهم قدرت مفاهمه ندارند

ولی این اشکال هست که اقاب شما هم با یکدیگر قدرت مفاهمه ندارند در حالی که آنها باید بتوانند یافت ها را با هم مبادله کنند.

د – تدریجی الحصول بودن و تکامل داشتن برای یک مرشد هم معیار صحت می‌خواهد

علاوه بر این که تدریجی الحصول بودن و تکامل داشتن، حتی بر یک فرد هم معیار صحت می‌خواهد. یعنی همین که علم از مطلق بودن و لدنی بودن خارج شد معیار صحت می‌خواهد و معیار صحت شما در اموری که در آنها تولی را شرط می‌کنید چیست؟ نفس اعتماد و نفس القاء نمی‌تواند معیار صحت باشد و یقین باشد (بر فرض که حین الوجودش حجیتش بنفسه باشد) ولی نسبت به مقدمات نمی‌توانید اعلام یقین کنید، و اگر کسی برای تمام امور، حالت یقین پیدا کرد و در آن اختلاف بودن دچار بیماری روحی است. یعنی همان گونه که شک اشکال حجیت نیست، قطع قطع نیز حجیت ندارد یعنی ممکن است خودش ادعای حجیت کند ولی دیگران باید بگویند این بیمار است یعنی مثل کسی که دچار وسوسه است و مرتباً شک می‌کند، این فرد مرتباً قطع می‌کند بدون این که شکسته شدن پی در پی و متوالی قطعش علت تجدید نظر او بشود.

ه – در تبعیت از مرشد هم حجیتی وجود ندارد

پس بنابراین اشکال عدم حجیت از ناحیه فقها وارد شده یعنی در این باب حجیتی نیست خصوصاً در التزام به تبعیت از آنها، یعنی بهفرض این که تمام شود حین القطع برای شخص قاطع حجت است، ولی برای انتقال و سرپرستی حجت نخواهد بود.

آقایان فقهاء در چند باب اشکال می‌کنند یکی این که در تأویل مفاهمه انجام نمی‌گیرد و اثبات حجیت برای غیر نمی‌شود و لذا اشکال اول در بخش نظری وارد می‌شود که عدم حجیت را اثبات می‌کند و اشکال دوم در بخش عملی

است که دلیلی برای نسخه ای که می‌دهید نیست یعنی «من می‌فهمم» یعنی چه؟ «می‌فهمی» آیا می‌توانی آن را تفهیم کنید؟ و اشکال سوم که وجود دارد این است که بر فرض نسخه دادید ولی مؤثر بودن اعتماد فرد و جزمیت و تعیین او نسبت به کیف عمل که راهش این است که فرد متولی به ولایت شما و شما هم متصرف در او باشید بوسیله اذن خودتان تا این دستور شرعی اثر کند تمام نیست.

و - دلیل شرعی برای سرپرستی مرشد وجود ندارد

و اصولاً متولی بودن فرد به شما به چه دلیل است؟ و شما که معیار صحتی برای نسخه و تصرفتان ارائه نمی‌دهید که مشترک و قابل کنترل باشد، پس دلیلی برای تولی وجود ندارد، لذا این قول ادخال فی الدین ما لیس الدین وارد می‌شود و در حقیقت افتراء علی الله در تأویل نظری خواهد بود و در تأویل عملی چیزی جز تصرف باطل نخواهد بود و طبیعتاً التزام به دستور مرشد هم باطل می‌شود.

اما این قول که برای رشد سرپرستی لازم است و برای سرپرستی این امور هم لازم است تا توسعه ایمان فرد بدست بیاید. این مطلب هم تمام نیست، چون مصالح عباد به میزان لزوم بیان شده است و اگر بنا بود یک چنین چیزی اضافه شود شرع هم در سان خود این مطلب را می‌آورد و قواعد و علائم و قوانین و ضوابطی را برای تعیین خبیر و مرشد در این امر می‌داد.

ج - شبهه تأویل نسبت به حکومت

آقایان فقها قول به باطل بودن این مطلب را، تأکید بسیار شدید دارند، و خیلی نسبت به مسئله دستور العمل و نسخه و التزام به دستور استاد صحبت دارند.

- توسعه قدرت تمایلات ایمان مردن شبهه تأویل و کار اقطاب را در حکومت وارد می‌کند

شبهات کار حکومت به این مطلب در کجا است که ما بحث را به اینجا کشیدیم؟ یکی از شبهه ها این است که وقتی شما می‌گویید قدرت اسلام را می‌خواهیم بالا ببریم، می‌گوییم چه زمانی قدرت زیاد می‌شود می‌گویید قدرت اسلام را می‌خواهیم بالا ببریم، می‌گوییم چه زمانی قدرت زیاد می‌شود می‌گویید وقتی که تمایلات الهی توسعه پیدا



کند یعنی ایمان و تقوی مردم زیاد بشود، آنگاه می‌گویم جای این شبهه برای متوهم وجود دارد که بگوید: این کار شما مانند کار اقطاب متصرفه و مرشدهاست که مدعی بالا بردن ایمان افراد تحت سرپرستی آنها هستند، شما لزومی ندارد دخالت کنید، خدای متعال ایمان را بالا می‌برد و خدای متعال رشد به مردم می‌دهد «ان لا تهدي من احببت و لكن الله يهدي من يشاء و هو اعلم بالمتهدين» فلعلك باخ نفسك ان لم تؤمنوا بهذا الحديث اسفاً و ما ارسلناك عليهم حفيظاً «لست عليهم بمصيطر» و آیا بسیار بسیار زیاد و شواهد بسیار زیادی در اخبار، نص بر این مطلب است که اینگونه ولایت که بخواهید ایمان را بالا ببرید نه به مرشد آمده و نه به حاکم، و این تصرف، تصرف تمامی نیست.

#### ۱- اشتراک حاکم و مرشد در نسخه دادن برای عمل

- در نسخه دادن برای عمل، حاکم و مرشد یک کار را انجام می‌دهند، اما موضوعشان، یکی فرد و دیگری جامعه است

شما نسخه عملی می‌دهید و با عقل آثار را تحلیل می‌کنید، در نهایت برنامه و نسخه می‌دهید و می‌گویید باید چنین کنید، مرشد هم برای شخصی که تحت رشد است نسخه عملی می‌دهد، موضوع فعل شما جامعه است و موضوع فعل مرشد، فردی که تولی به ولایت او یافته می‌باشد. اینکه شما بخواهید نسخه را برای رشد بدهید.

- نسبت شرعی بین صلاح‌دید شما و رشد ایمان مردم (که یک امر باطنی است) تمام نیست

اگر قیاس، استحسان، استصلاح و دینامیزم نشود سؤال می‌شود که نسبت بین صلاح‌دید شما و ایمان (که یک امر باطنی است) را چگونه می‌خواهد شرعاً تمام کنید، این مطلب اگر به معنی بالا بردن تمایلات عمومی یا میل را شدت دادن یا موضوع میل را عوض کردن باشد، تأویلی به گونه ای دیگر است (در امر بالا بردن ایمان). موضوعتان یکی است. شما می‌خواهید سرپرستی کنید، مرشد هم می‌خواهد سرپرستی کند، شما نسخه و برنامه می‌دهید او هم نسخه می‌دهد، شما شدت حب را بالا می‌برید او هم شدت حب را بالا می‌برد. شما مدعی هستید که من باید متصرف در بالا بردن تمایلات و شدت حب باشم و او نیز همین را مدعی است. در نهایت او می‌گوید من شرائطی را درک می‌کنم و شما هم ادعای این درک را دارید نهایتاً اینکه شما مدعی قدرت تفاهم واقعی هستید، ولی موضوع کارتان مشابه است.

روش عملتان مختلف می‌باشد اما موضوع کارتان متحد است. شما می‌خواهید ایمان درست کنید او هم می‌خواهد ایمان درست کند. در حالی که خدا بشر را مختار خلق کرده است، شیطان را یک طرف گذاشته، و ملائکه و ائمه نور را یک طرف و خودش هم هر کسی را که بخواهد، هدایت می‌کند و این چیزی که شما می‌گویید در دین نیست (این حاصل اشکال است).

۲ - مقدمه، پاسخ اشکالات وارده بر حکومت و رفع شبهه تأویل از آن

۲ / ۱ - ضرورت نسخه برای عمل در مواقع ضرورت

- درمان روانی مریض با القاء روحيات مادی صحیح نیست و بالعکس شناخت صفات حمیده و رذیله در بیماران روانی بر اساس اخبار و نظام ارزشی، هیچ فقهی منکر آن نیست

اما پاسخ: اولاً ببینیم که در باب مریض روانی که بیماری او و بیماری جسمی نباشد. مثلاً یک قسمتی هست که شیمی درمانی و معالجات دارویی برای بیماران اعصاب و روانی هست و یک قسمت هم مربوط به معالجات روحی تمرینهای روحی است که بر اساس تحلیل های مادی است. آیا بگوییم مریضها را معالجه نکنند؟ شما هم نمی‌گویید و شرعاً هم چنین چیزی جایز نیست. یعنی اگر بگوییم مریض را معالجه کنید و لکن اگر کسی که القاء می‌کند، القاء کفر بکند یعنی القاء انکار ماوراء ماده باشد و القاء انکار درباره متافیزیک باشد و بگوید دنیا فقط همین است، بگوییم، این خوب است ولی اگر کسی معالجه می‌کند و توجه به آخرت و توکل را القاء می‌کند، بگوییم این بد است. اگر صفات حمیده و رذیله را بر اساس اخبار و نظام ارزشی می‌شناسد بگوییم این بد است و اگر صفات حمیده و رذیله را بر اساس تمایلات و اهوی می‌شناسد بگوییم این خوب است. قطعاً چنین چیزی را هیچ فقهی ملتزم نمی‌شود شما در این قسمت از مطلب شک ندارید که حتماً در علوم انسانی باید برای بیمار روحی معالجه الهی باشد.

۲ / ۲ - حجیت عقل در تنظیم دستورالعمل

- آثار محسوس و معقول در تحلیل روانی اصل است، وضعیت روحی را عقل کنترل می‌کند نه

### مکاشفات

انما الکلام اینکه، آیا آثار محسوس و معقول و تحلیل هی عقلی از حالات روحی، باید اصل باشد؟ حالا می‌گویید این حال رفت و حال دیگر آمد (در روان شناسی الهی می‌خواهید این را تحلیل کنید) باید به لوازم عقلی تحلیل کنید، یعنی عقل باید وضعیت روح را تحلیل و کنترل کند و معیار صحت داشته باشد یا اینکه به مکاشفه باید مطلب ثابت شود. ظاهراً آن چیزی که از لوازم فرمایش آقایان (از کلمه حجیت عقل) فهمیده می‌شود این است که، اگر شما آمدید آثاری را که عقل می‌تواند ملاحظه کند کنترل کردید و به حساب کشیدید آنگاه در مظانی که مضطر الیه شما باشد و راه دیگری نباشد، حجیت دارد. حجیت عقل همه جا هست و حجیت عقل رها شدنی نیست و شرع هم حکم می‌دهد که اگر عقل بتواند معالجه کند و معیار هم داشته باشد و معیار صحت را هم می‌تواند به دیگران بفهماند حجیت است و برود معالجه کند. می‌گوییم این دکتر کافر هم می‌تواند معالجه کند؟ می‌گوید دکتر کافر به گونه ای دیگر او را بیمار می‌کند همین دکتر اسلامی او را معالجه کند، آن کسی که روانشناسی اسلامی می‌داند او را معالجه کند. و لکن اگر می‌خواهید ادراکات عقلی را کنار بزنید یعنی بی معیاری را بیاورید نمی‌توانید التزام به آن را پذیرفت و اگر می‌خواهید معیارهای عقلی و مکاشفات هم باشد و یک هماهنگی می‌خواهید این عیبی ندارد.

- شاخص تکلیف آن است که ملاک حجیت، متناسب و متناسخ با موضوع، معرفی شود.

به هر حال آن چیزی که شاخص تکلیف هست این که یک ملاک حجیت تعریف کنید و بدست مردم بدهید.

- در ملاحظه آثار حسی، آثار نظری و آثار روحی عقل حجت است

یعنی یک وسیله تفاهمی به عنوان معیار در این میان باشد که متناسب و متناسب با موضوع هم باشد. آثار حسی و روحی و نظری هست عقل آثار حسی برای توصیف حسی و کنترل کردن راه، حجت می‌داند و به هر حال عقل تحلیل گر است (آثار گاهی حسی و گاهی نظری و گاهی روحی است) و به حجیت عقل بر می‌گردد.

۲ / ۳ - حجیت عقل در تنفیذ دستورالعمل

اما در باب اینکه نسخه لازم است شکی نیست و در باب اینکه اگر نسبت به اجازه می‌گویید - اجازه طیبیت فعلاً لازمه و ضروری التزام عملی است و این به معنای سرسپردگی به طیب نیست مثل اجازه ای که طیب مثل اجازه طیب التزام عملی به آن عقلاً لازم و ضروری است نه تولی سرسپردگی که رفع ید از معیار باشد و خود مرشد را معیار کند، این هم قبول است.

- اجازه در حد نسخه بودن (که جزمیت لازمه عمل را بیاورد) صحیح است نه اینکه مرشد خودش را معیار قرار دهد.

اگر اجازه در حد نسخه ای هست که جزمیت لازمه عمل را می‌آورد عیبی ندارد ولی اگر خود استاد معیار می‌شود و همه معیارها می‌شود هیچ دلیلی بر حجیت این نداریم مثل اینکه حجیت عقل را نفی

کنیم، حجیت عقل را نه در مقام تنظیم نسخه و نه در مقام تنفیذ و اجازه دادن آن (یعنی نه نظمی که در آن نسخه است و نه اجازه در آن نسخه) را نباید شکست.

- سپردن نفس اختیار به هیچ کس صحیح نیست جز به معصومین(ع)

قائل شدن به سلطنت معنوی که خدای متعال داده باشد، این سلطنت و تصرف باید به کسی داده بشود که خطا از او حذف شده باشد. یعنی تصرف در غیر، غیر را زائل و باطل نکند. تصرف همه چیز را می توان دست اهل صحت و خطا سپرد جز حقیقت حب و اختیار و ولایت که اینها را نمی توان سپرد. با داشتن اختیار در همه چیز می توان تجدید نظر کرد اما اگر نفس اختیار به غیر سپرده شد تجدید نظر در آن معنا ندارد، می توان مثلاً خانه ساختن خود را دست بنا داد اما اگر وسط کار دیدید بد ساخته با او دعوا می کنید و می گوید اگر دو برابر هم پول بدهم دیگر حاضر نیستم توخانه من را بسازی و مثال دیگر اینکه اگر فرزند خود را دکتر بردید ولی بیماری او بیشتر شد می گوید دکتر را عوض می کنم و یا تقلید از مرجع تقلید می کنید و مبتلا شدن آن مرجع به فسق برای شما آشکار شد می گوید تقلید را عوض می کنم. حال اگر نفس اختیار و تولی خود را خواستید بسپارید چطور؟ می گوید به میزانی که لازمه عمل و ملتزم شده هست، این نسخه روان شناسی را (به حجت عقلیه) بپذیر و چون آدم هستی و می فهمی، ملتزم می شوی اما اختیارت دست خودت هست. و این عیب است که دست از اختیار و عقل خود برداری و تسلیم شوی؟ فقط آنجا که عقل یقین کرد که این امام معصوم از خطا و علم او لدنی است حاضر است زمام خود را به او بسپارد.

اصولاً حاکم ساختن کسی بر اختیار دیگری، وقتی مخالف عدل نیست که حاکم تصرف نکند، مگر با حکمت یعنی علمش لدنی باشد و خطا در آن نباشد و همچنین در آن حکمت امانت را عیات کند یعنی ظلمی در آن فرض نشود، این ولایت تکوینیه در این رتبه متعلق به معصومین است. زیارات هم شاهد این معنا است مثل «والباب المبتلی به الناس من اتاکم نجی و من لم یأتکم هلک»، «من اراد الله بدأ بکم و من وحده قبل عنکم» «ان بینی و بین الله ذنوباً لا یأتی علیها الا رضاکم»، «و لکم الموده واجبه».

تولی (برای کسانی که اینگونه باشند) مخصوص مقامی است که عصمت داشته باشد زائد بر نسخه ای که حجیت اجازه و التزام به آن عقلی هست برای غیر معصوم هست.

- تولی به حاکم و حکومت او، باید به میزانی باشد که عقل حجیتش را امضاء می کند.

بنابراین اشکال بر این است که این نحوه تولی را که می خواهید در جامعه توسعه پیدا کند چه نحوه تولی است (تولی ای که در ولایت معصومین هست یا تولی که برای حاکم هست؟ تولی حاکم باید به میزانی باشد که عقل حجیت آن را امضاء می کند، انشاء الله تعالی در جلسه آینده بحث درباره این است که این نحوه حکومت و تولی که ما برای حاکم عرض می کنیم حجیتش عقلاً تمام است و از قسم تأویل متصوفه نیست و بر ملاک فقهی آقایان فقهاء التزام بدان لازم است.

برادر رضائی: آقایان فقهاء اصل نسخه دادن را تجویز می کنند حال چرا در بحث نقضی شما می گوید ممنوع می دانند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نسخه دادن برای عموم ممنوع شد مگر برای بیماران صرفاً «آنجائی که عقل ضروری بداند» ولی اگر یک جائی ضروری دانست مثلاً برای بیمارها کما اینکه بعداً

می‌گوییم اگر گفت در مورد حکومت، عقل چنین چیزی می‌گوید (حجیت عقل را آقایان قبول دارند) اینکه بیمار است ملاکهای شرعی می‌گوید که حافظ جاننش لازم است باید این را دکتر ببریم حالا باید دکتری ببریم که القاء بکند به او که عالم ماده است و خدا ندارد و این مسائل، یا دکتری که توکلش را بالا می‌برد شکی نیست که هیچ فقیهی نمی‌گوید نزد آن ملحد بروید. پس موارد ضروری در بحران به حسب موضوعات مختلف می‌شود پس برای عموم مردم نیست یعنی پرورش عمومی غیر از موارد خاصی لازم است. علت اینکه ما مثال مریض را می‌زنیم این است که بعداً بگوییم حکومت از ضروریات عقل است. آقایان در آنجا که عقل بالضروره حکم می‌کند حجیت عقل را قبول دارند. بنا شد که همه مردم نسخه نخواهند مگر در موارد خاصی مانند اینکه لازم نیست مردم در هر ماه برای بهداشت خود نسخه بگیرند که در ماه چندی کالای از چه غذای بخورند. چقدر نشاسته و ... بخورند در هر صورت مردم زندگی خود را می‌کنند. حال اگر کسی مریض شد فقیه می‌گوید بایستی حرف دکتر را بشنود (خاصه اگر مرض مرضی باشد که او را صدمه بزند). گاهی انسان می‌گوید تا مقداری بی‌حس شدن و کم‌نشاط شدن چیزی نیست که واجب باشد انسان رجوع به دکتر کند ولی یک موقع می‌گوید که به کارهایم نمی‌رسم و بیماری اینگونه با من سلوک کرده است. در این موقع فقیه می‌گوید اگر زیان‌زبانی است که عرفاً آن را زیان می‌بینند واجب است که شما دکتر بروید و اگر مرض سخت شد که جان به خطر افتاد اگر دکتر نروید حرام است. همین شما که از غذاها به عنوان مباح می‌توانستید استفاده کنید و نمی‌گفتند که باید برای رژیم غذایی خاصی زیر نظر دکتر بروید همین انسان. اگر بیماری او به حدی رسید که ضرر برای او داشته باشد و خطر برای جان او داشته باشد واجب است از آن رژیم

اطاعت کند. حالا در باب امور روحی هم همینطور، می‌گویید که این عبادت و اعمال برای عموم هست، آن چیزی که واجب است شارع گفته و ملتزم به انجام آن نیستیم. حالا اگر شما حال روحیتان بد شد دکتر روحی باید به شما نسخه بدهد و حق ندارید بگویید نسخه نمی‌گیرم. حال اگر دو دکتر روانشناس مسلم و کافر هست مسلم باید به مسلم رجوع کنیم. نه اینکه به کسی که در معالجه، یک عیب سخت تری را در روج ایجاد کند. پس معلوم است موضوعی که عقل توجه به آن را ضروری می‌داند آقایان می‌گویند قبول است (البته عقل به لسان حوزه) هم نسخه و هم التزام به آن مورد قبول است.

برادر حسینیان: آیا به حکم ثانویه می‌گویند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌شود گفت در مثل مریض به عنوان ثانوی است ولی در مثل حکومت که نمی‌شود گفت که یک وقت انسان خوب می‌شود که دیگر حکومت نخواهد (اگر ضرورت دیگری هم عقلاً جائی تمام نشده باشد) عقلاً به نظر حوزه وضع بیماری وضع طبیعی نیست و وضع ثانوی انسان است لکن حکومت اگر تمام شد (به ضرورت عقل) معلم می‌شود که موضوعاً باید در آنجا ملتزم باشیم.

برادر حسینیان: اگر ضرورتی برای حقیقت جامعه قائل باشند باید به یک نسبت بیماری را در جامعه، ولو به نحو ثانویه، قائل باشند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک وقت می‌گویید بنا به ثانویه و گاهی می‌گویید حکومت موضوعاً موضوعش موضوع دیگری است که نمی‌شود گفت ثانویه یعنی نمی‌شود بدون حکومت



زندگی کرد، نهی از هرج و مرج و اختلال نظام را خود آقایان هم قائلند. مثلاً اگر حکومت دستور العمل و برنامه و تنفیذ امر و نهی و تولی نداشته باشد اصلاً هرج و مرج می‌شود و نظم برقرار نمی‌شود و مراحل دیگر را بعداً خواهیم گفت.

برادر حسینیان: یعنی بیماری روحی هم برای جامعه می‌توان فرض کرد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بیماری روحی هم برای جامعه می‌شود فرض کرد برادر حسینیان: پس التزام به ظواهر دارند که حکم حاکم در ظواهر نافذ است ولی در امور باطنی توسعه قصد قربت و توسعه تولی باید باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال علی فرض که عقل حکم کرد به ضرورت چیزی می‌شود گفت که حجیت ندارد؟ یا اینکه اینها بر می‌گردد به لسان خود حوزه و حجیتش تمام می‌شود یا اینکه بر مبنای خودمان چگونه می‌شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين



فلسفه اصول مبانی نظام ولایت  
موضوع بحث: تأثیر جامعه در علم

دوره: سوم

تاریخ: ۱۳۷۰/۸/۱۵

## جلسه: ۳۷

فهرست:

- اصل بحث - نظر فقها در نفس سرپرستی:

«ولایت و سرپرستی صرفاً در محدوده شرع صحیح است»

استدلال منطقی (۱)

مقدمه: در حکمت عملی، عقل نظر به حسن عدل و قبح ظلم بطور کلی دارد و نه مصداق عدل و ظلم را

۱ - مصداق شناسی کار عقل نیست لذا ارسال رُسل ضروری است

- عقل احاطه به جمیع جهات موضوع ندارد

- عقل صرفاً احاطه به مفروض کلی انتزاعی خود بر پایه بداهت عقلی دارد

- عقل علاوه بر عدم احاطه به جمیع جهات موضوع، ارتباط فرد با شی<sup>۱</sup> را در ارتباط با بندگی و شکر منعم نمی‌تواند

تشخیص دهد.

۲ - موضوع حکومت عمل است

۳ - به حکم عقل عملی، در عمل باید تسلیم انبیاء بود

- نتیجه: «حکومت و ولایت در محدوده شرع و تحت نظر فقه است»

- اصل بحث: اساس ولایت دو بخش دارد

۱ - ولایت تکوینی

- تکوین میدان تصرف اراده نیست

۲ - ولایت تشریحی

- تشریح میدان اراده و امر و نهی مکلف است

- میدان ولایت به میزانی است که خداوند معین فرموده است

- نتیجه: «الاصل عدم الولاية الا ما خرج بالدلیل»

- پاسخ به سوالات:

۱ - جایگاه عقل نسبت به دین

- در یک جا اگر عقل احاطه به حکم عمل پیدا کند، احتیاج به رسالت در همه موارد شکسته می‌شود

- عقل در موضع عمل بدلیل عدم احاطه تام، مجبور به استحسان می‌گردد

- در مقام عمل، عقل صرفاً تطبیق به مصداق انجام می‌دهد

۲ - جایگاه وحی نسبت به توسعه قدرت و حفظ مصلحت

- توسعه قدرت صرفاً منوط به حضرت حق است که در صورت تبعیت فرد از دستورات خداوند به او عطا می‌شود
- حفظ مصلحت عباد در وقتی است که ولی از لحاظ علم و قدرت احاطه تام داشته باشد
- در صورت عدم احاطه تام علمی بر مصلحت عباد، «ولایت» در جهل است و تفویض مصلحت عباد است

## بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم ... در امر تأویل، یک نوع از تأویل در ادراک از کلمات و شناختن احکام است، و متصوفه فائند برای شخص که ریاضت کشیده و فعالیت علمی نموده و سیر و سلوکی داشته است ادراکی پیدا می‌شود که امور را به شهود می‌بیند، گاهی هم چند رتبه بالاتر از شهود، بالمعاینه می‌بیند. مثلاً دو انسان با سواد و بی سواد هر دو یک خط را می‌بینند، ولی آدم بی سواد خط را به صورت یک تصویر خاص می‌بیند.

آدم با سواد مفهومش را می‌فهمند. این مفهوم بحدی برای شخص با سواد تمام است که می‌تواند آن را خلاصه یا جمع‌بندی و ملاحظه کند. می‌توان اینگونه احتجاج کرد که اهل تأویل هم که نظر به این کلمات می‌کنند حقائق کلمات را می‌فهمند وقتی که حقائق را بالعماینه دیدند دیگر در این صورت به محاسبه عقلی احتیاج ندارند. همچنان که شما موقع راه رفتن چشما را که روی هم نمی‌گذارید تا با محاسبه عقلی از روی جوی آب عبور کنید بلکه می‌بینید و از روی آن عبور می‌کنید. اما شخص نابینا بوسیله عصا و با محاسبه راه می‌رود و سعی می‌کند که در جوی آب یا در چاهی نیفتد. کسی که چشم دارد به عصا احتیاج ندارد. این عصائی، که یصح الاحتجاج به است، مخصوص کسی است که ضعیف و نابینا باشد حجت مخصوص شخص ضعیف و ابینا است. و نیز در هنگام کوهنوردی، در وجود کوه، نیازی به اثبات عقلی ندارید بلکه کوه را بعینه می‌بینید. آنچه را که بداهت می‌گویید به وجدان و یافت منتهی می‌شود که ما خود این یافت را داریم (این در فهم کلمات) در موقع نسخه دادن هم حال شخص مرید و بیمار و سالک را می‌بینم و ترکیبی هم که از دستورات درست می‌کنیم حقائق و متناسب آنها را نیز می‌بینیم و سپس اجازه می‌دهیم و تنفیذ می‌کنیم. از طرف دیگر باشد شخص بیمار و مرید ملتزم باشد تا برای او مؤثر و مفید باشد و الا اگر اعتماد نداشته باشد عمل بر روی او اثر نمی‌گذارد.

مثال: اگر کسی به دینی معتقد نباشد و قصد قربت و تعبد نداشته باشد اگر نماز بخواند اثری نخواهد داشت و نیز بر روزه کسی که روزه را برای رژیم می‌گیرد هیچ گونه خیر معنوی مترتب نیست. خیر، به تعبد و قصد التزام بستگی دارد و این قصد التزام، ارادت مرید و اجازه و سرپرستی مرشد می‌باشد.

پاسخی که قبلاً گفته شد به این صورت بود که بین صاحبان تأویل اختلاف وجود دارد. این دیدنی که قائلین به تأویل مدعی آن هستند تمام نیست. مردمی که چشم دارند برای عبور از جوی آب قدم را به اندازه ای بر می‌دارند که در جوی آب نیفتند.

هر قطب و فرقه و طائفه از صوفیه، طائفه دیگر را تخطئه می‌کند علاوه بر آن شهودات و کتابها و حرفها و اجازات آنها مختلف است. این اختلاف در سالک و مشارب ورود صحت و سقم را در مطالب آنها اثبات می‌کند اگر در مطلب صحیح یا غلط راه یافت باید معیار صحتی داشته باشد. که معیار صحت همان معیار مفاهمه است.

هر لسانی برای مفاهمه، نیازمند معیار است، مخصوص آنها که می‌گویند لسان، از لسان کودکان جداست باید برای لسانی که دارند معیار داشته باشند تا بتوانند مفاهمه کنند.

وجود اختلاف و عدم هماهنگی و نداشتن معیاری برای هماهنگی و تبدیل شدن به فرق مختلف، که هر فرقه اجازه دیگری را باطل می‌داند، کاشف از این است که ملاک حجیت در بین آنها، به هر نسبتی که می‌گویید، تمام نیست. وقتی ملاک حجیت بین آنها تمام نشد طبیعتاً نمی‌تواند ادعا کنند که اطلاق در علم یا عصمت از خدا دارند. اما شبیهه گفته شد که آیا در نفس سرپرستی نظر فقها این است که در هیچ موردی نباید سرپرستی باشد؟ حتی اگر به عنوان معالجه بیمار شد این سرپرستی جایز نیست؟

حالا وارد این بحث می‌شویم که، آیا اعتقاد به اینکه «حکومت» سرپرست رشد و توسعه است شباهتی به کار اهل تأویل، که سرپرستی رشد فرد را متکفل می‌شوند، دارد یا خیر؟

- اصل بحث: نظر فقها در نفس سرپرستی: «ولایت و سرپرستی صرفاً در محدوده شرع صحیح است» نظر آقایان فقها این است که اگر شرع جائی سرپرستی را به کسی سپرده باشد، تنها در محدوده واگذار شده از طرف شرع سرپرستی او صحیح است و درغیرش باطل است.

#### استدلال منطقی (۱)

مقدمه: در حکمت عملی، عقل نظر به حسن عدل و قبح ظلم به طور کلی دارد و نه مصداق عدل و ظلم را در حکمت عملی حسن عدل و قبح ظلم را، که حکم یقینی و از مستقلات عقلی است، داریم. حال مصداق این حسن و قبح چیست؟

۱ - مصداق شناسی کار عقل نیست لذا نبی لازم است

می گویند مصداق ظلم را باید پیغمبر(ص) معلوم کند.

- عقل احاطه به جمیع جهات موضوع ندارد

زیرا عقل بدون احاطه بر جمیع جهات نمی تواند حکم نماید.

- عقل صرفاً احاطه مفروض کلی انتزاعی خود بر پایه بدهت عقلی دارد

در احکام کلی نظری هم که حکم دارد جهت مفروض دارد و بر فرض خودش احاطه دارد یک جهتی را انتزاع می کند بر آن انتزاع احاطه دارد. در این صورت حق نظر دادن به لازمه آن را نیز دارد. در آنجا بر پایه بدیهیات عقلی حکم می کند. در غیر آن مسائل حکم می کند که باید نسبت به نبی تسلیم بود و عقل بر اساس همین اصل است که می گوید پیغمبر لازم است چرا؟ چون احاطه بر اینکه آیا این موضوع و نحوه عمل به آن به چه صورت عدل است؟ برای عقل غیر ممکن است. عقلاً از ربا می فهمند که همانطور که منزل کرایه دارد پول هم کرایه دارد شرع می گوید که اگر واقعاً این حکم شرعی نبود آیا عقل می توانست آن را بفهمد؟ هیهات، اگر وحی نبود عقل و عقلا هرگز نمی توانستند این مورد و امثال آن را بفهمند، همچنین عقل نمی تواند عملی را که با سعادت و بندگی خدا متناسب است، معین کند، مثلاً: در مورد کسب عقل می تواند بگوید که رفاه این است که پنجره اش رو به قبله باشد یا رو به آفتاب باشد ولی متناسب با بندگی را عقل نمی تواند متوجه شود؟ شکر منعم لازم است را می تواند بفهمد ولی اینکه کیفیت شکر در رابطه با خدا چگونه انجام می گیرد در رابطه با افراد چه کاری متناسب است که حفظ حق طرفین شود؟ عقل نمی تواند در آن موارد حکمی داشته باشد. می تواند استحسان کند یعنی چیزی را نیکو ببیند ولی در احکام عملی نمی تواند به چنان جزمیت عقلی برسد که هر نسبتی غیر آن منتفی باشد. به دلیل همین مطلب است که می گوئیم اگر پیغمبر نیاید و تکلیف نیارد لطف به عبادت تمام نیست. اگر عباد در حیرت ضلالت بمانند سایر نعمتها برای آنها رنگ کمال پیدا نمی کند از جوهر کمال هم تهی می شود و همانند حیوانات برای آنها رشدی واقع نمی شود. اگر بنا باشد که «لیستنقد العباد من حیره الضلاله» در این صورت باید کتاب نازل شود و وحی بیاید، بعد از اینکه وحی آمد باید ببینیم که وحی سرپرستی را کجا و به چه کسی داده است و در چه حد داده است؟ و عقل نمی تواند همعرض وحی ملاحظه کند و

بگوید که دستور وحی این است که پدر بر فرزندش تا سن بلوغ ولایت دارد و یک روز اضافه بر آن حدی که معین کرده است ولایت ندارد. شرع می‌فرماید که مرد بر زن، به همان میزانی که گفته است، ولایت دارد.

ولایت به وسله تشریح شرع و معین کردن خداوند متعال مشخص می‌شود. نماز صبح دو رکعت است، نمی‌تواند عقل با تمسک به استحسان بگوید چون هنگام صبح ورزش برای سلامتی خوب است شما ۲۰ رکعت نماز و با کیفیتی خاص، بخوان و مثلاً با ۲۰ رکعت نماز خواندن رشد معنی حاصل نمی‌شود بلکه بگوید مثلاً هر روز یک رکعت به آن اضافه کن تا ۲۰۰ رکعت بشود که در این صورت پهلوان می‌شود و در این رابطه بگوید که نیت قصد قربت شما نیز استمرار یابد تا در این رابطه عرفان نیز حاصل شود. در حالی که آنچه شرع در رابطه با تعداد رکعات نماز صبح گفته است دو رکعت می‌باشد.

یا مثلاً در رابطه با نماز ظهر و عصر، عقل با استحسانات عقلیه بگوید که چون ظهر است و کار زیاد است و خسته هم هستی این موقع وقت نماز نیست ولی شرع می‌گوید هشت رکعت نماز بخوان. این استحساناتی را که در باب توسعه قدرت و امثال آن گفتید با اصل التزام به رسالت مغایر است.

توضیح مطلب این است که: التزام به رسالت پس از آنی است که عقل بگوید که من نمی‌توان احاطه بر لوازم عمل پیدا کنم. اگر گفته بود می‌توانم احاطه پیدا کنم، پیغمبری لازم نبود. گفته است امور عملی از قبیل امور نظری نیست که یکامر را از سایر امور انتزاع کنید بلکه عمل با همه هویتش در خارج است و احاطه بر همه هویتش ممتنع است بعضی از خواص یک شیء را شما می‌توانید ببینید مثلاً بعضی از خواص خمر را شما می‌توانید درک کنید ولی احاطه کلی به طوری که همه نسبت‌هایی که با شما دارد همه را ببینید این احاطه را ندارید.

- عقل علاوه بر احاطه به جمیع جهات موضوع ارتباط فرد یا شیء را در ارتباط با بندگی و شکر منعم نمی‌تواند تشخیص دهد.

علاوه بر این آیا نسبت شما با این شیء در ارتباط با ندگی و شکر منعم چیست این را محال است که ببینید. بنابراین ما هستیم و حکم عمل.

۲ - موضوع حکومت عمل است

حکومت اگر موضوعش، موضوع عمل است و موضوع نظر نیست محکوم به حکم کلی عقل عملی است.



۳ - به حکم عقل عملی در عمل باید تسلیم انبیاء بود

عقل عملی می‌گوید در عمل تسلیم انبیاء باش، مقدماتی که این حکم را نقض کند مقدمات استغنائی از وحی است و این مقدمات تعبد به وحی نمی‌باشد اگر به هر دلیلی تمام شد که عقل می‌تواند، در این صورت التزامی به حکم وحی لازم نیست، از هر راهی که این را امکان داشته باشد که تمام کردن نسبت به وحی ناقض است و حکم عمل شکسته می‌شود یعنی این کبرای کلی که احاطه ندارم.

- نتیجه: حکومت و ولایت در محدوده شرع تحت نظر فقه است

پس باید پیغمبر(ص) را تبعیت کنم، شکسته می‌شود و اگر این کبرای کلی (احاطه ندارم) شکسته نشد حکومت و ولایت تشریحی در محدوده بیان شرع، تحت نظر فقه است مثلاً: اگر در ده مورد فقه نظر داد که حکم حکومت دارد شما می‌توانید بگویید که حاکم در ده مورد حکومت دارد حال آن موارد خواه کوچک یا بزرگ باشد. و اگر فقه حکومت را در باب اموال و مجانین و محجورها و غیب و قصر جایز دانست همین مقدار باید رعایت شود. محدوده حکومت را شارع می‌دانسته است حالا این شمائید که می‌گویید مثلاً علم برنامه و مسئله توسعه وجود دارد. آیا شارع نسبت به این مسائل احاطه نداشته است؟

- اصل بحث:

اساس ولایت دو بخش است

اگر بنا شود بر این اساس که ولایت دو بخش بیشتر ندارد، یا تکوینی است، (بدون اذن شما) مثلاً: در مورد سال تولد شما چه وقتی از شما سؤال کردند که آیا می‌خواهی در این سال متولد بشوی؟ این مورد، موضوع اختیار شما و در حیطة تصرف شما نبود. همچنین در مورد وقت مرگ این هم باز در حیطة تصرف شما نیست.

همچنین از لسان آیات و اخبار معلوم می‌شود که چه وقتی چه مشکلی برای شما پیش می‌آید. چه وقتی به عزت می‌رسی، اینها همه دست خداوند متعال، و از امور تکوینی است. بعضی از این موارد برای هیچ کس قابل تردید نیست. در مورد موت و حیات و زمان تولد کسی شکی ندارد (که این دست خود ما نیست)، در ولایت تکوینی بوسیله اراده مکلف تخلّفی واقع نمی‌شود مکلف روی این ولایت نمی‌تواند اثر بگذارد، در این مورد اگر شرع گفته باشد که اگر صدقه بدهید این به صورت دیگری در می‌آید مربوط به این نیست که مکلف متصرف در آن امر باشد این مثل حکومت بر

دست و گوش و چشم شماسست. چشم شما مطیع شماسست. مادامی که تحت ولایت شماسست مطیع شماسست هر وقت هم از ولایت شما خارج شد دیگر مطیع شما نیست.

#### ۱ - ولایت تکوینی

ولایت تکوینی تصرفی است که در آن تخلفی واقع نمی‌شود.

- تکوین میدان تصرف اراده نیست

حال اگر این ولایت دستگاه و نظام مفصلی دارد نبی اکرم(ص) ائمه طاهرین علیهم السلام حمله عرض ملائکه و امثال این امور همه اینها جای خودشان محفوظند. اینمسال در عالم تشریح نیست.

تشریح کجاست؟ آنجایی که میدان اراده شماسست. امر و نهی واقع می‌شود.

#### ۲ - ولایت تشریحی

- تشریح میدان اراده و امر و نهی مکلف است.

و موضوع امر و نهی مکلف است.

- میدان ولایت به میزانی است که خداوند معین فرموده است

که معنای ولایت در این صورت این است که به هر میزانی خدا حق تصرف برای فردی داده است آنجا میدان ولایت آن فرد است. کیفیت ولایت را هم خدا معین کرده است کسی هم در این مورد تخلف کند تجاوز به حد کرده است ولو اینکه در مورد نفس خودش باشد. شارع، از اینکه کسی خودش را ایذاء کند و همچنین از اتلاف مال، هر چند مربوط به خودش باشد، نهی کرده است. ولی در مورد امر و نهی نسبت به غیر گفته است که نه تو حق داری امر کنی و نه او حق دارد امر تو را بپذیرد و در این زمینه مقرر کرده است، اگر فردی طبق قراری تعهد کرد که کاری را انجام دهد و شما هم آنرا قبول کردید، به میزان قرارداد معامله منعقد شده در چارچوب ضوابط شرعی می‌تواند از شما بازخواست کند.

بیرون از این قرارداد و چارچوب به هیچ مقداری حق امر و نهی ندارد.

- نتیجه:

«الاصل عدم» ولایت الا ما خرج بالدلیل

(الاصل عدم الولایه) الا اینکه شارع ولایت را در موردی محدوده اش را اجازه داده باشد.

و از طرفی اصلع دم ولایت هم این قدر ها سست نیست که بتوانید آنرا کنار بگذارید بلکه ریشه اش در اصل رسالت است.

- پاسخ به سؤالات

۱ - جایگاه عقل نسبت به دین

برادر نجفی: این بر فرضی است که اثبات شود که تصرف در شئون انسانها ظلم است ولی اگر اثبات شد که تصرف و سرپرستی در شئون انسانها عدل است این اصل عدم ولایه بی معنا می شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال سؤال این است که اگر گفته شود، احاطه به حکم عمل فقط مربوط به پیامبر است که بگوید این ظلم هست یا ظلم نیست. و هیچ کس دیگر نمی تواند حکم عمل صادر کند. بنابراین عقل هرگز نمی تواند نظر بدهد که این مورد ظلم است یا ظلم نیست. پس در این مورد من هم نمی توانم تصرف بکنم.

- در یک جا اگر عقل احاطه به حکم عمل پیدا کند، احتیاج به رسالت در همه موارد شکسته می شد

و اگر عقل بتواند در این موارد نظر بدهد استغنا از وحی پیش می آید، چون سالبه کلیه نقیضش، موجب جزئی است، اگر عقل توانست در یک مورد بگوید من احاطه به حکم عمل پیدا کردم احتیاج به رسالت در همه موارد شکسته می شود می گوید در بعضی از موارد است که ما نمی توانیم به حکم عمل احاطه پیدا کنیم ولی اگر بعداً کس دیگری آمد که عقلش بیشتر باشد شاید آن بتواند احاطه پیدا کند.

برادر شاهرودی: اگر این طور گفتیم آن وقت این به آن موضوع اولی خودش سرایت پیدا نمی کند یعنی خود اینکه عقل فهمیده باید تابع باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عقل این را به صورت کلی نظر می دهد (س: باشد ولی به هر حال خودش مصداق خودش قرار می گیرد) ج: یعنی، عقل نسبت به «نمی دانم» که می تواند نظر بدهد آیا عقل نسبت به نفی و سلب می تواند نظر بدهد (س: بلی می تواند نظر بدهد ولی سلب تنها نیست بلکه ایجاب هم هست و می گوید برو دنبال انبیاء) سلب به ضمیمه اینکه علم مخلوق است و او از یک کلیاتی و بدهتی بدست آورد و در آن هم شکی ندارد که عالم مخلوق است پایه آن هم به بدهت بند است و نقض شدنی نیست و از آنجائی که می داند عالم مخلوق است می گوید من هم مخلوقم، در آنجائی که جاهل اگر تفویت مصلحت من بشود، خلاف قاعده لطف است لذا تفوت مصلحت نمی شود و

پیامبر فرستاده می‌شود، حال عقل عملی می‌گوید شکر منعم واجب است. منعم کیست؟ قطعاً کسی تردی نمی‌کند که مصداقش حضرت حق است چرا؟ چون با برهان کلی، مخلوق و بدن خودش را فهمید پس وقتی مخلوق است، منعمی هم هست خدای متعال منعم است و همه عالم متنعم به نعمت اوست، عقل بر وجوب شکر منعم احاطه کلی دارد، ولی در مصادیق و موارد چطور؟ اگر در یک مصداق گفتی من مستقل از شرع نظر می‌دهم و کیفیات و مناسبت عمل را لحاظ می‌کنم می‌گویم اگر در یک جا تشخیص دادی نمی‌توانی بگویی بقیه موارد را دیگران تشخیص نمی‌دهند وقتی ثبوتاً فرض تشخیص غیر پذیرفته شد اثباتاً نیز التزام به وحی شکسته می‌شود.

برادر حسینیان: در کلیاتشکی نیست که عقل حجت است (س: به همان دلیل که در آنجا حجت است در جزئیات هم حجت است) شما در کلیات بر جهت مفروض خودت احاطه داری و یک جهت را از آن انتزاع می‌کنی کأنه مخلوق خودت، می‌شود چون احاطه قطعیه داری لوازم مربوط به خودت را می‌توانی ببینی، دیگری، به آنچه تو می‌گویی کاری ندارد این در خارج هست یا نیست می‌گوید اینکه احاطه تام بر آن داری یعنی در نسبت می‌توانی بر آن جزمیت پیدا کنی این جزمیت در نسبت کانه یک پرتوی از آن احاطه و انتزاعی که کرده اید، می‌باشد.

برادر نجفی: این وجوب شکر منعم و این وجوب تبعیت از دستور خداوند را که خدا نفرموده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: و لکن حکم عمل نیست، یعنی به معنای حکم در مصادیق جزئی که احاطه بر آن نداشته باشید. بلکه حکمی است که نتیجه یک حکم کلی نظری است حکم کلی نظری این است که عالم مخلوق است آیا به این حکم، عقل احاطه دارد یا نه؟ (ج: بله) اگر عالم مخلوق است، و بنا بر بداهت حکم عمل، ظلم بد است. می‌گوید من به این موضوع (وجوب شکر منعم) احاطه دارم تطبیق به من هم دارد چون من هم مخلوق و متنعم هستم یعنی عقل به این مطلب احاطه دارد. اگر عقل بر هر حکمی احاطه کلیه و قطعیه پیدا کرد، حکم تنجزی و نسبت مسلم را نیز می‌تواند بدهد.

- عقل در موضع عمل به دلیل عدم احاطه تام مجبور به استحسان می‌گردد

ولی در آنجایی که عقل احاطه ندارد که الان این کار را انجام بدهم یا آن کار را انجام بدهم، بعضی از محسنات این کار را می‌فهمم و بعضی از محسنات آن کار را می‌فهمم، این مطلب استحسان عقلی است، مانند فرم ساختن یک خانه

که ۱۰ تا دلیل برای این فرم ساختن ارائه می‌دهد و ۱۵ تا دلیل برای آن فرم ساختن، آن فرمی که ۱۵ دلیل برایش دارد رجحان پیدا می‌کند. البته، این کار احاطه جزمی نیست بلکه یک استحسان عقلی است.

ولی اینکه بدون استناد به شارع، که احاطه بر همه امور دارد، به کدام جوز در شئون دیگران تصرف کنیم؟ و چرا در میدان عملکرد او تصرف نماییم؟ چون او در این میدان عملکرد مختار و مکلف است، پس چرا تکلی فإو را ضیق کنیم؟ اگر بنا بود دایره کار او تکویناً ضیق بشود خداوند این سعه را به ولی نمی‌داد و اگر بنا بود دایره کارش تشریحاً ضیق بشود اختیاری هم به تو می‌داد. چیزی را که تکویناً به شما داده اند، و تشریحاً، حق سلبش را به من نداده اند، اگر من سلب کنم آیا تجاوز نیست؟ عقل می‌تواند در تجاوز بودن این کار شک نماید؟ «لاصل عدم الولاية»  
برادر رضایی: به هر حال تجاوز طغیان که در عالم واقع می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی یک دزد گردن کلفتی که می‌آید این را می‌برد پس برای آنکه او نبرد ما آن را ببریم.

برادر رضایی: اگر نظام کفر بر عالم احاطه پیدا کرد، در آن صورت چه باید بکنیم، آیا می‌توان اجازه داد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی این برهان شمر است شمر لعنت الله علیه می‌گفت: گر من او را نکشم زخم فراوان کشدش

شما می‌گویید اگر من مالش را ندزدم آن دزد بزرگتر می‌آید و مالش را می‌دزدد پس بهتر است من بدزدم این چه رقم حساسیت است؟ با استحسان عقلیه که نمی‌شود امری که مقابل رسالت است، کم و زیادش کرد.

برادر حسینیان: در اعمال جزئیشان که تطبیق می‌کنند آیا به اینکارشان استحسان می‌گویند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک حقوق و حدودی است و یک عمل به حدود و حقوق است که این دو مطلب است. طرف بالای حدود و حقوق به ادراکات عقلی می‌خورد که می‌گوییم عقل حکم می‌کند که تشریح شرع مربوط به شارع است، و ولایت و سلطنت و حق تصرف به میزانی است که شرع قرار داده باشد. و یک طرف پایین حدود و حقوق هم به عقل می‌خورد، ما که نمی‌گوییم عقل نباشد ما می‌گوییم عقل در احکام تکلیفی و دستوری باید مستندی داشته باشد تا بگوید این خوب است و آن بد است نباید به استحسانات تمسک بکنیم آیات در این باب هم

زیاد است تبعیت از هوا همین استحضانات است شما می‌پسندید کاری را برای نفعی که در آن کار ملاحظه می‌کنید حالا این نفع پیچیده باشد یا ساده باشد.

- در مقام عمل عقل صرفاً تطبیق به مصداق انجام میدهد

و لکن تطبیق کلی به مصداق را که عقل انجام می‌دهد ولی اگر شما یک کلی را پیدا کردید که شارع گفته باشد «الا صلا الولاية» آن وقت به مصداقش تطبیق بدهید.

۲ - جایگاه وحی نسبت به توسعه قدرت و حفظ مصلحت

به هر حال ولایت دو گونه است. یکی ولایت تکوینی و تسلط تکوینی که میدان قلمرو مکلف قرار نمی‌گیرد، و دیگری ولایت تشریحی یعنی به مقداری که خدای متعال حق تصرف را در شرع قرار داده است یعنی شرع، بوسیله تشریح بیان کرده است که ولایت زن بدست شوهر است و اینکه می‌گویید اصل ولایت است و توسعه ولایت اصل هست و امثال ذلک. این مطالب یا منجر به این می‌شود که ارسال رسل و تشریح مخدوش بشود یا اینکه این دلائل ناقص است لذا با هم قابل جمع نیستند. علاوه بر این مطلب، اگر تصرف در حقوق به صورت کلی اش در شرع واقع نشد یا اینکه واقع شد ولی در موارد خاصی بود دیگر شما نمی‌توانید بگویید ما آن موارد را نمی‌خواهیم بلکه می‌خواهیم در موارد دیگری تصرف کنیم چون که به فرمایش آقای رضایی می‌گویید می‌خواهیم قدرت پیدا کنیم ولی ما می‌گوییم شما به دستور خدا عمل کنید، قدرت برایتان حاصل خواهد شد. «لو ان اهل القوی امنوا و التقوا؟؟؟ علیهم برکات من السماء و الارض» قرآن از اول تا آخر قضایائی را که؟؟؟ می‌فرماید بحث درباره این است که اطاعت کردند، یا اطاعت نکردند، اگر اطاعت کردند به آنها قدرت می‌دهیم «کم من فئه قلیه غلبت فئه کثیره باذن الله» و آنهايي که اطاعت نکردند «ففسقوا فیها فحق علیهم فدمرناهم تدمیرا»

- توسعه قدرت صرفاً منوط به حضرتق است که در صورت تبعیت فرد از دستورات خداوند به او عطا می‌شود

شما احکام شرع را پیاده کنید، پیاده کردن خودش قدرت می‌آورد و حدود پیاده کردن را هم معین فرموده اند حال اگر کسی خصومت کرد و احکام را عمل نکرد قاضی بگذارد تا حکم کند خداوند می‌فرماید: ای داود بین مردم به قسط حکم کن، معیار قسط هم همین احکامی است که خداوند فرستاده است. شما این حق را که در شئون غیر باید تصرف کنید از کجا آورده اید؟ پس این قدرها هم پای قاعده «الاصل عدم الولاية» سست نیست.

ولی اگر ضدش را بگوییم که الاصل جواز الولاية، یعنی جواز تشریح، مگر شرع حدود و ثغور را معین نمی‌کند که شما به هر وسیله ای می‌خواهید اینکار را بکنید؟ شما هر طور که بگویید و هر رقم کلاه شرعی درست کنی چه از طریق مستقیم و چه از طریق غیر مستقیم حق ولایت پیدا می‌کنی یعنی حق بر تشریح پیدا کرده ای و تشریح هم شأن ولایت است به فرزندان امر می‌کنید که این کار را بکن و اینکار نکن، برنامه درست می‌کنید که چه وقتی چه کار را انجام دهید آیا این کار به معنای تشریح شرع در منزلت فرزندان هست؟ اگر اصل را ولایت گرفتید و تصرف کردید و حق نظم دادن پیدا کردید معنایش این است که خداوند اذن تشریح به شما داده است.

- حفظ مصلحت عباد در وقتی است که ولی از لحاظ علم و قدرت، احاطه تام داشته باشد

ابزار ولایت، تشریح و تنظیم است چطور می‌توانید بگویید الاصل الولاية، آن وقت چه کسی این کار را انجام می‌دهد؟ آیا آن کسی که عقلش احاطه به همه امور دارد و آن امام معصوم است که عملش احاطه دارد بر همه چیز اگر این طور است اشکالی ندارد و از عباد هیچ گونه مصلحتی فوت نمی‌شود هر چند در این مطلب نیز جای تأمل است که آیا امام معصوم در همه جا حق تشریح دارد؟ یا حق تشریح در همه جا مخصوص خدای متعال است علی فرق قول به اینکه یک همچنین حقی هم به معصوم (ع) داده شود ولی به غیر معصوم چرا؟ و بر فرض اینکه برای غیر معصوم غیر از حدودی را که شارع گفته قیده‌های زیادی هم را هم استحسان کنید و بگویید مدیر، مدبر، شجاع و ... باشد. آیا می‌توانید بگویید علم مطلق هم داشته باشد یا چنین چیزی را نمی‌توانید بگویید؟

- در صورت عدم احاطه تام علمی بر مصلحت عباد «ولایت» در جهل است و تفویض مصلحت عباد است

و چگونه می‌توانید مصلحت عباد را حفظ کنید؟ پس نع علماً و نه قدرتاً احاطه بر عباد نمی‌توانید پیدا کنید پس چگونه ادعا ولایت دارید؟ آیا ولایت در جهل، تفویض مصلحت عباد نیست حالا گرچه اسمش را ولایت از طریق شرائط بگذارید، یعنی از طریق شرائط می‌خواهید قدرت را ضیق کنید چرا می‌خواهید به وسیله شرائط به تکالیف عباد قید بزنید؟

برادر رضایی: اگر ولی عادل قید نزنند ولی جائز قید می‌زند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این همان بیان گذشته تان است این معنایش این است که خداوند متعال یادش رفته که این حق را به والی بدهد اینجا یا این حق را داده یا نداده اگر این حق را به والی داده چون جزء احکام

فقهیه است پس در فقه باید باشد و احکام فقه هم درباره دماء و اعراض و اموال است اگر هم مسئله حکومت در آن هست ما هم تسلیم هستیم. یا اینکه می‌گویید شارع چنین حقی را به والی نداده است، والی حالا چون کفار برای عبادتشان بت می‌تراشند بگذارید ما هم یک چیزی بتراشیم.

برادر رضایی: آیا شارع ولایت کفار را بر مسلمین امضاء کرده است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا با نفس تشریح مغایرت دارد یا ندارد؟

برادر رضایی: مغایرت دارد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر با نفس تشریح مغایرت دارد اصلاً وضع عالم اشکال پیدا می‌کند شما می‌گویید از یک طرف شارع، تشریحش با این مغایر است. یعنی اگر، هر چند تشریحاً بگویید الاصل الولایه، این مطلب با ارسال رسل نمی‌سازد، آیا شما این طور می‌خواهید بفرمایید؟

برادر رضایی: نه

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس می‌خواهید بفرمایید اگر شارع این حق را نداده باشد کفار ولایت می‌کنند (ج: بله) ما سئوالمان این است که اینکه کفار ولایت می‌کنند لازمه فطری عالم است این کسی که احاطه بر عالم دارد این لازمه فطری را می‌داند یا نمی‌داند؟ (ج: بله می‌داند) اگر می‌داند آیا تشریح در این باب لازم بوده یا نه

برادر رضایی: تشریح هم لازم بوده است

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر تشریح کرده آیا جزء احکام فقه است یا جزء احکام اصول اعتقادات؟ ما هم به میزانی که در فقه وارد شده باشد حرفی نداریم شما بگو الاصل عدم الولایه بعد بگو «الا ما خرج بالدلیل» هر چند تا می‌خواهی دلیل بیاورد که اثبات بکند که در این محدوده ولایت وجب است.

برادر شاهرودی: آنها یک قاعده دارند می‌گویند هر چیزی مطلوبیتش از شما برای ما تمام شده باشد قطعاً در آنجاها ولایت است منتهی قدر متیقنش این است که فقیه ولایت دارد. یعنی آنها هم این را تا یک حدی قائل هستند و این طور نیست که یک مصادیقی را بشمارند یک ملاک کلی دارند همانطور که شما می‌فرمایید بت پرستی را به ادله اصول اعتقادی جائز ندانسته اند آنها هم قانون کلی دارند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی «الاصل عدم الولایه یا ولایه؟»



برادر شاهرودی: قاعده اولی این است که عدم ولایه ولی وقتی می‌آییم سراغ ادله می‌بینیم که نه این طور نیست خیلی چیزها خارج شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اشکالی ندارد یک کلیاتی را ضماً بگذارید مثلاً بگویید «الا فیما اختل فی نظام المسلمین» «و امثال ذلک از کلیات» الا فی ضرر او حرج او امثال ذلک» ولی، الاصل چیست؟ الاصل عدم تشریح وعدم الولاية یا الاصل تشریح والولاية؟

برادر شاهرودی: اصل عدم ولایه است ولی از آن طرف می‌توانیم استثنایش را خیلی عمومیت بدهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما عموم اطلاق این مطلب را بپذیرد بعد بگو ما نوکر دلیل هستیماگر دلیل عقلی یا نقلی یا چنینب اشد، می‌آییم محدوده اش را کم و زیاد می‌کنیم. ولی در اصل این مطلب که «اصل عدم ولایت است» حرفی نیست. حال سؤال این است که مسئله رشد و سرپرستی موضوعاً شامل چه چیزی است؟ آیا موضوع تشریح است یا موضوع تکوین است؟ چرا آن را قاطی می‌کنید شما در رزق معمولی می‌توانید بگویید آدم مکلف است برود معیشت حلال کسب کند. آیا در رزق معنوی هم که امر سرپرستی به آن منتهی می‌شود موضوع تکلیف شما هست یا نیست؟ پس اصل سرپرستی، که موضوع کلام شما بود جزء ولایت تکوینه است و موضوعاً از ولایت تشریحی خارج است، چه رسد به حکومت.

برادر رضائی: پس سرپرستی فقط مربوط به عالم تکوین است و این عالم یله ورها است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سرپرستی آنجائی است که شارع گفته باشد آیا شما می‌توانید کاری کنید که فرزندان از وقت تولد رشد بکنند و مرتباً قدش بلند بشود یا اینکه بدون نظر شما قدش بلند می‌شود و بالغ می‌شود، و این یک امر تکوینی است؟ آیا شما می‌توانید کاری کنید که این بچه به بلوغ برسد؟ حال، اگر یک امر تکوینی شد. پس، شما راه را اشتباه می‌روید و دنبال این می‌گردید که از راه تشریح امر تکوینی را اداره کنید در امر تکوینی این طور است که یک قوم مبتلا به بلا می‌شوند آن قوت ظالم بر آنها مسلط می‌شود «الظالم سیفی» یک قوم هم نجات پیدا می‌کنند در قضیه بنی اسرائیل بنا شد جناب موسی بن عمران بیایند، رشد مربوط به تکوین است و موضوعاً از بحث تشریح و این گونه ولایتها خارج است. یعنی «أنتم ترزعونه ام نحن الزارعون» شما که گندم را سبز نمی‌کنید شما تابع فرمان بشو

ولی رشد خدای متعال است وقتی سر بفرمان شدی رشد برایت حاصل می‌شود ولایتی را هم که بعداً ما اثبات می‌کنیم  
واز نظر فقهی تمام شده همین پیاده کردن احکام است و بیش از آن چیزی نخواهد بود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین

۱۷۶۶

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع بحث: تأثیر جامعه در علم

دوره: سوم

تاریخ: ۷۰/۸/۱۹

جلسه: ۳۸

فهرست:

- عقل به علت عدم احاطه به اقتضاء امور، به نحه عمل و خصوصیات امور نسبت به منعم نیز احاطه ندارد لذا حکم

به ارسال رسل می‌نماید

- رشد مادی و معنوی از موضوعات تکوینی است و از دایره انجام تکلیف بیرون است

- «عمل به تکلیف» تابع میزان قدرت اعطائی به فرد است

- هر جا قدرت به مکلف داده نشده باشد، امر تعجیزی آمده است

- انسان به «بندگی» و «شکر» مکلف است و در باب رشد، تکلیف ندارد

- بنا به اخبار و روایات، «رشد و توسعه تاریخی» مربوط به ربوبیت حضرت حق می‌باشد

- دو سیر و جهت گیری الهی و کفر نشان دهنده فطرت عالم است که به هم ربط ندارند

- «موضوع رشد» رابطه انسان با خدا یعنی بندگی است و مربوط به امور مادی نیست

- پرورش در چهارچوب احکام و «تشریح رسالت» معنا دارد

- ا دعای سرپرستی و حکومت همان تأویل بوسیله عقل است



بسم الله الرحمن الرحيم و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله

- عقل به علت عدم احاطه به اقتضاء امور، به نحوه عمل و خصوصیات امور نسبت به منعم نیز احاطه ندارد لذا حکم به ارسال رسل می نماید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم ... بحث درباره این بود که آیا مسئله ضرورت سرپرستی بگونه ای شباهت دارد به اقوال اهل تأویل یا نه، برای این مطلب مقدمه ای بیان شد، گفته شد که از حسن و قبح که احکام عقل عملی هستند، یک نتیجه ای بدست می آید و آن «وجوب شکر منعم» است، وجوب شکر منعم ما را در مقابل خدای متعال موظف می کند. علاوه بر آن، عقل نمی داند که شکر را چگونه انجام دهد چون بر موضع شکر، احاطه ندارد. اگر این نسبت، نسبت بین دو مفهومی بود که عقل خودش آن نسبتها را بدست آورده بود، و بر آن نسبتها احاطه داشت می توانست درباره آن نسبتها حکم هم بدهد کما اینکه در امور معقول اینکار را می کند، در امور معقول، اعتقاد عقلی به نسبت، از قبیل اعتراف است زیرا اصل نسبت از حقائق است که واقع می شود و نسبت به مسئله ای که واقع شده است، عقل می تواند معتقد شده و اعتراف نماید عقل با استحسان نتیجه گیری نمی کند که یک حکم را به حکم دیگر سرایت دهد و نیز تأویل هم نمی کند، بلکه نسبت به آنچه که واقع می شود، با ملاحظه دو مقدمه (صغری و کبری) اعتراف می کند.

لکن در نحوه عمل و خصوصیات آن نسبت به منعم احاطه ندارد می گوید چون اقتضایش را نمی دانم محتاج به رسول هستیم، و به وسیله رسالت محدوده تکلیف مکلف معین می شود، اینکه «حکومت مسئول رشد است» با این موضوع مخالف است.

- رشد مادی و معنوی از موضوعات تکوینی است و از دایره انجام تکلیف بیرون است و اساساً ولایت تکوینی مسئول رشد است. رشد از موضوعاتی است که مربوط به بودن و شدن و ایجاد است رشد از قبیل انجام تکلیف و وظیفه نیست خواه رشد معنوی باشد یا رشد مادی و تماماً مربوط به کسی است که ایجاد در دست اوست بنابراین هرگز موضوع تکلیف واقع نمی شود.

- عمل به تکلیف تابع میزان قدرت اعطائی به فرد است

زیرا مکلف موجد نیست «لا یکلف الله نفساً الا ما اتاه الله»، یعنی مکلف تنها چیزی را که به او داده اند انجام می‌دهد و چیزی را که به او نداده اند نسبت به او هیچ تکلیفی ندارد.

- هر جا قدرت به مکلف داده نشده باشد، «امر» تعجیزی آمده است

و هر جا هم که، نسبت به چیزی که به مکلف داده نشده است، امر شده باشد امر تعجیزی است. سرش هم همین است که چیزی را که نداده اند شخص نمی‌تواند انجام دهد. مقدمات هم، مقدمات سببیه، برای ایجاد نیست، مقدمات تکلیفی است برای ایجاد، یعنی کسی نمی‌تواند بگوید اگر من بذری را بکارم حتماً سبز می‌شود، اگر سعی کردم حتماً موفق به «ترهبون به عدو الله و عدوکم» می‌شوم اگر چنین کردم حتماً چنان می‌شود. «ولا تقولن لشيء اني فاعل غدا» نگو من می‌توانم فردا چکار کنم «الا ان يشاء الله» اگر خدا بخواهد. خواست و مشیت الهی در آنجا حاکم است.

- انسان به بندگی و شکر مکلف است و در باب رشد، تکلیف ندارد

شما که در نفس دارائی تان محتاج به خدا هستید چگونه می‌توانید مکلف به رشد باشید؟! شما تنها به زندگی و شکر مکلف هستید نه به رشد. فرق است بین این که انسان بخواهد عطای مولی را درغیر راه مولی مصرف نکند. حالا گر کسی در مراتب عالیه شکر بگوید می‌خواهم خرج نکنم و قرض به خود مولی بدهم می‌گوییم آیا اصلاً این مطلب درست است؟ رشد موضوعاً بر حسب آیات هرگز مربوط به افراد نیست و ممکن است تقویت کنیم این مطلب را به وسیله اخبار غیبی از ادیان مختلف برای مقاطع تاریخی.

- بنا به اخبار و روایات، رشد و توسعه تاریخی مربوط به ربوبیت حضرت حق می‌باشد

اگر می‌خواهید توسعه تاریخی را بشناسید با ملاحظه تاریخ مشاهده می‌کنید که حضرت موسی(ع) خبر میدهد که بعد از من عیسی(ع) می‌آید و سرانجام هم خاتم الانبیاء (علی نبینا و آله و علیه السلام) می‌آید این مطلب نشان می‌دهد که سیر، سیر تکوینی است این اخبار چه چیزی به خدای متعال نسبت می‌دهد؟ اگر می‌خواهید توسعه تاریخی را بشناسید، خطابات، ربوبیت مطلقه حضرت حق را در مسئله رشد و توسعه تاریخ نشان می‌دهد. حالا گر شما بگویید که اگر ما حکومت را بدست نگیریم دیگران می‌گیرند. بیش از چندین هزار سال است که انبیاء آمدند و رفتند و حکومت هم نکردند یعنی می‌خواهید بگویید که انبیاء حرف خدا را گوش نمی‌دادند اگر بگویید چون علما از منطق یونان

استفاده می‌کردند نتوانستند حکومت را بدست بگیرند، مگر به انبیاء هم با منطق یوانی وحی می‌شد، یا اینکه انبیاء همه شان حکومت داری کردند اگر بگویند قیام می‌کردند و شکست می‌خوردند.

- دو سیر و جهت گیری الهی و کفر نشان دهنده فطرت عالم است که به هم ربط ندارند

خوب همین فطرت عالم را نشان میدهد. از ابتدای خلقت انسان، دو سیر و جهت گیری بوده است و خط انبیاء پیروز نبوده، اگر هم پیروز می‌شده وهله ای بوده به اندازه ای که محور نشود. غالباً پیروزی با کفر بوده است. حالا همان گونه که به آمدن انبیاء بعید، در هر دین الهی وعده و بشارت داده شده است اینک نیز به ظهور حضرت حجت «عج» وعده داده شده است. شما با کدام ملاک می‌خواهید تاریخ را به یک وجه غیر مذهبی تعریف کنید؟ علاوه بر این بشر حوائج متعدد دارد کدام رشد منظور شما است؟ آیا تنها رشد نان و آب مد نظر است؟ یعنی اگر کسی غذایش چرب تر شد ایمانش کامل می‌شود؟

- موضوع رشد رابطه انسان با خدا یعنی بندگی است و مربوط به امور مادی نیست

آیا موضوع رشد «رابطه بین انسان و خدا» است، یا رابطه انسان با امور مادی مثل تلفن، ماهواره و امثال آن، اگر بگویند می‌خواهیم خدا را در شکل اجتماعی اش بیپرستیم و اینها را بسازیم می‌گوییم مگر غرض از خلقت این بوده است که شما به آسمان ماهواره بفرستید. از حوائج جنبی و حاشیه ای بشر حوائج مادی است. تازه موضوع رشد اگر این امور مادی باشد معلوم نیست بشود گفت که شما مکلف به رشد این امور هستی چه رسد به اینکه موضوع رشد سعادت شما باشد. یعنی همان چیزی که سلمان را «منا اهل البیت» می‌کند یعنی رابطه انسان بین انسان و خالق. سلمان که ضبط صوت و میکروفون و این چیزها نداشته یعنی شما می‌خواهید بگویند که وقتی که نظام حکومتی درست کردید همه افراد عالم را مانند سلمان می‌سازید؟ یعنی کاری که پیامبر خدا هم نکرد پیامبر خدا با آن رتبه‌اش یک سلمان درست کرد شما می‌خواهید کاری کنید که لااقل صدتا سلمان درست بشود.

- پرورش در چهارچوب احکام و تشریح رسالت معنا دارد

رابطه بین خدا و خلق موضوعی نیست که شما بتوانید رابطه بهتری برای سعادت انسان بیاورید. اگر گفتید ما موضوع پرورش را به نحوی می‌سازیم که بهتر پرورش حاصل بشود معنایش این است که دین جدید می‌آوریم که مربی

بهبتری برای بشر باشد. اسلام - تشریح آخرین مرتبه اش همین است که پیامبر(ص) آورده است و بالاتر از این ندارد باید به همین عمل کنید.

اسلام راه رسیدن به مطامع دنیا و آخرت را نشان داده است مهمترین مسئله در امر آخرت را هم معین کرده است. نگفته است که مثلاً رفتن دنبال صنایع در امر آخرتی خیلی مهم است (اتفاقاً صنایع جزء معاملات مکروه است. وقتی مکاسب عباد شمرده می شود. به ترتیب ولایت، چوپانی، زارع مستحب است پس از آن تجارت و صناعت بیان می شود). اساساً این نحوه نگرش مادی به دین، و تاریخ شناسی کردن و بر آن اساس، صدور حکمی که «سرپرستی متعلق به افراد است» از کجا آمده است.

- ادعای سرپرستی و حکومت، همان تأویل به وسیله عقل است

سرپرستی خاص خدای متعال و ائمه معصومین است و موضوعش هم دنیا داری نیست بلکه موضوعش متناسب با بندگی است بالاترین سطح و روش بندگی هم معلوم است. «ما من شیء یقربکم الی الجنه و یبعدکم عن النار الا و قد بینت لکم» آیا با این بیان حضرت صنعت را بیان کرده است یا آدم شدن را؟ برای آدم شدن هر چه لازم است گفته شده است و هیچ نقصی در بیان آن نیست. حالا با یک تأویلهای به ظاهر عقلی - عقل انسان را به وحی تسلیم می کند - نظیر تأویل کسانی که عقل را کنار می گذاشتند شما با خود عقل تأویل می کنید و می گوید رشد در دست انسانها و حکومت برای رشد است. در شرع راجع به «حکومت» به قدر لازم، بیان شده است ولایت بر غیب و قصر، انفال، منابع طبیعی، دفاع، اقامه حدود، قضاء و ... حدود حکومت مشخص شده است. این ادعا هم جا دارد که در مواقع اضطرار می توان برخی از آنها را کم یا زیاد کرد، ولی اینکه به نحو کلی بگوئید سرپرستی رشد به دست ما باشد، پذیرفته نیست. آیا تنها به این دلیل که چون حکومت دست کفار است؟ پس ما هم به تشکیل حکومت چاره ای نداریم؟ اگر کافر با هفت بطن غذا خورد - بنا به روایات - شما هم باید بخورید؟ کافر از فنون حرامی مانند کهانت سحر، قوت نفس استفاده می کند. چون کافر اینچنین فنونی دارد شما هم باید داشته باشید. اگر «باطل السحر» لازم داشته باشید و بگوئید لازم هست جا دارد ولی اینکه بگوئید من هم سحر می کنم تا از کافر عقب نیفتم صحیح نیست. با سحر نمی شود توسعه ایجاد کرد. اگر شما خدا را بندگی کنید. به میزانی که لازمه توسعه باشد، خداوند بدون سحر هم آنرا ایجاد می کند، علاوه بر آن با لطف خود، اضافه هم عطا می کند، به

هر حال توسع موضوع کار شما نیست. و صلی علی محمد وآله الطاهرين



۱۷۶۷

فلسفه اصول مبانی نظام ولایت

موضوع: تأثیر علم در جامعه

دوره: سوم

تاریخ: ۷۰/۸/۲۲

جلسه: ۳۹

فهرست:

مقدمه اول: «معونه الظالمین فی ظلمهم» جائز نیست

- به نقل شیخ در مکاسب: فروش نخ به خیاطی که لباس سربازان ظالم را می‌دوزد عون به ظالم است  
- بفرض اینکه عمل هیچ جهتی نداشته باشد، شرکت در حل معضلات علمی کفار در دانشگاهها به معنای عون ظلم است چه با قصد اعانت و چه بدون قصد

- تشخیص مصداق کمک به ظلم یا عرفی است یا اینکه باید سببیت عقلیه داشته باشد

الف - ضرورت رجوع به کارشناس در عناوین پیچیده حکم عمل:

۱ - عنوان کلی حکم عمل صرفاً مربوط به موارد ساده و جزئی نیست

۲ - اگر محتمل عنوان کلی حکم عمل صیانت اسلام و کلمه توحید باشد نمی‌توان سهل‌انگاری کرد و باید به اهل فن

رجوع کرد

بی - نظر کارشناسان در شناخت موضوعات پیچیده عمل:

- دستگاه کارشناسی موجود برای مستکبران ظلمی قائل نیست

- هماهنگ حرکت کردن با کفار در امور رفاهیات دنیوی به نفع بشر است

- کارشناسها می‌گویند سلطه را باید بدست کسی داد که رفاه دنیوی را به حد اکثر می‌رساند

مقدمه دوم: ملاحظه لوازم عقلیه در شناخت موضوع عمل از قبیل سببیت عقلیه برهانی منطق صوری نیست

الف - هیچ کدام از انبیاء برای ارائه مکتب خود از روش منطق صوری استفاده نکرده‌اند

- برهان اولیاء و انبیاء در ارائه مکتب، برهان وجدات است

- فطرت، ملاحظه بین امور جزئی را غیر سببی نمی‌داند

- پیامبر آمده تا ارزشها، توصیفها و تکلیفهای مردم را عوض کند لذا پذیرش لسان قوم به معنای پذیرش تمامی ادبیات

قوم نیست

- منطق صوری ایمان ساز نیست بلکه صرفاً مسکت خصم است، لذا برای پرورش ایمان نمی‌توان به آن تکیه کرد.

ب - احراز سببیت صرفاً منحصر در سببیت عقلی منطق صوری نیست

- انحصار سببیت در برهان منطق صوری، علاوه بر یقین، دستمان را از فعل خارجی هم کوتاه می‌کند

.....

- تمسک به منطق صوری به عنوان تنها راه منحصر به فرد در برهان و در سببیت عقلی، منشأ این شده که در تطبیق به مصداق احکام شرعی، اهتمام به یک محتمل بزرگ را از چشم مسلمین دور بدارد و غفلت را مسلط کند

چند سوال:

- آیا می توان گفت، عقل چون احاطه مطلق بر عمل ندارد، بین آثار عمل سببیت وجود ندارد؟

- آیا می توان گفت حوادث عینی مانند مسئله حضور آمریکا در خلیج فارس و یا مسئله فلسطین نسبت بهم سببیت ندارد؟

- آیا نسبت، فقط بین یک امر بدیهی نظری و لوازمش قابل ملاحظه است یا بین دو کیفیت هم می توان آن را لحاظ کرد؟

## بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم ...

در پاسخ به شبهه تأویل مقدماتی را بیان می‌کنیم، شبهه این است که می‌گویند «کار شما، در موضوع سرپستی، شبیه کار اهل تأویل است». در بحث به دنبال آن هستیم که ببینیم این دعا صادق است یا نه. اگر ما همین حدی که آقایان فقها (شکر الله مساعیهم) از احکام تکلیفیه و از دستورات شرع دریافته و ادراک فرموده اند را، اصل قرار دهیم، ببینیم در عمل به چه می‌انجامد؟

شیخ انصاری (رض) در مکاسب و سایرین از اکابر شیعه، در دیگر کتب فقیهی

- مقدمه اول: «معونه الظالمین فی ظلمهم» جایز نیست

معونه الظالمین فی ظلمهم را جایز ندانسته اند. باید دید معنی تولی چیست؟ و در لسان آقایان، با ادراک از احادیث، به چه کسی معین ظلمه گفته می‌شود؟ و اساساً عون و یاور کیست؟ آیا مقصودشان از اعوان و یاران ظلمه کسانی هستند که عاشق ظلمه باشند یا می‌گویند کسانی هستند که ظالم را تقویت کنند (در ظلمش و یا در کارهای او) و سرانجام می‌فرمایند این اعانه و کمک حرام است. می‌گویند در کارهای خوب هم آنها را یاری نکنید یعنی اگر بوسیله کار خوب هم آنها تقویت می‌شوند به آنها کمک کنید. (و لا تعنهم علی بناء مسجد) بنای مسجد را، اگر کمک به ظالم محسوب شود، تولی به ولایت الله نمی‌دانند. و معونه الظالم فی ظلمهم حرام است، بلکه در هر کاری که داشته باشد.

- به نقل شیخ در مکاسب: فروش نخ به خیاطی که لباس سربازان ظالم را می‌دوزد عون به ظالم است

تا بدانجا که مرحوم شیخ از بعضی اکابر نقل می‌کند که اگر کسی به خیاطی نخ بفروشد که آن خیاطی همان طور که لباس دیگران را می‌دوزد لباس نوکرهای ظالم را هم بدوزد می‌گویند آن نخ فروش جزء اعوان ظلمه است که نمی‌داند این نخ در لباس عادل دوخته می‌شود یا لباس ظالم، اما خود خیاط را شیخ، جزء ظلمه می‌آورد. ما ادراک شیخ را حداقل به عنوان ادراک یا فقیه بزرگ از فقها می‌توانیم بدان تمسک کنیم که ادراکش از کمک به ولی جائر از لسان احادیث برخاسته باشد و کسی را که ایشان جزء اکابر می‌شناسد معلوم است که اهل استحسان و قیاس نیست زیرا شیخ به اینگونه افراد، اکابر نمی‌گوید حال صحبت این است که یکی از دوستان که در رشته فیزیک اتمی در انگلستان درس می‌خواند بعد از دو

سال متوجه شد که کاری که بر روی فیزیک اتمی انجام می دهد برای یک شرکت زیر دریایی سازی انگلیسی است. نکته قابل توجه این است که این زیر دریایی را آنها می خواستند بسازند برای چه؟ آیا مسائلی که برای کفار حل می شود کمتر از نخ فروختن به ظالم، اهمیت دارند، ابزاری که در خلیج فارس می آورند آیا برای ترهیبون به عدوالله است یا اینکه مسلمین را می ترساند؟ شورای امنیت سازمان ملل که حق و تو دارد آیا به نفع مذهبهای الهی حق و تو را عمل می کند؟ آیا اینها اغمور عینی یقینی و امور استحانی ذوقی است؟ یا خلاف آن، تمثیلی و استحسانی است. این که قابل تردید نیست. یعنی این که شورای امنیت رأی میدهد و آمریکا در خلیج فارس می آید. اینکه جزء و همیات و تمثیلات نیست. این خبری است و امری است که یقیناً واقع شده، آمده است و بمباران هم کرده است و پیدا است که خواسته است تا مسلمین را بترساند. نمی شود گفت نخ فروختن به خیاط، از نظر فقهی، معونه ظالمین خوانده می شود ولی پیدا کردن یک گروه کور برای ساختن زیر دریایی، معونه ظال نیست! هر چند این زیر دریایی موجب پیدایش قدرتی برای آنها شود که قدرت ترهیب داشته باشند و بتوانند با آن مسلمین را بترسانند؟ و هر چند قدرتشان افزایش یابد بتوانند شورای امنیت درست کنند بر مسلمین و حتی بر کل عالم حکومت کنند، چگونه می شود که انسان بر روی نخ فروختنی به خیاط ظالم حساس باشد ولی بر روی جوانهایی که برای کار بر روی زیر دریایی به انگلستان می روند، حساس نباشد؟

برادر حسینیان: این خدمت به علم است.

- به فرض اینکه علم هیچ جهتی نداشته باشد، شرکت در حل معضلات علمی کفار در دانشگاهها به معنای عون ظلمه است چه با قصد اعانت، چه بدون قصد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این علم به فرض اینکه هیچ جهتی نداشته باشد و لکن علمی که رهبری آن در نطق ترومن در ید کفار هست، به فرش که مصرف آن برای ما عیبی نداشته باشد. ولی کمک به رهبری کفر چگونه بی عیب باشد؟ یک زمانی اگر شما زیر دریایی می ساختید در دانشگاه تهران یا بندرعباس، ابتدائاً تنازل کرده و می گوئیم علم جهت ندارد، ولی گاهی می گوئید که آمریکا می گوید رهبری تکنولوژی را ما می خواهیم در دست داشته باشیم (در نطق چهارم ترومن). ما که باطن زیر دریایی ساختن مخالفت نمی کنیم ولی سؤال می کنیم آیا ساختن زیر دریایی برای کسی که بیاید در خلیج فارس و مسلمانها را بترساند حلال است و نخ فروختن به خیاط حرام؟!

برادر پیروزمند: قول مشهور خلاف این را می‌گویند و شیخ نظر نادری را آورده است شما با این نظر نادر می‌خواهید کل فقهاء را محکوم کنید، حال آنکه قول مشهور فقهاء در اعانه بر ظلم این است که قصد اعانه شرط است، اگر چیزی می‌فروشد و کمکی به آنها می‌کند اگر قصدش این است که او حرام انجام دهد، اعانه به حساب می‌آید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولو فی ظلمهم؟

برادر پیروزمند: بله ولو فی ظلمهم، یعنی قصد اعانه شرط است و کار او، تنها این است که کافری را بر مال مسلط کرده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: دقیقاً سؤال این است که آیا در ظلم هم قصد لازم است، یا آنجا قصد نمی‌آید؟ (ج: بلی). من تفکیک می‌کنم، یعنی یک ظلم، کارهایی دارد که ظلم است و کارهایی دارد که ظلم نیست و مقدمه و تقویت ظلم به حساب می‌آید، و شما هم کارهایی را با قصد و کارهایی را بدون قصد و از روی عدم اهتمام، انجام می‌دهید. دو فرض است، یکی اینکه اگر ظالمی خواست کسی را بکشد یا به کشور اسلامی تجاوز کند شما بدون قصد بتوانید به او کمک کنید.

برادر حسینی شاهرودی: این شرط هست، و اگر کسی قصد هم نداشته باشد و کمک کند، نتیجه همان می‌شود و عنوان صدق می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما ملاحظه کنید فرضاً لشکر آمریکا تصمیم دارد با مسلمانها بجنگد و علم به آن هم واضح است. حالا شما با قصد قربت مطلق برای نان آوردن و اعانه خود و خانواده ات، در ظلمی که می‌خواهد انجام دهد، به او کمک کنید. ولی می‌گویید او ظالم است و من کاری به ظلمش ندارم من فقط به این توجه دارم که از صبح تا عصر کار کنم و دیدبانی نمایم و لشکر اسلام را نشان بدهم که از کجا حرکت می‌کنند، و پولی بدست می‌آورم و نفقه واجب را ادا می‌کنم ظلم از اوست که من وقتی می‌گویم لشکر اسلام از این طرف آمد، او می‌زند.

برادر پیروزمند: ولی آنچه که شما می‌خواهید با آن، توسعه کفر را ثابت کنید از این قبیل نیست. شما آثاری را می‌خواهید نشان دهید که همین که علمی به آنها بشود و زیردایی ساخته شود، علیه اسلام به کار گرفته می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سئوالمن مربوط به مقدمه اول است. شما بگویید که آیا فقها این را شرعاً جایز می دانند یا نه؟ (ج: اگر اعانه به نفس ظلم باشد جایز نیست، گرچه قصد نباشد). ما در همین حد و فرض کلی صحبت می-کنیم.

برادر حسینی شاهرودی: آقایان شرط کلی قائلند که فعل قابل تقرب باشد، اعم از اینکه قصد باشد یا نباشد، و اینکه شما (آقای پیروزمند) می فرمایید: قابل تقرب نیست ولو اینکه قصد داشته باشد. یعنی توسعه کفر قابل تقرب به خدا نیست. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سئوال این است که، اینها ابزار جنگی که می سازند آیا می خواهند با آن، نان درست کنند؟ (ج: این می شود از باب مقدمه) این در حقیقت چیست؟ آیا وسیله سلطه است یا وسیله نان دادن به مردم است؟ برادر پیروزمند: شما به مقدمات کمک کرده اید، یعنی تکنیکی ساخته اید و آنها با این تکنیک رفته اند و آن کار را انجام داده اند. آهنی فروخته اید و با آهن، آن وسیله را ساخته اند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: صحبت این است که (بر مبنای بحث فقها) این فرد اسلحه ای می سازد که سرانجام مسلمین می توانند از آن استفاده کنند زیرا تکنولوژی در بین الملل به ثبت می رسد و به نام همان دولت تمام می شود، و هیچ کس از این تکنیک که مخصوص زیر دریایی است، نمی تواند استفاده کند مگر با اذن آنها. و آنها نیز اذن نمی دهند مگر جایی که به نفع آنها باشد و زیر دریایی را نمی فروشند مگر به ایادی خودشان که آن را در حفظ قدرت و سلطه آنها به کار برند. در همه موارد این چنین است که کفار سلطه پیدا کرده اند و سلطه را به وسیله همین دانشجویانی که برای بورس تحصیلی آنجا رفته اند، حاصل کرده اند، آیا اینها معونه الظالمین نیست؟ من گمان می کنم که این امور در مراحل عالییه اش تحت عنوان معونه الظالمین باشد. آیا درازاری که قدرت جنگی آورده و قدرت سلطه ایجاد کرده است. فقها نمی-فرمایند؟

برادر حسینی شاهرودی: اصلاً این فعل قابل تقرب نیست مضافاً بر اینکه حتی نان پختن برای آنها هم، چنین است. در همه مسائل، کمک به آنها، اعانه بر اثم است.

برادر حسینیان: اگر انحصار هم نباشد، چون وجود آنها وجود ظلم و کفر است قابل تقرب نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس با یک حداقلی حرکت می کنیم. یعنی، اگر دشمن حمله می کرد نمی شد به وی کمک کرد، باید ببینیم چرا به، جزء لشکر کافر شدن، حکم تحریم نمی دهند؟

- تشخیص مصداق در همه مراتب شأن فقیه نیست، و آقایان مدعی نیستند که ما باید تطبیق به مصداق را انجام دهیم. می گویند: ما فقط می گوییم، کمک به ظالم در ظلمش حرام است. و اینکه کمک به ظالم چیست؟ عقل یا عرف می گوید. عرف، در موضوعش که بتواند بفهمد. در موضوع نظام سازی های سیاسی نمی تواند بفهمد.

الف: ضرورت رجوع به کارشناس در عناوین پیچیده حکم عمل

نمی شود شما از عرف سؤال کنید که سازمان ملل چند بخش دارد و شورای امنیت چکاره است؟ آیا شورای امنیت ابزار سلطه کفر بر مسلمین هست یا نه؟ اصلاً سازماندهی اثرش، اثر سلطه کفر هست یا نیست؟ آیا معونه الظالمین فی ظلمهم در مظالم عرفیه آنهاست یا ممتنع است این که بگوئید تنها در ظلم عرفی حرام است که به آنها کمک کرد، لیکن اگر ظلمشان قابل تشخیص نباشد معونه الظالمین فی ظلمهم جایز است!

۱ - عنوان کلی حکم عمل صرفاً مربوط به موارد ساده و جزئی نیست

چه کسی است که بگوید عنوان کلی حکم عمل مربوط به موارد ساده و جزئی است؟ و لکن اگر موارد اصولی و پیچیده بود آنها جایز است؟! اگر از نفی سلطه کفار بر مسلمین صحبت شد، اگر موارد جزئی و ساده و قابل فهم عرف بود درست است، ولی اگر به دقت لازم شد و آنها شیطنت پیچیده ای کردند که عرف نفهمید کمک به آنها جایز باشد (گر چه در ظلم باشد)؟!)

برادر بیاجی: آنها می فرمایند عرف مرجع تشخیص مفاهیم است نه اینگونه مسائل.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله ما هم می گوییم که آقایان تشخیص اینگونه مطالب را به اهلش واگذار می کنند. حال آنکه در باب بیماری شخص، که امر جزئی است، می گویند باید متخصص تشخیص دهد که آیا معاینه جایز است یا نه، ولی در امر دفاع از کلمه توحید اکتفا کنند به اینکه قول عرف کافی است؟ هرگز اینگونه نمی گویند. می گویند هر چه محتمل بزرگتر شد احتمال افزایش می یابد، اگر محتمل حفظ نفس باشد، می گویند اهتمام به آن شدید است.

۲ - اگر محتمل عنوان کلی حکم عمل، صیانت اسلام و کلمه توحید باشد نمی توان سهل انگاری کرد و باید به اهل فن

رجوع کرد.

و اگر محتمل صیانت اسلام و کلمه توحید است. نمی شود سهل انگاری کرد، و باید به اهل فن رجوع کرد. حال اهل فن یک موقع می گویند که به نفع جامعه ایران است که زیر پرچم آمریکا زندگی کنند. (مانند نهضت آزادی). و همین حکم خلاف حکم فقها است.

ب: نظر کارشناسان در شناخت موضوعات پیچیده عمل

کارشناسها نمی گویند اگر ما موضع نداشته باشیم، به صورت قمر در نمی آییم. می گویند نمی شود موضع داشت، و به صورت قمر هستیم کارشناسها توسعه می گویند باید به پایه ممالک مترقی رسید و در تکنولوژی و سرمایه و ... باید اینگونه رفتار و تبعیت کرد.

- دستگاه کارشناسی موجود برای مستکبران ظلمی قائل نیست

دستگاه کارشناسی قائل نیست که مستکبرین ظالمنند. حتی برای امثال اسرائیل می گویند باید تشنجات جهان برداشته شود تا قافله تمدن بشر جلو برود.

برادر حسینی شاهرودی: آنها عند التزاحم می گویند، یا اصولاً می گویند باید هماهنگ حرکت کرد؟

- کارشناس می گویند: هماهنگ حرکت کردن با کفار در امور رفاهیات دنیوی به نفع بشر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کارشناس می گوید، اصلاً هماهنگ حرکت کردن به نفع بشر است، چون مگر بشر در این دنیا غیر از رفاه چه می خواهد؟

و کارشناسی که مسلط باشد به روابط جهانی، می گوید بشر جدای از هم نمی تواند زندگی کند، با هم اگر زندگی کنند بهتر است و با هم مشکلاتشان را حل می کنند و اصل همزیستی مسالمت آمیز را مطرح می کنند، همزیستی مسالمت آمیز بر سر چه چیز؟ بر سر دنیا می گویند: دین چطور؟ می گوید: همه که به یک دین، متدین نیستند و شما هم خودخواه نباش که بگویی هر چه من بدان اعتقاد دارم درست است، هر کس را با هر اعتقادی که دارد به رسمیت بشناس. زمانی (اوایل انقلاب) با یک جامعه شناس صحبت می کردیم، می گفت: در فرض، امکان دارد که اما و همه مردم دنیا قائل باشیم که اسلام حق است، ولی واقعیت اجتماع این است که همه مردم دنیا مسلمان نیستند و حتی همه مردم ایران هم مسلمان نیستند. اگر حکومت بخواهد مذهبی باشد. نمی تواند هماهنگ عمل کند، هر عده ای، اعتقاد خاصی دارند و سعی می کرد فرقه ها را بشمارد، عده ای مسیحی، یهودی، زرتشتی و ... سنی و شیعه هستند. شیعه ها نیز صوفی، شیخی و ... دارند در



داخل نیز مراجع شیعه، دارای سلیقه های مختلف و رویه های متفاوت هستند، و نتیجه می گرفت که آراء مذهبی متفقی نمی توان درست کرد، قانون اساسی بدین معناست که همه با عقاید مختلف به قانون واحدی معتقد باشند و آن، وسیله حکومت و نظم بر آنها باشد، شما به عقیده خاصی معتقدید که صاحبان دیگر عقاید، آن را قبول ندارند، با آنها چه می توان کرد؟ آیا می گوئید که آنها هم باید تسلیم عقیده ما باشند؟

- کارشناسها می گویند سلطه را باید به دست کسی داد که رفاه دنیوی را به حداکثر می رساند

غرض این است که کارشناسها می گویند امر سلطه را بسپارید به کسی که می خواهد اداره کند. دعوی اینکه شما حق هستید یا دیگری را بگذارید برای آخر کار، در دنیا با هم باشند. در آخرت متفرق شوید. و برای اینکه در دنیا بتوانید با یکدیگر باشید، باید یک اصول مشترکی را بپذیرید. مثلاً حکومت آراء، سهام، قدرت سرمایه و امثال آن را همگی قبول داشته باشید برگردیم به اصل مطلب. پس نمی تواند بگوید خدماتی که دانشجویان در دوران تحصیل انجام می دهند سلطه کفار را در شئون مختلف بدنبال ندارد و نمی شود گفت اصل این توسعه، را فقه، اجازه می دهد، بزرگترین کمک به اصل این سلطه کمک فرهنگی بوده است که بوسیله زحمات دانشجویان حاصل شده است. اگر فرض کنیم که این علوم جهت دار نباشد اما اگر این علوم منحصر به ظالمین باشد، و امتیازش به نفع آنها ثبت شود و حق بهره برداری آن بدون اجازه آنها ممکن نباشد، این امر موجب سلطه سیاسی کفار بر امور خواهد شد. (البته فرض جهت دار نبودن علوم خلاف فرضی است که تمام شده است)

برادر حسینی شاهرودی: یعنی نفس بودن و تکنولوژی در آنجا مطلوب است ولو اینکه ما هم آنها را در اختیار نداشته باشیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک وقت گفته می شود تکنولوژی با توجه به حد اولیه اش فی نفسه چگونه ای است که به نفع کفر پاسخ داده است و مسئله کفار را حل کرده است. اما در رتبه دیگر می گوئیم ما با حل بی جهت بودن علم، آیا من حق دارم در خانه ظالمین بروم و برای آنها این علم را کشف کنم در حالی که می دانم آنها این را از نظر حقوقی به نام خودشان ثابت می کنند و از نظر سیاسی دیگران حق استفاده از آن را ندارند،؟؟؟ وسیله ای می شود برای تقویت قدرت آنها در یک هویتی که بخشی از آن هویت نظامی، و تجاوز است، بخشی از اقتصادی و بخشی فرهنگی است. یعنی از این

فرمول در ساختن ابزار نظامی و حفظ سلطه نظامی بهره می‌گیرند. و این فرمول را برای اطلاعات و ماهراره به کار می‌گیرند و برای امعه و لذات خود از آن استفاده می‌برند. (س: حال اگر خود ما این علوم و تکنولوژی را داشته باشیم چطور است؟) اگر جهت نداشت وجود آن در دستگاه نه تنها اشکال نداشت بلکه تقویت مسلمین هم بود، اگر هم کفار علم را آزاد می‌گذاشتند (اشکالی نداشت) اما اگر صرفاً تحت قدرت و سرپرستی آنها قرار گیرد و کارخانه‌ها نتواند بدون اذن آنها این کار را بکنند مطلب بگونه دیگری است.

برادر حسینی شاهرودی: منظورم این است که یک وقت می‌فرمایید چون آنها ندارند ما هم نداشته باشیم و یک وقت می‌فرمایید ما هم که نداشته باشیم نداشتن آنها مطلوب است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما اجازه نداریم که آنها را به یک ابزارهای قوی تجهیز کنیم، کمک به ظالم درست نیست خصوصاً اگر بدانیم که کمک به ظالم اوست مثلاً در ساختن زیردریایی و ثبت آنها سلطه سیاسی آنها را تمام می‌کند که اجازه نمی‌دهد شما آن را داشته باشید.

حال سؤال دیگری در کار است که آیا اساساً ولایت کفر با توسط امتعه تقویت نمی‌شود و اگر شما نمایندگی فروش ضبط صوت داشته باشید مثل تک معامله ای است که قبلاً انجام می‌شد ولی مسئله موازنه ارزی آیا سابقاً هم در کار بوده است، یا این مسئله ای است که پس از اعتبارات اقتصادی قابل طرح است؟ این مطلب وام داری یک ملت در برابر ملت دیگر را به دنبال دارد نه یک شخص تاجر در برابر تاجر دیگر ارزان شدن پول یک ملت را در برابر پول ملت دیگر را به دنبال دارد. آیا اگر شما با نمایندگی خود بازار مصرف ضبط صوت را ترویج کردید و بدون ملاحظه موازنه ارزشی تقاضا را بالا بردید و مردم با پول کاغذی این کالا را از شما خریدند و منشاء این شد که پول ایران ارزانتر شود و مصرف شما نسبت به صادراتتان افزایش یابد، آیا این دین یک تاجر در برابر تاجر دیگر است یا دین یک ملت در برابر ملت دیگر؟ شما در اقتصاد، حجم تولید حجم واردات و حجم صادرات دارید، کسی که سعی می‌کند حجم واردات را بالا ببرد ولو نفهمد آثار عملی آن چیست.

برادر حسینی شاهرودی: ممکن است بگویند این تراحم می‌شود، درست است که نتیجه این امر سلطه آنهاست اما دوران امر بین دو سلطه یا دو نقص است، یک ضعف این است که گفتید و ضعف دیگر اینکه مردم طاقت نمی‌آوردند (یا از این قبیل)، اما قبول داریم که این هم سلطه است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌گویند ملا نصرالدین سوزن به خودش می‌زد و داده می‌زد، می‌شود ما خود را به

چیزی عادت دهیم بعد بگوییم چه باید کرد؟

مثل اینکه به لوازمی که این تجارت به دنبال خود دارد توجه نکنم اما توجه کنم که آیا می‌شود تجارت را در زمانی که مسئله اعتبارات اقتصادی در شکل موجود هست به صورت ساده ملاحظه کرد؟ آیا نمایندگی یک تجارت ساده است آیا سهام به معنی مالکیت ساده نسبت به عین و شرکت در عین است، یا شراکت در اعتبار است.

پیدایش ۶۰۰۰ میلیارد دلار در بازارهای آمریکا چگونه انجام شده است؟ آیا این تمرکز ارزی با بازارهای مصرف آن ارتباطی ندارد؟ آیا پول دار شدن آمریکا با حاکمیت کشور م ارتباطی دارد یا نه؟ به قول معروف کسی حسود نیست که نتوانستند،؟؟؟ خواسته است که او ثروتمند شود، یا اینکه این حیل شیطانی است که سلطه سیاسی را می‌آورد.

گیریم که این سلطه سیاسی هم آمد (هر چند اگر تک تک موارد را جداگانه محاسبه نماییم می‌بینیم که نمی‌شود راحت گفت اشکالی ندارد و معامله نمایید.

مقدمه دوم: ملاحظه لوازم عقلیه در شناخت موضوع عمل از قبیل سببیت عقلیه برهانی منطقی صوری نیست

از نظر فقه هم تک تک آن قابل تأمل است، لوازم عقلی چه چیزی اگر سببیت عقلی داشته باشد جایز نیست و اگر نداشته باشد جایز است؟ این سببیت عقلی از قبیل کدام سببیت است؟ سببیت عقلی برهانی است که باید با منطق ارسطویی اثبات شود؟ که لازمه این امر این است، این کجای فقه و آیات و روایات نوشته است، کجای روایات هست که منظور از «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» سببیت عقلیه ای است که با منطق یونان ثابت شده است با قیاس شکل اول ثابت شده باشد.

(س: حکم دائر مدار موضوع یقینی است) بله صحبت در این است که یقین به چه روشی باید حاصل شود.

مقدمه اول تمام شد، و اما مقدمه دوم:

شکی نیست که لسان قوم در فهم و مفاهمه حجت است اما توسعه در لسان قوم را تا چه حد معتقدید؟

یعنی آیا ارزشهای قوم را هم انبیاء پذیرفتند؟، مثلاً اگر زنا یا هم جنس بازی هم مرسوم بوده است آن را قبول می‌کردند یا اساساً پیامبر آمده است تا مظاهر ارزشی را عوض کند، پس چگونه می‌شود درست گفت ادبیات قوم تمام است، پیامبر آمده تا توصیفات و تکلیفات مرا عوض کند، یقینی است که انبیاء نیامدند تا ارزشهای کفار را قبول کنند، یقینی است که

نیامدند تا روش تکلیف، ارزش و توصیف آنها را قبول کنند آمدند تا یک ارزش دیگری را مطرح کنند، آن ارزش دیگر را با چه روشی مطرح می کردند؟

الف: هیچ کدام از انبیاء برای ارائه مکتب خود ارزش منطق صوری استفاده نکردند

آیا با روش منطق فلسفه حقوق استدلالی را بیان می کردند؟ آیا از مردم می خواستند که یک دوره حکمت تعلیم بگیرند؟ چند تا از این انبیاء اشکال چهارگانه قیاس و برهان را یاد دادند بله در موقع برخورد با فلان دهری، جدلاً با او برخورد کردند و او را از مایه خودش شکستند، اما نوعاً دعوت به ایمان چگونه انجام می گرفت؟

- برهان انبیاء و اولیاء در ارائه مکتب، برهان وجدان است

از اول تا آخر قرآن انذار و تبشیر می کند یعنی برهان وجدان را می آورد، یعنی موضوع بحثش تمایلات مردم است و نظام دادن، به تمایلات مردم و نشان دادن ضعف تمایلات و ضعف حساسیتهای آنها، شیوه برخورد این نیست که حسن و قبح ذاتی است و حکمت عملی و نظری بررسی شود.

چه چیز را می خواهیم تمام کنیم؟ می خواهیم تمام کنیم ارشادی که در باب اعتقادات گفتید ارشاد به منطق نیست، ارشاد به روش فلاسفه نیست. اگر اینگونه بود باید شما چند؟؟؟ باشید.

حسینی شاهرودی: آنها می گویند این فطری است در واقع انبیاء با اینها...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال صحبت درباره اینکه یقین اصل است را قبول داریم عقل روش دارد آن را هم قبول داریم.

- فطرت ملاحظه بین امور جزئی را غیر سببی نمی داند

و لکن آیا فطرت آمدن کشتیهای آمریکا را در خلیج فارس غیر سببی میدانند یا فطرت می گوید می شود نسبت بین امور را ملاحظه کرد؟ ما حتی یک سوره کوچک نداریم که گفته باشد (ما یصح الاحتجاج به ...) مثل شعرهای مرحوم حاجی در منظومه، اینکه می فرماید فطری است چطور شد حاجی فطریات را گفته و قرآن نگفته است؟ آیا آنها را که قرآن گفته است فطری نیست؟ آنها که حاجی گفته فطری است؟

التفات به خودش روش، فطری است بله این را می گویند که التفات به حد وسط و صغری و کبری برای کسی است که شبهه برایش پیدا شده. و الا می گویند تفتازانی به بچه اش منطق تدریس می کرد بعد فرستادش در محل و گفت حالا

ارتباطات مردم چطور است؟ گفت هیچ، گفت پس از منطق هیچ نفهمیده ای. باز به او درس منطق داد و وقتی تمام شد گفت: همه منطقی حرف می‌زنند پدرش گفت حالا منطق را فهمیده ای.

بله، همه منطقی حرف می‌زنند و لکن علماء منطق بر منطق اختلاف دارند حال فطریاتی مثل اینکه همه مردم خدا را می‌پرستند و در قرآن هم آمده این چه دسته از فطریاتی است که آنجا نیامده «فطرت الله التي فطر الناس علیها لا تبدل لخلق الله ذلك الدين القيم» مگر این فطریات در قرآن نیامده است؟ چطور شد که این دسته فطریات از قلم افتاد معلوم نیست؟ بگذریم.

- پیامبر آمده تا ارزشها، توصیفها و تکلیفهای مردم را عوض کند، لذا پذیرش لسان قوم به معنای پذیرش تمامی ادبیات آن قوم نیست.

صحبت درباره اینکه ادیان آمده اند برای اینکه ارزشها را عوض کنند معنای لسان قوم این نیست که به آن لسان حرف بزنند برای تثبیت همان ارزشهایی که هست و همان تکلیفهایی که هست یعنی دین چون به لسان قوم است آمده باشد که جاهلیت را از اول تا آخر امضاء کند، خیر، بله به لسان قوم آمده است تا آنها برگرداند و زیر و رو کند. معنای لسان قوم فقط این نیست یا اینکه اصلش در نحوه برخورد با مسائل هم روش نشان می‌دهد، یعنی برای هدایت و سرپرستی مردم ادیان عمل کرده اند. انبیاء برای محاجه عمل کرده اند محاجه هم فطری و برهانی است برهان خاصی است که فطرت و وجدان را در بالاترین مرحله تحریک می‌کند. روش آدم سازی را این می‌دانیم.

- منطق صوری ایمان ساز نیست بلکه صرفاً مسکت خصم است. لذا برای پرورش ایمان نمی‌توان به آن تکیه کرد از آن طرف، منطقی را که شما ذکر می‌کنید، می‌فرمایید بدهت عقلی، ماده برهان است و بعد خدای متعال اثبات می‌شود پس از آن هم اثبات می‌شود که عقل نسبت به امور احاطه ندارد و باید از انبیاء تبعیت کند. آیا این منطق ایمان درست می‌کند، آنچه ظاهراً مورد اختلاف نیست این است که برهان ایمان ساز نیست فقط مسکت خصم است. به فرض اگر مسکت خصم هم باشد، چیزی را که مولد ایمان نیست نمی‌توان برای امر اثباتی و پرورش ایمان بدان تکیه کرد، چه رسد به اینکه راه را منحصر در همان، بدانید.

ب: احراز سببیت صرفاً منحصر در سببیت عقلی منطق صوری نیست

اگر سببیت عقلی را منحصر دانستید در چیزی که می‌گویید برای ایجاد ایمان سببیت ندارد

- انحصار سببیت در برهان منطق صوری علاوه بر یقین، دستمان را از فعل خارجی هم کوتاه می کند و بگوید هیچ چیز دیگری را برای احراز سببیت عقلی قائل نیستیم به این ترتیب دستتان تنها از یقین کوتاه نمی شود بلکه دستتان از فعل هم کوتاه می شود. یعنی فعل خارجی را هم نمی توانید طوری تنظیم کنید که به ثمر برسد، حال آیا در خارج، چون شما می گوید سببیت ندارد چیزی تحقق نمی پذیرد؟ یا اینکه در خارج عمل صورت می گیرد و شما از آن مطلب محروم می شوید؟ در خارج ناوگان آمریکا وارد خلیج می شود.

- تمسک به منطق صوری به عنوان تنها راه منحصر به فرد در برهان و در سببیت عقلی، منشاء این شده که در تطبیق به مصداق احکام شرعی، اهتمام به یک محتمل بزرگ را از چشم مسلمین دور بدارد و غفلت را مسلط کند.

تمسک به منطق صوری، به عنوان تنها راه منحصر به فرد در برهان و در سببیت عقلی، منشاء این شده است که در تطبیق به مصداق احکام شرعی اهتمام به یک محتمل بزرگ از چشم مسلمین دور بماند و موجب غفلت آنها گردد.

برادر حسینی شاهرودی: اینها می گویند ما در کنار منطق فلسفه داریم درست است منطق ارتباط ما را با فقه تمام نمی کند ولی فلسفه، یا باصطلاح علم، به انضمام منطق تمام می کند. این نیست که فقط منطق تفسیر باشد منطق تغییر هم هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر بنا شد که منطق به شما بگوید سببیت عقلیه بین حوادث وجود ندارد (آیا نهایتاً منطق این راه می گوید یا نه؟)

برادر حسینی: شاهرودی: خودش به تنهایی بله طبیعتاً نمی تواند. ولی فلسفه و علم را کنارش می گذارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: منطق می گوید که نمی توان برهاناً جز در موارد بدیهی عقل به لوازم عقلی رسید احاطه بر جزئیات ندارد ولی آیا عمل چگونه انجام می گیرد؟

۳ - چند سؤال: آیا می توان گفت، عقل چون احاطه مطلق بر عمل ندارد، بین آثار عمل سببیت وجود ندارد؟

آیا نسبت به عمل می گوید چون احاطه ندارد سببیت ندارد؟

برادر حسینی شاهرودی: ما از طریق بدیهیات به معلومات نظری و اکتسابی می رسیم که طبیعتاً کارگشا است و ارتباط ما را با فعل تمام می کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال من این است که چه نوع ارتباطی را؟ آیا می شود برهاناً از حوادث عینی به حوادث عینی دیگری رسید.

- آیا می توان گفت حوادث عینی مانند حضور آمریکا در خلیج فارس و یا مسئله فلسطین نسبت به هم سببیت ندارند. و آیا می شود گفت که این حادثه جنگ با حادثه فلسطین مثل دو قضیه عقلی سببیت دارد یا نه؟ آیا می شود حادثه دوم را نسبت به حادثه اول از لوازم ضروری شمرد یا نه؟  
منطق پذیرای این سببیت نیست صرف فرض آن عیبی ندارد.

برادر حسینی شاهرودی: ما که نمی خواهیم از جزئیات به آن برسیم آن قدر کلی کنار هم می گذاریم تا به جزئی برسیم. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر، صحبت در این است که در برنامه ریزی نمی آید این قدر کلی حرف بزنند بلکه مدلی درست می کنند و بر اساس آن مدل محاسبه می کنند و دستور می دهند می گویند قدم اولی این طور عمل کن قدم دوم این طور می شود.

برادر حسینی شاهرودی: آنها می گویند حتی خود اینکه مدل می سازید اجزاء مدل و کیفیتش به برهان بر می گردد. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به برهان به این معنا که مقدمات بدیهی نظری باشد و لوازمش را تجریدی ببینیم یا نسبت بین آن ملاحظه می شود؟

- آیا نسبت فقط بین یک امر بدیهی نظری و لوازمش قابل ملاحظه است یا بین دو کیفیت هم می توان آن را لحاظ کرد سؤال فقط این است که آیا نسبت به فقط بین یک امر بدیهی نظری و لوازمش قابل ملاحظه هست یا نسبت بین دو کیفیت هم قابل مقایسه است؟

(س: قطعاً، منطق اولی را می گوید) برای دومی سببیت عقلیه قائل نیست وقتی سببیت عقلیه قائل شد فقیه هم می - گوید آنچه که سببیت عقلی ندارد به فرموده آقا جزء معونه ظلم نیست. و لکن اگر بگویند سببیت عقلیه نسبت فعل به ظلم دارد...

برادر پیروزمند: به این ترتیب در مقام جواب از مبنای آقایان خارج شدید حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر، مبنای آقایان یک حکم کلی الهی است هر چیزی که سببیت عقلی داشته باشد یعنی هر چه که وارد در نفس ظلم شود حرام است اینکه سببیت عقلی باید ارسطوئی باشد یا نباشد این از جیب خود

اضافه کرده اید. ربطی به فقه ندارد، (س: بحث شما دو قسمت داشت) یک قسمت آن این بود که حکم کلی خدا گفته روی این قسمت رفته در مقدمه اول، که ظالم را در ظلمش کمک نکنید اگر این را با منطق ارسطویی بسنجیم می‌گوییم این کارها جزء آن نیست همین که با منطق ارسطویی نسنجیم و با منطق دیگری بسنجیم می‌گویید (معونه الظالمین فی ظلمهم) اینگونه می‌شود.

برادر پیروزمند: این نظر شماست اینکه سببیه عقلیه در عینیت با منطق صوری وجود دارد یا با منطق دیگر..

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا انحصار سببیه عقلی با منطق صوری از روایات است؟

(ج: نه نیست) پس کار را تمام رکدیم.

برادر شاهرودی: اینکه شما می‌فرمایید آیا شارع برای رسیدن به موضوع احکام فقط منطق ارسطویی را طریق قرار داده است یا نه؟ ما می‌گوییم بله تنها راه منطق ارسطویی است و برای عرف هم در کشف مجهولاتشان فقط همین راه وجود دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سوال همین است. این عرفی که شما می‌گویید آیا نمی‌فهمند چرا آمریکا خلیج فارس آمده است؟ اتفاقاً، بالعکس آنچه که شما می‌گویید، به نظر می‌آید که عرف به راحتی می‌فهمد که وقتی آمریکا وارد خلیج فارس می‌شود، بر منطقه مسلط می‌شود. در قدم بعد، و در قضیه اسرائیل، کنفرانس مادرید را بر پا می‌کند عرف بخوبی می‌فهمد که اگر آمریکا در خلیج فارس شکست خورده بود، پیشنهاد به رسمیت شناختن اسرائیل را عنوان نمی‌کرد. عیناً مثل اینکه شما به عرف رجوع کنید و از آنها بپرسید که این بقالی قصد دارد یک شعبه دیگری در فلان محل تأسیس کند، عرف می‌گوید اگر این بقالی در اینجا ورشکست شده بود مسلماً نمی‌توانست آنجا یک شعبه دیگری بزند، آیا برای این سببیت عقلی قائل هستید؟

برادر شاهرودی: عرف این مطلب را با منطق ارسطویی می‌گوید این مواد قابلیت برای این حکم را ندارد. در رتبه ای که مردم بدان یقین و جزمیت دارند و معتقدند که سببیت عقلیه دارد و نسبت به آن اهتمام می‌ورزند و حاضرند به خاطر آن کشته شوند. ما می‌گوییم این یقینی که حاضرند کشته بشوند طبق منطق ارسطویی ملاک صحت ندارد نمی‌خواهم در رد برهان منطق ارسطویی، از اخبار دلیلی بیاورم، نکته این است که اگر کسی توانست انحصار حجیت را به منطق ارسطویی



برگرداند، آن وقت می تواند بگوید که چیزی که سببیت عقلیه ندارد مگر اینکه برهاناً، بوسیله منطق صوری، اثبات شود ولی همین که آن انحصار، از این کلام، در نیاید برای ما کافیسیت و مطلب ما تمام است.

برادر پیروزمند: اگر سببیت عقلیه در عینیت هم بیاید آن وقت حاصلش این می شود که محاسبات کارشناسی را بپذیرند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من کاری به محاسبات کارشناسی ندارم (س: اگر در یک مرتبه عدوم بکنیم در عینیت هم سببیت عقلیه هست باز بر مبنای فقها حرف شما اثبات نمی شود) من کاری به مبنای فقهاء ندارد بلکه کار به این مطلب دارم که اگر ما سببیت عقلیه را منحصر به منطق صوری ندانستیم آن وقت می توان عنوان کرد که آیا رفتن دانشجو به خارج و معامله با کفار به شکل موجود و ... موجب تقویت ظالم در ظلم هست یا نیست؟ یعنی یک فصل جدیدی باز می شود و از آن بسته بودن بیرون می آییم، که این ربطی به ظلم ظالم ندارد. بلکه موضوع بحث قرار می گرد و می پرسیم آیا با ظلم ظالم نسبتی دارد یا نه؟ و در این صورت اگر به ظلم ظالم ارتباط داشته باشد حرام است در قدم بعد جای این پرسش هست که آیا کارشناسی موجود می گوید این نوع کارها و معاملات شما ربطی به قدرتمند شدن آمریکا یا به قدرت تصمیم گیری او، ندارد؟ یعنی اگر آمریکا بجای ۶ هزار میلیارد دلار ارزی که در بازارهای اقتصادی جهانی دارد، ۶ میلیون دلار داشته باشد یعنی قدرت مالی و تکنولوژی و نظامیش یک هزارم الان باشد آن وقت هرگز نمی تواند خلیج فارس بیاید و کنفرانس مادرید را بر پا کند. عرف بالبداهه می گوید اگر قدرتش کم باشد و به یک هزارم برسد از آمریکا چیزی باقی نمی ماند و حتی همین عربها هم زیر بارش نمی روند و کنفرانس مادرید را هم نمی تواند برپا کند. حتی کارشناسی هم می گوید اگر در وضعیت موجود جهان قدرت آمریکا به یک هزارم رسید علم مدیریت کارشناسی دنیا به آمریکا اجازه نمی دهد این چنین کارهائی انجام دهد، کارشناس هم می گوید با بالا بودن وزنه اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی است که مدیریت آمریکا می تواند کنفرانس مادرید را تصویب کند (س: آیا حاصلش این می شود که در این روابط کار نکنیم؟) سؤال مهم این است که کارشناسی هم می گوید اگر قدرت اسلام را می خواهی به جای اینکه در دانشگاه انگلستان برای آنها کار کنی بیا در بندعباس، مثلاً در بخش زیر دریایی، کار کن. و کارشناس می گوید اگر رفتی برای آنها کار کردی و آن مطلب به نام آنها ثبت شد مسلماً قدرت به دست آنها خواهد افتاد. کارشناس نمی گوید، اگر به نام کفار ثبت شد دست شما می افتد.

برادر رضائی: این فرمایش حضرتعالی علی؟؟؟ مجموعه نگری است ولی بر اساس منطق تجریدی که اشکال هم بر آن وارد است، و صحبت حضرتعالی هم درست است ولی استدلال شما در تحلیل کارشناس و عرف، بر اساس منطق مجموعه نگری است و همین اشکالاتی که شما بیان می کنید، وارد است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما سئوالمان این است که «اینکه نمی شود در ظلم ظالم شریک شد» از نظر فقه سببیت عقلیه دارد. به چه دلیل انحصار سببیت عقلیه را از طریق برهان منطق صوری ادعا می کنید؟

اینکه آیا این انحصار باید با منطق صوری تمام شده باشد ظاهراً برخواسته از فقه نیست ما می گوییم دست از انحصار بردارید نمی گوییم که منطق صوری باطل است آن یک حرف سومی است. انحصار یعنی اینکه بگویید فقط و فقط یک نوع تلفن داریم یک وقت می گوید تلفن هندسی هم هست و ۱۰۰ رقم تلفن دیگر هم هست، صحبت اول این است که انحصار سببیت در برهان منطق صوری شکسته می شود.

برادر رضائی: انحصار به چه چیزی شکسته می شود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: انحصار به این شکسته می شود که آن را به وحی نسبت ندهیم چون یک آیه و روایتی نداریم که گفته باشد «الا یصح الاحتجاج الا به منطق صوری» مثل شعرهای حاجی سبزواری، استغفرالله یک آیه ای در مورد منطق صوری نیامده اما آیه و روایت برای نماز و مناسک حج آمده و کیفیت عمل را بیان کرده است. ولی اینکه گفته باشند این روش منطق صوری است یک همچنین چیزی را نداریم علاوه بر این که دین وضع موجود را قبول نکرده و آمده است تا روش توصیف، ارزش و تکلیف را تغییر بدهد. معنای ادبیات هم قبول تمام نظام آنها نیست نمی توانید به صرف اینکه ادبیات عرب پذیرفته شده است، گفت پس منطق ارسطویی هم قبول شده است. اگر قبول لسان قوم منطق ارسطویی را تمام می کرد، آن وقت سوال من این بود که، پس لسان قوم توصیف و ارزش و تکلیف را قبول کرده است.

و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

## جلسه: ۴۰

فهرست:

- ۱ - معونه ظالم در ظلمش حرام است
- مقدمات ظلم اگر سببیت عقلیه داشته باشد حرام است
- ۲ - عرف سببیت عقلیه را منحصر در منطق صوری نمی‌داند
- متخصصین سببیت عقلی را منحصر در منطق صوری نمی‌دانند
- سببیت عقلیه در همه جا به حسب موضوع فرق دارد
- اصل بحث: توسعه مفهوم اعانه
- مقدمه: مفهوم ظلم اطلاق دارد و منحصر در مصادیق زمان شارع نیست
- الف - گسترش سلطه ظالم (بسط تسلیط) معونه در ظلم است
- ۱ - تحقق مصداق تسلیط از نظر ک ارشناس
- مصرف کردن محصولات تولیدی یک جامعه دیگر به معنای بسط تسلیط آن جامعه است
- نظر فقها این است که اگر کسی علم داشته باشد که مصرف تولیدات کفار بسط تسلیط آنها می‌شود این عمل حرام است
- بسط تسلیط کفار منحصر در مصرف کالاهای آنها نیست بلکه الگوی اعتبارات، روش تحقیق، روش مصرف را هم می‌پوشاند
- ب - گسترش تولی به ولایت جائز چه با قصد و چه بدون قصد اعظم عون به ظلم است
- گسترش تولی به ولایت جائز، سرپرستی دلها به طرف جائز است
- کسی که منزلت فعلش گسترش تولی به ولایت جائز است خودش جزء ائمه نار است
- بسط تسلیط، در صورتی که منسوب به نظام باشد به معنای بسطت ولی است
- جمع بندی:
- قید اعانه ظلم اطلاق دارد و منحصر در مصادیق زمان شارع نیست
- تبادل عرفی تولی به ولایت ظالم را جزء اعانت ظلم می‌داند ولو قاصد نباشد
- عنوان تولی نه تنها تولی قلبی را در بر می‌گیرد بلکه به عنوان تولی به معنای اقامه تولی است
- عضویت در نظام ولایت عین تولی قلبی است
- فرق تسلط و تولی:
- مقدمه چهارم: سکوت در مقابل ظلم عینی تولی به ولایت ظالمین است

- عمل به مبتلا به در منزلت ولایت و ایجاد حادثه، عین تولی به ولایت کفر است
- نتیجه گیری: در امر حکومت ولایت اصل است نه عدم ولایت
- عدم ولایت صرفاً در مورد افعال مکلفین درون نظام (غیر ولی) صحیح است و موضوع ولایت از آن خارج است
- اصل عدم الولایه در مورد افعال مکلفین درون نظام به معنای محدود بودن ولایت افراد به قوانین نظام است
- عمل به مبتلا به برای مکلفین داخل در نظام عین تولی به ولایت است

## بسمه تعالی

- خلاصه ای از بحث گذشته

بحث درباره این بود که اگر ولایت و سرپرستی به آنچه در لسان شرع آمده است، محدود نباشد آیا «الاصل عدم الولاية»، یا الاصل الولاية است؟ اگر اصل ولایت باشد موارد مخصص نیست، یعنی اگر شرعاً ثابت شود که اصل اولیه، ولایت ولی عبادل است، مواردی مانند ولایت بر صغیر، محجور و ... ولایت را در همین موارد منحصر نمی کند. ولی اگر اصل، عدم ولایت باشد، طبیعتاً ولایت جایز نیست مگر در همان مواردی که شرع اذن داده باشد. بعد از ذکر دلائل اصالت ولایت و بیان شبهه تأویل در احکام حکومت و عمل سرپرستی، و بررسی استدلال آن، وارد بررسی و نقد مطلب شدیم.

۱ - معونه ظالم در ظلمش حرام است

در اولین قسمت گفتیم، اگر بخوئیم بر مبنای قول فقها بررسی کنیم، آیا بر این مبنا باید بگوییم «الاصل عدم الولاية» یا «الاصل الولاية»؟ بعد دیدیم که آقایان می فرمایند: «معونه الظالمین فی ظلمهم حرام»، یعنی کمک به ظالم، در ظلمش حرام است.

- مقدمات ظلم اگر سببیت عقلیه داشته باشد حرام است.

آنگاه این سؤال مطرح گردید که: مقدمات ظلم، تنها زمانی که سببیت عقلیه داشته باشد، حرام است، یا اگر سببیت عرفی هم داشته باشد، مقدمات ظلم حرام است؟ شکی نیست که اگر سببیت عقلیه داشته باشد حرام است، سخن اینجاست که اگر بنا بر تعریف منطقی صوری سببیت عقلیه در مقدمات جاری نباشد، آیا می توان گفت که سببیت عقلیه منحصر به منطقی صوری است یا نه؟

۲ - عرف سببیت عقلیه را منحصر در منطقی صوری نمی داند

در مقدمه دوم گفته شد که، عرف، سببیت عقلیه را منحصر به منطقی صوری نمی داند،

- متخصصین سببیت عقلی را منحصر در منطقی صوری نمی دانند

مثلاً متخصصین، که فقها نظر آنها را، در ابتلاء به تکلیف، حجیت دانسته اند، سببیت عقلیه را منحصر به سببیت عقلیه منطقی صوری نمی دانند، طبق نظر آنها وقتی طفل مریض است و بر ولی طفل حفظ جان او واجب است. پدر نمی تواند بگوید که من کار ندارم که فرزندم می میرد یا زنده می ماند. دکتر تشخیص می دهد اگر بیمار را برای معاجله، خارج نبرند

می‌میرد. و پدر هم دارای تمکن مالی هست، به حدی که برای ده میلیون تومان همان قدر ارزش قائل است، که افراد عادی برای ده هزار تومان قائلند. بردن خرج هم برای او کمتر از این‌ها هزینه دارد. این پدر نمی‌تواند بگوید که، این ط بیب بر اساس منطق صوری نظر نداده است. یعنی چون مقدمات نظر او یاد موادی که بر اساس آن نظر داده است، بدیهی نیست و حسی می‌باشد، پس نتیجه نظر او؟؟؟ نیست و سببیت عقلیه ندارد. ده تا دکتر همین نظر را دارند و عرف هم یقین پیدا می‌کند، ولی این آقا می‌گوید سببیت عقلیه ندارد، سؤال می‌شود یعنی چه؟ اینها در فن خودشان کارشناس هستند و نمی‌توان گفت سببیت عقلیه ندارد. اگر این شخص، بیمار را خارج نبرد مواخذه و عقاب می‌شود. اگر طفل صدمه خورد نمی‌تواند بگوید به من ربطی ندارد. چون، در اینجا برهان منطق صوری که موادش را از امور کلی نظری و بدیهی اخذ کرده باشد و نسبت بین آن مواد با لوازم، با روش منطق صوری تمام شده باشد، اقامه نشده است، تا سببیت عقلی بقرایم حاصل شود، بلکه می‌پذیریم که با روش دیگری که موادش حسی است، و در تطبیق، یقین از مقوله برهان را نمی‌آورد، ولی عرف به آن یقین می‌گوید. حال اگر در مورد همین یقینی که از نظر دکتر حاصل شده است، (اگر طفل را برای معالجه، خارج نبرید می‌میرد) از یک فیلسوف بخواهید که اجتماع نقیضین را نشان دهد. می‌گوید: به هیچ وجه اجتماع نقیضین در آن اثبات نمی‌شود. چون، اولاً: بر فرض که مرض که منجر به موت باشد اگر دکتر هم نرسد، معد هست و سببیتی که در برهان گفته می‌شود ندارد، سببیتی که از قبیل اندراج صغری در کبری است و نسبت آن هم عقلی است، در اینجا نیست. بنابراین در اینجا جریان علیت و تصدیقی که به هیچ وجه قابل نباشد در کار نیست امری است حسی و تجربی. و دیگر اینکه در تغییر، رابطه بین دو مرحله از قبیل معد است، و از قبیل برهان نیست. چون بحث درباره هستی است نسبتی را که به آن می‌دهیم باید برهاناً تمام شود، در برهان عقلی باید مواد آن یقینی باشد و نسبت هم نسبتی باشد که بر اساس همان مواد بنا شده‌اند، یعنی صورت و ماده اتحاد داشته باشند. تا نتیجه آن حکم عقلی قطعی باشد، پس اولاً: یقینی که فلاسفه می‌گویند در اینجا مورد و موضوع ندارد، موضوعاً در اینجا یقینی حاصل نمی‌شود، آن یقینی در لوازم کلیات خاصی است یک مفاهیم کلی داریم و یک لوازمی که نسبت مفاهیم به لوازم، نتیجه اش برهان می‌شود، این را هر کجا نمی‌توان آورد.

برادر محسنی، می‌خواهید بفرمایید که آقایان فقها یقین را بر مفاهیم نظری اطلاق کرده‌اند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خیر فقها چنین چیزی را نمی‌گویند اگر سببیت عقلیه همان معنایی که فلاسفه به کار می‌برند مد نظر باشد، چنین سببیت عقلیه در خارج مورد پیدا نمی‌کند، ولی اگر منظور از سببیت عقلیه، تعریف مورد

نظر فلاسفه نباشد، در این صورت صحبت از معد و حالت ثانی نیست، بلکه می‌گوییم مواد کلی باشد تا حکم کلی بشود منطق نظری در نسبت دادن یعنی به کار گرفتن به نحوی که در مثال مذکور اگر طفل برای معالجه خارج برده نشود، جان او حفظ نشده و امتناع اجتماع نقیضین شکسته شود، روشن است که چنین چیزی مورد نظر نیست. این که فقها می‌فرمایند مربوط به متخصص عرفی است متخصصی که نه روش او در نسخه دادن، روش منطق صوری است و نه در مقدمات کار او منطق صوری دخالت دارد. یعنی چه در مورد اینکه چه مرضی سبب موت است و چه آنجا که گفته شود این مریض دارای این بیماری است، پزشک از آن دستگاه نظری استفاده نمی‌کند.

- سببیت عقلیه در همان جا به حسب موضوع فرق دارد

بنابراین سببیت عقلیه به این معنا که همه جا سببیت عقلیه منطق نظری باشد، بلکه حسب موارد فرق می‌کند، وقتی برای انسان در اصول اعتقادات، یعنی حاصل می‌شود بر حسب آن مورد گرچه؟؟؟ به خود یقین مؤاخذ شخص شود ولی نسبت؟؟؟ مقدماتی که منجر به یقین می‌گردد مورد سؤال قرار می‌گیرد. و می‌توان گفت اگر مقدمات نظری شما درست نباشد، مؤمن از عقاب ندارد، اما اگر موضوع عرفی و عینی خارجی باشد همین یقین عرفی در اینجا متنجز تکلیف است، پس از نظر فقها نظر کارشناس و اهل خبره، بر حسب موارد، منجز تکلیف است، هم در اینکه تکلیف را بر دارد و بگوید این مسئله مورد ابتلاء تو نیست و هم در اینکه بگوید مورد ابتلاء تو هست. البته الان بر اساس جهت داری موضوع شناسی بحث نمی‌کنیم، بلکه با مبنای فقها، و تنجیز تکلیف بر اساس اطمینانهای عرفی صحبت می‌کنیم. فتوایی را که در مقدمات ذکر شد این بود که معونه الظالمین فی ظلمهم حرام است.

حال ببینیم، مصادیق و کیفیتهای مختلف اعانه چگونه است؟

برادر حسینیان: آیا توجه به مقدمات بحث موضوعی است یا بحث اصولی است؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه مقدمه چگونه باشد تا سببیت داشته باشد و مقدمه بر حسب مورد است، که اگر مورد، مربوط به اصول اعتقادات باشد یک حکم دارد و اگر مورد عینیت باشد بگونه دیگر یقین حاصل می‌شود این بحث اصول اعتقادات نیست.

برادر حسینیان: این را فقها بحث می‌کنند، یا اینکه بحث موضوعی است و مربوط به فقها نیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بحث مقدمه واجب واجب است بحث عقلی است، لکن این تفصیلی را که ما بیان می‌کنیم، آنها نگفته‌اند، بلکه لازمه فرمایش فقهاء است، فرضاً گفته‌اند اگر در اصول اعتقادات برای کسی قطع و یقین حاصل شود و توجه به مقدمات نکرده باشد، شخص مؤاخذه می‌شود که چرا دقت عقلی نکردی؟ یا در جای دیگر فرموده‌اند که مثلاً اگر فرزندش بیمار بود و نسبت به آن کوتاهی کرد، از او سؤال می‌شود که چرا به نظر کارشناس، که از نظر عرفی اطمینان آور است، توجه نکردی؟ این موارد در کلام آنها وجود دارد و بر حسب موارد مختلف می‌شود، گانه در تقسیم امور، انسباق و تبادر عرفی را اصل قرار می‌دهند، عرف در یک جا فیلسوف را، و در جای دیگر طبیب را، خبر می‌داند، این تقسیم بندی ب راساس نظر فلاسه نیست که می گویند یقین فقط در کلیات است، در مسئله طبیب و امثالهم تقسیم بندی عرفی را اعمال کرده اند، گرچه تقسیم بندی عرفی است، لکن در آن دقت عقلی به کار رفته است.

- اصل بحث: توسعه مفهوم اعانه

مقدمه سوم: در این مقوله که «کمک به ظالم در ظلم او حرام است»، آیا می‌توان گفت کیفیت یاری مختلف است اصل بحث را به صورت کلی در همین مقدمه ذکر کرده، آنگاه مصادیق آن را بیان می‌کنیم.

مقدمه - مفهوم ظلم اطلاق دارد و منحصر در مصادیق زمان شارع نیست

آیا اساساً عناوینی که حکم شارع متوجه آنها است، مفهوماً اطلاق دارند؟ هر چند انسباق عرفی علت است، ول یابین انسباق عرفی به یک مفهومی نسبت دارد. عمل یاری کردن که مصادیق متعدد دارند، اگر ما مصادیق را عوض کنیم و مصداق جدیدی پیدا شود. اگر این مصداقی که جدیداً حادث شده است تحت یک عنوان کلی قرار گیرد، آیا می‌توان گفت منقول عرفی است، و باید دید بیان شارع در آن زمان چیست؟ یا اینگونه نیست، اگر طبیعت و اطلاق مفهوم شامل مصداق جدید می‌شود، نمی‌توان اثبات کرد که خصوصیات مصداق قبل در داخل در ماهیت است، تا در نتیجه شامل اینجا نشود. مفاهیم مختلفی که حکم شرع روی آن آمده است مانند ولایت و اعانه، اطلاق داشته و مقید نیست، مصادیقی از آنها که در این زمان هست یک خصوصیات و مصادیقی که بعد می‌آید. خصوصیات دیگری دارد، مگر می‌توان گفت فقط بر همان مصادیقی که در زمان شارع بوده است صدق می‌کند یا خیر اگر اینگونه بگوییم خلاف تبادر است، چون تبادر از مفهوم اطلاق می‌فهمد، و اگر به طبیعت شامل مصادیق جدید می‌شود، عنوان بر او صادق می‌فهمد، و اگر به طبیعت شامل مصادیق جدید می‌شود، عنوان بر او صادق است. چند مثال در این زمینه بزنم، گفته‌اند صبح جمعه خوردن انار مستحب



است، حال اگر انار پیوندی درست شد که خصوصیت جدیدی در آن پیدا شد، آیا عنوان انار بر آن صدق نمی کند؟ اگر عنوان اطلاق دارد و استعمال هم موجب نشده که معنی از این موضوع به موضوع دیگر نقل شود. گاهی می گوئیم منقول به این معنا است که قبلاً به این شیء خاص پارچ می گفتند ولی الان به چیز دیگری پارچ می گویند از یک معنا به یک معنای دیگری نقل شده است. اول مجازات استعمال شد، بعد هم نقل شده، احدی از خصوصیات این آنجا هست، گاهی صحبت احد خصوصیات نیست، بلکه بر عکس است، آیا خصوصیات مصداق قید اصل عموم و اطلاق می شود یا نه؟ خیر آقایان هم می فرمایند، نه. پس ما حق داریم مصادیق متعددی را تحت عنوان اعانه بیاوریم تا ببینیم چه می شود، دنبال این هستیم که مصادیق «اعانه ظالم در ظلمش» را شناسایی کنیم.

الف: گسترش سلطه ظالم (بسط تسلیط) معونه در ظلم است

اگر گفتیم یاری کردم ظالم در بسط گسترش سلطه، او آیا معونه ظالم در ظلم هست یا خیر؟ دیروز یک ده زیر دست یک ظالم بود، یاری شما به او سبب شد که امروز دوپارچه آبادی زیر دست او باشد، هر چند شما قصد تولی به ولایت او را ندارید، ولی علم دارید که با کار شما برای ظالم بسط سلطه و قدرت پیدا می شود، اگر ید او ید ظلم و ستم باشد بسط ید او هم بسط و گسترش ظلم است.

۱ - تحقق مصداق تسلیط از نظر کارشناسی

تحقق مصداق این تسلیم از نظر کارشناسی چیست؟

- مصرف کردن محصولات تولیدی یک جامعه به معنای بسط تسلیط آن جامعه است

کارشناس می گوید اگر شما الگوی مصرف یک بلوک را در واردات خود قرار دادید بسط سلطه آنها پیدا میشود، یعنی قوتی تاجری نمایندگی وارد کردن یک نوع ماشین، مثلاً، فیات یا بنز را تأسیس کرد وقتی مردم ماشین خریدند کم کم به قطعه یدکی آن محتاج می شوند. یا باید قید اصل سرمایه خود را بزند و پس از خراب شدن، ماشین را به کناری بیندازند یا باید بپذیرند که قطعه یدکی را مرتب از این کارخانه بخرند، قطعه یدکی بنز به فیات نمی خورد و فیات به بنز، و خلاصه این بازار، مصرف کننده یک شرکت خاص می شود. اگر قرار شد که مصرف کننده محصولات تولیدی یک جامعه دیگر شود، کارشناس می گوید این معنای تسلط آنها بر این بازار است و اگر شکل روابط جهانی بگونه ای باشد که شما اگر بخواهید نفت بفروشید آنها که حاکم بر بازار بین المللی هستند، قیمت را معین می کنند. اگر بخواهید کالا بخرید آنها مسلط باشند

و بازار مصرف و بازار تولید و توزیع برای آنها ایجاد شود، کارشناس می گوید این تسلیط است، البته می گوید، می شود که سلطه آنها را نبینید، ولی تسلیط هست، به این صورت که ظرفیت مصرفی یک ملت قابل محاسبه است، ظرفیت ایجاد اعتبار با میزان اطلاع و میزان معدنی که دارد قابل محاسبه است، می گوید این مجموعه در این حد از توانایی تولیدی و دارا بودن ابزار و دارا بودن معدن با این الگوی مصرف می توانند مصرف کنند، اگر بیشتر مصرف کنند، صرفاً به یک بازار مصرف برای تولید کننده تبدیل شده و فرصت تولید نخواهند داشت، اگر به وسایل رفاهی از قبیل یخچار و کولر عادت کردند حجم کلی این کالاها به حدی است که فرصت مؤسس بودن را از اینها سلب می کند و تنها باید فروشنده مواد خام و تحقیقات تکنولوژی باشند یعنی کشور تولید کننده و فروشنده می گوید مغز و نفت و جیب خود را به من اجاره بدهید، شکم شما را با الگویی که دارم سیر می کنم، این بارزترین مصداق تسلیط است، می گوید این مطلب مجموعه نگری است من قبول ندارم، می گویم شما قبول ندارید ولی کارشناس قبول دارد، کارشناس نمودار خطی آن را می کشد و مدل آن را هم رسم می کند و می گوید تنش های آن چگونه است جمع بندی هم می کند، ماشین حساب آن را هم دارد و روشهای مختلف محاسبه آن را هم دارد، از این امر برای کارشناس، مانند طبیب، یقین حاصل می شود، شما که می گوید «معونه الظالمین فی ظلمهم» می توانید بگویند تشخیص کارشناس را در بسط تسلیط قبول ندارم.

برادر رضایی: ولی کارشناسان اختلاف نظر دارند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کارشناسها در نظام توصیفی می گویند این وابستگی می آورد. پس از آن می گویند لزوماً باید این امر صورت گیرد. به نظر کارشناس حتی بهتر است که این کشور، ایالتی از ایالتها یا شهری از شهرهای اروپا و آمریکا بشود. الگوهای کارشناسی در اثبات این امر اختلافی ندارد. در اینکه تنش های دلار بر روی بازار شما مستقیماً اثر می گذارد، حرفی ندارند، آنها در اینکه آیا این بد است یا خوب است با شما اختلاف دارند. نظر کارشناسان در ارزش با شما مختلف است. ولی اگر بگویند که یک کشور، مثلاً واردات صنعتی اش این قدر است می گویند پس ضرورتاً باید صادرات خامش این قدر باشد، موازنه ارزشی معنایش همین است می گوید این کفه ای که مصرف می کند سنگینی اش این قدر است. می گوید با این ظرفیت اطلاع و ابزار و معادنی که و دارد هرگز فرصت این را نخواهد یافت که در تولید رقابت کند، چون برای رقابت در تولید باید تا حد ممکن میزان مصرف کاهش یابد، اگر اینها می توانستند به خودشان فرصت دهند آن وقت می شد که مثل ژاپن بشوند. اگر مصرف بالا رفت فرصت برای تولید مستقل از تو گرفته می شود. در تولید شما باید

ماشین او بشوی، او هم همه چیزش را می دهد بلا فاصله، هم ماشین تولید کردن این کالاها را می دهد هم تکنولوژی آن را به شما منتقل می کنند. برای رشد افراد و رسیدن به تخصص و کارایی سیر می دهند تا متخصصین چه به صورت پزشکی خدمات بهداشتی به جامعه ارائه بدهند، چه به صورت فنی و مهندسی به کارخانه ها خدمت کنند.

برادر پیروزمند: اگر از نظر کارشناسی بد نباشد از نظر فقهی هم حرام نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال همین جاست که آیا فقه هم ارزشش را از کارشناس می گیرد، یا حکم عمل

معنی ارزشی دارد و نمی تواند آن را از کارشناس بگیرد؟

«معونه الظالمین فی ظلمهم حرام» حرفی است که نمی شود آن را از کارشناس گرفت. اینکه این امر بسط تسلیط غیر هست، این حرف دیگری است. اینجا سخن از چگونگی اعانه است، اگر اعانه و کمک به ظالم از روی علم صورت نگیرد قطعاً از نظر شرع حرام نیست. مثلاً اگر یک تاجر متدین معمولی باشد، نه یک کارشناس تاجر و نداند که کار او برای ظالم بازار ایجاد می کند.

- نظر فقها این است که اگر کسی علم داشته باشد که مصرف تولیدات کفار سبب تسلیط آنها می شود این عمل، حرام است.

اما یک وقت یک کارشناس تاجر داریم یعنی یک اقتصاد دانی که تجارت می کند و می فهمد که برای آن شرکت ما در بازار ایجاد می کند. در مذاکره با آنها به لسان کارشناسی به آنها می گوید راهی را که من برای شما باز می کنم اگر هم مردم منافع شما پار برجا هست راهتان وابست هبه من نیست برای شما بازار درست می شود، جنس را ارزانتر می خرد آنها هم به او، به این عنوان که یک نوکر و جاسوس اقتصادی و مهره اقتصادی بزرگ است، اعتماد می کنند. اینگونه نیست که یک تاجر ساده ای باشد که به موضوع آگاه نباشد و احتمالاً قرارداد خود را هم ملغی کند و جای دیگر برود. آیا می شود به این عمل «معون الظالم فی ظلمهم» گفت یا نه؟ فرض علم هست و لکن دلبستگی ندارد فرض عقلی می کنیم و الا بدون دلبستگی امکان ندارد. فرض می کنیم قصد نداشته باشد ولی می داند که این کار موجب تسلیط و بسط آن می شود. و مرز آن تا چه حد است.

- بسط تسلیط کفار منحصر در مصرف کالاهای آنها نیست بلکه الگوی اعتبارات، روش تحقیق و روش مصرف را هم

می پوشاند.

قوتی الگوی مصرف یک جا عوض شد حتماً پشت سرش الگوی توزیع اعتبارات آنجا نیز عوض می شود. یعنی در نحوه گردش امور مالی آنجا تصرف می شود. چون از طریق دلبستگی به اشیاء همه برای اینکه بتوانند این اشیاء را بخرند به دنبال کسب درآمد بیشتر خواهند بود. وقتی عادت شد و نتوانستند ترک کنند، مثلاً الان در زمستان چه کسی حاضر است که به جای بخاری گازی وسط اتاق خود بکند، همیزم بسوزاند و یا با الاغ سفر کند. پیداست که اگر بر الگوی مصرف مسلط شدید، یعنی نفس انسانها را با لذتهای جدید آشنا ساختید و برای آنها عادت ایجاد کردید. و اگر به آنها، در عینیت نه در مثال عقلی ذهنی، فهمانید که این لذتها از دست کسی بر نمی آید الا از مسیر خاصی، طبیعی است که تسلیط پیدا می شود و ما مبتلا می شویم، البته تسلیط پیدا می شود نه تولی یعنی مردم ولایت آمریکا را قبول نمی کنند. زیر بار رفتن غیر از قبول کردن ولایت است، که بحث بعدی است، یعنی بسط پیدا می کند، اگر دیروز صد میلیون زیر بار این ظالم بودند حالا می شود دویست میلیون، با عانه شما بسط سلطه پیدا می شود. اول الگوی مصرف یک جامعه بعد توزیع اعتبارات. در عینیت پول همه افراد مطلق نیست پشت سر اعتبارات الگوی تولید این اعتبارات و پشت سر الگوی تولید اعتبارات هم، وضعیت تولیدی است و بعد برای آن ماشین تولید و نحوه تولید تأمین متخصص و تعلیم آنها کنار آن کارخانه بعد نظام آموزشی و محتوای آموزش و روش تحقیق یکی یکی خواهد آمد.

ب: گسترش تولی به ولایت جائر چه با قصد و چه بدون قصد اعظم عون به لم است

از اینجا یک عنوان دیگر اضافه می کنیم می خواهیم بگوییم که اگر یاری کردن و اعانه نسبت به بسط تولی به ولایت جائر باشد، یعنی خودش قصد بدی ندارد و لکن کیف فعلش اقامه ولایت جار است.

- گسترش تولی به ولایت جائر، سرپرستی دلها به طرف جائر است

یعنی تولی به ولایت جائر پیدا می کند و کاری می کند که مردم ولی جائر را دوست بدارند اگر عنوان اعانه روی بسط ولی به ولایت جائر آمد بله این آقا قصد ندارد یک کارشناس امور اجتماعی یا سیاسی یا اقتصادی یا فرهنگی است و موضوع کارش بسط است. یعنی دیروز صد میلیون بود امروز می شود دویست میلیون که تولی پیدا کند به ولایت جائر نه فقط تسلیط این دیگر معونه ظالم نیست بلکه دلها را به طرف جائر سرپرستی می کند.

- کسی که منزلت فعلش گسترش تولی به ولایت جائر است خودش جز ائمه نار است

خودش از ظلم است خودش در نظام ولایت جائر رکن است و جزء ائمه نار به حساب می آید.

- بسط تسلیط در صورتی که منسوب نظام باشد به معنای بسط تولی است

و این کارش به تولی فردی، که تولی در نظام است، این تولی به ولایت جائر را بسط داده است یعنی در نظام ولایت مردم را به طرف ولایت جائر سرپرستی می کند، علاوه بر اینکه خودش و موضوع و منزلت فعلش منزلت تولی است. این عنوان معونه الظالم هم بالاتر است. چون، عملاً به ولایت ولی جائر تولی دارد، حالا گر کسی گفت این چه رقم تولی است که شما درست می کنید عملاً و فقهاً این تولی نیست ما سؤال می کنیم آیا در مفهوم تولی می توانید قید خاصی را برای ذات تولی بیاورید که فقط در شکل شخصی منحصر باشد؟ یا اگر این را به کارشناس سیاسی بدهید می گوید تولی است.

ج: جمع بندی

- قید اعانه ظلم اطلاق دارد و منحصر در مصایق زمان شارع نیست

پس بنابراین یک عنوان داریم که موضوع حکم شرع است و عنوان دارای یک مفهوم است که نسبت به مصایق اطلاق دارد مصادیق جدید به معنای لغت جدید و به معنای نقل عرفی یا نقل تخصصی یا نقل اصطلاحی، تلقی نمی شود، بلکه ادعای شما که بگویید قید اطلاق خصوصیت افراد سابق زمان شارع است و این مصادیق جدید را در بر نمی گیرد، این دلیل می خواهد.

- تبادر عرفی تولی به ولایت ظالم را جزء اعانت ظالم میدانند ولو قاصد نباشد

چون به تبادر عرفی شامل این مصادیق هست، ولو قاصد نباشد، آن را تولی می داند. پس در نتیجه قصد از تولی حذف می شود حالا اگر تولی به ولایت جائر بدون قصد تولی اثبات بشود، موضوع کار، تولی رامشخص می کند. در اینکه تولی به ولایت جائر جایز نیست یا نه؟ احدی از فقهاء آن را جائر ندانسته و آن را بزرگتر از معونه الظالمین فی ظلمهم، که حرام بود، می دانند.

برادر رضایی: نمی شود این آقا بدون قصد، مردم را به طرف ولایت جائر سرپرستی بکنند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آقایان نمی گویند که از فعلش قصد ندارد می گویند قصدش چیز دیگر است، از لوازم آن قصد کار دیگری واقع می شود قصدش ایناست که مردم زیر بار بروند، نه اینکه خودش ظالم را دوست می دارد. خودش ممکن است آنها را دوست نداشته باشد و حتی دشمن آنها باشد ولی مردم را به سمت سلطه بیشتر کفار سرپرستی می کند بنابر مبنای آقایان می شود کسی چیزی را قاصد نباشد و لکن به لازم آن این قصد واقع بشود مثلاً من قصد دارم

کاری انجام دهم و برای آن کار شما را می‌برم در اثنای راه برای شما محبت حاصل می‌شود. شما وسیله هدف من می‌شوید هر چند این مطلب برای خودم هدف نبوده است. مثلاً اگر شما از طرف نیروهای اسلامی برای نزدیک شدن به فلان مرکز اطلاعاتی به عراف بروید برای اینکه شما را شناسند چهار نفر دیگر را ببرید به ولایت جائر نزدیک کنید، این کار اگر از طرف نظام الهی باشد کار صحیحی است. و لکن سؤال من این است که اگر از طرف نظامی نباشید ولی موضوع کارتان این باشد که برای آنها کار تشکیلاتی کنید و قصد هم ندارید که محبت آنها را داشته باشید. کار تشکیلاتی شما هم موجب این بشود که قلبی به طرف آنها بسط پیدا کند. در آن مثال شما از طرف نظام الهی برای بسط ولایت ولی عادل کار می‌کنید. ولی اگر موضوع کار شما بسط تولی به ولایت جائر باشد، این تولی است. در آن مثال وقتی شما چهار نفر را متولی به ولایت جائر کردید در واقع یک بسط کوچکی برای جائر درست کردید لکن باذن ولی عادل بوده و هدف آن بسط بیشتر ولی عادل است. اما اگر کارشناس سیاسی باشید که برای نان آب کار می‌کنید. برای زندگی کردن حلال و برای رسیدن به این هدف بخواهید ولایت ولی جائر را بسط دهید.

برادر رضایی: حاج آقا این به تعاریف اولیه بر می‌گردد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما در دستگاه آقایان هستیم فقط چیزی که امروز اضافه شد این است که وقتی مصادیق اعانه عوض شود، علاوه بر این که حکم حرمت محفوظ می‌ماند، یک چیز دیگر هم تمام می‌شود و آن این است که از تولی هم قصد برداشته می‌شود منزلت تولی و منزلت سرپرستی در نظام سرپرستی، جزء مصادیقی است که موضوع تولی بر آن صدق می‌کند.

- عنوان تولی نه تنها تولی قلبی را در بر می‌گیرد بلکه عنوان تولی به معنای اقامه تولی است یعنی یک عنوان تولی داریم که موضوع یک حکم است این عنوان یک مفهومی دارد. آیا این مفهوم فقط تولی به ولایت قلبی را می‌گیرد، یا اگر کار صورت اقامه تولی پیدا کرد این را هم شامل می‌شود؟ اگر شامل اقامه تولی شد ثابت می‌شود که

- عضویت در نظام ولایت عین تولی قلبی است

عضویت در نظام ولایت عین تولی قلبی است و طریق اثبات بدین گونه بود که خصوصیت معنون علت تخصیص عنوان نمی‌شود این مطلب را فقط در دستگاه آقایان فقهاء تمام کردیم و از دستگاه خودمان هیچ مایه نگذاشتیم.

- فرق تسلط تولی

فرق تسلط و تولی این است که مثلاً اگر کسی از مواضع خرد تجارت کند این فرض تسلیط است نه فرض تولی، فرض تسلیط مال تجار است. ولی یک وقت است که دولت سعودی در کنفرانس مادرید شرکت می کند آمریکا حادثه ای را ایجاد کرده است و این ها در آن حادثه شرکت می کند در اینجا نمی شود گفت که دولت سعودی در تسلیط کار می کند بلکه تولی به ولایت آمریکا می کند. او برای به طمع و خوف انداختن و تولی را به طرف خودش بردن حادثه ایجاد می کند. این هم در آن حادثه شرکت می کند.

برادر حسینی شاهرودی: اگر مثلاً چنین باشد که اگر ما به آمریکا وابسته نشویم مردم بی دین و کمونیست می شوند و این وابستگی ما دفع افسد می کند این دیگر اشکال ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی می گوئید در اثر تراحم تولی به ولایت جائر جائر می شود این صحبت دیگر است. ما نفس موضوع تولی را بررسی می کنیم می خواهیم ببینیم بر بعضی از این اعمال تولی صدق می کند یا نه؟ ما در قدم اول معنای صدق تولی حتی بدون قصد، را می خواهیم تمام بکنیم پس از آن به قدمهای بعدی می رسیم.

- مقدمه چهارم: سکوت در مقابل ظلم عین تولی به ولایت ظالمین است

مقدمه چهارم: پس اقامه تولی به ولایت جائر ولو بدون قصد، به معنای تولی به ولایت جائر است. حالا ببینیم که اگر ما سکوت کنیم و با ظالم همکاری نکنیم ولی منزلتمان منزلتی باشد که اگر سکوت کنیم، جائر می تواند کار خودش را انجام بدهد یعنی ما اگر در مقابل هجوم کفار، موجب شویم که مسلمین با آنها مقابله نکنند. موضوع اعانه ظالم در ظلمش یا موضوع تولی، کیفیتش این نباشد که ما یک کاری را به نفع او و در جهت تسلیط او انجام دهیم بلکه کار ما این باشد که کار نکنیم و مسلمین را نگه داریم تا آنها بتوانند وارد شوند.

- عمل به مبتلا به در منزلت ولایت و ایجاد حادثه، عین تولی به ولایت کفر است

آیا در اینجا شما می توانید بگوئید صدق تولی نمی کند؟ ما عمل به مبتلا به می کنیم منزلتمان منزلت هجوم نیست او هم همچنان حادثه می سازد، آیا شما می توانید بگوئید که تولی عملی با ما بحوادثی که او می سازد تولی به ولایت جائر نیست؟ یا اینکه اگر او حادثه ساز شد و ما حادثه پذیر، و از نظر مدیریت سیاسی کارشناسها یعنی همان عرفی را که شما می گوئید و جزمیت آنها را قبول دارید. این می شود تولی. اگر تولی شد معنایش این نمی شود که اگر ما دخالت نکنیم او

می‌کند بلکه معنای اشن می‌شود که آیا تولی به ولایت جائر عملاً ولو بدون قصد مجاز است یا نه؟ چون در این صورت اگر شما به مبتلا به خودتان عمل کنید اقامه ولایت جور می‌شود.

نتیجه گیری: در امر حکومت ولایت اصل است نه عدم ولایت

ما در اینجا موضوع «الاصل عدم الولاية» را مورد توجه قرار می‌دهیم که در امر حکومت «هل الاصل عدم الولاية»

- عدم ولایت صرفاً در مورد افعال مکلفین درون نظام (غیر ولی) صحیح است و موضوع ولایت از آن خارج است

یا اینکه اصل عدم ولایه صحیح است ولی مربوط به افعال مکلفین و غیر ولی است موضوعاً ولایت از آن اصل خارج است.

برادر پیروزمند: اینکه در غیر ولی الاصل عدم الولاية است، منظور چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مثلاً در مردم عادی شما نسبت به همسایه تان ولایتی ندارید الا در حد حقوق، به

عبارت دیگر حقوق و حدود قوانینی است که ارتباط شما را با دیگران مشخص می‌کند این قوانین ولایت شما بر دیگران یا

ولایت غیر شما است. مثلاً تلفنی خریدید بعد می‌گویید من در چه مدتی حق دارم آن را فسخ کنم خیار مجلس دارم یا

مثلاً خیار شرط این قراری که هست و سلطه ای که برای یکی از طرفین پیدا می‌شود طبیعتاً در اثر آن یکی غنی می‌شود

دیگری فقیر، یکی متضرر می‌شود و دیگری منفعت می‌یابد و حقوقی که بین افراد هست.

- اصل عدم الولاية در مورد افعال مکلفین درون نظام به معنای محدود بودن ولایت افراد به قوانین نظام است.

در اینجا صحیح است که بگوییم الاصل عدم الولاية الا در مواردی که دلیل باشد، یعنی حقوق جزء ولایت می‌شود نه

اینکه تصرف در اختیار. بعداً مفصل تر وارد بحث اختیار می‌شویم. فعلاً در اینجا می‌گوییم شما ولایت های عمومی که دارید

«الاصل عدم الولاية» کسی حقی بر کسی ندارد الا در آنجا که شرع گفته باشد ولی در نفس موضوع ولایت آیا موارد

مخصص هستند و خصوصیات موارد اطلاق ولایت را قید می‌زند یا نه؟ تا اینجا معلوم شد که نه.

برادر پیروزمند: وقتی بحث کل نظام ولایت را بیاوریم آنگاه فرق نمی‌کند که ولی در چه مرتبه ای از نظام ولایت قرار

دارد و بحث اینکه قوانین تکلیفی آنها چیست و حدود و ثغور اختیارات آنها چیست، بحثی است که نسبت به کل مجموعه

می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی شما به هر حال آیا می‌خواهد نهایتاً تصمیم گیری را به ولی فقیه بدهید یا

نه؟ چه کسی حادثه سازی کند آیا همه یا تنها او؟ به قول کسی که می‌گفت: طوری حادثه سازی کنیم که ولی مجبور شود



دنبال حوادث برود این معنایش این است که تنازع در رهبری دارید یعنی نه تنها خودش که تولی بولایت ندارد بلکه در مقابل ولی پرچمی را هم علم کرده است. ولی یکبار اینگونه می گوئیم که ولی حافظه سازی کند و ما متناسب با خواست او تولی به ولایت پیدا کرده و حادثه را بسازیم.

- عمل به مبتلا به برای مکلفین داخل در نظام عین تولی به ولایت است

حالا اینکه نفس حادثه سازی را بسپاریم دست کفار و ما همیشه یک قدم از آنها عقب باشیم و بگوئیم ما مبتلا به را عمل می کنیم، این همان تولی عملی است. و این تولی عملی در نظام ولایت، بنا به بحثی که گذشت، معنای اقامه را می دهد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین